۲

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحيم

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلا- تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد دوم]

[ادامه تفسیر سوره بقره]

اشاره

تفسیر سوره بقره جزو اول

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ اتَّبَعُوا ما تَتلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلکِ سُلَیمانَ وَ ما کَفَرَ سُلَیمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحرَ وَ ما أُنزِلَ عَلَی المَلَکَینِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یُعَلِّمانِ مِن أَحَدٍ حَتّی یَقُولا إِنَّما نَحنُ فِتنَةٌ فَلا تَکفُر فَیَتَعَلَّمُونَ مِنهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَینَ المَرءِ وَ زَوجِهِ وَ ما هُم بِضارِّینَ بِهِ مِن أَحَدٍ إِلّا بِإِذنِ اللّهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُم وَ لا یَنفَعُهُم وَ لَقَد عَلِمُوا لَمَنِ اشتَراهُ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن خَلاقٍ وَ لَبِئسَ ما شَرَوا بِهِ أَنفُسَهُم لَو کانُوا یَعلَمُونَ (۱۰۲) وَ لَو أَنَّهُم آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَمَثُوبَةٌ مِن عِندِ اللّهِ خَیرٌ لَو کانُوا یَعلَمُونَ (۱۰۳)

(ترجمه)

و پیروی کردند سخنانی را که دیوان و شیاطین در مملکت سلیمان (ع) میخواندند و سلیمان (ع) هرگز بخدا کافر نگشت لکن دیوان همه کافر شدند و بمردم سحر میآموختند و نیز میآموختند بآنها آنچه را که بدو فرشته (هاروت) و (ماروت) در بابل نازل شده بود و هاروت و ماروت به هیچ کس چیزی نمیآموختند مگر آنکه باو میگفتند کار ما فتنه و آزمایش است مبادا کافر شوید و مردم از آنان می‌آموختند چیزی از (سحر) که بین شوهر و زن جدایی افکند و بکسی زیان نمیرسانیدند مگر آنچه را

صفحه : ۳

خدا بخواهد و آنچه را که بمردم میآموختند بآنها زیان میرسانید و سودی نداشت محققا میدانستند هر که چنین کند هرگز در عالم آخرت بهره‌ای نخواهد داشت و اگر میدانستند میفهمیدند که ببهای نفوس خود زشت‌ترین متاعی خریداری نموده‌اند،
و اگر اینها ایمان آرند و پرهیزکار گردند بهره‌ای از نزد خداوند بآنان رسد و آن بهتر است اگر بدانند.

توضیح آیات

اشاره

وَ اتَّبَعُوا ما تَتلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلکِ سُلَیمانَ بین علمای تفسیر در اینکه مبارک آیه از جهاتی گفتگو است:
۱- در اینکه آیا مرجع ضمیر «اتبعوا» یهودیان عصر سلیمانند یا یهودیان عصر پیغمبر خاتم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا تماما یعنی اشاره بتمام یهودیانست که باضافه بآن صفات ناشایسته‌ای که بعضی از آن را در آیات قرآنی تذکر میدهد پیروی مینمایند سحره و جادوگران را ۲- آیا مقصود از شیاطین کیانند افراد بشری میباشند که پیرو شیاطین گشته در اعمال سحر که شیاطین اخبار سحر بر آنها القاء مینمودند یا افراد جنند و بیشتر از مفسرین گویند مقصود افراد جنند که از شیاطین سحر می‌آموزند و شیاطین از ملائکه کلماتی میدزدیدند و دروغهایی بآن ضمیمه میکردند و بکهنه تلقین مینمودند و در زمان سلیمان نبی (ع) و بعد از او نیز نسبت بسلیمان (ع) میدادند، و بعضی گویند شیاطین علوم سحر را تدوین میکردند و در کتب مینوشتند که مردم تعلیم گیرند و انتشار سحر در عصر حضرت سلیمان (ع) شد تا اینکه مردم گمان کردند که جن غیب میداند و خداوند در قرآن کلام آنها را رد نمود و نیز نسبت سحر را بسلیمان (ع) میدادند و بین مردم منتشر مینمودند که سلیمان (ع) پیغمبر نبود بلکه ساحر بود که بسحر خود جن و انس و باد و حیوانات را مسخر نموده.
و کسانی که گویند مقصود از شیاطین انسی میباشند نظر آنها بروایتی است که در تفسیر قمی و عیاشی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت می‌کنند که چون سلیمان (ع) زندگی را بدرود گفت ابلیس لعین علوم سحر را تدوین نمود و در طوماری

صفحه : ۴

بست و پشت او نوشت اینکه ذخائر و گنجینه‌های علوم است که آصف بن برخیا در مملکت سلیمان (ع) تدوین نموده هر کس بخواهد فلان و فلان بایستی چنین و چنان کند و آن را زیر تخت حضرت سلیمان علیه السلام دفن نمود و بعد از او منتشر نمود اینکه بود که کفار گفتند سلیمان (ع) پیغمبر نبود بلکه ساحر بود و خداوند برای رد قبول آنها اینکه آیه وَ اتَّبَعُوا ما تَتلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلکِ سُلَیمانَ را فرود آورد.

و بعضی گویند خود حضرت سلیمان (ع) بسیاری از علومی که خداوند بوی عنایت نموده نوشته بود و از جمله آنها علم سحر بود و در زیر تخت خود پنهان نمود که از بین نرود بعد از فوت او بدست منافقین افتاد اینکه بود که نسبت ساحری و جادوگری بحضرتش دادند لکن سلیمان نبی و معصوم بود و ساحر نبود بلکه عالم بود بعلم سحر.

وَ ما کَفَرَ سُلَیمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا ساحت قدس سلیمان نبی علیه السلام مبری و منزه و بالاتر از اینکه است که بعمل سحر و جادوگری کافر گردد لکن شیاطین که بمردم سحر میآموختند کافر شدند و شاید مقصود از کفر در اینجا همان معنی لغوی آن باشد که پوشانیدن حق و وانمودن خلاف آن است و عمل سحر همان است که خلاف واقع را نشان میدهد، و غیر اینها از موارد بسیاری که در اینکه آیه مورد بحث مفسرین واقع گردیده و برای اقتصار از تفصیل آن خودداری نمودیم و از عجائب اسرار و رموز قرآنی است که یک آیه مشتمل بر نکات علوم و دقایقی باشد که متفکرین بشر باندک رموز آن پی نبرند.

معنای سحر در لغت و در عرف

سحر در لغت عبارت از آن چیزی است که سببش مخفی و نامعلوم باشد و سحر بفتح غذا را گویند برای آنکه در شکم مخفی میگردد و عملش نیز ظاهر نمیشود.

و در عرف شرع چنین عملی را که سببش مخفی و از روی خدعه و تدلیس صورت گیرد و در خیال انسان ارائه دهد آنچه را که بر خلاف واقع است مذمت نموده چنانچه در بیان مذهب سحر فرموده یُخَیَّلُ إِلَیهِ مِن سِحرِهِم أَنَّها تَسعی سوره طه آیه ۶۹

صفحه : ۵

بیان اقسام سحر

۶۹سحر اقسام بسیاری و شعب بیشماری دارد که مفسرین پاره‌ای از آن را در ذیل اینکه آیه شرح داده‌اند که در اینجا اجمالا بعضی اقسام آن را یادآوری مینمائیم.

شکی نیست که عمل سحر در عالم بانواع و اقسام بسیاری واقع است و انکار وقوع آن را نتوان نمود منتهی بعضی اقسام آن راجع بهمین علوم طبیعی است که سببش برای غیر اهلش محرز نیست مثل اینکه دیده شود کسی داخل میگردد در آتش و بدنش نمیسوزد برای اینکه اجزایی ببدنش مالیده که از حرارت آتش آسیبی نمی‌بیند یا آنکه خطی مینویسد که غیر از خودش و طرفش کسی نتواند بخواند.

قسم دوم از اقسام سحر از طریق کثرت عمل و معتاد گردیدن بر آن صورت میگیرد مثل معتاد شدن بر خوردن سمیات یا کشیدن بارهای گران و سنگین یا اعمال عجیب دیگری که از روی تمرین و عادت تحقق پذیرد و برای غیر اهلش متعسر بلکه متعذر بنظر می‌آید و اینکه قسم از سحر ظاهرا منعی از طرف شرع بر آن نرسیده بلکه شاید از اقسام سحر بشمار نیاید زیرا سببش معلوم است.
قسم سوم از اقسام سحر شعبده است که از حرکات سریع بعمل می‌آید و از جهت سرعت عمل چنین بنظر می‌رسد که خارج از اسباب طبیعی است لکن کسی که مطیع گردد بر اسباب طبیعی آن میفهمد که سبب آن دو چیز است یکی سرعت عمل که سبب آن حرکت سریع شعبده‌باز است و دیگر خطاء در حس مخصوصا در حس بصر که خطاء در آن بسیار واقع میگردد شعبده‌باز بحاضرین چیزی نشان میدهد و فورا بشکل دیگری در می‌آورد تا حس بصر مشغول باولی است شکل دوم خلاف آن را نشان میدهد و نیز در ضمن عمل کلمات تندی می‌گوید که حواس حاضرین را متوجه بخود گرداند و عمل خود را انجام دهد خلاصه اینکه نوع از سحر تصرف در خیال است که در ذهن حاضرین و در خیال آنها خلاف واقع را ارائه میدهد و از سرعت عمل و بر هم ریختگی مرئیات و مبصرات و مسموعات انجام میگیرد و به هیچ وجه واقعیت ندارد و از پست‌ترین اقسام سحر بشمار می‌آید که بجز خدعه و تدلیس و نشان دادن خلاف واقع چیز دیگری نیست و تحصیل آن

صفحه : ۶

نیز فضیلت و کمالی برای انسان نمیآورد و آن از اقسام سحر مذموم بشمار میآید.
قسم چهارم از اقسام سحر آنست که از قوت نفس و قوت عزم و اراده انجام میگیرد و آن را علم (لیمیا) گویند و آن دانا گردیدن بکیفیهٔ ارتباط نفوس جزئیه بشریه است بنفوس عالیه و ارواح قویه و اتصال یافتن بقوای مندرجه در آن و عمل آن تسخیر بعض ارواح جزئیه است مثل ارواحی که موکل بحوادثات اوضاع عالم مادی و طبیعی میباشند و تسخیر جن و ارواح بشریه از شعب آن است و نیز از شعب آن خواب مغناطیسی و حاضر نمودن ارواح و پیش‌گویی و اطلاع یافتن بر مغیبات و غیر اینها است و بحس و عیان پاره از عملیات اینکه قبیل از سحر دیده شده که بطور کلی نمیتوان وقوع آن را انکار نمود چنانچه میگویند مرتاضین در هند چه اعمال غریب و عجیبی از خود نشان میدهند خلاصه بطور کلی نمیتوان انکار نمود که چنین عملیاتی که ظاهرا خارج از اسباب عادی و طبیعی بنظر می‌آید در عالم پدید نگشته و بطور کلی نمیتوان ادعای هر مدعی را نیز قبول نمود.
و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند منشأ اینطور عملیات دو چیز است یکی قوت اراده و عزم راسخ و دیگری ایمان بتاثیر وقتی برای انسان یقین بر امری حاصل گردید و اراده نمود بر انجام آن با یقین قطعی بر ظفر یافتن بر آن و مشغول گردید بعملیاتی از ریاضات و دعوات و انقطاء از مألوفات و توجه کامل بآنچه مراد وی است ممکن است خارق العاده‌ای از وی بروز و ظهور نماید.
و خارق العاده هر گاه از طریق قوت اراده و یقین قطعی و عزم راسخ بر عمل پدید گردد گاهی بتوسط عملیات خارجی انجام میگیرد مثل آن اعمالی که برای دوستی بین دو نفر یا دشمنی بین آنها متوسل میگردند ببعضی اشیاء مثل دعوات و بخورات و طلسمات یا غیر آن از آنچه مدخلیت دارد در حصول آن یا وقت حاضر نمودن روح مثل آینه یا آب یا غیر اینها بکار میبرند و یا بدون وسایل خارجی تحقق می‌پذیرد و آن وقتی است که اذعان و یقین بر حصول مراد و نیز عزم و اراده بر عمل چنان در انسان قوی گردد که بقوت وهم و تصمیم بر عمل قدرت پیدا نماید بر حصول آن چیزی که همت بر آن گماشته

صفحه : ۷

آری وقوع چنین امری و بالاتر، از انسان غریب نیست زیرا که خلقت انسان طوری است که بهر چه رو آرد و مواجه با او گردد صورت و حقیقت او در مرآت ذاتش پدید میگردد و نیز بر هر امر ممکن همت گمارد و آنچه در انجام دادن آن لازم است و لو

آنکه بسیار بعید بنظر آید و مشکل بنماید انجام دهد با یقین قطعی و اعتماد بنفس، بر تحصیل آن توانا می‌گردد زیرا که نفس بشر بنا بر تحقیق از عالم مجردات است و عالم فوق الطبیعه خلقت گردیده و عالم مجردات فوق عالم طبیعیات و محیط بر آن است اینکه است که بریاضات و ترک مألوفات و مشتهیات نفسانی و طبیعی رو می‌آورد بعالم خود (عالم مجردات) و از آنجا استمداد می‌طلبد و ببعض حوادث اطلاع می‌یابد.

و نیز بر فرضی که نفس انسان را از عالم مجردات نگرفتیم و قوه ساریه در جسم دانستیم که از اخلاط و عناصر ترکیب یافته اختلاف قوت و ضعف نفس در بشر قابل انکار نیست چه مانعی دارد که گفته شود که بعضی از نفوس و لو اینکه از عالم جسمانی تکون یافته‌اند لکن یا در اصل خلقت یا بعمل و قوت تصمیم و ارادت و تحمل ریاضات و ترک مألوفات چنان قوت و شوکتی پیدا نمایند که بتوانند امور خارق العاده‌ای انجام دهند یعنی اقدام نمایند بر عملی که از قوه عموم مردم خارج باشد و اینکه مطلب قابل انکار نیست فضیلت انسان بر حیوان بلکه بر ملك نیز بهمین است که انسان هر قدر ترقی نماید و رو بکمال رود حد یقف ندارد و قابل زیادتی است لکن حیوان و ملك اینطور نیستند کمالات آنها محدود بحد معین است که ممکن نیست از آن تجاوز نماید ما مِنّا إِلّا لَهُ مَقامٌ مَعلُومٌ سورهٔ الصافات آیه ۱۶۴ اشاره بهمین است.

و نیز تصرفات قوه واهمه در مملکت بدن انسان واضح است و قابل انکار نیست مثل اینکه هر گاه در زمین مسطح حرکت میکند اگر در خط یك وجبی راه برود هیچ لرزه و سقوطی ندارد و زمین نمیخورد لکن اگر سر دیوار بلندی راه برود و لو یك متر عرض آن باشد بتوهم سقوط زمین میخورد و پرت میشود.

و نیز ممکن است انسان بتوهم اینکه مریض است مریض گردد و بتوهم صحت صحت یابد چنانچه یکی از طرق معالجه همین است و تلقین بنفس نیز از همین بابست

صفحه : ۸

مثل اینکه اگر مبتلا بمرض است بخود بگوید حالم خوب است و گمان سلامتی بخود ببرد.

و نیز کسی که تدبر کند در افعال و اعمال خود بخوبی میفهمد که عامل در اعضاء و حرکات طبیعی وی همان تصورات نفسانی است که قوه محرکه عضلات را بحرکت می‌آورد زیرا بتصور فعل جمیل انسان مایل می‌گردد بعمل و وقتی میل قوت گرفت تصمیم و اراده پدید میگردد و عمل در خارج انجام میگیرد.

خلاصه وقتی که تصرفات قوه خیال و واهمه را در بدن دانستیم چه مانعی دارد که گفته شود همین طوری که تصورات نفسانی و قوه واهمه در بدن خود نفوذ دارد وقتی بوسائل و معداتی از ریاضیات و ترک مشتهیات نفسانی و تقلیل در غذا و انزواء و غیر اینها با اعمال دیگری قوت گرفت ممکن است نفوذ در بدن غیر نیز بنماید و تصرف در خیال او نماید و غیر واقع را در نظر او امر واقعی نشان دهد یا قوت و شوکتی پیدا نماید که بوسائلی استیلاء یابد بر بعضی نفوس جزئیه از بشر یا جن و آنها را تحت تسخیر خود در آورد و بآنها امر و نهی نماید و آنان نیز بپذیرند برای اینکه تحت حکومت وی واقع گردیده‌اند.

و عمده وسائل آنها در قدرت یافتن بر اینکه قبیل اعمال چنانچه گفته شد دو چیز است یکی ایمان و یقین بتأثیر نمودن اعمالی که بآن متوسل میگردند بر مراد خود و لو آنکه در واقع چنین اعمال منتج چنان آثاری نباشد که آنچه مؤثر است اعتقاد و یقین بتأثیر است نه واقعیت آن چنانچه میتوان گفت کلیه اعمال همین طور است هر عملی که با ایمان و یقین توأم گردید نتیجه‌بخش است و بدون آن اثری بر آن مترتب نخواهد شد اینکه است که شارع مقدس شرط قبولی اعمال را ایمان و یقین راسخ قرار داده که عمل شرعی بدون ایمان قبول نمیشود.

و شرط دیگر بر قدرت و توانایی یافتن آنها بر مراد خود قوت اراده و تصمیم بر عمل است که عمل هر قدر مشکل بنظر آید تردیدی

و کسالتی در عزم و اراده بر عمل پدید نگردد و با عزم ثابت در انجام دادن آن بکوشد.

اعتراض

چگونه میتوان بعمل ساحر اعتماد نمود و آن را یک امر واقعی پذیرفت در صورتی که

صفحه : ۹

بدلالت عقل و شهادت کتب الهی کلیه انواع و اقسام سحر باطل است و در همین مبارك آیه نسبت سحر را بشیاطین داده و شیاطین را باین عمل کافر معرفی نموده و در جای دیگر ساحر را مذمت نموده بقوله تعالی سَحَرُوا أَعیُنَ النّاسِ وَ استَرهَبُوهُم«۱» سوره اعراف آیه ۱۱۳. و نیز ساحر از دروغگویان بشمار میآید زیرا که همان مفسده دروغ که (اغراء بجهل) و نشان دادن خلاف واقع باشد در عمل آنها نمودار است و بر دروغ و عمل دروغ اعتماد نتوان نمود.
و نیز اگر عمل ساحر دارای واقعیت و حقیقت باشد فرقی بین سحر و معجزه باقی نمی‌ماند آن وقت بمعجزه نبوت پیمبران ثابت نمی‌گردد و راه عذر برای انکار پیمبری آنها باقی خواهد ماند که گفته شود امر برای ما مشتبه گردید و گمان کردیم معجزه و خارق العاده‌ای که از پیمبران ظهور و بروز مینمود از قبیل سحر ساحران و تدلیس جادوگران است.

پاسخ

فرق بین سحر و معجزه از چند راه است:
۱- عمل ساحر اگر واقعیتی پیدا کند پس از ریاضات شاقه و عملیات بسیار مشکل که تحمل آن نوعا برای عموم مردم مشکل بلکه بنظر محال مینماید انجام می‌گیرد و معجزه پیمبران ناشی از عنایت ربانی است که خلقت آنها سرشته شده از عالم نور و از مقام علیین است و در اظهار معجزه فقط از عالم الهی استمداد میطلبند، و اگر چه پیمبران نیز قبل از تحمل نبوت و پس از آن چنانچه نقل میکنند ریاضاتی داشتند لکن ریاضت آن بزرگواران در عبادت و بندگی خداوند بوده نه برای جهات نفسانی و انتفاعات مادی دنیوی بلکه کوشش آنها در فناء فی اللّه و از خودگذشتگی است اینکه بود که مظهر و نماینده صفات الهی گشتند و کرامات خود را مستند بحق مینمودند نه بخود.
۲- عمل ساحر با نوع عمل انبیاء تفاوت بسیار دارد غالبا عمل ساحر تصرف در قوه

---

(۱) سحر کردند چشمهای مردم را و آنها را ترسانیدند

صفحه : ۱۰

خیال و قوه واهمه است که از طریق حواس ظاهره یا غیر آن آنچه همت بر آن گماشته در قوه خیال حاضرین مجسم میگرداند نه اینکه واقعا بتواند تصرف در مواد موجودات کند و حقیقتا تغییر شکل دهد یا معدوم را موجود یا موجود را معدوم گرداند فقط هستی بخش خدا است و بس و تمکن پیمبران در مواد و تغییر شکل دادن اشیاء بقدرت ربانی و خواست الهی انجام میگیرد منتهی الامر خداوند برای اثبات رسالت امور خارق العاده‌ای بدست آنها جاری میگرداند و اگر فرضا بندرت از ساحرین کسی پیدا شود که

بتواند اندك تصرفى در مواد كند اگر در بدن خود اوست آن از طريق قوت نفسانى و غلبه قوه ارادى وى است كه از طريق رياضات و ترك مشتهيات طبيعى ممكن است نفس غالب بر طبيعت گردد و در بدن خود تصرف كند مثل اينكه روى آب راه رود و در هوا بدون وسائل خارجى بپرد و اگر تصرف در بدن غير از انسان يا حيوان باشد شايد آن نيز از راه تصرف در قوه خيال او باشد كه بقوت اراده‌اى كه در اثر رياضات وى را پديد گشته اولا تصرف در خيال آن شخص مينمايد و در قوه واهمه وى آنچه مراد او است القاء ميگرداند آن وقت از راه وهم تسلط مى‌يابد در بدن وى و او را تحت تسخير خود در مى‌آورد و امر خارق العاده‌اى اظهار مينمايد.

۳- سحر غالبا با اسباب خارجى انجام ميگيرد و منوط بعملياتى است كه نزد اهلش معلوم است لكن معجزه محتاج بوسائل خارجى نيست بمحض اراده نبى كه مظهر و نماينده اراده و قدرت الهى است انجام ميگيرد.

۴- سحر چون از قوه نفسانى ساحر پديد گشته محدود بوقت بخصوص و مقيد بعمل مخصوص است لكن معجزه پيمبران چون از قوت الهى و فيض ربانى پديد گشته محدود بحد خاص و مقيد بوقت بخصوصى نيست اينكه است كه پيمبران در مواد عالم تصرف مينمايند و باراده حق تعالى كار خدايى ميكنند.

۵- ممكن نيست سحر با معجزه مقابلى نمايد و در برابر آن عرض اندام نمايد كه بزودى معجزه سحر را معدوم و مضمحل ميگرداند زيرا كه سحر بمنزله ظلمت است و از تصرفات نفسانى بعمل آمده و معجزه نور است و از مقام شامخ عقل پديد گرديده وقتى

صفحه : ۱۱

نور آمد ظلمت را نابود ميگرداند وَ قُل جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ إِنَّ الباطِلَ كانَ زَهُوقاً«۱» سوره بنى اسرائيل آيه ۸۳. اينكه بود در موقعى كه سحره فرعون سحر خود را در معرض نمايش در آوردند، جناب موسى (ع) بامر خداى تعالى عصاى خود را انداخت و عصا بصورت اژدها بر آمد و فرو برد آنچه را سحره بدروغ نمايش داده بودند چنانچه اشاره بآن دارد قوله تعالى فَأَلقى مُوسى عَصاهُ فَإِذا هِيَ تَلقَفُ ما يَأفِكُونَ«۲» سوره شعراء آيه ۴۴.

۶- اگر ساحر عملى كند كه مشتبه گردد بمعجزه پيغمبران و بآن عمل مدعى پيغمبرى گردد از راه لطف براى خداوند لازم است او را رسوا گرداند تا آنكه دروغش ظاهر گردد و گر نه حجت بر مردم تمام نشده.

اجمالى در اقسام سحر

بعضى از دانشمندان چنين گويند قول كلى در تقسيم سحر و ضبط آن بسيار مشكل است لكن آنچه معروف و متداول نزد اهل آنهاست از اينكه قرار است:

۱- علم «شيميا» است و آن علمى است كه بحث ميكند در كيفيت ممزوج شدن قواى ارادى با قواى مخصوصه مادى براى تصرف نمودن در امور طبيعى و ناشى از اينكه علم است تصرف در خيال كه آن را سحر عيون نامند و اينكه فن صحيح‌ترين از اقسام سحر بشمار ميرود.

۲- «ليميا» و آن عملى است كه بحث ميكند از كيفيت تأثير ارادى و چگونگى اتصال آن با روح قويه عاليه مثل ارواحى كه موكلند بكواكب و حوادث به اينكه مسخر نمايند آنها را يا اتصال بآنها پيدا كنند و استمداد از جن و تسخير آنها و چنين علمى را فن تسخيرات نامند.

«هيميا» و آن علمى است كه بحث ميكند از كيفيت تركيب قواى عالم

---

(۱) بگو آمد حق و ناچیز شد باطل محققا باطل ناچیز است

(۲) پس از آنکه موسی (ع) عصای خود را انداخت در آن هنگام عصا بلعید آنچه را بدروغ نمایش دادند

صفحه : ۱۲

علوی با عناصر سفلیه و عجائبی که از آن پدید میگردد و آن علم طلسمات است زیرا که موجودات علوی و اوضاع سماوی ارتباطاتی دارند با حوادث مادی همانطوری که از عناصر مادی و از ترکیب و امتزاج آنها امور طبیعی حاصل می‌گردد همین طور هر گاه ترکیب کنند اشکال سماوی را بطوری که مناسب گردد با حادثی از حوادث مثل موت فلان و بقای فلان با صورت مادی که مناسب آن باشد منتج میگردد یعنی مقصود حاصل میگردد اینکه است معنی طلسم.

۴- «دیمیا» و آن علمی است که بحث می‌کند از چگونگی استخدام نمودن قوای مادیه بطوری که در حس پدید گردد آثار خارق العاده‌ای و اینکه قسم از سحر را شعبده گویند و اینکه چهار فن از سحر با فن پنجم که تبدیل نمودن فلزی بفلز دیگر باشد آن را علم «کیمیاء» نامند.

و از جمله علومی که ملحق باین علوم پنجگانه نموده‌اند علم اعداد و اوقاف است که بحث میکند از ارتباطات اعداد و حروف برای حصول مطلوب که حروف را بوضع مخصوص در جدولهای مثلث یا مربع یا غیر آن رسم میکنند و از روی حساب مطالبی در میآورند و از جمله ملحقات بعلم سحر که در اینکه دوره متداول شده خواب مغناطیسی و احضار ارواح است و آن چنانچه گفته شد از تأثیر اراده و تصرف در خیال پدید می‌گردد که در آن کتابهایی تألیف و منتشر گردیده و غرض از آنچه ذکر شد ایضاح اقسام سحر و کهانت بود.

(تفسیر المیزان) ما أُنزِلَ عَلَی المَلَکَینِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ در چگونگی «ما» در ما انزل از مفسرین گفتاری نقل میکنند:

۱- ماء موصوله و بمعنی الذی است یعنی آن چنان چیزی که نازل گردیده شد و عطف «بما یتلوا» است یعنی یهودیها متابعت کردند هاروت و ماروت را و از آنها سحر آموختند.

۲- عطف است بر سحر در قوله تعالی یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحرَ، وَ ما أُنزِلَ یعنی شیاطین بمردم سحر می‌آموختند.

صفحه : ۱۳

۳- إبن عباس و جماعتی از مفسرین چنین گفته‌اند که «ماء» ماء نفی است یعنی سلیمان کافر نشد و خداوند نازل نکرد سحر بر آن دو ملک.

و در «ملکین» یعنی قراء ملکین بکسر لام قرائت کرده‌اند که بمعنی دو پادشاه باشد و اکثر بفتح لام خوانده‌اند که بمعنی دو فرشته است، و گویند «بابل» زمینی است در عراق و آن را بابل گفته‌اند بمناسبت آنکه نمرود موقعی که میخواست بآسمان بالا رود تخت او زمین خورد از هیبت آن زبانهای مردم مبلبل شد یعنی بلکنت افتاد اینکه بود که بکثرت استعمال بابل نامیده شد.

وَ ما یُعَلِّمانِ مِن أَحَدٍ حَتّی یَقُولا إِنَّما نَحنُ فِتنَةٌ خلافی نیست که «ماء» در اینجا بمعنی نفی است یعنی اینکه دو فرشته بکسی از علم سحر چیزی نیاموختند مگر گفتند سحر آزمودن ما بشما برای آزمایش و امتحان است و بعمل سحر کافر نشوید.

جماعتی از مفسرین بروایت إبن عباس چنین گویند که در عهد ادریس پیغمبر (ع) وقتی فرشتگان اعمال بنی آدم را دیدند و گناهان و خطاکاریهای آنان را مشاهده نمودند گفتند خداوندا اینان را در زمین نشاندی تا اینقدر معصیت نمایند از حضرت عزت خطاب رسید اگر شما بجای آنها بودید و شهوت و غضبی که در آنها بود در شما بود شما نیز نافرمانی مینمودید گفتند بار خدایا تو منزهی

ما هرگز مخالفت امر تو را نخواهیم نمود خداوند بملائکه فرمود دو ملک از بین خود انتخاب نمائید تا بزمین فرستم ببینید چه میکنند آنها هاروت و ماروت را انتخاب نمودند خداوند شهوت و غضب بنی آدم را در آنها نهاد و آنان را از چند عمل نهی نمود شرک، کفر، شرب خمر، زنا قتل بناحق، آنها فرود آمدند و روزها بین مردم حکومت میکردند و شبها باسم اعظمی که میدانستند بآسمان میرفتند یک ماه نگذشته بود که زن بسیار با جمالی زهره نام از پاریس آمده بود و برای کاری نزد آنها آمد چون آن زن را دیدند شیفته جمال و زیبایی وی گردیدند آنچه از او خواهش وصال نمودند قبول ننمود روز دیگر باز آمد پس از آنکه باز از او درخواست نمودند گفت قبول نمیکنم مگر وقتی که یکی از چند

صفحه : ۱۴

کار انجام دهید یا به بت سجده کنید یا کسی را بکشید یا شرب خمر نمائید با خود اندیشه نمودند که سجده به بت روا نیست و قتل نفس نیز گناه عظیم است آسانتر از همه شرب خمر است حاضر شدند جرعه‌ای از شرب بنوشند وقتی شراب خوردند و مست شدند به بت نیز سجده نمودند آن گاه کسی آنجا آمد برای آنکه از حال آنان مطلع نگردد وی را کشتند و با آن زن خلوت کردند پس از آنچه نهی داشتند مرتکب گردیدند شب خواستند بآسمان روند نتوانستند و اسم اعظم را فراموش نمودند فهمیدند اینکه اثر معصیت آنها است آمدند نزد ادریس نبی (ع) و گفتند ای بنده صالح ما وقتی در آسمان بودیم میدیدیم فقط عبادت تو بود که نزد پروردگار منزلتی داشت از خدا درخواست نما که توبه ما را بپذیرد ادریس گفت خدایا حال اینها بر تو پوشیده نیست خطاب رسید بایستی حتما مجازات شوند عذاب دنیا را میخواهند یا عذاب آخرت را عذاب دنیا را اختیار نمودند بین مفسرین در کیفیت عذاب آنها گفتاری است:

۱- آنان را بموی سر آویخته‌اند تا روز قیامت (عبد اللّه مسعود) ۲- از کمر بسته شده تا بند پا و در قیدند. (قتاده) ۳- بپا آویخته شده‌اند و بشلاق آتشین آنها را میزنند (عثمان بن سعید) ۴- بعضی دیگر گفته‌اند سرنگون آویخته شده‌اند و از تشنگی زبان آنها بیرون افتاده در صورتی که بین آنها و آب چهار انگشت بیشتر فاصله ندارد.

اخبار در اینکه باب مختلف وارد شده و بعضی از دانشمندان نظر به اینکه اینکه اخبار با عصمت ملائکه منافی است اینکه اخبار را رد کرده‌اند.

و از بعضی عرفاء است که گویند در اینجا رموز و اسراری نهفته است مقصود از ملکین (عقل نظری و عقل عملی است) و مقصود از زهره نفس ناطقه است که در اصل وجود طاهر و بین الهام عقلانی (عقل نظری و عقل عملی) و بین وسوسه طبیعی و شیطانی واقع گردیده گاهی عقل غالب میگردد و نفس ناطقه را ببالا میکشاند و گاهی طبیعت غالب میگردد و عقل را در قید طبیعت محبوس میگرداند پس مقصود از آن دو ملک عقل بدو مرتبه «نظری و عملی» است که از سماء علو و رفعت دچار عالم طبیعت شده و راهش

صفحه : ۱۵

بسوی عالم اعلا بسته گردیده و مقصود از زهره نفس ناطقه است که بوسوسه شیطانی و امیال طبیعی عقل را پابند میگرداند.

وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُم وَ لا یَنفَعُهُم و مردم از آنها میآموختند چیزی که بر ضرر آنان تمام میشد و برای آنها نفع نمیبخشید

اعتراض

از یک طرف خداونـد دو ملک بزمین میفرسـتد که علم سـحر بمردم بیاموزنـد و از آن طرف نهی میفرمایـد از سـحر و نسبت سـحر بشیاطین میدهد که شیاطین بتعلیم دادن سحر کافر شدند و آموختن سحر را فتنه و آزمایش معرفی نموده و اگر بتوسط آن دو ملک سحر بزمین نمی‌آمد مردم سحر نمی‌آموختند تا آنکه گاهی سحر بمعجزه انبیاء مشتبه گردد و تمیز بین آنان مشکل گردد.
و نیز گویند ملائکه معصومند و تعلیم و تعلم سحر را فقهاء حرام میدانند پس چگونه با هم جمع توان نمود.

پاسخ

آری فقهـاء تعلیم و تعلم سـحر را حرام میداننـد و نیز عصـمت ملائکه را مسـلم میدارنـد و برای رفع اشـکال در اینکه آیه گفتاری از مفسرین نقل شده:
۱- بعضـی آیه را تأویل نموده‌اند به اینکه گویند «ما» در «ما انزل» ماء نافیه است نه ماء موصوله که خلاصه خداوند تعلیم دادن سـحر را از آن دو ملک هاروت و ماروت نفی مینمایـد و بنا بر اینکه تفسـیر معنی آیه چنین میشود که «سـلیمان کافر نشـد و خداونـد نازل ننمود سـحر را بتوسط آن دو ملک بلکه تعلیم دادن سـحر را اکیـدا نهی نمود چنانچه فرموده وَ ما یُعَلِّمانِ مِن أَحَدٍ یعنی هرگز آن دو ملک علم سـحر بکسـی تعلیم نمی‌نمودنـد بلکه مردم را آگاه مینمودنـد که سـحر فتنه و امتحان است و بعمل سـحر کافر نشویـد مثل اینکه گفته شود، امر نکردم کسـی را بفلاـن عمل مگر اینکه بوی گفتم اگر چنین کنی چنان خواهـد شـد بلکه شیاطین بمردم سـحر میآموختند.

صفحه : ۱۶

۲- آزمودن و آموختن علم سـحر دو قسم تصور دارد اگر آموختن برای اعمال سـحر باشـد حرام است لکن اگر برای اینکه باشد که بداند سـحر چیست و فرق بگذارد بین سحر و معجزه و نیز طریق باطل نمودن سحر را بداند مانعی ندارد و چون آن معنی اول خلاف ظـاهر است و تا ممکن است بایستی کلام را حمل بر ظاهر نمود و ظاهر آیه همین معنی دوم را میرسانـد پس بهتر اینکه است که آیه را حمـل بر معنی دوم نمائیم بلکه توان گفت آموختن آن برای همین مقصود شایـد داخل باشـد در کلیه علومی که تعریف و تمجید در باره آن شده زیرا کسـی تا دانا نباشد بعلوم سـحر نمیتواند تمیز دهد بین معجزه و سـحر و بداند سحر کدام است و معجزه پیمبران که از عالم ما فوق الطبیعه نزول نموده کـدام است اینکه است که اولین گروهی که بموسـی (ع) ایمان آوردنـد سـحره فرعون بودند زیرا علم تحقیقی پیدا نمودند که کار موسـی (ع) از منشأ دیگری نزول نموده و کار خدایی است با اینکه ایمان آوردن آنان در واقع اظهـار بطلاـن عمـل خود آنها بود که دروغ خود را فاش کردنـد و خود را رسوا نمودنـد لکن چون حقیقت بر آنها مکشوف گردید نتوانستند خودداری نمایند و اظهار ننمایند.
و نیز چنانچه معلوم است ناموس خلقت بین دو نقطه مثبت و منفی اسـتوار گردیده خیر و شـر در اینکه عالم مثل دو نقطه پرگار بدور هم میچرخند هر کجا خیر و فضـیلتی یافت میشود در مقابل آن شر و فسادی عرض اندام مینماید در مقابل شیرینی تلخی، و در مقابل آسانی دشواری، در مقابل راحتی سختی، در مقابل نفع ضرر، در مقابل خوشی ناخوشی، در مقابل صحت مرض، در مقابل جوانی و نیرومنـدی پیری و افتـادگی، و چنـانچه دانشـمندان گفته‌انـد «تعرف الاشـیاء باضـدادها» هر چیزی بضـدش شـناخته میشود اگر تلخی تریاک نباشد هرگز شـیرینی شـکر نمایان نمیگردد اینست که گویند در مقابل هر موسـیی فرعونی است اگر سحر ساحرین نبود کجا حقانیت اعجاز پیمبران معلوم میشد.
آری حکمت الهی چنین تقاضا نموده که تضاد در عالم بسـیار باشد بلکه شالوده موجودات عالم طبیعی روی میزان تضاد قرار گرفته

اگر روز در عالم نبود چگونه شب پدید می گردید اگر اسباب شهوترانی و تعیشات طبیعی در عالم فراهم نبود چگونه

صفحه : ۱۷

بر ترک هواهای نفسانی و اطاعت امر مولی کسی نیرومند میگردید و موفقیت پیدا مینمود برای کسب کمالات نفسانی، و از کمالات صوری و معنوی بهره‌مند میگردید.

و چون از راه لطف و کرم بر خدا لازم است که طریق خیر و شر را بانسان بیاموزد و نیز راه سعادت و شقاوت را برای او باز گرداند که دانسته و فهمیده و باختیار خود بهر طریقی که بخواهد رهسپار گردد اینکه است چنانچه از آیه برمی‌آید آن دو ملک پس از تعلیم دادن علم سحر بمردم میگفتند ما آزمایش و امتحانیم یعنی آوردن علم سحر برای آزمایش و امتحان شما است که سحر و معجزه را بشناسید و از هم تمیز دهید و پیرو پیمبران گردید و از نیرنگ‌بازی شیاطین جنی و انسی فریب نخورید.

ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَینَ المَرءِ وَ زَوجِهِ پس از آنکه فرمود شیاطین بمردم سحر آزمودند در مقام تأثیر سحر بر آمده که از جمله آثار سحر اینکه است که جدایی می‌اندازد بین مرد و زن او.

اعتراض

چگونه ممکن است غیر از خدا کسی یا چیزی در عالم مؤثر باشد مگر اینکه ثنویه را تصویب کنیم که قائل بدو مبدء می‌باشند یکی را فاعل خیرات و او را یزدان نامند و دیگری را فاعل شرور و آن را اهرمن گویند.

پس اگر شیاطین دارای چنین آثاری باشند توهم می‌شود که شیطان که وی را «اهرمن» نامند فاعل شرور باشد پس باین اعتبار برای عالم دو مبدء تصور می گردد

پاسخ گوئیم

برای رفع چنین توهم فرموده وَ ما هُم بِضارِّینَ بِهِ مِن أَحَدٍ إِلّا بِإِذنِ اللّهِ گمان نشود غیر از خدا کسی تواند ضرری یا نفعی بکسی برساند آنچه در عالم واقع می گردد بخواست او و باذن او انجام می گیرد.

اعتراض

شکی نیست که فساد بین زن و شوهر که در اینکه مبارک آیه عنوان نمود و از آثار

صفحه : ۱۸

سحر بشمار آورده یکی از اقسام شر و مفسده بشمار می‌آید، چگونه مبدء عالم و واجب الوجود که خیر محض است اذن در عمل شر میدهد و اذن دادن البته همان خواستن اوست و خواستن و اراده کردن همان فعل اوست اگر رضایت بعمل سحر نداشت و اذن در انجام آن نمیداد هیچوقت چنین فسادی در عالم واقع نمیگردید پس بازگشت شرور بمبدء خیرات میگردد «با اینکه از خیر محض جز نکویی ناید»

پاسخ گوئیم

چنانچه دانشـمندان گفته‌اند شـر یا امر عدمی محض است یعنی هر جا شرّی و فسادی پدید گردد بازگشت آن بعدم و نیستی است یا اگر امر وجودی گرفتیم و گفتیم در مقابل خیرات که امر وجودی است عرض اندام دارد و اگر امر عدمی محض بود ممکن نبود در مقابل وجود پایدار بماند گوئیم شریّت بالعرض وجود دارد یعنی شرّ از نقص وجود پدید میگردد، موجود ناقص از جهت نقص وجودش منشأ شرور و فساد میگردد پس از اینکه بیان معلوم میشود که شر و فساد هر چه در عالم واقع گردد مبدء وجودی نمیخواهد زیرا که شر یا امر عدمی است و امر عدمی را همان عدم علت وجود وی کافی است برای نیستی آن و اگر امر وجودی گرفتیم منشأ و بازگشت آن بنقص وجود که آن نیز امر عدمی است برمیگردد و در همین مثال که جدایی بین زن و شوهر باشد و آن را از آثار سحر بشمار آورده همان عدم الفت و اتفاق بین آنان است وقتی الفت و اتفاق برداشته شد لا محاله جدایی و نفاق بین آنها پدید میگردد.

بعبارت واضحتر گوئیم تحقق و وجود هر چیزی در عالم منوط بدو چیز است:

یکی وجود مقتضی، و دیگری عدم مانع، و تمام مقتضیات وجودی از طرف مبدء کائنات تحقق پذیرد منتهی الامر از روی حکمت بشیطان و همچنین بتمام مفسدین عالم تمکن داده که مانع خیر گردند و البته وقتی مانع خیر گشتند شر که همان نبودن خیر است تحقق می‌پذیرد «و یکی از معانی اذن که فرموده إِلّا بِإِذنِ اللّهِ همان تمکن دادن شیاطین است برای مانعیت از امر خیر چنانچه در آن آیه حکایهٔ از قول شیطان فرموده لَأُغوِیَنَّهُم أَجمَعِینَ و معلومست که اغوا نمودن و گمراه کردن همان مانعیت از

صفحه : ۱۹

هدایت است که آن امر عدمی است.

خلاصه شر و فساد چون امر عدمی و ناشی از مانعیت خیرات است مبدء وجودی نمیخواهد تا اینکه بگویی غیر از حق تعالی که مبدء خیرات و خیر محض است چیزی نمیشود مبدء شرور گردد پس شرور مبدء دیگری میخواهد همان مانع شدن از نفوذ خیر کافی است در تحقق شریت و فساد.

وَ لَقَد عَلِمُوا لَمَنِ اشتَراهُ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن خَلاقٍ محققا ساحرین دانسته و فهمیده‌اند کسی که چنین عملی کند و عمر گرانبهای خود را مصرف نماید در تعلیم گرفتن علم سحر برای اینکه فساد کند و به نشان دادن غیر واقع مردم را فریب دهد بعقل خود میداند که رویه و عمل آنها باطل است و باطل در عالم آخرت ارزشی ندارد اینکه است که چنین اشخاص از نعمت‌های اخروی بهره‌مند نمیگردند.

وَ لَبِئسَ ما شَرَوا بِهِ أَنفُسَهُم لَو کانُوا یَعلَمُونَ و اگر مفسده سحر و فساد آن را میدانستند می‌فهمیدند که بد معامله‌ای با خود نموده‌اند که حقیقت انسانیت خود را ببهاء اندک و حظ چند روزه بی‌مقدار دنیا فروختند و با اینکه ساحرین میدانستند مفسده سحر را و اینکه در اینکه عمل بهره اخروی ندارند گویا نمیدانند که چگونه سرمایه عمر خود را بمتاع اندک دنیا فروختند و ملتفت قبح عمل خود نیستند یعنی با اینکه میدانند رکاکت و قبح عمل خود را تعقل و تدبر ندارند که چه عمل بدی انجام میدهند و بازگشت آن باین است که علم بعلم ندارند یا میدانند و التفات بآن ندارند.

وَ لَو أَنَّهُم آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَمَثُوبَةٌ مِن عِندِ اللّهِ خَیرٌ لَو کانُوا یَعلَمُونَ اگر مردم تبدیل مینمودند متابعت کردن شیاطین را و عوض سحر ایمان و تقوی را شعار خود میکردند آنچه از قبل ایمان و تقوی از جانب حق تعالی عائد آنها میگشت

صفحه : ۲۰

بهتر بود برای آنها اگر میدانستند مضرّات سحر چیست و فواید و محسّنات ایمان و تقوی چه مقدار است.

و از اینکه تقوی را مقارن نموده با ایمان معلوم میشود سحر نمودن کفر است در مقام عمل نه در مقام اعتقاد چنانچه در آیه وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا ظاهرا مقصود کفر در مقام عمل است زیرا که معنی کفر پوشانیدن است و ساحر واقع را میپوشاند و خلاف واقع را نشان میدهد پس باین معنی کافر است.

صفحه : ۲۱

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۷]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا وَ قُولُوا انظُرنا وَ اسمَعُوا وَ لِلکافِرِینَ عَذابٌ أَلِیمٌ (۱۰۴) ما یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ وَ لا المُشرِکِینَ أَن یُنَزَّلَ عَلَیکُم مِن خَیرٍ مِن رَبِّکُم وَ اللّهُ یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ (۱۰۵) ما نَنسَخ مِن آیَةٍ أَو نُنسِها نَأتِ بِخَیرٍ مِنها أَو مِثلِها أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۱۰۶) أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ (۱۰۷)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید «برسول اللّه» نگوئید «راعنا» ما را رعایت کن بلکه بگوئید ناظر احوال ما باش و سخن خدا را بشنوید و بدانید که برای کافرین عذاب دردناك مهیاست،

نه کافرین از اهل کتاب و نه مشرکین دوست نمیدارند که خیری از جانب خدا بر شما مسلمانها نازل گردد و لکن خداوند مخصوص میگرداند بفضل و رحمت خود هر کرا بخواهد و خداوند صاحب فضل عظیم است،

هر چه از آیات قرآن نسخ کنیم یا حکم آن را متروك گردانیم بهتر از آن یا مانند آن را میآوریم آیا تو نمیدانی که محققا خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست،

آیا نمیدانی که سلطنت و پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص باوست و بجز خدا شما را یار و یاوری نخواهد بود

توضیح آیات

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا چنانچه مفسرین شماره نموده‌اند در هشتاد و پنج جای قرآن مجید خطاب بمؤمنین فرموده بلفظ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا و چنین خطابی مشعر بشرافت و بزرگواری اینکه امت است زیرا که هیچیك از امم پیمبران سابق باین لفظ مخاطب نگردیدند بلکه در جاهایی از قرآن بلفظ قوم آنها را معرفی نموده مثل «قوم نوح» «قوم هود» و در جای دیگر بلفظ اصحاب آنان را ستوده مثل

«اصحاب مدین» «اصحاب الرس» و بعضی از مفسّرین گفته‌اند خطاب یا ایها المؤمنون مخصوص بمؤمنین عصر

صفحه : ۲۲

رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است از مهاجرین و انصار نظر به اینکه خطابات شفاهیه در هر کجا از قرآن که باشد مخصوص بحاضرین زمان خطاب است و اینکه غائبین و تابعین با حاضرین در احکام مساوی میباشند منافی نیست با اینکه خطابات شفاهیه مخصوص بزمان خطاب باشد.

لکن میتوان گفت اگر چه در مخاطبات عرفی خطاب بمعدوم نمودن معقول نیست لکن در اینجا چون خطاب از طرف حق تعالی است و گذشته و آینده و حاضر و غائب در احاطه علم حضوری او سبحانه یکسان و مساوی است، پس باین لحاظ ممکن است گفته شود وقتی خطاب عزت از مصدر احدیت صادر میگردد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مقصود تمام مؤمنین از صدر اسلام تا روز قیامتند و همه مشمول اینکه خطابند صدر المتألهین در اسفار چنین گوید که خطابات قرآن مثل یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا یا أَیُّهَا الإِنسانُ مخصوص باحباء و متألهین و دوستان و نزدیکان است نه غافلین و کسانی که از رحمت او دورند زیرا چنین افرادی از درك رموز و اسرار قرآن نصیبی ندارند مگر الفاظ و کلماتی که بشنوند و اگر لایق بودند خداوند آنها را شنوا میگردانید برای فهم رموز قرآنی وَ لَو عَلِمَ اللّهُ فِیهِم خَیراً لَأَسمَعَهُم وَ لَو أَسمَعَهُم لَتَوَلَّوا وَ هُم مُعرِضُونَ«۱» سوره انفال آیه ۲۳ پایان و ابن عباس از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین نقل مینماید که «خداوند نازل نفرمود آیه‌ای که در آن «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» باشد مگر آنکه علی علیه السلام امیر و رئیس آنها میباشد» و از عبد اللّه عباس است که هر کجا از قرآن «یا أَیُّهَا النّاس» است در مکه نازل شده و هر کجا «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» است در مدینه نازل گشته.

لا تَقُولُوا راعِنا مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه است که مسلمانان آمدند نزد رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم و گفتند «راعنا» ما را مراعات کن و بما مهلت ده تا آنکه کلام تو را بفهمیم و اینکه لفظ

---

(۱) و اگر خدا میدانست که در آنان خیری هست هر آینه آنها را شنوا میگردانید و اگر آنها را شنوا گردانیده بود هر آینه پشت میکردند یعنی «از غیر حق» اعراض مینمودند

صفحه : ۲۳

راعنا بلغت یهودیان دشنام بوده چنانچه در جای دیگر فرموده وَ راعِنا لَیًّا بِأَلسِنَتِهِم وَ طَعناً فِی الدِّینِ«۱» سوره نساء آیه ۴۸، یهودیان وقتی اینکه لفظ را شنیدند غنیمت شمردند گفتند ما محمّد را دشنام میدادیم اکنون بهانه بدست آوردیم که او را آشکارا دشنام دهیم میآمدند و میگفتند راعنا یا محمّد و میخندیدند و استهزاء میکردند رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم از آن غافل بود سعد معاذ باین لغت آشنا بود و مقصود آنان را فهمید گفت بآن خدایی که محمّد را بحق فرستاده اگر دفعه دیگر اینکه کلمه را بگوئید جواب شما را با شمشیر خواهم داد یهودیان گفتند چرا صحابه و مسلمانان چنین می گویند سعد معاذ گفت آنها خیر و خوبی میطلبند و شما دشنام میدهید.

اینکه بود که خداوند اینکه آیه را فرستاد که چون یهودیها باین کلمه «راعنا» توریه میکنند و دشنام میدهند شما مؤمنین کلمه راعنا نگوئید بلکه بگوئید «انظرنا» نظر کن بما، و بعضی از مفسرین گفته‌اند «انظرنا» یعنی «انتظرته» توقف فرما تا ما کلام تو را بشنویم و در آن تأمل نمائیم.

و در وجه نهی از گفتن کلمه «راعنا» و امر بگفتن «انظرنا» احتمالات دیگری نیز داده شده مثل اینکه گویند اینکه کلمه را اعراب

غالبا در مقام سخریه و لغوگویی میگفتند لهذا خداوند مؤمنین را نهی فرمود از اینکه در مقابل رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین کلمه‌ای گویند، یا مقصود یهودیها از کلمه «راعنا» اینکه بوده که تو راعی و چوپان گله ما باش، یا آنکه راعنا کلمه‌ای بود که عالی نسبت بدانی میگفت اینکه بود که مؤمنین را نهی نمودند که در مقام مخاطبه با رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین کلامی بگویند چنانچه در جای دیگر فرموده لا تَجعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَینَکُم کَدُعاءِ بَعضِکُم بَعضاً سوره نور آیه ۶۳.

«وَ اسمَعُوا» استماع نمائید و اطاعت کنید و استماع شما مثل استماع یهود نباشد که گفتند «سمعنا و عصینا» شنیدیم و مخالفت نمودیم.

---

(۱) یهودیان چنین میگویند به پیغمبر اکرم (ص) که مهلت ده بما و زبان خود را باین راعنا میجنبانند برای اینکه در دین طعنه زنند.

صفحه : ۲۴

ما یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ وَ لَا المُشرِکِینَ ود در لغت بمعنی دوستی و محبتی که با آرزوی رسیدن بمحبوب آمیخته باشد و در شأن نزول آیه چنین گویند که بعضی از یهودیها اظهار دوستی و خیرخواهی و رفاقت بمؤمنین می‌نمودند و برای اینکه مؤمنین فریب کفار را نخورند خداوند برسول خود خبر میدهد که کفاری که از اهل کتاب می‌باشند با شما دوستی ندارند.

أَن یُنَزَّلَ عَلَیکُم مِن خَیرٍ مِن رَبِّکُم کفار و مشرکین از روی حسد و رقابت هرگز دوست نمی‌دارند که خیر و خوبی از طرف پروردگار شما بتوسط رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم برای شما مؤمنین فرود آید.

ظاهرا مقصود از کفار اهل کتاب یهودیانند و مقصود از مشرکین بت‌پرستان و شاید ضدیت یهودیها نسبت بمسلمانها برای اینکه بوده که از آن خودخواهی و حسد و حب نفسی که گویا جبلی آنها بوده خود را سزاوارتر می‌دانستند که پیغمبر خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم بین آنها و از نژاد آنها مبعوث گردد اینکه بود که از راه حسد، کینه‌ورزی مینمودند و از هر راهی که ممکن بود می‌خواستند در مقام ایذاء مؤمنین بر آیند زیرا آنها چنین گمان می‌کردند که مقام نبوت و رسالت مثل باقی مقامات رسالت منوط باسباب ظاهری است که بشود بحقه بازی و تدلیس مقام و منزلتی بدست آورد.

وَ اللّهُ یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ خداوند اختصاص می‌دهد برحمت خود هر کس را بخواهد و ظاهرا مقصود از آن رحمت خاص که بعضی از مقربین مخصوص بآن گشته‌اند آن مقام نبوت و رسالت است و خواستن آن جزافی نیست بلکه از روی حکمت و تدبیر است چنانچه فرموده:

اللّهُ أَعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ«۱» سوره انعام آیه ۱۲۴، مقام نبوت و رسالت مقامی است که تنها عده‌ای از نفوس زکیه حائز آن گردیده‌اند.

---

(۱) خدا میداند که مقام رسالت و نبوت را در کجا قرار دهد

صفحه : ۲۵

وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ آری هر فضل و احسانی که بهر کسی رسد ترشحی است از دریای فیض غیر متناهی الهی که از راه کرم افاضه مینماید بهر که بخواهد بدون اینکه استحقاقی در کار باشد زیرا که او فیاض مطلق است و بخل در مبدء فیاض نیست لکن البته احسان محل قابلی میخواهد تمام پیمبران آمدند که بما بیاموزند آنچه را که بآن موقعیت پیدا نمائیم برای قبول فیض در حدیث از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است

۱» ان للّه فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها«

علی الـدوام ترشـحات فیض رحمت از مبـدء فیـاض ریزش دارد و نسیم خنـک فیوضـات ازلی بر قلب سـوخته عشاق الی اللّه میوزد بایستی خود را مهیای قبول رحمت گردانیم و مستعد فیض گردیم.

ما نَنسَـخ مِن آیَةٍ نسخ در لغت بمعنی تبدیل و تغییر و زائل نمودن است مثل اینکه عرب گوید «نسـخت الشـمس الظل» نور خورشـید سایه را زائل گردانید.

و نسـخ باصـطلاح فقهاء منتهای مـدت حکم است که پس از مدتی حکم را بردارد و تبدیل نماید بحکم نیکوتر از آن یعنی از همان ابتدایی که فرود آمده موقت بوده بمدت معین نه اینکه اول حکم دائمی باشد و بعد بدایی پدید گشته که حکم برداشته شود چنانچه نسبت باصل شـریعتها چنین است که بعضی تبدیل ببعضی گردیده مثل شریعت موسی (ع) بعیسی (ع) و شریعت عیسی (ع) بشریعت سیدنا محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم که از اول تشریع محدود بمدت معین و زمان محدودی از روی حکمتی که مقتضی آن بوده انجام گرفته و نسبت ببعضی از احکام شریعت اسلام نیز همین رویه و قاعده جریان داشته و حکمت ربانی چنین تقاضا مینموده که از ابتدا حکم موقت و محدود بمدت معین تأسیس می‌گشته و بگمان مردم حکم دائمی است پس از آنکه مدت حکم منقضی میشد

---

(۱) محققـا بدانیـد که در روزهـای عمر شـما از خـدا نفحـاتی است آگاه باشـید و خود را در معرض آن نفحات در آوریـد و «شاید مقصود از نفحات فیض رحمانی است»

صفحه : ۲۶

و حکم دیگر بجای آن تأسیس می‌شد میگفتند فلان حکم نسخ گردیده.

بعضـی از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند یهودیها به پیغمبر اسلام طعنه زدند که محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم رأی ثابت متین ندارد حکمی می‌آورد بعد پشـیمان میشود دسـتور دیگری میدهد و حکم را عوض می‌نماید اینکه بود که اینکه آیه بر رد آنان فرود آمـد، که اینکه کار مثل تبـدیل شـریعت و دینی بشـریعت و دین دیگر بدست خداست نه بدست محمّد صـلی اللّه علیه و آله و سلّم یک وقت مصلحت در دوام حکم و دوام شریعت است مثل دوام شریعت اسلام که بایستی تا قیامت باقی ماند و گاهی مصلحت تقاضا میکنـد که حکمی از احکام شـریعت نسخ گردد برای آنکه مصـلحت در دوام آن نیست تا یک مدتی اقتضاء بقاء دارد و پس از آن بحکم دیگری تبدیل گردد و نظیر اینکه آیه آیه دیگری است که:

وَ إِذا بَدَّلنا آیَةً مَکانَ آیَةٍ وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما یُنَزِّلُ«۱» سوره نحل آیه ۱۰۳ بعضـی از علمای تفسیر آیه را تعمیم داده و طوری تفسیر نموده که شامل شود تکوینیات و تشریعیات را و اینکه مقصود از نسخ آیه تبدیل اثر آیه است نه برداشتن اصل آیه و در اینجا مقاله‌ای دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم.

چنین اظهـار مینمایـد که آیه بمعنی علامـت است و مقصود از زائـل شـدن و تبـدیل دادن آن بآیه دیگر نه اینکه است که حقیقتا آیه معدوم گردد و باطل شود بلکه حکمی که از آیه معلوم میشد و آیه دلالت بر آن داشت و از آبار آیه بشـمار میرفت برداشته می‌شود زیرا که حکم بر متعلق نموده بر آیه باعتبـار وصف علامـت بودن آن اینکه است که مقـارن نموده بقوله تعـالی أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ قدرت دارد علامتی را بردارد و بجای آن علامت دیگر گذارد که مثل آن یا بهتر از آن باشد، پس آیه که از طرف حق تعالی فرود آمـده باقی است و حکم آنکه تکلیفی از تکالیف یا اثر دیگری داشـته باشـد دائمی نیست بلکه مـدت دارد که وقتی مدت منقضـی گردید حکم برداشته میشود یا آن اثر زائل میگردد و شاهد بر اینکه مطلب اینکه است که نسیان را مقارن بنسخ نموده ما نَنسَخ مِن آیَةٍ أَو نُنسِها یعنی همین طوری که اثر آیه «حکم»

---

(۱) وقتی تبدیل نمائیم آیه‌ای بجای آیه دیگر و خداوند داناتر است به آنچه فرود آورد

صفحه : ۲۷

برداشته میشود اثر عملی آن نیز برداشته میشود و علامتی بهتر از آن یا مثل آن بجای آن گذاشته میشود و آیات قرآنی باعتبار علامت و نشانه بودن مختلف میگردد باختلاف اشیاء و از حیث جهات و موارد و موضوعات نیز در هر موردی حکمی و اثری دارد چنانچه آیات قرآن آیات اللّه‌اند باعتبار عجز بشر از اینکه بتواند مثل آن را بیاورد و آیات احکام آیهٔ اللّه‌اند باعتبار حصول تقوی و قرب بحق تعالی و نیز در آیات تکوینی موجودات آفاقیه و انفسیه آیهٔ اللهاند باعتبار اینکه آنها نشانهای وجود و مظاهر علم و قدرت و صفات جمال و جلال باری میباشند و نمایش میدهند وجود حقانی را و انبیاء و اولیای الهی آیهٔ اللّه اند باعتبار تبلیغ و رهنمایی و ارشاد خلق بسوی حق و حقیقت.

پس باین اعتبار آیه اعم است از آیات قرآنی و غیر آن و برای آیات قرآنی جهات بسیاری توان تصور نمود و هر گاه نسبت ببعضی اثرش زایل گردد نسبت بباقی جهات اثرش باقی ماند مثل اینکه اگر آیه‌ای از آیات اثرش از حیث احکام شرعی برداشته شود اثر دیگرش مثل فصاحت و بلاغت و اعجاز و غیر آن باقی میماند.

و اینکه گفتیم آیه و علامت بودن شیء اعم است و بحیثیات و جهات مختلف می- گردد استظهار نموده‌ایم از عمومی که استفاده میگردد از قوله تعالی أَ لَم تَعلَم أَنَ‌اللّه‌ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ، أَ لَم تَعلَم أَنَ‌اللّه‌ لَه مُلکُه‌السَّماواتِ وَ الأَرضِ و اینکه دو آیه چنان مینماید که بر رد اعتراض یهودیان فرود آمده باشد که ممکن است بدو جهت اعتراض شود:

اعتراض اول

آنچه از سماء قدرت و علم ازلی فرود آید بایستی دارای مصلحت تام و تمام باشد و اگر نسخ شود آن مصلحت فوت میگردد و نمیشود مصلحت فوق آن قائم مقام آن گردد زیرا اگر چنین باشد معلوم میشود آیه اولی مشتمل بر مصلحت تام و تمام نبوده بلکه نقصی در آن پدید گشته که مقتضی نسخ گردیده با اینکه مقام الوهیت برتر از آن است که چنین نسبتی بآن داده شود زیرا که قانون‌گذاری او مثل قانون‌گذاری بشر نیست که تحت تأثیر طبیعت واقع گردد و هر روزی رأی تازه‌ای پدید آرد و مطلع گردد

صفحه : ۲۸

بر چیزی که نمیدانسته و اختلاف رأی ناشی از نقطه ضعف بشر و جهل وی پدید میگردد که احاطه بجهات مصلحت ندارند و نیز بشر چنین قدرت و توانایی که حکمی انشاء کند که تخلف‌پذیر نباشد.

پاسخ

آنجا که فرموده أَ لَم تَعلَم أَنَ‌اللّه‌ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ بخوبی جواب اینکه اعتراض داده میشود یعنی خداوند عاجز نیست از اینکه بجای آیه اول آیه دیگری گزیند که از حیث حکمت و مصلحت مثل آن یا بهتر از آن باشد زیرا که جهات مصلحت محدود بحد معینی نیست و نیز قدرت او غیر متناهی است.

اعتراض دوم

اگر چه بگوئیم قـدرت او سـبحانه عموم دارد لکن وقتی چیزی متعلق قـدرت گردیـد و آن شـیء موجود شد دیگر از تحت اختیار او بیرون می‌رود مثـل اعمـال اختیـاری بشـر که تـا مـادامی تحت اختیار وی است که صورت عمل خارجی بخود نگرفته وقتی فعل از او صـادر گردیـد دیگر از تحت اختیـار وی خـارج گردیـده پس وقـتی حکمی را صـادر گردانیـد یـا آیـتی نـازل نمـود دیگر چطور بر میگرداند و نسخ مینماید.

پاسخ گوئیم

خداونـد از اینکه اعتراض پیش‌بینی کرده بـاین آیه أ لَم تَعلَم أَنَ‌اللّه لَه مُلکُ‌السَّماواتِ وَ الأَرض وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ یعنی ملـك آسـمان و زمین بـدست خـداست و در هیـچ حـالی از تحت اختیار او خارج نمیگردد و هر طوری بخواهـد در آن تصـرف مینمایـد و کسـی مالك چیزی نمیشود نه ابتـدائا و نه پس از آنکه خداوند وی را مالك گرداند زیرا که مالك گردانیدن او مثل آن نیست که ماها کسـی را مالك گردانیم و ملك از تصـرف خودمان خارج گردد چگونه ممکن مالك می گردد در حالی که فقیر است در صورتی که غنی بنظر می‌آید پس هر حکمی یا آیتی که در عالم آرد از تحت اختیار او خارج نمی گردد پایان

صفحه : ۲۹

آری همین بود منشأ توهم یهودیهـا که گفتنـد «یـد اللّه مغلولـهٔ» که عـالم را مثـال کارخانه یا ساعتی تصور نمودنـد که پس از آنکه اجزاء آن مرتب گردیـد و بکار افتاد بخودی خود مـدتی کار میکند، و در رد آنها فرموده غُلَّت أَیدِیهِم بَل یَداه مَبسُوطَتانِ دست آنها بسته باد بلکه دو دست خدا باز است که هم قبض می کند و هم بسط مینماید می‌دهد و می گیرد

(العبد و ما فی یده کان لمولاه)

وجود ممکن اعم از اینکه عین باشـد یـا حکم آیه باشـد یـا علامت یا غیر آن وجود اسـتقلالی نیست بلکه چنانچه محققین از حکماء گفته‌اند وجود ربطی و ظلی است هم پیدایش او و هم بقاء آن بسته باراده خالق او است زیرا ممکن در هیچ حالی از حالات هستی و نیستی از حقیقت امکـانی بیرون نمی‌رود پس همـان طور که در پیـدایش محتـاج بعلت و سـبب است که وی را از نیستی بهستی آرد همین طور در بقـاء وجود محتـاج بعلت مبقیه است که بایستی علی الـدوام از طرف مبـدء فیض وجود باو برسـد و گر نه فورا معـدوم می گردد.

گر فیض تـو لحظه‌ای بعـالم نرسـد معلـوم شود بود و نبود همه کس خلاـصه نظر ببعضـی روایـات میتوان چنین اظهـار نمود که نسـخ اختصاص باحکام شرعیه ندارد بلکه در امور تکوینی نیز ممکن است نسخ واقع گردد یعنی در آیات آفاقیه و انفسیه هر گاه مصلحت اقتضا نمایـد اثر و علامتی را محو میگردانـد و بجای آن علامت بهتر میگـذارد یَمحُوا اللّه ما یَشاءُ وَ یُثبِت وَ عِنـدَه أُمُّ الکِتابِ«۱» سوره رعد آیه ۳۹، و شاهـد بر اینکه نسـخ آیه اعم از احکـام و غیر احکـام است روایـات بسـیاری است که از ائمه طـاهرین علیهم السـلام رسـیده در تفسـیر نعمانی از امیر المؤمنین علی علیه الصـلاهٔ و السـلام روایت میکند که حضرتش بعد از بیان عده‌ای از آیات ناسخ و منسوخ فرموده خداونـد نسـخ نمود آیه ما خَلَقت الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِیَعبُدُونِ«۲» سوره ذاریات آیه ۲۶، به آیه وَ لا یَزالُون مُختَلِفِینَ إِلّا مَن رَحِمَ رَبُّك وَ لِذلِك خَلَقَهُم

---

(۱) محو میکنـد خدا آنچه بخواهد و ثابت میگرداند و نزد اوست ام الکتاب شاید مقصود از ام الکتاب لوح محفوظ باشد که تغییر و تبدیلی در او نیست

(۲) خلق نکردم جن و انس را مگر برای عبادت «لیعبدون تفسیر شده به لیعرفون» [.....]

صفحه : ۳۰

یعنی برای رحمت خلق کرد آنها را، سوره هود آیه ۱۲۰.

و از اینکه حـدیث میتوان اسـتفاده نمود که نسـخ در آیه اعم است یعنی منحصـر باحکـام نیست زیرا که ظاهر آیه اول غایت و فایـده خلقت جن و انس را منحصـر میگردانـد بعبودیت و بنـدگی و آیه دوم فایـده خلقت را منحصـر میگرداند برحمت خود، پس انحصار اول بانحصار دوم نسخ گردید.

و از اینکه قبیل آیات در کلام اللّه بسـیار دیده میشود، در تفسیر عیاشی از امام محمّد باقر علیه السلام چنین روایت میکند که فرموده نسخ شامل بداء نیز میشود یَمحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثبِتُ وَ عِندَهُ أُمُّ الکِتابِ لکن چنانچه گفته شد مشـهور و معروف بین دانشمندان اینکه است که در امور تکوینیّه هر جا خلاف مطلب ظاهر شـد آن را بداء نامند و راجع بامور تشـریعیّه هر حکمی که مدت آن سـر آمد و دستور دیگری رسید آن را نسخ گویند.

خلاصه فرق است بین نسخ و بداء که نسخ راجع بدسـتورات شـرعی است و بنسخ چنین اظهار میشود که اینکه حکم منسوخ تا اینکه وقت موقعیت اجراء داشـته نه بیشتر پس بایستی نسـخ گردد زیرا که احکام تابع مصالح عمومی است و حکم دیگر مثل آن یا بهتر از آن جایگزین گردد.

لکن بایستی دانسته شود که تغییر و تبدیل قوانین و مقررات شرع بدست خود شارع است کس دیگر را نمیرسد حتی امام که خلیفه و جانشـین پیمبر است در احکام و قوانین برأی و سـلیقه خود تصـرف نمایـد و قانونی را تبدیل بقانون دیگر یا حکمی را عوض نماید، قانون محمدی صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که تا قیامت موقعیت دارد که بین جامعه بشری ابراز فعالیت نماید.

أَو نُنسِها نَأتِ بِخَیرٍ مِنها أَو مِثلِها مشـهور بین قراء «او ننسـها» بضم نون است، مگر ابو عمرو بن کثیر که او بفتح نون تلاوت نموده، بنا بقرائت اول ننسها از نسیان و فراموشی است یعنی آیه را از یاد ببریم و نسیان در لغت بمعنی ترک نمودن نیز آمده.

صفحه : ۳۱

و اینکه آیا مقصود از فراموش شـدن آیه اینکه است که پیمبر آیه را در موقع نسـخ فراموش میکند که اینکه فراموشـی بحکمت الهی انجام میگیرد یا مؤمنین و کسانی که آیه را شنیده بودند فراموش میکنند گفتاری از مفسرین نقل شده:

۱- نسیان بمعنی ترک است مثل قوله تعالی نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُم سوره ۹ آیه ۶۹ خدا را ترک کردند خداوند رحمت خود را نسبت بآنها ترک نمود.

۲- بمعنی نسـیان و باین معنی نسـیان راجع میگردد بامت که وقتی حکم نسـخ میشود و مأمور میگردانـد بترک عمل بطول ایام حکم فراموش میشود و چون نسـیان مخصوصا راجع بوحی و آیات قرآنی منافی با مقام عصـمت است اینکه است که نسبت دادن به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم روا نیست.

از سـهل بن حنیف چنین روایت میکنند که روزی مردی در مجلس رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم بلند شد و گفت یا رسول اللّه چند آیه از قرآن میدانسـتم و در نماز میخواندم صبح هر چه خواستم آن آیات را بخوانم فراموش کرده بودم حتی یک حرف از آن در نظرم نیامـد دیگری برخـواست و گفت من هم همین طور آیـات را فراموش نمودم، سومی برخواست او نیز همین طور اظهـار

نمود که آیـاتی در نظر داشـتم فراموش نمودم حضـرت فرمود اینکه آیات نسـخ شـده و چون آیه‌ای منسوخ گردد خداونـد آن را از ذهنها ببرد.

و اگر ننسـها را بمعنی ترك گرفتیم معنی آیه چنین میشود که هر آیه‌ای که منسوخ گردیـد ترك میگردد یا امر میکنیم بترك کردن آن.

نَأتِ بِخَيرٍ مِنها أَو مِثلِها اگر مقصـود از آیه آیـات احکـام باشـد معنی آیه چنین میشود که هر آیه‌ای که نسـخ نمودیم و از نظر محو گردانیـدیم آیه بهتر و جامع‌تر از آن را میآوریم که خوب‌تر و آسانتر و بهتر باشـد از آیه اول یا در خوبی و جامعیت مثل آن باشـد و اگر از نسخ عمومیت اسـتفاده نمودیم معنی آیه چنین میشود، که آنچه در عالم از امور تکوینی یا تشریعی پدید آوردیم و بعد آن را اعدام نمودیم و محو گردانیدیم بهتر از آن را ایجاد مینمائیم که اصلح و نافعتر باشد

صفحه : ۳۲

آری چون عـالم رو بکمال میرود و اجزاء عالم مضـبوط و هر جزئی از آن بجای خود قرار گرفته روی اینکه قاعـده هر جزئی از عالم اعـدام گردد یا حکمی از احکام یا قانونی از قوانین مدنی یا شـرعی محو گردد بایستی مثل آن یا بهتر از آن بجای آن گذاشـته شود که تبدیل باحسن و نیکوتر گشته و بحال مردم نافعتر باشد.

أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ الف استفهام برای تفریع است آیا نمیدانی یعنی میدانی که خداوند بر همه چیز قدرت و توانایی دارد بعضـی از مفسـرین عمـوم قـدرت را اختصـاص داده بمعـدومات نه بموجودات نظر به اینکه آنچه موجود گردیـده از مقـدریت خارج گردیـده «لکن چنانچه گفته شد اینکه حرف منافات دارد با عموم قدرت الهی و اینکه شـخص مقایسه نموده قدرت تامه ازلی واجب الوجود را بقدرت خلق که وقتی عملی یا کلامی از او صادر گردید از حیطه اقتدار وی خارج میگردد و ندانسته که مخلوقات و ممکنات نه قبل از وجود و نه بعد از آن در هیچ حالی از اقتدار خدای سـبحان خارج نیستند، ماها وقتی عملی انجام دادیم یا حرفی زدیم دیگر قـدرت نـداریم آن را برگردانیم یـا محو سازیم لکن عموم قـدرت ازلی الهی میرسانـد که ممکنات همانطوری که قبل از ایجاد در قبضه قـدرت اوینـد بعد از ایجاد نیز همین طوراند که در هیچ حالی از تحت استیلای او خارج نیسـتند، وجود ممکن وجود استقلالی نیست که پس از ایجاد بخودی خود باقی بماند و شاید اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی.

أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ «الف» برای تفریع است یعنی میدانی که محققا خداوند مالك آسـمانها و زمین اوسـت و آنچه هست مالك او و تحت اختیار وی است و در هیچ حالی از تصـرف او بیرون نمیرود وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ «مـاء» نـافیه و «مـن» زائـده اسـت، و «ولی» بمعنی دوسـت صـادق «لکم» اشـاره بمـؤمنین است یعنی جز خـدا برای شـما یـار و یـاور و کمك‌کننده‌ای نیست، و ظاهرا اینکه

صفحه : ۳۳

جمله نیز متفرع بر آن دو جمله قبـل است که چون قـدرت ازلی الهی احـاطه دارد بهمه چیز و همه تحت اراده و اختیار وی واقعنـد و همه ملك او و در تصـرف اوینـد پس فقط اوسـت دوست شما و امور شما بدست اوست و متصرف در همه چیز است زیرا که او قادر و توانـا است کیست بتوانـد شـما را کمك و یاری کنـد در صورتی که خودش عاجز و فقیر است کسـی که خود عاجز و فقیر اسـت چگونه توقع کمك از آن توان داشت، پس مؤمن واقعی کسی است که همیشه دلش بسوی حق نگران باشد و از او یاری طلبد و در تمامی امور دنیوی و اخروی از او کمك بخواهد.

و بعضـی از مفسرین آیات ناسخ و منسوخ را در بیست موضع از قرآن تعداد و شماره نموده و پس از تعداد آیات چنین گوید که در

بسیاری از آنها گفتگو است که آیا از قبیل ناسخ و منسوخ بشمار میرود یا نه و قدر مسلم را شانزده آیه بحساب آورده، لکن ظاهرا آن شانزده آیه نیز مسلم نیست که از قبیل ناسخ و منسوخ بشمار آید و موضع بحث آن کتب فقهیه است.

صفحه : ۳۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۰۸ تا ۱۱۳]

اشاره

أَم تُرِیدُونَ أَن تَسئَلُوا رَسُولَکُم کَما سُئِلَ مُوسی مِن قَبلُ وَ مَن یَتَبَدَّلِ الکُفرَ بِالإِیمانِ فَقَد ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ (۱۰۸) وَدَّ کَثِیرٌ مِن أَهلِ الکِتابِ لَو یَرُدُّونَکُم مِن بَعدِ إِیمانِکُم کُفّاراً حَسَداً مِن عِندِ أَنفُسِهِم مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الحَقُّ فَاعفُوا وَ اصفَحُوا حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۱۰۹) وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِکُم مِن خَیرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (۱۱۰) وَ قالُوا لَن یَدخُلَ الجَنَّةَ إِلاّ مَن کانَ هُوداً أَو نَصاری تِلکَ أَمانِیُّهُم قُل هاتُوا بُرهانَکُم إِن کُنتُم صادِقِینَ (۱۱۱) بَلی مَن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحسِنٌ فَلَهُ أَجرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ (۱۱۲)
وَ قالَتِ الیَهُودُ لَیسَتِ النَّصاری عَلی شَیءٍ وَ قالَتِ النَّصاری لَیسَتِ الیَهُودُ عَلی شَیءٍ وَ هُم یَتلُونَ الکِتابَ کَذلِکَ قالَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ مِثلَ قَولِهِم فَاللّهُ یَحکُمُ بَینَهُم یَومَ القِیامَةِ فِیما کانُوا فِیهِ یَختَلِفُونَ (۱۱۳)

ترجمه

. آیا شما مسلمانان میخواهید از پیغمبر خود پرسش کنید و درخواست نمائید چنان درخواستی که در سابق برین بنی اسرائیلیان از موسی (ع) کردند و کسی که تبدیل نماید کفر را بایمان (که کفر را بجای ایمان گزیند) چنین کسی گمراه گردیده و از راه راست منحرف شده،

بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که شما را از ایمان برگردانند بکفر از روی حسدی که از نفس و سریره آنان پدید گردیده پس از آنکه حق بر آنها ظاهر و ثابت شده (و اگر از آنها بر شما ستمی وارد گردید) بگذرید و عفو نمائید تا وقتی که فرمان خداوند «بجنگ یا صلح برسد» البته خداوند بر هر چیزی و بر هر حکمی قادر و توانا است،

ای مسلمانان بپای دارید نماز را و زکاة مال خود بدهید و آنچه از خیر و خوبی که پیش برای خود بفرستید نزد خدا خواهید یافت البته خداوند بآنچه میکنید آگاهست،

و یهودیان گفتند هرگز داخل بهشت نمی‌شود مگر

صفحه : ۳۵

کسی که یهودی باشد یا نصرانی چنین است آرزوی آنها بگو بر اینکه مدعا برهان آورید اگر راست می گویید،

آری کسی که تسلیم خدا گردید و نیکوکار شد البته پاداش عمل نیك او نزد پروردگار اوست و برای چنین کسی هیچ خوف و اندوه و حزنی نخواهد بود

یهودیها مدعی اینند که نصاری را چیزی «در دست» نیست و نصاری مدعی اینند که «در دست» یهودیها چیزی نیست در صورتی که هر دو طائفه میخوانند کتاب آسمانی را اینگونه گفتارها نظیر قول کسانی است که نمیدانند کتاب آسمانی را خداوند در روز قیامت

بین آنان حکم مینماید.

توضیح آیات

أَم تُرِیدُونَ أَن تَسئَلُوا رَسُولَکُم کَما سُئِلَ مُوسی مِن قَبلُ ظاهرا خطاب بمسلمانها است که از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم سؤالاتی مینمودند نظیر سؤالاتی که بنی اسرائیل از جناب موسی میکردند مثل اینکه گفتند «أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً» و امثال آن و خداوند در مقام سرزنش آنها بر آمده که چون شما بهترین امتها می‌باشید چنین سؤالات احمقانه‌ای که بنی اسرائیل از موسی (ع) مینمودند شما از پیغمبر خود نمائید شما امت وسط و بهترین امم هستید کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ تَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ«۱» سوره آل عمران آیه ۱۰۶ و از مجاهد روایت می‌کنند که وقتی قریش گفتند کوه صفا را برای ما طلا و نقره کن اینکه آیه فرود آمد و از احادیث بر می‌آید چون در ابتداء اسلام مردم از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم ایرادات بی‌مورد می‌گرفتند برای منع آنها اینکه آیه فرود آمده.

و شاید خطاب به یهودیان باشد زیرا که بسیاری از اینکه سوره راجع بیهودیان است و بنا بر اینکه معنی آیه چنین می‌شود که شما بنی اسرائیلیان از پیغمبری که برای شما فرستادیم سؤالاتی می‌کنید که در محال بودن مثل سؤالاتی ماند که قبلا پدران شما از موسی (ع) میکردند.

---

(۱) شما (مسلمانها) بهترین امتها میباشید که خارج از مردم گردیده‌اید به اینکه امر بمعروف و نهی از منکر کنید

صفحه : ۳۶

وَ مَن یَتَبَدَّلِ الکُفرَ بِالإِیمانِ شاید اشاره باین باشد که سؤال ناروا از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نمودن و درخواست نمودن چیز محال و آنچه لایق سؤال نیست کفر است و کسی که تبدیل نماید کفر را به ایمان که بجای ایمان کفر گزینند.

فَقَد ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ چنین کسی راه راست مستقیم را گم کرده و مثل کسی ماند که وسط جاده سرگردان ماند.

وَدَّ کَثِیرٌ مِن أَهلِ الکِتابِ لَو یَرُدُّونَکُم مِن بَعدِ إِیمانِکُم کُفّاراً مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که بعد از جنگ احد و شکست خوردن مسلمانها دو نفر از یهودیان بنام فیحاس بن عاد و زید بن قیس بدو نفر از مسلمانها بنام عمار یاسر و حذیفه یمانی برخورد نمودند و گفتند اگر پیغمبر شما حق بود نباید چنین شکستی بخورد شما از او برگردید و بدین ما در آئید.

عمار یاسر گفت شما راجع بنقض عهد و میثاق چه عقیده دارید گفتند شکستن عهد گناه بزرگی است گفتند ما با خدای تعالی عهد کرده‌ایم که هرگز بمحمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم کافر نگردیم، فیحاس گفت اینکه مرد کلام درست و صحیح میگوید عمار گفت «رضیت باللّه ربّا و بالإسلام دینا و بمحمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم نبیا و بعلی علیه السلام اماما و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بالمؤمنین اخوانا» چون اینکه خبر برسول اکرم رسید فرمود خیر و سعادت و رستگاری یافتید.

حَسَداً مِن عِندِ أَنفُسِهِم مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الحَقُّ از راه حسدی که مأخوذ در طبیعت آنهاست جدیّت میکنند که شما را از ایمان بکفر برگردانند با اینکه حقیقت و حقانیت دین اسلام بر آنها مکشوف گردیده.

صفحه : ۳۷

فَاعفُوا وَ اصفَحُوا حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ خداوند امر میفرماید که شما مسلمانها بر جفای کفار صبر کنید و از خطا های آنها در گذرید تا وقتی که دستوری از جانب حق تعالی برسد که بایستی با کفار چگونه معامله نمود مفسرین گویند اینکه آیه بآیه فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ

حَیثُ وَجَدتُمُوهُم نسخ گردیده.

أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ محققا خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست یعنی غالب و قاهر و تواناست بر اجراء حکم خود و اینکه مسلط گرداند شما را بر کفار و مشرکین و اهل کتاب.

وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ و اقیموا عطف است بآیه فَاعفُوا وَ اصفَحُوا گویا پس از آنکه بمسلمانها امر می‌فرماید که بر جفای کفار صبر و بردباری نمائید تا وقتی که از جانب حق تعالی دستور برسد آنها را وادار مینماید بعبادت و نماز و زکاة.

وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِکُم مِن خَیرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ آنچه از اعمال خیر و افعال نیکو پیش فرستادید برای پس از مرگ خود نزد خدا محفوظ است و هدر نرفته، و شاید اینکه تخصیص داده بعمل خیر که آن عمل خیری که پیش می‌فرستید نزد خدا محفوظ است برای تشویق مؤمنین باشد و گر نه بدلالت آیات دیگر آنچه انسان در اینکه دنیا میکند از نیک و بد تماما در دیوان کرام الکاتبین ضبط و ثبت گردیده و بنتیجه خواهد رسید اینکه است که در روز قیامت گوید یا وَیلَتَنا ما لِهذَا الکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً«۱» سوره کهف آیه ۴۷ بعضی او مفسرین چنین گویند یافتن عمل و وجدان آن در قیامت چنانچه ظاهر

---

(۱) ای وای بر ما چیست اینکه کتاب که کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در آن شماره شده و یافتند آنچه کرده‌اند حاضر نزد خود

صفحه : ۳۸

آیه است معنی ندارد زیرا که عمل باقی نمیماند پس باید جزاء و ثواب عمل مراد باشد یعنی انسان هر عمل خیر یا شریکه در اینکه عالم از وی سر زند در روز رستاخیز به نتیجه آن از ثواب یا عذاب خواهد رسید.

لکن تمام دانشمندان متفقا گویند بایستی کلام را بظاهر آن گذاشت تا وقتی که بشود حمل بظاهر نمود و در اینجا چه مانعی دارد که گفته شود خود اعمال در قیامت بروز و ظهور مینماید زیرا که یکی از نامهای قیامت یوم الجمع است یَومَ یَجمَعُکُم لِیَومِ الجَمعِ سوره تغابن آیه ۹، و شاید اینکه قیامت را عالم جمع نامیده برای اینکه است که آنچه در تمام عوالم ما دون تحقق پذیرفته منطوی در عالم قیامت است زیرا اینکه قاعده مسلم است که هر ما دونی منطوی در ما فوق خود میباشد و عالم قیامت از حیث رتبه و مقام فوق عالم دنیا و عالم برزخ میباشد و روی اینکه قاعده آنچه در اینکه عالم یافت میشود در آن عالم آخرت پدیدار است و اخبار بسیاری نیز شاهد بر آن است.

در روایتی از انس بن مالک است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رحلت حضرت فاطمه (س) چند فرد شعر مرثیه‌خوانی نمود پس از آن بقبرستان رفت و گفت «السلام علیکم یا اهل القبور» اموال شما را قسمت کردند و خانه‌های شما را مسکن گردانیدند و زنهای شما شوهر کردند اینها اخباری است که نزد ماست نزد شما چه خبر است هاتفی صدا داد از دنیا گرفتیم آنچه خوردیم و یافتیم آنچه از پیش فرستادیم و آنچه گذاشتیم زیان بردیم.

و روایت از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است «که تو از مالت منتفع نمیگردی مگر آنچه را که خوردی و مصرف کردی و پوشیدی و کهنه گردانیدی یا بدادی و گذشتی.

و در حدیث دیگر شبی حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم در منزل عایشه گوسفندی ذبح نمود و بفقرای مدینه میداد چون شب شد حضرتش از عایشه سؤال نمود از آن گوسفند چه مانده گفت هیچ نمانده مگر گردنش فرمود بگو همه مانده مگر گردنش و آن اشاره بکلام الهی است ما عِندَکُم یَنفَدُ وَ ما عِندَ اللّهِ باقٍ«۱».

---

(۱) آنچه نزد شما است فانی و ناپایدار است و آنچه نزد خداست ثابت و باقی است

صفحه : ۳۹

وَ قالُوا لَن یَدخُلَ الجَنَّهَٔ إِلّا مَن کانَ هُوداً أَو نَصاری اهل کتاب گفتند هرگز داخل بهشت نمیشود مگر کسی که یهودی باشد یا نصرانی مفسرین اینکه آیه را دو نحو تفسیر نموده‌اند یکی آنکه خداوند به پیغمبر خود خبر میدهد که یهود و نصاری با همه مخالفت و ضدیتی که با هم دارند که در آن آیه بعد اشاره دارد وَ قالَتِ الیَهُودُ لَیسَتِ النَّصاری عَلی شَیءٍ وَ قالَتِ النَّصاری لَیسَتِ الیَهُودُ عَلی شَیءٍ که هر یک از آن دو طائفه دیگری را باطل میدانند و چون دین اسلام را دشمن قویتر از هر دو میدیدند لذا از روی معاندت و ضدیت گویا با هم همدست شده و برای اینکه اساس دین اسلام را بر چینند و مسلمانان را بکفر تشویق نمایند و لو دین دیگری باشد اینکه بود که بزبان نه باعتقاد منحصر میگردانیدند رفتن ببهشت را بدین یهودیت یا نصرانیت طریق دیگری که در توجیه آیه گفته شده اینکه است که قاعده عرب است که در مقام اخبار بسیار میشود که دو چیز مختلف را بقرینه خارجی با هم جمع میکنند اعتمادا بر اینکه شنونده هر یک را بجای خود فهم کند و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که یهودیان گفتند هرگز کسی داخل بهشت نمیشود مگر آنکه یهودی باشد و نصرانیان گفتند هرگز کسی داخل بهشت نمیشود مگر آنکه نصرانی باشد لکن بقرینه آیه پیش که فرموده وَدَّ کَثِیرٌ مِن أَهلِ الکِتابِ لَو یَرُدُّونَکُم مِن بَعدِ إِیمانِکُم کُفّاراً حَسَداً حمل بر معنی اول بهتر است که اهل کتاب میل داشتند بهر ترتیبی که هست مسلمانها را از دین حق برگردانند و لو آنکه بدین نصرانیت یا یهودیت در آیند و بقرینه قوله تعالی تِلکَ أَمانِیُّهُم که آرزوی آنان چنین است معنی دوم اولی است زیرا که هرگز یهودیان چنین آرزویی نداشتند که نصرانیان به بهشت بروند و نیز نصرانیان هرگز آرزو نداشتند که یهودیان بهشت روند.

بَلی مَن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحسِنٌ فَلَهُ أَجرُهُ عِندَ رَبِّهِ آری کسی که تسلیم نمود وجه خود را یعنی نفس خود را برای خدا و خالص گردانید خود را و تسلیم اوامر او گردید در حالی که نیکوکار باشد پاداش عمل نیک

صفحه : ۴۰

چنین کسی نزد پروردگار وی است.

مفسرین گویند تخصیص بوجه در مَن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ یا برای اینکه است که وجه یعنی صورت اشرف اعضاء بدن است و مواجهه و توجه بهر چیزی بصورت میشود یا وجه کنایه از ذات شیء است یعنی کسی که بذات خود تسلیم حق گردید و بتمام قوی و مشاعر رو باو آورد.

اسلام اگر چه همان معنای تسلیم و منقاد گردیدن است لکن مراتب و درجاتی دارد مرتبه اول اسلامی است که مقابل ایمان آرند و بگفتن شهادتین تحقق پذیرد و اشاره بهمین اسلام دارد در آن آیه در جواب کسانی که گفتند ایمان آوردیم خطاب عزت میرسد که بآنها بگو اسلام آورده‌اید نه ایمان.

مرتبه دوم اسلام آن تسلیمی است که پس از ایمان که عبارت از تصدیق بزبان و تصدیق بقلب و عمل بارکان باشد تحقق پذیرد.

و شاید همین باشد مقصود از قوله تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادخُلُوا فِی السِّلمِ کَافَّهًٔ«۱» سوره بقره آیه ۲۰۴، و آن عبارت از تسلیم است بکل ما جاء به النبی بلکه اذعان و تسلیم و ترک اعتراض بآنچه قلم تقدیر بر آن اجراء گردید.

مرتبه سوم که از بالاترین مراتب تسلیم بشمار میرود آن مرتبه خلوص است و آن مقام کسی است که پس از مجاهده با جنود وهم غضب و شهوت بر قوای طبیعی ظفر یافته و خود را در محل امن و امان که جایگاه متقین است مظفرانه ساکن گردانیده:

إِنَّ‌الْمُتَّقِينَ‌فِي مَقامٍ أَمِينٍ(۲)» سوره دخان آيه ۵۱ آرى كسى كه سراسر وجود خود را تسليم اوامر حق نمود و بتمام قوى و مشاعر متوجه بمقام قدس احدى گرديد و قلب و سريره خود را از غير او خالى گردانيد در باره چنين كسى صادق آيد مَن أَسلَمَ‌وَجهَهُ‌لِلّهِ كه بحقيقت پشت بخلق گردانيده و روى نيازمندى بدر خانه بى‌نياز مطلق آورده و بتمام قوى متوجه باو شده چنين كسى حائز منتهى درجه تسليم گرديده.

---

(۱) اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد همگى در آئيد در سلّم و سلامتى.

(۲) محققا تقوى پيشه‌كاران در محل امن و امان قرار گرفته‌اند.

صفحه : ۴۱

وَ هُوَ مُحسِنٌ‌حال است از ضمير «اسلم» يعنى با اينكه بتمام قوى و مشاعر متوجه بحق گرديده اعمال و افعالش نيز بر وجه نيكو بعمل آمده و منقاد و مطيع قانون شرع گرديده چنانچه در حديثى حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله و سلّم به ابا ذر فرمود «عبادت كن خدا را بطورى كه گويا او را مى‌بينى و اگر تو او را نمى‌بينى او تو را مى‌بيند و اينطور عبادت كردن كاشف از حقيقت ايمان و اسلام است، و در حديث قدسى است «كه عبد در نتيجه عمل نمودن بنوافل بجايى رسد كه حق چشم او ميشود كه باو مى‌بيند و گوش او ميشود كه باو ميشنود تا آخر حديث».

فَلَهُ أَجرُهُ‌عِندَ رَبِّهِ «عند» در لغت بمعنى قرب و نزديكى است پس چنين كسى كه بتمام قوى و مشاعر تسليم حق گرديد مقام عنديت پيدا مى‌كند و آن مقام بلندى است كه تنها عده‌اى از نفوس زكيه بشر و ملائكه مقربين دانسته در آن مقام راه يابند در شأن نفوس زكيه شهداء است بَل أَحياءٌ عِندَ رَبِّهِم يُرزَقُونَ‌سوره بقره آيه ۱۴۹ و در شأن ملائكه مقربين است إِنَّ‌الَّذِينَ‌عِندَ رَبِّكَ‌لا يَستَكبِرُونَ‌عَن عِبادَتِهِ سوره اعراف آيه ۲۰۵ وَ لا خَوفٌ‌عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ‌البته چنين است كسى كه مقام عنديت پيدا نموده و در مقام امن و امان منزل گزيد چگونه بر گذشته محزون است و بر آينده خوفناك زيرا چنانچه گفته شد كسى كه بتمام قوى و مشاعر تسليم اوامر تكوينى و تشريعى حق گرديد و مثل مرده بدست غسال تمامى امور خود را تسليم بوى نمود بطورى كه از خود اراده و خواستى اظهار نميدارد مگر آنچه را كه او خواسته و در باره او اجرا گردانيده چنين كسى ديگر در باره او خوف و حزنى تصور ندارد نه در دنيا و نه در آخرت.

وَ قالَتِ اليَهُودُ لَيسَتِ النَّصارى عَلى شَيءٍ إبن عباس گفته شأن نزول آيه اينكه است كه چون نصارى نجران آمدند نزد

صفحه : ۴۲

رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم علماى يهوديان نيز آمدند و راجع بديانت با هم جدال و بحث نمودند مردى از بين يهوديان بنام رافع بن حرمله برخواست و گفت شما عيسويان (ما انتم على شىء) هيچيد و نبوت حضرت عيسى (ع) و كتاب او را انكار نمود، و يكى از عيسويان برخواست و گفت شما يهوديان هيچيد و نبوت حضرت موسى (ع) و كتاب او را انكار نمود وَ هُم يَتلُونَ‌الكِتابَ‌ بقاعده علم نحو «و هم» حال است يعنى اينكه دو فرقه يهود و نصارى بهم چنين گفتند و حال آنكه هر دو كتاب خود «تورات» و «انجيل» را ميخوانند و در تورات اوصاف حضرت عيسى (ع) و نبوت او و كتاب انجيل ثبت است و نيز عيسويان كتاب انجيل را مى‌خواندند و اوصاف حضرت موسى (ع) و نبوت و كتاب او در انجيل ثبت است.

كَذلِكَ‌قالَ‌الَّذِينَ‌لا يَعلَمُونَ‌مِثلَ‌قَولِهِم اينكه جمله را مفسرين دو طور تفسير نموده‌اند قولى اينكه است كه مقصود آباء و اجداد يهوديان و نصرانيانند كه آنها نيز دين يكديگر را باطل ميدانستند، مقاتل گويد مقصود مشركين عربند كه نسبت بحضرت محمّد

صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین میگفتند، فَاللّهُ یَحکُمُ بَینَهُم یَومَ القِیامَهِ فِیما کانُوا فِیهِ یَختَلِفُونَ خداوند در مقام تهدید میفرماید هر کسی برأی و عقیده و بر وفق مراد خود حرفی میزند و دعاوی بیجا میکند و خود را مصاب و دیگری را تخطئه مینماید و البته حاکمی بایست بین آنان حکم کند که چه کسی در دعوی صادق و چه کسی بر باطل است و أَحکَمُ الحاکِمِینَ خداست و موقع دادگاه حقیقی قیامت است که در آن وقت بحکم الهی حق و باطل بدرستی و خوبی از هم جدا میگردند و هر کسی بحق خود خواهد رسید.

صفحه : ۴۳

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷]

اشاره

وَ مَن أَظلَمُ مِمَّن مَنَعَ مَساجِدَ اللّهِ أَن یُذکَرَ فِیهَا اسمُهُ وَ سَعی فِی خَرابِها أُولئِکَ ما کانَ لَهُم أَن یَدخُلُوها إِلّا خائِفِینَ لَهُم فِی الدُّنیا خِزیٌ وَ لَهُم فِی الآخِرَهِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۱۱۴) وَ لِلّهِ المَشرِقُ وَ المَغرِبُ فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ واسِعٌ عَلِیمٌ (۱۱۵) وَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبحانَهُ بَل لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ کُلٌّ لَهُ قانِتُونَ (۱۱۶) بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ إِذا قَضی أَمراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ (۱۱۷)

ترجمه:

کیست ستمکارتر از کسی که منع کند مردم را از مساجد خدا که در آن یاد خدا و اسم آن برده شود و کوشش کند در خرابی مساجد نیست برای آنها که داخل مساجد شوند مگر بر خود ترسان باشند چنین اشخاصی در دنیا برای آنها خواری و ذلت است و در آخرت عذاب بزرگ،

مشرق و مغرب مال خدا و ملک اوست، بهر طرف که رو کنید در آنجا روی خداست و او محیط بر همه جا و بر هر چیزی عالم است،

و گروهی گفتند خدا دارای فرزند است او پاک و منزه و مبرا است بلکه آنچه در آسمان و زمین است ملک اوست و همه فرمانبردار و مطیع اویند،

خداوند پدیدآورنده آسمانها و زمین است و چون اراده نمود چیزی خلق کند بمحض اینکه بگوید باش فورا موجود میگردد.

توضیح آیات

اشاره

وَ مَن أَظلَمُ مِمَّن مَنَعَ مَساجِدَ اللّهِ در شأن آیه بین مفسرین گفتاری است:

۱- قتاده و سدی، گفته‌اند راجع بوقتی است که بخت النصر با قشون زیادی آمدند به بیت المقدس و یحیی بن زکریا را کشتند و بیت المقدس را خراب کردند.

۲- بعضـی دیگر گفته‌اند او ططواس بن اسـیسا بود که با بنی اسرائیل جنگ کرد و بیت لمقدس را خراب نمود و آن را مزبله ساخت و جای کثافات قرار داد و همانطور

صفحه : ۴۴

خراب ماند تا در زمان خلافت عمر وقتی مسلمانان قوت گرفتند آن را عمارت کردند.
۳- قول دیگر اینکه است که از ظاهر سـیاق آیه اینطور معلوم میشود که مقصود از مانعین مساجد کفار مکه بودند که قبل از هجرت حضـرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم بمدینه مانع شدند و نگذاشتند پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم داخل مسجد الحرام شود و از ابا عبد اللّه علیه السـلام روایت میکنند آنها کفار قریش بودند که نمیگذاشـتند رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم وارد مکه و مسجد الحرام شود.
۴- در بعضی روایات دیگر دارد که مسلمانها در مکه مسجدی داشتند و کفار مکه آن را خراب کردند.
مساجد جمع مسجد است و مسجد محل سجده گاه است و البته بیت المقدس یا مسجد الحرام هر کدام باشد محل سجده بسیار دارد. وَ سَعی فِی خَرابِها ممکن است اعتراض شود که کفار قریش یا باقی کفار کوشـش در خرابی مسـجد الحرام نکردنـد و از آیه چنین برمی‌آید که کفار سعی در خرابی مسجد نمودند از اینجا معلوم میشود که مقصود مسجد الحرام نیست.
بعضـی از مفسـرین از اینکه اعـتراض پیش‌بینی نموده چنین گوینـد عمـارت هر چیزی نسـبت بـآن فایـده و نتیجه‌ای است که بـایستی مترتب بر آن گردد و خرابی آن نیز بلحاظ عـدم ترتب همان فایده است پس بلحاظ مانع گردیدن آنها از دخول مؤمنین در مسـجد- الحرام و نماز خواندن در آنجا صـحیح است گفته شود کفار سـعی در خرابی مسـجد الحرام نمودند أُولئِکَ ما کانَ لَهُم أَن یَدخُلُوها إِلّا خائِفِینَ «اولئک» اشاره بهمان کسانی است که مانع گردیدند از دخول مسـلمانها در بیت المقدس یا مسـجد الحرام هر کدام باشد پس بر چنین کسانی روا نیست که داخل آن مسـجد گردند و اگر بخواهند داخل گردند بایستی مسلمانها مانع گردند اینکه است که فرموده آنان داخل نمیگردند مگر اینکه ترسناکند.

صفحه : ۴۵

لَهُم فِی الـدُّنیا خِزیٌ وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ برای کسانی که مانع از دخول مساجد شدند و خواسـتند طریق بندگی و عبادت را به بندند نتیجه عمل آنها خواری و ذلت در دنیا و مر ایشان راست در آخرت بکیفر اعمالشان عذاب و شکنجه بزرگ.
وَ لِلّهِ المَشرِقُ وَ المَغرِبُ لام، و للّه، لاـم تخصـیص است، مشـرق محـل بر آمـدن خورشـید و مغرب محـل غروب آن، و شایـد اینکه مـالکیت خـود را اختصـاص داده بمشـرق و مغرب که اضـافه بطلـوع و غروب شـمس دارد برای عظمت خورشـید است که در عـالم مادیات خورشـید بسـیار مهم و قابل اهمیت است و در آنجا که اظهار بزرگی خود نموده و ربوبیت خود را اضافه مینمایـد بمشـرق و مغرب رَبُّ المَشرِقَینِ وَ رَبُّ المَغرِبَینِ نیز شرافت شمس را میرساند و تثنیه مشرقین و مغربین که پروردگار دو مشرق و دو مغرب است شاید باعتبار اینکه است که مشـرق و مغرب زمسـتان غیر از مشـرق و مغرب تابسـتان است و در جای دیگر بِرَبِّ المَشارِقِ وَ المَغارِبِ شایـد باعتبـار اینکه باشـد که هر روز مشـرق و مغربی دارد همین طوری که عقـل در عـالم مجردات مظهر اتم اوصـاف ربوبی اسـت خورشـید نیز در عـالم مادیـات و طبیعیـات مظهر و نماینـده آثـار الهی است و آنچه بهجت و جمـال و کمـالی در عالم طبیعیّات بنظر می‌آیـد بنماینـدگی نور خورشـید تحقق پـذیرفته و بنور و ضـیاء آن نباتات و گیاهان از زمین روئیـده می‌گردد و حیوانات نشو و نما می‌نمایند و جواهرات معدنی از قبیل الماس و یاقوت و زمرد تماما از نفوذ نور خورشید پدید می‌گردند.
بلکه چنـانچه کشـفیات جدیـده امروزه نشـان می‌دهـد تمـام الـوان و رنگهـای مختلـف از سـرخی و زردی و سـبزی و غیر آن که در

موجودات دیده می‌شود تماما همان اشراق نور خورشید است که باختلاف محل و خصوصیت اجسام نمایش می‌نماید و گر نه مواد و اجسام در مرتبه ذات هیچ رنگی ندارند.

صفحه : ۴۶

اعتراض

اینکه مطلب مخالف و جدان است زیرا بنا بر اینکه تمام الوان از نور شمس پدید گردند بایستی در شب که خورشید از زمین غائب است رنگی ظاهر نباشد با اینکه در روشنی برق و چراغ و ماه بلکه در روشنی ستارگان نیز الوان دیده میشود.

پاسخ

آری در شب و در روشنی برق و ماه و غیره الوان پدید می‌گردند لکن باید دانست کسانی که از روی تجربیات بسیار و مطالعات بیشمار چنین اظهار می‌نمایند که تمام الوان از نور شمس پدید می‌گردد معتقدند که نور کواکب و ستارگان و کرات مثل ماه تماما از اشراق نور خورشید است که بر آنها تابیده و آنها را روشن نموده و نیز نور برق و هر چه از آن حرارت و نور تولید گردد باشراق نور شمس تحقق پذیرفته پس جمال طبیعت نمایشی است از جمال خورشید اگر چه خورشید نیز چنانچه گویند از جای «کهکشان» نور می‌گیرد و تماما نمایش است از اشعه جمال احدی و نور جلال سرمدی (سبحان اللّه مالک الملک) يُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيلِ وَ سَخَّرَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ كُلٌّ يَجرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى«۱» سوره فاطر آیه ۱۴ فَأَينَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ «فاء» در «فانما» برای تفریع است یعنی چون مشرق و مغرب کنایه از عالم مادیات و طبیعیات است ملک خدا و مظهر صفت ربوبیت اوست پس بهر طرف رو آورید و توجه نمائید در آنجا روی خداست، «وجه» در کلام عرب بمعنای مختلف استعمال شده اگر چه معنی ظاهر آن که شاید معنی حقیقی آن باشد ذات هر شیء و نفس او را وجه او گویند، و صورت جسمانی شیء را نیز وجه او گویند و روی انسان را

---

(۱) در می‌آورد شب را در روز و روز را در شب و مسخر گردانیده خورشید و ماه را که در مدار خود سیر نمایند تا مدت معینی، که بولوج شب روز ناپدید میگردد و نیز بولوج روز شب زایل میگردد و اینکه آیه اشاره دارد بکمال قدرت و استیلای حق تعالی و اینکه تمام موجودات مسخر امر اویند.

صفحه : ۴۷

نیز وجه او گویند، و البته مقصود از وجه خدا صورت جسمانی نیست زیرا که خداوند منزه و مبرا از اوصاف ممکنات است، و نیز نمیتوان وجه را بمعنی ذات و حقیقت گرفت زیرا که «اینما» دلالت بر مکان دارد و خداوند بالاتر از آن است که مکان باو احاطه داشته باشد بلکه او محیط بر زمان و زمانیات و مکان و مکانیات میباشد، و شاید مقصود از وجه خدا که هر کجا رو آرید در آنجا روی خداست و بقرینه مشرق و مغرب که محل طلوع و غروب نور است، اشعه نور حقیقی و انبساط رحمت رحمانی واحد ازلی باشد که فیض وجود او و اشراق نور رحمت وی تمام موجودات را فرا گرفته، و همان طوری که نور شمس موقع طلوع تمام مادیات را فرا میگیرد و همه بنور او پدید و روشن میگردند و در نور آن نشو و ارتقاء مینمایند همین طور نور حق تعالی و فیض منبسط او

تمام موجودات از علويات و سفليات و مجردات و ماديات را فرا گرفته و همه باو موجودند و بقيوميت او باقى و لا ينقطع از او فيض ميگيرند و شايد اشاره بهمين معنى دارد قوله تعالى اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ و مقصود از نور معنى حقيقى آن است «ظاهر بذاته مظهر لغيره» هر چيزى كه بخودى خود ظاهر و مظهر و نماينده غير باشد آن را نور گويند و خداوند نور حقيقى است كه بذات و حقيقت خود موجود و ظاهر و هويداست و پيدايش موجودات بنور وجود اوست.

خلاصه اينكه آيه چنين مى‌نمايد كه در مقام اعتراض و نكوهش مشركين است كه اگر مساجد را خراب مى‌كنند كه در آنجا ذكر خدا نشود مؤمن پاك اعتقاد هر وقت متوجه بحق گردد بهر چه رو آرد در آنجا رحمت حق و فيض وجود او را مشاهده مينمايد زيرا كه فيض وجود او مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته.

إِنَّ اللّهَ واسِعٌ عَلِيمٌ رحمت وجود او تمامى موجودات را فرا گرفته و علم او محيط است بجميع كاينات و ظاهر و باطن هر چيزى نزد او مكشوف و هويداست و از اغراض و نيات مردم مطلع و آگاهست.

پس اگر همه موجودات را مشمول فيض حق بدانى و در همه حال روى نيازمندى

صفحه : ۴۸

بدر خانه بى‌نياز مطلق آرى بدان كه بهر چه رو كنى باو رو كرده‌اى و بهر چه سجده كنى او را سجده نموده‌اى.

كهوَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبحانَهُ بَل لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ يهوديها گفتند عزير پسر خداست وَ قالَتِ اليَهُودُ عُزَيرٌ ابنُ اللّهِ و نصارى گفتند مسيح پسر خداست وَ قالَتِ النَّصارى المَسِيحُ ابنُ اللّهِ بلكه يهوديها گفتند نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ خود را پسر خدا و از دوستان او بشمار آوردند، مشركين عرب گفتند ملائكه دختران خدايند.

خدايى كه مالك و پديدآورنده آسمانها و زمين است و آنچه بصفت موجوديت آمده زير فرمان او و مسخر امر ويند منزه است از اينكه فرزند آورد.

ظاهرا يهود و نصارى كه عزيز و مسيح را پسر خدا گفتند مقصود آنها مثل اولاد آوردن انسان و حيوان نيست كه جسمى از جسمى بيرون آيد زيرا كه آنها خدا را جسم نميدانند مثل باقى اجسام، و شايد چنين توهم مينمودند كه روح عيسى (ع) و عزيز از حقيقت حق توليد شده و بجسم و جسد عيسى (ع) و عزيز تعلق گرفته و بصورت بشرى نمايان گرديده كه بروحانيت خدا و بجسميت شخص بشرى نمايش يافته‌اند چنانچه ظاهرا جهال صوفيه نسبت بعلى بن ابى طالب عليه السلام همين طور معتقدند و على عليه السلام را خدا و از حق تعالى جدا نميدانند.

و خداوند در مقام رد آنها خود را تنزيه مى‌نمايند كه توليد مثل بهر معنى كه فرض شود بر خداوند روا نيست زيرا كه ولد شبيه والد است و اگر روح عزيز و عيسى (ع) از حق تعالى بطور توليد مثل كه ظاهر ولد چنين است صادر شده باشد بايستى روحانيت عيسى (ع) و عزيز در تمام جهات مثل حق تعالى باشد حتى در وجوب وجود و قدم ذاتى و ادله توحيد باطل مى‌كند كلام آنها را.

و در اينكه دو آيه معجزنما بدو طريق اشاره دارد كه عقيده نحيف آنان باطل و غير موجه است، يكى در آنجا كه بعد از نقل كلام آنهايى كه گفتند كه اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً در مقام اعراض ورد آنها فرموده كه بَل لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ اشاره به اينكه

صفحه : ۴۹

اينطور نيست كه گمان كرده‌اند بلكه آنچه در آسمانها و زمين است يعنى تمام موجودات ملك خدا و همه مسخر امر ويند پس نسبت بتمام موجودات جنبه مالكيت و استيلاء و تسلط دارد نه جنبه والديت كه توليد مثل نمايد كه كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ پديدآورنده آسمانها و زمين است، و نيز مالكيت او مثل مالكيت بشر نيست كه نسبت بآنچه در تصرف وى است يك نحو

تصرف موقتی باشد و مالک حقیقی آن نباشد مالک حقیقی آن کسی است که موجودات را از نیستی بهستی و از هستی به نیستی آرد و نیز دوام وجود هر موجودی بستگی و ارتباط باراده و خواست او دارد.

عمر بن اعین از امام محمّد باقر علیه السلام سؤال می‌کند از قول حق تعالی بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ پاسخ فرموده خدای عز و جل ابداع نموده «یعنی پدید گردانیده تمام اشیاء را بعلم خود بدون مثالی که قبلا در نظر داشته باشد پس آسمان و زمین را خلقت فرمود در صورتی که پیش از آن آسمان و زمینی نبوده آیا نشنیده‌ای قول خدای تعالی را که فرموده وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ و در کیفیت ابداع و چگونگی خلقت موجودات چنین بیان میکند وَ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ

اینکه حدیث تأیید مینماید قول حکما را که گویند سبب ایجاد مخلوقات همان علم بصلاح است زیرا امام میفرماید تمام اشیاء را بعلم خود بدون مثال خلق نموده و در کیفیت ابداع و چگونگی خلقت موجودات چنین بیان مینماید.

وَ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ «قضی» در قرآن بچند معنی آمده:

۱- خلق نمودن مثل فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ.

۲- بمعنی امر تشریعی مثل وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ ۳- بمعنی حکم وَ اللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ و غیر اینها که مفسرین متعرض شده‌اند، و شاید اینجا مراد اراده و حکم باشد که وقتی اراده ازلی بامری تعلق گرفت بمحض همان علم ازلی بصلاح و تعلق اراده بوی آن شیء تحقق میپذیرد و از نیستی بهستی می‌آید و موجود میشود.

صفحه : ۵۰

و در اینجا اشاره لطیف دارد که پدیدار شدن موجودات را تشبیه بحکم حاکم نموده که همانطوری که حکم از حاکم بمجرد اشاره‌ای صادر میگردد بدون اینکه چیزی از وی صادر شود و زایش کند همین طور وقتی اراده حق تعالی بایجاد شیء مراد تعلق میگیرد بمحض اشاره که تعبیر از آن بلفظ «کن» مینماید آن شیء مراد موجود میگردد بدون اینکه تولید مثل شود که در مقام خلقت چیزی از او منفصل گردد یا زایش نماید زیرا که تولید مثل بهر معنایی که فرض شود بایستی ولد از والد منفصل گردد و از آن چیزی زایش نماید که در حقیقت قبلا یا بالفعل یا بالقوه در والد موجود بوده و بعدا از او جدا و منفصل گردد، و پس از زایش زائیده شده چیزی میشود مثل زاینده او و منزه است پروردگار عالم که چیزی مثل او یا شبه او در عالم یافت گردد که اگر چنین بودی بایستی هر یک از موجودات پس از خلقت خدا و واجب الوجود باشند.

لکن باید دانست که در اینجا مطلب بسی دقیق‌تر و بالاتر است زیرا که در اوامر تکوینی و در ابداع و پدید آوردن موجودات محتاج بلفظ و کلامی نیست و لفظ «کن فیکون» در آیه اشاره بسرعت اجابت ممکنات است برای پذیرفتن اوامر تکوینی که بمحض اراده و خواست الهی اجابت مینماید اوامر تکوینی را و در سوره یس آیه ۸۲ فرموده إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ

صفحه : ۵۱

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱]

اشاره

وَ قالَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ لَوْ لا یُکَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِینا آیَةٌ کَذلِکَ قالَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَیَّنَّا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ (۱۱۸) إِنَّا أَرْسَلْناکَ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحابِ الْجَحِیمِ (۱۱۹) وَ لَنْ تَرْضی عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لَا النَّصاری حَتَّی تَتَّبِعَ

مِلَّتَهُم قُل إِنَّ هُدَى اللّهِ هُوَ الهُدى وَ لَئِنِ اتَّبَعتَ أَهواءَهُم بَعدَ الَّذِي جاءَكَ مِنَ العِلمِ ما لَكَ مِنَ اللّهِ مِن وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ (۱۲۰) الَّذِينَ آتَيناهُمُ الكِتابَ يَتلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ أُولئِكَ يُؤمِنُونَ بِهِ وَ مَن يَكفُر بِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الخاسِرُونَ (۱۲۱)

ترجمه:

كسانی كه ز علم و دانش تهی‌دستند گفتند چرا خداوند با ما سخن نمی‌گويد يا معجزه و علامتی برای ما نمی‌فرستند همين طور پيشينيان از روی نادانی چنين سخنان می‌گفتند دلهای آنان در نفهمی شبيه بيكديگر است ما ادله و آيات رسالت را بيان كرديم برای كسانی كه اهل يقينند،

ای پيغمبر ما تو را بحق فرستاديم كه مردم را مژده دهی ببهشت و تهديد نمايی و بترسانی آنها را از عذاب جهنم و تو مسئول كافران كه اهل جهنم ميباشند نيستی،

هرگز يهود و نصاری از تو خشنود و راضی نمی‌شوند تا اينكه تابع ملت آنها گردی بگو باينها محققا راهی كه خدا بنمايد همان راه هدايت است و ای پيغمبر اگر تو تابع هوای نفسانی آنها كردی «پس از آنكه طريق هدايت را از راه علم و يقين دريافتی» ديگر خداوند يار و ياور تو نخواهد بود،

كسانی كه بآنها كتاب عنايت نموديم و آن را آن طوری كه بايد تلاوت نمايند تلاوت كردند آنها اشخاصی ميباشند كه ايمان می‌آورند بآن كتاب آسمانی و كسی كه كافر شد بكتاب خدا آنها زيان‌كارانند

صفحه : ۵۲

توضيح آيات

وَ قالَ الَّذِينَ لا يَعلَمُونَ در اينكه كسانی كه از روی نادانی چنين گفتند چه مردمانی بودند گفتاری است إبن عباس گفته يهوديانند، مجاهد گفته عيسويانند، قتاده گفته مشركين عربند.

لَو لا يُكَلِّمُنَا اللّهُ أَو تَأتِينا آيَةٌ مفسرين گويند كفار به پيغمبر اكرم صلی اللّه عليه و آله و سلّم اعتراض مينمودند كه چرا خداوند شفاها بما نميگويد كه تو رسول اويی يا اينكه با تو تكلم نمايد و ما كلام او را بشنويم همان طوری كه با موسی عليه السلام تكلم نمود و آن هفتاد نفر كلام خدا را شنيدند، و چرا علامت و نشانه‌ای برای ما نميفرستد كه شاهد صدق تو باشد.

كَذلِكَ قالَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم مِثلَ قَولِهِم مثل اينكه بنی اسرائيليان بموسی عليه السلام گفتند أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً«۱» و نصاری بعيسی بن مريم عليه السلام گفتند هَل يَستَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَينا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ«۲» تَشابَهَت قُلُوبُهُم دلها و قلبهای معاندين و اهل كفر و فسق شبيه بيكديگر است و همين طوری كه كلام آنها در گفتار مثل يكديگر اعتراض مينمايند و سخن ميگويند قلبهای آنان نيز در قساوت بهم مانند و اينها كسانی ميباشند كه خداوند در باره آنها فرموده «بچشم و گوش و دل آنان مهر نهاديم» كه نه چشم دارند كه آثار حقانی را در عالم امكانی مشاهده نمايند و نه گوش دارند كه آيات و كلمات معجزنمای الهی را بشنوند و نه دل و قلب دارند كه تعقل و تفكر نمايند و حق و باطل را از يكديگر تميز دهند» و كلام كفار و اعتراض و ايرادشان ارائه ميدهد ما فی الضمير آنان را زيرا كه

---

(۱) نشان ده خدا را بما آشكارا

(۲) آیا پروردگار تو قدرت دارد که از آسمان غذایی برای ما فرود آورد.

صفحه : ۵۳

زبان ترجمان دل است چون دل آنها در شقاوت و تمرد و ضدیت با اهل حق شبیه بهم است اینکه است که در گفتار نیز سخنان آنان بهم ماند.

قَد بَیَّنَّا الآیاتِ لِقَومٍ یُوقِنُونَ ما بطور شایستگی روشن و واضح نمودیم نشانها و علامات و معجزاتی برای اثبات صدق دعوای رسولان خود لکن آن براهین برای کسانی نافع و اثربخش است که دل و سریره آنها از کثافات اخلاقی و خودخواهی و تعصب آباء و اجدادی و حقد و حسد سبعی پاک باشد و پاک طینت و خوش سجیه و دارای حالت تسلیم باشند البته چنین اشخاصی بخوبی میتوانند حق و باطل را از هم تمیز دهند و بچشم دل مشاهده نمایند آیات و نشانهای حقانی را و چنین اشخاصی اهل یقینند که از ظن و شک و تخمین وارسته گردیده و بمرتبه یقین رسیده‌اند.

إِنّا أَرسَلناکَ بِالحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً خطاب برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که تو پیمبر و فرستاده مایی و ما تو را از روی حقیقت و درستی فرستادیم که هم بشارت دهی اهل ایمان و تقوی را بنعمتها و لذائذی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده و هم آنها را از کیفر اعمال بدشان و مجازات کردار زشتشان بترسانی و تهدید نمایی.

وَ لا تُسئَلُ عَن أَصحابِ الجَحِیمِ «و لا تسئل» را دو نحو قرائت کرده‌اند جماعتی بجزم خوانده‌اند «و لا تسئل» یعنی تو مپرس، إبن عباس گفته شأن نزول آیه چنین است که روزی رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم با خود اندیشه نمود کاش میدانستم خداوند با کفار چه خواهد کرد اینکه آیه نازل شد که تو جویای حال آنها مباش و جماعت دیگر برفع خوانده‌اند «و لا تسئل» یعنی پرسیده نمیشوی یعنی تو که رسول و فرستاده بحق و درستی میباشی مسئول اهل جهنم نیستی زیرا که تو فقط موظف میباشی که تبلیغ رسالت نمایی و مردم را ببهشت و نعمتهای بهشتی و مقامات اخروی مژده دهی، و از عذاب و سخط الهی و کیفر اعمال

صفحه : ۵۴

بدشان بترسانی لکن وقتی آنان از روی کبر و نخوت دعوت تو را نپذیرفتند و لجاجت ورزیدند تو بوظیفه رسالت خود عمل نموده‌ای دیگر بر تو حرجی نیست و مسئولیتی نداری.

وَ لَن تَرضی عَنکَ الیَهُودُ وَ لَا النَّصاری حَتّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُم در روایت إبن عباس چنین است که یهودیان مدینه و عیسویان نجران منتظر بودند که رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم در قبله با آنها موافقت نماید چون پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم بامر حق تعالی قبله را از بیت المقدس بروی کعبه گردانید مأیوس شدند و از آن اظهار محبتی که نسبت بحضرتش و مؤمنین می‌کردند صرف نظر نمودند اینکه بود که خداوند اینکه آیه را فرستاد.

بعضی دیگر از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند، جماعتی از یهودیها خدمت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌آمدند و میگفتند با ما مدارا کن تا بتو ایمان آریم و چون حضرتش خیلی مایل باسلام آوردن آنها بود با آنها به نیکی و مدارا رفتار مینمود اینکه آیه نازل شد که یهود و نصارا هرگز از تو راضی نمیشوند مگر وقتی که تو تابع آنها گردی.

قُل إِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الهُدی مفسرین گویند مقصود از هدایت اول طریق اسلام است که آن دین خداست و دین اسلام طریق مستقیم است که اگر آدمی بآن طریق سیر نماید بمقصود اصلی خلقت نائل میگردد، و مقصود از هدایت دوم راه یافتن و رسیدن بجایگاه قرب الهی است.

آری غرض از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی راه یافتن بسوی قرب الهی است و نزدیک‌ترین راه بسوی اله و قرب او طریق اسلام

است اینکه است که دین اسلام و ملت حنیف ابراهیم علیه السلام بطریق مستقیم نامیده شده زیرا که نزدیکترین راه بمقصود راه مستقیم است، و دین یهود و نصاری طریق هدایت نیست بلکه دین ساختگی است که آنان از روی تعصب و برأی فاسد خودشان دسیسه‌ها در دین حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام نموده‌اند و بهواهای نفسانی خودشان عمل مینمایند و چنین دین و آئینی هرگز آدمی را بسعادت نمیرساند بایستی هدایت از طرف حق تعالی باشد و رهنما پیمبری که تأسیس شده باشد برای هدایت.

صفحه : ۵۵

وَ لَئِنِ اتَّبَعتَ أَهواءَهُم بَعدَ الَّذِي جاءَكَ مِنَ‌العِلمِ اگر چه در ظاهر لفظ و خطاب اشاره بپیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که تو اگر تابع هوای آنان گردی لکن شاید مقصود مسلمانها باشند زیرا که هرگز پیغمبر اسلام تابع یهود و نصرانی نمی‌گردید.

ما لَكَ مِنَ‌اللّهِ مِن وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ کسی را که خداوند بوی علم آموخته و حقانیت دین اسلام بر وی محرز و ثابت گردیده اگر از روی هوای نفسانی تابع یهودیها یا عیسویها گردید دیگر پناهگاهی ندارد زیرا که یگانه ملجأ و پناهگاه بشر کرم و رحمت الهی است و کسی که تابع نفس شد و از حق رو گردانید در دام شیطان گرفتار و از رحمت خاص رحیمی بی‌نصیب می‌گردد. در اینکه معنی و حقیقت هدایت چیست بین دانشمندان گفتاری است و بمذاق هر صنفی معنی جداگانه‌ای دارد.

بمذاق علمای شریعت چهار وجه و چهار معنی برای هدایت گفته شده:

۱- هدایتی که برای عموم افراد بشر است و آن امور چهارگانه‌ای است که انسان بآن موقعیت پیدا مینماید برای تحمل تکلیف عقل، فطانت، رفع موانع، نصب ادله.

۲- ارسال رسل و انزال کتب آسمانی برای هدایت بشر تعیین شده.

۳- هدایت مخصوصی که از طرف حق تعالی نسبت بکسانی است که طریق هدایت را پیش گرفته‌اند و بهدایت پیشوایان راه یافته‌اند و بهمین معنی اشاره دارد قوله تعالی وَ الَّذِينَ‌اهتَدَوا زادَهُم هُدیً

۴- راه یافتن بسوی بهشت.

و هدایت بمذاق کسانی که خود را اهل باطن و علمای طریقت میدانند سه قسم بشمار می‌آید:

۱- هدایت عام، ۲- هدایت خاص، ۳- هدایت خاص الخاص.

صفحه : ۵۶

هدایت عام سلوک در طریق ایمان و اسلام است، هدایت خاص رسیدن بمرتبه یقین است، هدایت یافتن خاص الخاص رسیدن و فائز گردیدن بمرتبه کشف و شهود و عیان است و گویند هدایت یافتن هر کسی بقدر تحصیل تقوی وی پدید میگردد و در تقوی نیز سه مرتبه گفته‌اند، تقوای عام از شرک و کفر، تقوای خاص از گناه و خطا تقوای خاص الخاص خودداری نمودن از نظر بغیر خدای رحمان و کمال آن در فناء در توحید است.

شکی نیست که هدایت یافتن بطریق دوم متفرع بر امور چهارگانه اول است تا آنچه مقدمه تکلیف است انجام نپذیرد و انسان سیر و روش خود را بر طریق راهنمایی رسول باطن (عقل) و رسول ظاهر (شرع) مستدام ندارد بمرتبه دوم از هدایت نائل نخواهد شد، و هدایت یافتن بر طریق سوم یعنی رسیدن بمرتبه کشف و شهود که آن را (عین الیقین) نامند نتیجه و ثمره هدایت یافتن بمرتبه اول و دوم است، و کمال انسانی و سعادت و فضیلت بشری بلکه کمال ایمان وی منوط برسیدن بهمین مرتبه ایمان است که از کمال تقوی پدید می‌گردد.

بعضی از علمای تفسیر چنین اظهار مینمایند که کلام بلیغ آن است که مطالب بسیار مهمی در جملات کوچکی گنجیده شود ببین

چگونه در اینکه آیه مختصر چه اسرار و رموزی نهفته از قوله تعالی قُل إِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الهُدی استفاده توان نمود که طریق و ملت یهود و نصاری خالی از هدایت و بر غیر طریق مستقیم است و سیر در طریقه آنان انسان را بمقصود نخواهد رسانید زیرا که دین آنها غیر از مقتضیات هوا های نفسانی آنان چیز دیگری نیست.

و از قوله تعالی وَ لَئِنِ اتَّبَعتَ أَهواءَهُم بَعدَ الَّذِی جاءَکَ مِنَ‌العِلمِ چنین بر میآید کسی که از دین اسلام اعراض نمود و بچراغ هدایت آن راهی بسوی حق نیافت و بقرب رحمت او فایز نگردید از پناهگاه او خارج گردیده و در دام شیطان گرفتار آمده و دیگر خداوند یار و یاور او نخواهد بود و در پرتگاه ضلالت تا ابد خواهد ماند.

و از قوله تعالی بَعدَ الَّذِی جاءَکَ مِنَ‌العِلمِ تا آخر استفاده توان نمود که حقیقت

صفحه : ۵۷

علم و دانش نزد رسول اکرم (ص) است علم و دانش آنان علم‌نماست بلکه جهل مرکب است.

آری معجزه و کرامت منحصر بشق القمر و اژدها شدن عصا نیست هر چرا که نوع بشر عاجز باشند از آوردن آن اگر از نبی صادر گردد در مقام تحدی و اثبات پیمبری آن را معجزه گویند و اگر از ولی صادر گردد آن را کرامت نامند و آیات قرآنی بالاترین معجزه پیغمبر خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است زیرا همانطوری که دین و ملت او بایستی تا قیامت باقی ماند البته معجزه او نیز بایستی دائمی باشد و قرآن بالاترین معجزات تمام پیمبران است زیرا که باقی معجزات اگر چه راجع بامور طبیعی بسیار مهم و امر خارق العاده‌ای بشمار میرفت لکن هیچ جهت معنویت در آن پدید نبود و معجزه سید و پیغمبر ما از جهت معنویات حائز مرتبه‌ایست که عقلاء و فیلسوفان عالم بنکته‌ای از نکات آن و بکوچکترین سری از اسرار آن پی نبرند و نیز راجع بالفاظ که از عالم طبیعت بشمار میآید الفاظ و کلماتی موزون نموده که سبک کلمات و جملات و آیات قرآنی طوری سلیس و با اسلوب مرتب گردیده که تمام فصحا و بلغای عرب در مقابل آن زانو میزنند و تا حال با کمال ضدیت و دشمنی که با رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم داشتند نتوانستند آیه‌ای مثل آن بیاورند پس نفس مبارکش بالاترین نفوس انبیاء و دین شریفش بزرگترین ادیان و معجزه باقیه‌اش شریفترین معجزات و قانون خدائیش جامع‌ترین قوانین بشمار میرود اینکه است که بایستی دین و شریعت او تا قیامت باقی ماند زیرا که نسخ‌بردار نیست ناتمامی در آن پدیدار نیست تا قانون دیگری آن را تمام کند.

الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ یَتلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ در اینکه مقصود از کسانی که بآنها کتاب عطا شده کیانند از علمای تفسیر دو قول روایت شده بعضی گفته‌اند آنها مؤمنین اهل اسلامند که خداوند برای آنان قرآن را فرود آورده و شاید آن قوله تعالی است یَتلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ که تحریص و ترغیب مینماید آنها را و اینکه عبارت و اینکه بیان مناسب مقام مسلمین میباشد و نیز قوله تعالی أُولئِکَ یُؤمِنُونَ بِهِ ظاهرا ایمان را تخصیص میدهد بچنین اشخاصی که کتاب بآنها عطا شده و اینکه تخصیص مناسب اهل اسلام است نه یهود و نصاری.

صفحه : ۵۸

قول دیگر مقصود از کسانی که بآنها کتاب عطا شده یهودیان و عیسویانی میباشند که به پیمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان آورده‌اند و پس از آنکه در آیات پیش در مقام نکوهش و تنقید اهل کتاب بر آمده در اینکه آیه تعریف و تمجیدی می‌نماید کسانی از آنان را که برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان آورده و تصدیق حضرتش را نموده‌اند.

یَتلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ چنین مؤمنینی که برای آنان قرآن فرود آوردیم میخوانند قرآن را آن طوری که بایستی قرائت شود.

و در اینکه مقصود از حق تلاوت چیست گفتاری است:

۱- آنان قرآن را بطور شايستگی و با تأنی و تـدبر در آيات و با توجه و خضوع قرائت مينمايـد و در باره آنها است قوله تعالی الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم ۲- آنچه را كه از اوصـاف رسول اكرم صـلی اللّه عليه و آله و سلّم كه در قرآن است ميخواننـد و كتمان نميكننـد و بخوبی بيان مينماينـد. (كلبی) ۳- حرام قرآن را حرام ميداننـد و حلال آن را حلال همـانطوری كه نازل شـده و تحريف نميكنند، (عبد اللّه مسعود) ۴- بر محكمـات قرآن عمـل می‌كننـد و بمتشابهات آن ايمان دارنـد و فهم معانی و بيان آن را باهلش وا ميگذارند (حسن) ۵- در متـابعت كردن قرآن كوتـاهی نميكننـد و آن طوری كه بايستی بيان ميكننـد و از خود اظهار رأی و عقيـده نمی‌نمايند. (مجاهد) اينكه گفتاری كه از مفسرين نقل شد مانعهٔ الجمع نيست شايد تمام آنها مراد باشد بقرينه قوله تعالی:
أُولئِكَ يُؤمِنُونَ بِهِ وَ مَن يَكفُر بِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الخاسِرُونَ اولئك اشاره بمؤمنينی است كه متصف بجميع مراتب ايمان ميباشند و مقابل آنان كسانی ميباشند كه ايمان خود را بكفر پوشانيده‌اند و آنها يا اصلا ايمان ندارند يا (يؤمن ببعض و يكفر ببعض) ميباشند.

صفحه : ۵۹

[سوره البقرهٔ (۲): آيات ۱۲۲ تا ۱۲۴]

اشاره

يـا بَنِی إِسرائِيلَ اذكُرُوا نِعمَتِيَ الَّتِی أَنعَمتُ عَلَيكُم وَ أَنِّی فَضَّلتُكُم عَلَی العالَمِينَ (۱۲۲) وَ اتَّقُوا يَومـاً لا تَجزِی نَفسٌ عَن نَفسٍ شَـيئاً وَ لا يُقبَلُ مِنها عَدلٌ وَ لا تَنفَعُها شَـفاعَةٌ وَ لا هُم يُنصَرُونَ (۱۲۳) وَ إِذِ ابتَلی إِبراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمـاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِی قالَ لا يَنالُ عَهدِی الظّالِمِينَ (۱۲۴)

ترجمه:

ای بنی اسرائيل ياد آريد نعمتی كه بشما عطا نمودم و شما را برگزيدم و برتری دادم بر تمام مردم،
و بترسـيد و خود را نگـاه داريـد از عـذاب روزی كه جزای عمـل هر كسـی عايـد خودش ميشود و كسـی را بجـای ديگری مجازات نخواهنـد نمود و در آن روز فـدايی از كسـی قبول نميشود و نيز شـفاعت در آن روز نفع نمی‌بخشـد و در آن روز برای احـدی يار و ياوری نيست،
(و ای پيغمبر) ياد آر وقتی كه ابراهيم را پروردگار او امتحان نمود بكلماتی و از عهـده تمامی آن بر آمـد و خداوند باو گفت من تو را بپيشوايی خلق برگزيـدم و انتخاب نمودم ابراهيم گفت اينكه پيشوايی برای اولاد من نيز خواهـد بود خداوند فرمود هرگز عهد من بستمكاران نميرسد.

توضيح آيات

يا بَنِی إِسرائِيلَ اذكُرُوا نِعمَتِيَ الَّتِی أَنعَمتُ عَلَيكُم تا آخر، در اينكه دو آيه خطاباتی كه راجع ببنی اسرائيليان بود بانتها ميرساند و نظير همين آيه بود كه شروع بخطابات شد و بهمين آيه نيز مطلب را خاتمه ميدهد كه ابتداء كلام و انتهای آن يكی باشد.
و ممكن است در اينجا سؤالی پيش آيد كه در كلام فصيح تكرار درست بنظر نمی‌آيد چگونه در اينجا دو آيه مكرر شده كه نه در لفظ با هم تفاوت دارد و نه در معنی.

مفسرين از اينكه اعتراض پيش‌بينى كرده‌انـد و چنين پاسـخ ميدهند كه آيه اول براى اينكه است كه يهوديان عصـر رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سلّم متذكر گردند نعمتهايى را كه خداوند بپدران آنها عنايت نموده و بشكرانه آن ايمان آرند و كفران نورزند.

صفحه : ۶۰

و آيه دوم در مقام تهديـد است كه از قيامت و عـذاب و روز رسـتاخيز بترسـند و بدانند كه در آن روز فريادرسـى ندارند و شـفاعت كسى در باره آنها نافع نيست و نيز تكرار در باره آنها لطف است كه شايد متنبه گردند، و شايد تكرار باعتبار تعدد مخاطبين بخطاب باشد زيرا كه اينكه دو آيه در يك وقت فرود نيامده هر وقتى براى تذكر و يادآورى طائفه‌اى از يهوديان نازل گرديده.

وَ إِذِ ابتَلى إِبراهِيمَ رَبُّه بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ راجع باين مبارك آيه بين مفسـرين هم باعتبار الفاظ و هم باعتبار معانى گفتار بسـيارى است كه در كتب تفاسير متعرض گرديده‌اند و در اينجا از كلمات آنان خوشه چينى نموده و ببعضى گفتار آنها اجمالا اشاره مينمايم.

علماى شـيعه اثنى عشـريه اينكه آيه را از بزرگترين ادله و شواهـدى گرفته‌اند بر اينكه بايستى امام داراى مقام عصـمت باشد و از هر خطـاء و گنـاهى مبراء و مصون و از هر خلق ناپسـند و نكوهيـده پـاك و منزه و از هر عمـل زشتى بر كنار باشـد، و روى همين اصـل اماميه ثابت نموده‌انـد كه خلافت و امامت بايستى بنص و تعيين خود رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله يا امام سابق انجام گيرد زيرا كه عصمت امر معنوى و مقام بلندى است كه كسى را اطلاعى بر آن نيست مگر «علام الغيوب».

پس اگر خواهيم باين آيه بالا اثبات كنيم كه امام و خليفه بعد از رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله بايستى بتعيين پيغمبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم باشـد نه بـدست مردم بايستى راجع به الفاظ و معانى اينكه آيه گفتار مفسـرين را در نظر گيريم و در آن بحث نمائيم و مطلبى را گوشزد مطالعه كنندگان نمائيم.

مطلب اول: گوئيم «ابتلاء» بمعنى آزمايش و امتحان است و چون امتحان و آزمايش در باره كسـى صادق آيـد كه اطلاع بر حقيقت امور نـدارد و خداونـد عـالم بجميع معلومـات غير متنـاهى است اينكه است كه مفسـرين گوينـد مقصود از ابتلاء آن اوامر و تكاليفى است كه ابراهيم عليه السلام بر انجام دادن آن موظف گرديده بود و مجازا آن را «بلوى» و امتحان نامند.

صفحه : ۶۱

مطلب دوم: در اينكه آيا مقصود از كلماتى كه ابراهيم عليه السلام موظف گرديده بود بر انجام دادن آن و بآنها آزمايش گرديد چه كلمـاتى بود نيز بين مفسـرين گفتارى است بعضـى معتقدنـد كه امتحان او راجع بعقايـد بوده مثل اينكه موظف شـد كه نظر كنـد در زهره و قمر و شـمس و بـا بت‌پرستى معـارضه نمايـد و تسـليم اوامر حق تعـالى گردد در كشـتن اولاـد و صبر بر جفـاى كفار و آتش نمرودى و غير اينها كه بهر يك از اينها و بغير اينها خداوند ابراهيم عليه السلام را آزمايش نمود.

قول ديگر اينكه است كه مقصود از كلمـات همان كلماتى است كه خداونـد در روز «الست» بآدم آموخت و ملائكه را بآن آزمايش نمود آنجـا كه گفت فَتَلَقّى آدَمُ مِن رَبِّهِ كَلِماتٍ ديگرى گفته مقصود از كلمات همان معنى ظاهرى كلمه است كه خداونـد آزمايش نمـود ابراهيم عليه السـلام را بگفتـارى و اينكه قائـل چنين گويـد كه اگر چه كلمه در قرآن در بسيارى از مـوارد در اعيـان خـارجى استعمال شده يعنى از اعيان خارجى بكلمه تعبير نموده لكن بازگشت آنها نيز بدلالت كلمات و گفتار است و مقصود گوينده اينكه است كه بشـنونده اعلام كنـد ما فى الضـمير خود را مثل قوله تعالى إِنَّما قَولُنا لِشَيءٍ إِذا أَرَدناهُ أَن نَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ سوره نحل آيه ۴۰ و قوله وَ لكِن حَقَّت كَلِمَةُ العَذابِ سوره زمر آيه ۷۱ و قوله كَلِمَةُ اللّهِ هِيَ العُليا.

خلاصه هر جا كلمه يا كلمات در قرآن مجيـد آمده يا اخبار بامرى است كه غرض اعلان و فهمانيدن مطالب مندرجه در آن است يا انشاء و تحميل نمودن مخاطب است بر انجام دادن عملى كه موظف بآن گرديده و ممكن است كلمه از حيث اخبار يا از حيث انشاء

بلحاظ عمل خارجی ناقص ماند اینکه است که خداوند کلمات خود را متصف گردانیده بتمامیت وَ تَمَّت کَلِمَتهٔ رَبِّکَ الحُسنی عَلی بَنِی إِسرائِیلَ سوره اعراف آیه ۱۳۳ و در سوره انعام آیه ۱۱۵ وَ تَمَّت کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدقاً وَ عَدلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ و چون کلمه‌ای که از متکلم صادر میگردد تا لباس عمل نپوشیده ناقص است در اینکه آیه ارائه میدهد که کلمات حق تعالی بتمام عمل رسیده و در باره ابراهیم (ع) تمام گردیده مطلب سوم: بنا بر اینکه مقصود از کلمات همان کلام و گفتار باشد آیا

صفحه : ۶۲

ابراهیم (ع) را بچه کلماتی امتحان نمودند بعضی گویند تسبیح و تهلیلاتی بوده که در هر صبح و شامی ابراهیم (ع) موظف بوده بخواندن آن.

حدیث از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که روزی باصحاب فرمود میدانید چرا خداوند ابراهیم را خلیل خود گردانید گفتند نه یا رسول اللّه گفت برای اینکه هر صبح و شام میگفت

سبحان اللّه حین تمسون و حین تصبحون

و از سدی و سعید جبیر است که کلمات اینکه بوده که وقتی بناء کعبه را میکرد می گفت

«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر، و لا حول و لا قوهٔ الا باللّه العلی العظیم»

و چون تمام شد گفت:

رَبَّنا تَقَبَّل مِنّا إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ العَلِیمُ الی قوله إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ مطلب چهارم: بنا بر اینکه مقصود از آزمایش ابراهیم (ع) اعمال مخصوص باشد که موظف بر آن گردیده نه قول و گفتار و دعاء و غیر آن چه عمل و چه فعلی را موظف بر آن گردیده بود در آن نیز گفتاری است:

۱- سی خصلت است که خداوند در سه آیه برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرستاده در سوره احزاب در آیه ۲۵ از قوله تعالی إِنَّ المُسلِمِینَ وَ المُسلِماتِ تا قوله تعالی لَهُم مَغفِرَةً وَ أَجراً عَظِیماً ده فضیلت و ده خصلت نیکو را شماره مینماید.

و در اول سوره مؤمنون از قوله تعالی قَد أَفلَحَ المُؤمِنُونَ الَّذِینَ هُم فِی صَلاتِهِم خاشِعُونَ تا قوله تعالی أُولئِکَ هُمُ الوارِثُونَ ده صفت دیگر را بشمار می‌آورد و در سوره توبه آیه ۱۱۳ از قوله تعالی التّائِبُونَ العابِدُونَ تا قوله وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ ده فضیلت دیگر را تعداد می‌نماید و باین سی فضیلت ابراهیم آزمایش گردید (عبد اللّه عباس) ۲- بمناسک و احکام حج حضرتش را امتحان و آزمایش نمودند. (قتاده و ربیع) ۴- دیگری گفته در ابتدا حضرت ابراهیم (ع) را آزمایش نمودند بستاره و ماه و خورشید برای اینکه اثبات نماید که تمامی اینها ممکن و مخلوقند و نیز او را به آتش نمرودی امتحان نمودند ۴- قول دیگر حضرتش موظف گردیده به تنظیف در سر و بدن مثل مضمضه،

صفحه : ۶۳

استنشاق، مسواک، تنظیف موی سر و سبیل، استنجا بسنگ پس از آن به آب خته کردن، ناخن گرفتن، موی بغل و موی زهار پاک نمودن که مجموع اینها ده قسم از نظافت میشود.

۵- مقصود از کلمات احکام اسلام از ذکر «لا اله الا اللّه» و نماز و روزه و زکاهٔ و حج و جهاد و غیر اینها است.

۶- بعضی گفته‌اند او را آزمایش نمود بنفس، فرزند، مال، دل، مال به مهمان داد، فرزند بقربان داد تن بنیران داد. دل بخدای رحمان داد! و چون از همه مجرد شد حق تعالی او را خلیل خود گرفت.

اگر چه آنچه مفسرین در اینجا گفته‌اند میتوان با هم جمع نمود لکن بهترین اقوال همان قول اخیر است، آری مرتبه خلت و ولایت

مقـام کوچکی نیست و بسـرادق عزت دست هر بی‌سـر و پـایی نمیرسـد تا از خود فانی نشوی بمرتبه قرب رحمانی نخواهی رسـید تا آنچه داری از دست نـدهی باو نپیوندی، تا جان و مال و اولاد در راهش فدا ندهی هرگز بجوار قربش نزدیک نگردی، زیرا که قرب هر کسی بقدر بعد از غیر اوست.

قـدری تـدبر و تفکر نما در کلام سـبحان آنجا که خطاب عزت بموسـی علیه السـلام میرسد فَاخلَع نَعلَیکَ إِنَّکَ بِالوادِ المُقَدَّسِ طُویً سوره طه آیه ۱۲. که خلع نعلین تفسیر شده بمحبت زن و فرزند، کسی که خواهد قدم گذارد در بساط قرب احدی بایستی از هر چه غیر اوست مجرد گردد حتی بایـد خود را نیز فراموش نمایـد زیرا مقـام وحـدت مقامی است که هر کسـی را در آن راهی نیست تنها عـده‌ای از نفوس زکیه پس از آزمایش بسـیار بجـذابیت حق تعالی ممکن است راهی بسوی او بیابند و از آب زلال معرفت و محبت الهی جرعه‌ای بکام تشنه آنها برسد و در آن مقام بیاسایند و در ملاء اعلا مقامی احراز نمایند.

اگر چه در آیه بیـان نفرموده که مقصود از کلمات چیست لکن هر دانشـمندی میفهمـد که بایستی مقصود از کلماتی که ابراهیم بآن آزمایش شد وظائف سـنگینی باشد که خداوند جناب ابراهیم را بآن آزمایش نمود پس از آنکه حضـرتش از بوته امتحان بخوبی در آمد بخلعت امامت و پیشوایی او را مفتخر گردانیدند.

صفحه : ۶۴

مطلب پنجم: قوله تعالی إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً مقصود از امامت چیست پس از آنکه حضـرت ابراهیم علیه السـلام از عهده امتحان بخوبی در آمد از مصدر جلال خداوندی خطاب عزت میرسد ای ابراهیم حال لایق مقام امامت و پیشوایی تمام افراد بشـر گردیده‌ای و ما بتو مقام امامت و سیادت بخشیدیم که تو پیشوا و فرمانفرمای مردم و همه مطیع تو باشند.

جمـاعتی از مفسـرین امـامت در اینکه آیه را بمعنی نبوت تفسـیر نموده‌انـد زیرا که مقام نبوت نیز همان پیشوایی بر مردم است، لکن بعضـی از مفسـرین بر اینکه قول اعتراض نموده که حمـل بر معنی نبوت درست در نمی‌آیـد زیرا کلمه «جاعلک» روی میزان عربیت اسم فاعـل است و در علم نحو مقرر گردیـده که اسم فاعل عمل نمیکنـد مگر وقتی که بمعنی حال یا اسـتقبال باشـد و در اینجا عمل کرده یعنی مفعول دارد و آن کاف «جاعلک» که مفعول آن است که خدا میفرماید قرار دهنده‌ام تو را پیشوای مردم و اینکه بخشش و موهبتی بود که بعـد از مقـام نبوت نصـیب ابراهیم گردیـد زیرا اگر نبی نبود چگونه بـاو وحی میرسـید، و نیز چنانچه در محل خود ثابت گردیـده امام گردیـدن ابراهیم بعـد از بشارت بپدیـد شـدن اسـمعیل و اسـحق بود که ملائکه باو بشارت دادنـد که دارای اولاد میگردی بنـام اسـمعیل و اسـحق پس چگونه ممکن است که در آن وقت حضـرتش دارای مقام پیمبری نبوده باشـد پس در آن حال خطاب هم نبی بود و هم رسول پس معلوم میشود مقام امامتی که بابراهیم بخشوده شد فوق مقام نبوت و رسالت بوده.

و جمـاعتی امـامت را بمعنی خلافـت گرفته‌انـد اینکه نیز درست بنظر نمی‌آیـد زیرا نبوت تحمـل انباء و اخبار از حق است و رسالت تحمل تبلیغ، و خلافت نیابت و منصبی است از طرف رسول، مگر اینکه مقصود از خلافت پیشوایی تمام افراد بشـر باشد که امام باین معنی بـایستی دارای ولاـیت کلیه الهیّه باشـد و گر نه هرگز لایق چنین منصبی نخواهـد بود زیرا که نبوت و رسالت مراتبی دارد آخر مرتبه آن پیشوایی کلی و سیادت بر تمام افراد بشـر است و از آیه چنین بر می‌آیـد که اینکه نحو سـیادت و پیشوایی پس از آزمایش بابراهیم عنایت شد بالاتر از اول مرتبه نبوت و رسالت بشمار میرود و آن مقام ارجمندی

صفحه : ۶۵

است که ابراهیم علیه السلام مفتخر بآن گردید اینکه بود که اینکه مقام را برای ذریه خود نیز طلب نمود.

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام است که

«ان اللّه عز و جل اتخذ ابراهيم عبدا قبل ان يتخذه نبيا و ان اللّه اتخذه نبيا قبل ان يتخذه رسولا و ان اللّه اتخذه رسولا قبل ان يتخذه خليلا و ان اللّه اتخذه خليلا قبل ان يتخذه اماما فلما جمع له الاشياء قال إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً

فمن عظمها فی عین ابراهیم قال وَ مِن ذُرِّيَّتِي قال لا يَنالُ عَهدِي الظّالِمِينَ قال لا يكون السفيه امام التقى».

اینکه حدیث شریف در مقام بیان اینکه است که ابراهیم مراتبی را پیمود تا بسر حد کمال عبودیت و بندگی نائل گردیده و پس از آنکه خداوند او را ببندگی قبول نمود وی را بمقام نبوت نائل گردانید و پس از مقام نبوت حضرتش را بمقام رسالت مفتخر گردانید و پس از اتمام تمامی کمالات بجایی رسید که لایق مقام امامت و پیشوایی تمام افراد بشر گردید.

از اینجا معلوم میشود که مقام امامت فوق تمام مقامات بشری بشمار میرود حتی از اول مقام رسالت و نبوت نیز برتر و بالاتر است اینکه بود که ابراهیم (ع) پس از آنکه بچنین مقام و رتبه‌ای نائل گردید درخواست مینماید که برای اولاد و ذریه خویش نیز چنین مقامی باشد آنجا که گفت وَ مِن ذُرِّيَّتِي خطاب عزت رسید لا يَنالُ عَهدِي الظّالِمِينَ

خلاصه از اینکه مبارک آیه بضمیمه اینکه حدیث شریف مطالبی توان استخراج نمود ۱- اینکه انسان در قوس صعود و ترقیات معنوی بایستی بتدریج و قدم قدم بالا رود چنانچه حضرت ابراهیم (ع) تا وقتی از تمام مقامات فضیلت و کمال نگذشت موقعیت پیدا ننمود که بمرتبه امامت که آخرین سیر کمال بشری و پیشوایی تمام خلائق است نائل گردد.

۲- اگر چه البته هر پیمبری و هر خلیفه و نایب پیمبری حائز مقام پیشوایی میباشد لکن چون تفاضل و تفاوت بین پیمبران از حیث مقام و مرتبه و از حیث عمومیت رسالت بسیار بنظر می‌آید و اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی تِلكَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم

صفحه : ۶۶

عَلی بَعضٍ سوره بقره آیه ۲۵۴، اینکه است که حائز گردیدن مقام امامت که آن ولایت کلیه الهی است پس از طی مقامات و گذشتن از درجات بسیار نصیب اهلش میگردد و چنانچه از اینکه حدیث شریف و شواهد دیگری بر می‌آید اینکه موهبت عظمی و اینکه عطیه گرانبها پس از مقام رسالت و پس از امتحانات بسیار بابراهیم بخشوده شد.

۳- شاید بتوان از آیه و روایات چنین استفاده نمود که امامت آن درجه اعلای ولایت کلیه الهیه باشد که باطن و حقیقت نبوت و رسالت است و آن ارتباط یافتن بملکوت عالم و متصرف گردیدن در مواد کائنات و استیلاء یافتن بحقایق موجودات است و اشاره بهمین مقام دارد آنجا که در شأن ابراهیم (ع) فرموده وَ كَذلِكَ نُرِي إِبراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ المُوقِنِينَ سوره انعام آیه ۷۱ و ملکوت بروح و باطن عالم تفسیر شده.

و البته جناب ابراهیم علیه السلام قبل از اینکه موهبت عظمی باعتبار مقام رسالت و نبوتی که داشت حائز مقام ولایت بوده لکن مرتبه اعلای آن که از آخرین مرتبه انسان کامل بشمار میرود پس از امتحانات بسیار نصیب وی گردید و خداوند ملکوت آسمان و زمین را باو ارائه و نشان داد تا اینکه حائز مرتبه یقین گردد و روح ولایت کلیه الهیه در حقیقت وجود شریفش نمودار شود.

و انسان وقتی حائز مرتبه یقین می‌گردد که چشم ملکوتی وی باز گردد و عالم ملکوت و روح و سر و حقیقت هر چیزی برای وی مکشوف گردد و آن را مشاهده نماید و بچشم دل که بمراتب بسیار روشن‌تر و نافذتر است از چشم سر اسرار کاینات را معاینه نماید و علاوه بر شهود و جدایی متصرف گردد در مواد موجودات و باذن رب العالمین تا آنجایی که حکمت اقتضاء داشته تصرف نماید در مواد عالم زیرا که بمقام امامت باین معنی که لایق پیشوایی تمامی موجودات و افراد بشر باشد نمیرسد مگر کسی که صاحب نفس قدسی الهی و مظهر و نماینده تمام اوصاف احدی گشته چنانچه در باره علی علیه السلام گفته شده

«عين اللّه الواسعة و اذن اللّه الناظره و يد اللّه الباسطه»

البته علی علیه السلام چشم و گوش و دست خدا نگشته لکن از زیادتی قرب و نزدیکی بجایی

صفحه : ۶۷

رسیده که نماینده اوصاف الهی گردیده.

و باعتبار دیگر ممکن است گفته شود که اگر چه رسالت و امامت هر دو در معنی پیشوایی شرکت دارند لکن فرقی که هست اینکه است که مقام رسالت فقط تبلیغ و رسانیدن احکام الهی است بخلق که وظیفه رسول از حیث رسالت همین ارائه طریق است که راه خیر و شر و آنچه سعادت و فضیلت بشری بآن تأمین می‌گردد بمردم بنماید لکن امامتی که فوق مرتبه رسالت بشمار میرود فقط مجرد تبلیغ و ارائه طریق نیست بلکه امام صاحب ولایتی است که علاوه بر تبلیغ و نشان دادن طریق هدایت، ایصال بمطلوب نیز مینماید یعنی تابعین خود را بمقصود میرساند زیرا که امام متصرف در ممکنات است و در آنجایی که حکمت اقتضا نماید مطابق مشیت الهی همه طور تصرفی مینماید و در باره چنین اشخاص است که فرموده یَهدُونَ بِأَمرِنا.

مطلب ششم: قوله تعالی قالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهدِي الظّالِمِينَ آیا مقصود از عهد چیست و ظالمین کیانند و چرا عهد خداوند بظالمین نمیرسد در اینجا نیز بین مفسرین گفتاری است.

بعضی گویند آن عهد نبوت است بنا بر اینکه مقصود از امامت نبوت باشد و از امام صادق علیه السلام و باقر علیه السلام روایت چنین است که آن عهد امامت است و از ظاهر آیه همین طور معلوم میشود زیرا پس از آنکه جناب ابراهیم (ع) بخلعت امامت و پیشوایی تمام افراد بشر بلکه به پیشوایی تمام خلق مفتخر گردید چنین منصبی را برای ذریه و اولاد خود از خداوند تقاضا نمود.

و جماعت دیگر از مفسرین چنین اظهار میدارند که آن همان عهد و میثاقی است که قبلا خداوند با مؤمنین بسته نه با ظالمین.

و شاید مقصود از عهد علقه محبت و ارتباط بحق باشد که اینکه فضیلت نصیب کسی میگردد که ظلم بنفس خود ننموده زیرا اشخاصی که از راه هوی‌پرستی و مخالفت مولا- ظالم بنفس خود میباشند گویا آن فطرت اولیه خود را از دست داده و آن عهد ولایت و آن علقه محبت و رشته ارتباط خود را قطع نموده‌اند چنانچه در سوره بقره در آیة الکرسی

صفحه : ۶۸

تذکر میدهد که وَ يُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَكَ بِالعُروَةِ الوُثقى لَا انفِصامَ لَها که فقط چنگ‌زدگان برشته ولایت الهی مؤمنین میباشند که محبت و معرفت الهی را در قلب و جان خود میپرورانند نه کافرین و ظالمین بنفس خود و اینکه معنی هم باعتبار لفظ و هم باعتبار معنی نزدیکتر بمقصود است زیرا که بعهد و میثاق بستگی بین عهدبستگان پدید می‌گردد پس میتوان گفت شاید مقصود از آن عهدی که بظالمین از جهت ستمکاری آنان نمیرسد همان علقه محبت و رشته ارتباط آنها باشد که خود را از اینکه موهبت عظمی محروم و بی‌نصیب گردانیده‌اند.

و ظاهرا مقصود از ظالم کسی است بر خلاف حکم عقل و شرع عمل نماید و فرد ظاهر آن شرک بخدا است إِنَّ الشِّركَ لَظُلمٌ عَظِيمٌ مرتبه نازل‌تر آن هر عمل و کاری است که خارج از وظیفه انسانیت و بر خلاف موقعیت آن باشد.

پس از اینکه مبارک آیه بخوبی معلوم میشود که امام و کسی که بپیشوایی خلق انتخاب گردیده بایستی معصوم و از هر آلایشی پاک و مبرا باشد و یک روح قدسی الهی در او موجود باشد که او را از هر لغزش و خطایی محفوظ دارد و به هیچ وجه نقطه ضعفی و منقصتی در شراشر وجودش یافت نشود، آری چگونه ممکن است قلبی که بقذارات کفر و بت‌پرستی و هزاران کثافات نفسانی آلوده گردیده لایق چنین منصب و مقامی گردد دل پاک و نفس دراک میخواهد که از منبع فیض ازلی بواسطه یا بلاواسطه فیض بگیرد کسی ممکن است پیشوای کل افراد بشر گردد که از هر فرد فردی افضل و از کل بشر ارجمندتر باشد و گر نه ترجیح بلامرجح لازم آید و تمام دانشمندان و عقلای عالم اظهار میدارند که ترجیح بلامرجح یکی از محالات عقلیه بشمار میرود و چون

عصمت بهمان معنايى كه گفته شد يك امر باطنى و يك صفت نفسانى است و كسى را اطلاعى بر آن نيست مگر «علام الغيوب» اينكه است كه بايستى تعيين امام باذن خداوند و بنص رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلّم باشد.

امام فخر رازى در تفسير كبير بعد از آنكه امامت را حمل بر معنى نبوت نموده اينجا كلامى دارد كه خلاصه آن را ترجمه مينمايم.

صفحه : ۶۹

چنين گويد رافضى‌ها يعنى شيعيان بسه طريق از آيه استدلال مى‌كنند كه ابى بكر و عمر لايق امامت نيستند.

اول- ابى بكر و عمر كافر بودند و البته در حال كفر از ظالمين محسوب ميگشتند زيرا كه بشهادت بسيارى از اهل ادبيت در مشتق ذات معتبر نيست و بحكم آيه عهد امامت نه در وقت كفر و نه در وقت ديگر بظالم نميرسد پس آنها صلاحيت امامت نداشتند.

دوم- عاصى در ظاهر و باطن از ظالمين بشمار ميرود و باسلام آوردن و شهادتين بزبان راندن نميدانيم حال باطن آنها را كه آيا اسلام آنان ظاهرى بوده يا از خوف و يا بطمع ايمان آورده بودند و يا در باطن نيز از كفر پاك گرديد، و از ظلم و گناه عارى گرديده بودند اينكه است كه نميتوانيم آنها را بپيشوايى خلق قبول نمائيم پس كسى لايق چنين منصبى است كه معصوم باشد و چون اينها معصوم نبودند موقعيت براى امامت و پيشوايى خلق نداشتند.

سوم- آنها مشرك بودند و هر مشركى ظالم است و عهد امامت بظالم نميرسد اما اينكه مشرك بودند باتفاق و اما اينكه مشرك ظالم است بدلالت قوله تعالى لا يَنالُ عَهدِى الظّالِمِينَ و پاسخ از اينكه آنها در حال كفر از ظالمين محسوب بودند لكن پس از قبول اسلام ديگر از كفار و ظالمين بحساب نمى‌آيند، چنين گويند كه ظالم بر كسى صادق آيد كه از وى ظلمى پديد شده باشد خواه در زمان گذشته يا حال هر كدام باشد وى را ظالم گويند مثل اينكه روى قانون فقه آدم خواب اگر در بيدارى داراى ايمان باشد در حال خواب نيز وى را مؤمن گويند و لو تصديق كه مناط ايمان است در آن حال از وى حاصل نيست، و نيز براى اينكه انسان گاهى حرف ميزند و گاهى راه ميرود هميشه او را سخن‌گو و حركت كننده مينامند در صورتى كه هميشه حرف نميزند و هميشه راه نميرود.

پس از آن در پاسخ گفته كافر را پس از اسلام آوردن و نيز عاصى را پس از توبه كردن ديگر كافر و عاصى نميگويند، مثل اينكه اگر كسى قسم خورد كه بكافر سلام نكند

صفحه : ۷۰

پس از آنكه اسلام آورد اگر بوى سلام كرد چنين كسى مخالفت قسم ننموده.

«كلام فخر رازى بپايان رسيد» و ممكن است بدو بيان اينكه پاسخ را رد كنيم اولا هر دانشمندى ميفهمد كسى كه يك مدت زيادى از عمر گرانبهاى خود را در كفر و شرك و مخالفت امر مولاى گذرانيده در عرف عقلاـ وى را از ظالمين محسوب ميدارند و صحيح است گفته شود چنين كسى ظلم بخود نموده كه عمر گرانبهاى خود را در كفر و شرك تلف نموده.

و ثانيا براى شخص با اطلاعى كه قدرى در كلام اللّه تدبر نمايد واضح و هويدا ميگردد كه اينكه آيه در مقام اينكه است كه آن امامتى كه پس از مرتبه نبوت بجناب ابراهيم عليه السلام بخشوده شد يعنى آن رياست عامه و آن ولايت كليه كه نظير آن را شيعيان در اوصياء و خلفاى پيغمبر خاتم صلى اللّه عليه و آله و سلّم شرط ميدانند در خور مقام هر كسى نيست روح طاهر قدسى و سريره پاكى ميخواهد كه قابل چنين مقامى گردد و علامت و نشانه چنين روح پاكى اينكه است كه معصوم باشد و در تمام عمر كوچكتر خلافى از او سر نزند از اينكه جا است كه در باره عترت پيغمبر اسلام و كسانى كه لايق پيشوايى و امامت بر تمام افراد بشر بودند فرموده، إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذهِبَ عَنكُمُ الرِّجسَ أَهلَ البَيتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطهِيراً سوره احزاب آيه ۳۳.

آرى كسى لايق چنين منصبى است كه بتطهير خدايى طاهر و بفضائل نفسانى متصف باشد و آن امر باطنى است كسى را اطلاعى بر آن نيست مگر «علام الغيوب» اينكه است كه شيعيان در پيغمبر و امام عصمت را معتبر ميدانند و چون عصمت امر باطنى و فضيلت نفسانى است اينكه است كه گويند بايستى امامت و خلافت بنص پيغمبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم يا امام سابق تحقيق پذيرد و معنى ندارد كه اينكه منصب خدايى بدست مردم اجراء گردد بدو جهت:

يكى آنكه مردم اطلاعى از ما فى الضمير كسى ندارند و ديگر هر عاقل و دانشمندى از طريق عقل دانسته و فهميده كه عموم مردم مگر اندكى از آنان، تحت تأثير نفس واقعند ممكن است حكم آنها و قضاوتشان هوسانه و از روى ميول نفسانى انجام گيرد نه از روى عقل و تدبير صحيح پس چگونه ممكن است عقل تجويز نمايد كه ميشود چنين امر مهمى بدست مردم اجرا گردد.

صفحه : ۷۱

[سوره البقرة (۲): آيات ۱۲۵ تا ۱۲۹]

اشاره

وَ إِذ جَعَلنَا البَيتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ أَمناً وَ اتَّخِذُوا مِن مَقامِ إِبراهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدنا إِلى إِبراهِيمَ وَ إِسماعِيلَ أَن طَهِّرا بَيتِيَ لِلطّائِفِينَ وَ العاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵) وَ إِذ قالَ إِبراهِيمُ رَبِّ اجعَل هذا بَلَداً آمِناً وَ ارزُق أَهلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَن آمَنَ مِنهُم بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ قالَ وَ مَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضطَرُّهُ إِلى عَذابِ النّارِ وَ بِئسَ المَصِيرُ (۱۲۶) وَ إِذ يَرفَعُ إِبراهِيمُ القَواعِدَ مِنَ البَيتِ وَ إِسماعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّل مِنّا إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ العَلِيمُ (۱۲۷) رَبَّنا وَ اجعَلنا مُسلِمَينِ لَكَ وَ مِن ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسلِمَةً لَكَ وَ أَرِنا مَناسِكَنا وَ تُب عَلَينا إِنَّكَ أَنتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸) رَبَّنا وَ ابعَث فِيهِم رَسُولاً مِنهُم يَتلُوا عَلَيهِم آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ وَ الحِكمَةَ وَ يُزَكِّيهِم إِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۱۲۹)

ترجمه:

بياد آر هنگامى كه ما خانه كعبه را مقام امن و جايگاه عبادت قرار داديم و مقام ابراهيم را محل پرستش و جاى نماز مقرر گردانيديم و از ابراهيم و اسمعيل پيمان گرفتيم حرم خدا را از بت و از هر پليدى پاك و پاكيزه گردانند براى كسانى كه بطواف و اعتكاف حرم مى‌آيند و در آنجا ركوع و سجود مينمايند،

و چون ابراهيم گفت پروردگار من اينكه شهر را محل امن و آسايش قرار بده و روزى را براى اهلش از كسانى كه ايمان بخدا و روز قيامت آورده‌اند فراوان گردان «خداوند خواهش ابراهيم را اجابت نمود» فرمود كسى كه كفران نعمت نمود و سپاس گزارى ننمود اگر چه در دنيا اندكى وى را بهره‌مند گردانم لكن در آخرت ناچارش ميكنم بر عذاب و آتش جهنم

و وقتى كه ابراهيم و اسمعيل ديوارهاى كعبه را برافراشتند گفتند پروردگار ما اينكه خدمت را از ما قبول كن تو شنوايى و دعاى خلق اجابت مى‌كنى و بر اسرار موجودت مطلعى.

ابراهيم و اسمعيل عرض نمودند پروردگارا ما را تسليم خود گردان و از ذريه و

صفحه : ۷۲

و اولادهاى ما قرار بده كسانى كه تسليم امر تو باشند و راه بندگى و پرستش خود را بما بياموز و از لغزشهاى ما درگذر كه تويى

بخشنده و مهربان،

پروردگارا فرزندان ما را شایسته آن گردان که از بین آنان رسولی بر انگیزی که بر مردم آیات تو را تلاوت نماید و بآنها علم کتاب و حکمت بیاموزد و دل و روان آنان را تزکیه نماید و تویی غالب و عالم و درستکار.

توضیح آیات

اشاره

وَ إِذ جَعَلنَا البَیتَ مَثابَهً لِلنّاسِ وَ أَمناً خلافی نیست در اینکه بیت در اینکه آیه خانه کعبه است و «مثابه» محل رجوع و بازگشت بمقام است و «امنا» یعنی محل امن و امان.

و خداوند کعبه را ملجأ و پناهگاه و جای امن و امان قرار داد تا هر کسی در آنجا است ایمن باشد حتی کسی که جنایتی یا خون‌ریزی در بیرون حرم نموده هر گاه بحرم کعبه پناه ببرد تا در آنجا است کسی حق ندارد متعرض او گردد و جبرا وی را بیرون آورد و از وی قصاص کند مگر اینکه راه را بر وی ببندند تا مجبورا خودش بیرون آید آن وقت او را مجازات نمایند.

وَ اتَّخِذُوا مِن مَقامِ إِبراهِیمَ مُصَلًّی و اتخذوا، را قراء دو نحو قرائت کرده‌اند شیبه و نافع و إبن عامر بفتح خوانده‌اند و باقی قراء بکسر، اگر بفتح خوانده شود اخبار است یعنی گرفتند از مقام ابراهیم محل نماز گاهی و اگر بکسر خوانده شود امر است که بگیرد از مقام ابراهیم نماز گاهی.

در شأن نزول آیه حدیث دارد که روزی رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم با یکی از صحابه از مقام ابراهیم گذر نمود آن شخص گفت آیا اینجا مقام پدر تو ابراهیم نیست فرمود آری گفت چرا در اینجا نماز نمیخوانی گفت خداوند بمن امر نفرموده که در اینجا نماز بخوانم، راوی خبر گوید آن روز بشب نرسیده بود که اینکه آیه نازل گردید وَ اتَّخِذُوا مِن مَقامِ إِبراهِیمَ مُصَلًّی.

صفحه : ۷۳

و در اینکه مقام ابراهیم در کجای مسجد الحرام است بین مفسرین گفتاری است نخعی گفته تمام حرم مقام ابراهیم است، یمانی گفته تمام مسجد الحرام مقام ابراهیم است قتاده و مقاتل و سدی گفته‌اند مقام ابراهیم آنجاست که معروف بمقام ابراهیم است و دو رکعت نماز طواف را در آنجا میخوانند و بعضی دیگر گویند در مسجد سنگی است که پای ابراهیم در آن فرو رفته و آنجا مقام ابراهیم است.

وَ عَهِدنا إِلی إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ أَن طَهِّرا بَیتِیَ در تفسیر ابو الفتوح چنین مینویسد أَن طَهِّرا بَیتِیَ یعنی خانه مرا پاک کنید و مفسرین گویند معنی آیه اینکه است که خانه مرا بر طهارت بنا کنید و عبید عمر و عطا و مقاتل گفته‌اند مقصود اینکه است که خانه مرا از بتان پاک کنید یمانی گفته معنی آیه چنین است که آنجا را خوشبو کنید لِلطّائِفِینَ برای کسانی که از آفاق و اطراف آنجا آیند و طواف کنند وَ العاکِفِینَ بر آنان که در آنجا اقامت نموده و مسکن خود قرار داده‌اند وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ رکع جمع راکع است و سجود جمع ساجد است عطا که یکی از مفسرین است گفته چون طواف کنند از طواف کنندگان باشند و چون بنشینند از عاکفان گردند و چون نماز کنند از «من الرکع السجود» محسوب گردند عطا از عبد اللّه عباس و او از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث کند که فرمود خدای عز و جل در هر شبانه روزی صد و بیست رحمت بخانه کعبه فرستد شصت طواف کنندگان و چهل نماز کنندگان و بیست نظر کنندگان را باشد.

در حدیث است که

«النظر الی الکعبه عبادة»

و سعید بن مسیب گوید هر کس در خانه کعبه نگرد از روی ایمان و احتساب و تصدیق از گناه بیرون آید مثل وقتی که از مادر متولد شده باشد، از عبد اللّه عباس پرسیدند که طواف نمودن بگرد خانه کعبه بهتر است یا نماز خواندن در آنجا گفت برای غربا طواف و برای مجاوران حرم نماز و عطاء بن کثیر از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکند که فرمود «اقامت نمودن در مکه سعادت است و خارج شدن از آنجا شقاوت است» و نیز عبد اللّه عباس از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکند که فرمود «هر کس در ماه رمضان در مکه آید و هر قدر که تواند

صفحه : ۷۴

در آنجا مقام کند حق تعالی چندان ثوابش دهد مثل کسی که صد هزار ماه رمضان روزه داشته و بهر روزی که روزه دارد چنان بود که یک بنده آزاد کرده باشد و بهر شبی همچنین و رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم اهل حرم را اهل اللّه خواند.

و ابو الفتوح چنین گوید که در اخبار ما چنین آمده که مجاورت در مکه مکروه است و بمدینه مستحب.

گویند حسین بن عکاک مردی بود بسیار ثروتمند در مکه مجاور شد و پشت پا زد بر مال و املاک و اسباب خود و سالها در آنجا بماند وقتی همشهریان او بمکه رفتند و باو گفتند تو هیچوقت آرزو نمی‌کنی بوطن باز گردی و بر سر املاک خود آیی گفت چه امید باز گشتن بدنیا گشته‌ای را که رمقی از وی مانده آن گاه اینکه شعر بخواند

«حسب المحب من الحبیب بعلمه ان المحب ببابه مطروح»

گفت عاشق را همان بس که معشوقش بداند که او بر در سرای وی کشته افتاده است.

اما فضیلت نماز در مسجد الحرام از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که نماز در مسجد من برابر هزار نماز است که در مسجدهای دیگر خوانده شود و نماز در مسجد الحرام برابر صد نماز در مسجد من باشد. «پایان کلام ابو الفتوح» وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ رَبِّ اجعَل هذا بَلَداً آمِناً پس از بناء کعبه جناب ابراهیم دعا میکند که خداوندا اینکه شهر مکه را محل امن و امان گردان و مفسرین گویند ابراهیم چون باعلام حق تعالی میدانست که شهر مکه محل عبادت و جای مناسک حج و عمره و جایگاه مؤمنین است اینطور از حق تعالی درخواست نمود که مردم بطور امن و امان در آنجا حاضر گردند و با دل امن مشغول عبادت شوند.

و نیز چون در آنجا بامر حق سبحانه فرزند خود اسمعیل را با مادرش هاجر رها نموده بود و آن وقت بیابانی بود بی‌آب و علف و مونسی در آنجا یافت نمیشد اینکه بود که حضرتش از خداوند درخواست مینماید که اینکه شهر را امن گردان و عرب بیابان را

صفحه : ۷۵

بلد گوید اگر چه در آن بنائی یافت نگردد.

وَ ارزُق أَهلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَن آمَنَ مِنهُم بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ پس از درخواست امنیت مکه از خداوند تقاضا میکند که ثمرات و فواکه و میوه‌جات در اینکه شهر حاصل آید زیرا ظاهرا در آن وقت مکه بیابانی بوده لم یزرع و برای آنکه مردم در آنجا آسایش نمایند و مشغول عبادت و مناسک حج شوند البته بایستی هم امن باشد و هم حاصلخیز و مفسرین گویند آنکه حضرت دعای خود را اختصاص داد بکسانی که ایمان دارند از امنیت و فراوانی نعمت در صورتی که وقتی امنیت و نعمت حاصل گردیده مؤمن و کافر هر دو از آن بهره میبرند برای اینکه است که چون در آیه پیش وقتی در باره اولاد و ذریه خود مقام امامت میطلبد و جواب میرسد لا

یَنالُ عَهدِی الظّالِمِینَ و نسبت بظالمین ذریه او دعای او رد میشود اینجا ادب نگاه میداد و درخواست خود را اختصاص میدهد بمؤمنین و کسانی که ایمان بخدا و روز جزا دارند.
وَ مَن کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا شاید اشاره باین باشد که مقصود اصلی از تمام نعمتهای دنیوی بلکه مقصود از آفرینش عالم همان اشخاص موحد و مؤمن با تقوی میباشد و چون ناموس خلقت و حکمت نظام عالم روی اینکه پایه استوار گردید که بایستی مؤمن و کافر سعید و شقی صالح و غیر صالح همه و همه از جویبار رحمت حق تعالی سیراب گردند اینکه است که کافر نیز بطفیل مؤمن از اینکه خوان نعمت اندک تمتعی میبرد پس از آن بطور اضطرار و ناچاری داخل آتش می‌گردد و اینکه تمتع بردن از دنیا را نسبت بکافر قلیل و اندک بحساب آورده شاید نظر باصل نعمت دنیا باشد نسبت بآخرت چنانچه فرمود قُل مَتاعُ الدُّنیا قَلِیلٌ یا نظر بشدت عذاب آخرت باشد که در اثر کفران نعمت کفار را مجازات میکنند.

صفحه : ۷۶

ثُمَّ أَضطَرُّهُ إِلی عَذابِ النّارِ پس از آنکه کافر اندك بهره‌ای از امتعه دنیا برد بطور اضطرار او را داخل جهنم می‌کنند و شاید مقصود اینکه باشد که کافر در روز قیامت خودش از روی ناچاری و برای آن آتش کفری که در باطن خود اندوخته چاره‌ای ندارد مگر اینکه خود را در آتش اندازد زیرا که هر چیزی طالب هم جنس خود است و مثل آهن‌ربا که آهن را میرباید آتش جهنم هم جنس خود را میرباید و جذب میکند پس کافر چاره‌ای جز داخل شدن در آتش برای وی نیست زیرا که خودش آتش‌گیرانه جهنم است.
و گمان مکن که وقتی آتش در نفس کافر تعبیه شده دیگر آتش جهنم المی برای وی ندارد اینطور نیست بلکه آن حقیقت انسانی در هیچ حالی عوض نمیشود حقیقت انسان آتش نگشته تا اینکه از آتش المی نبیند و اینکه بطور اضطرار داخل جهنم می‌گردد از باب اینکه است که خود را اهل آنجا می‌بیند و آتش او را میرباید و هم ببدن و هم بروح او الم شدید میرساند لکن چون از اهل جهنم است نمیتواند خارج گردد.
در تفسیر روح البیان در تفسیر آیه بیانی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گوید بدان که بلد در آیه کنایه از صورت جسمانیه است و کعبه قلب است و طواف کعبه طواف قلب بحضرت ربوبیهٔ است و بیت مثال ظاهر فی عالم ملك است یعنی عالم ظاهر محسوس و در باطن آن عالم ملکوت است که بچشم سر دیده نمیشود و در عالم غیب است چنانچه هیکل انسانی در عالم ملک مثال ظاهری است در عالم شهادت و باطن و ملکوت وی قلب اوست که در عالم ملکوت و مخفی از انظار است و عارفی که بتواند طواف حقیقی قلبی کند در باره او توان گفت طواف کعبه حقیقی نموده و حدیث دارد که «برای خداوند بندگانی است که کعبه بآنها طواف میکند نه آنها بکعبه.
و گویند عارفی وقتی اراده نمود بمکه رود پسری داشت بپدر گفت کجا میخواهی بروی گفت بخانه خدا پسر گمان کرد هر کس در آنجا برود خدا را میبیند گفت مرا با خود ببر پدر گفت تو هنوز لایق آنجا نیستی پسر گریه کرد و التماس نمود تا اینکه پدرش حاضر شد او را ببرد وقتی بمیقاتگاه رسیدند پسر افتاد و غش کرد پس از آن مرد

صفحه : ۷۷

پدر در مرگ پسر بسیار متوحش گردید صدایی شنید که تو بطلب خانه آمدی خانه یافتی آن پسر بطلب صاحب خانه آمد و او را دریافت و او نه در بهشت است و نه در زمین بلکه او در مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیكٍ مُقتَدِرٍ است پس کسی که هدف و وجهه قلب خود را بسوی کعبه حقیقی یعنی بسوی خدا نماید حق تعالی قبله او میشود مثل اینکه آدم قبله ملائکه واقع گردید زیرا که آدم چون تاج کرامت بسر او گذاشته شد و مظهر جلال و جمال احدی گردید قبله تمامی موجودات و پیشرو آنها گردید چنانچه شیخ عطار در

منطق الطير گفته:

«حق تعالی گفت آدم غیر نیست کور چشمی و ترا اینکه سیر نیست»

«شد نفخت فیه من روح آشکار سرّ جانان گشت بر خاك آشكار»
و در جای دیگر گوید:

«از دم حق آمدی آدم تویی
اصل کرّمنا بنی آدم تویی»
«پایان» وَ إِذ یَرفَعُ إِبراهِیمُ القَواعِدَ مِنَ البَیتِ وَ إِسماعِیلُ ای رسول اکرم یاد کن وقتی که برداشتند و بلند نمودند ابراهیم و اسمعیل ستونهای خانه کعبه را در اینکه خود ابراهیم بناء کعبه نمود یا پس از آنکه کعبه بطوفان نوح ویران گشته ابراهیم علیه السلام دو مرتبه بنا نهاده بین مفسرین گفتاری است که در کتب تفاسیر متعرض شده‌اند:
۱- بنای کعبه را خود ابراهیم علیه السلام نمود و آنجا پشته‌ای بود از ریگ سرخ بشکل قبه.
۲- خانه کعبه را اول آدم علیه السلام بنا کرد و بطوفان نوح خراب گردید.
«مجاهد و عمرو بن دینار» و حضرت ابراهیم و اسمعیل دو مرتبه تعمیر نمودند. «عبد اللّه عباس و عطا» ۳- از امام محمّد باقر علیه السلام چنین روایت می‌کنند که فرمود با پدرم امام زین العابدین علیه الصلاة و السلام مشغول طواف بودیم ناگاه مردی دست بر پشت او نهاد

صفحه : ۷۸

و گفت یا بن رسول اللّه سؤالی دارم پدرم جواب نداد تا وقتی که از طواف فارغ گردید و در مقام ابراهیم نماز خواند پس از آن سائل را طلب نمود آن مرد برخاست و گفت میخواهم بدانم ابتدا طواف از کجا شد و علت و سببش چه بود پدرم در پاسخ فرمود تو از کجایی گفت از شام فرمود از کدام شهری گفت از بیت المقدس فرمود تورات و انجیل خوانده‌ای گفت آری فرمود ای برادر ابتدای طواف اینکه بود که پس از آنکه خداوند فرمود إِنِّی جاعِلٌ فِی الأَرضِ خَلِیفَةً و ملائکه گفتند أ تَجعَلُ فِیها مَن یُفسِدُ فِیها و خطاب رسید إِنِّی أَعلَمُ ما لا تَعلَمُونَ ملائکه ترسیدند مبادا بر خدا اعتراض نموده باشند و مورد سخط و غضب الهی گردند اینکه بود که بنای تضرع و زاری گذاشتند و گرد عرش الهی طواف میکردند خداوند بنظر رحمت بر آنها نگریست آن گاه در زیر عرش خانه‌ای زبرجد از سبز قرار داد که گرد آن خانه طواف کنند و همان بیت المعمور است که در قرآن مجید نام برده شده و هر روز هفتاد هزار ملائکه در آنجا طواف میکنند تا روز قیامت آن گاه خداوند بملائکه امر فرمود که در برابر اینکه خانه در زمین خانه‌ای بنا کنند بهمین طول و عرض و ارتفاعی که هست تا طواف‌گاه آدمیان باشد آن مرد گفت در تورات و انجیل همین طور ثبت است یا بن رسول اللّه.
و بروایت إبن عباس چون آدم از بهشت بزمین هبوط نمود خطاب رسید ای آدم در زمین خانه‌ای بنا کن که محل عبادت و ذکر و طواف‌گاه مردم باشد همین طوری که دیدی ملائکه در اطراف عرش محل عبادت گاهی داشتند اینکه بود که آدم بکمك جبرائیل خانه کعبه را عمارت نمود.
و نیز بروایت إبن عباس آدم علیه السلام پس از بناء کعبه چهل مرتبه از هند بپای پیاده برای زیارت کعبه بمکه مسافرت نمود و خانه

کعبه برپا بود تا وقتی که بطوفان نوح خداونـد کعبه را برد بآسـمان چهارم و هر روزی هفتاد هزار ملائکه در آنجا طواف میکردند و محـل و مکـان کعبه خـالی بود تـا زمان ابراهیم علیه السـلام که حضـرتش مأمور گردیـد مجـددا کعبه را بنا کنـد و احادیث و گفتار مفسرین در بنای حجر الاسود و در اینکه چه سنگی بوده

صفحه : ۷۹

و از کجا تهیه شده مختلف رسیده و در بیانش چندان فائده‌ای بنظر نمی‌آید اینکه بود که از شرح و تفصیل آن خودداری نمودیم.
و علی بـن ابراهیم از صـادق آل محمّـد (ع) چنین روایت میکنـد که کعبه محلی بـود بی‌آب و علـف و پس از آنکه اسـمعیل (ع) از هاجر متولد گردید ساره زوجه ابراهیم (ع) حسد برد و بسیار غمگین گردید و باین لحاظ بحضرت ابراهیم علیه السلام آزار میرسانید زیرا که زن را تشبیه نموده‌اند بضـلع معوج اگر آن را بحال خود گذراند از آن انتفاع برده میشود و اگر آن را راست کنند میشکند و از انتفاع می‌افتد چون حضـرتش بخدا شکایت نمود مأمور گردید که هاجر و اسمعیل را بیرون ببرد عرض کرد خداوندا آنها را کجا ببرم خطـاب رسـید ببر آنهـا را در حرم من و جـای امن من و آن اول بقعه‌ای است از زمین که آن را خلق نمودم آن گاه جبرئیل (ع) براق آورد و ابراهیم (ع) و هاجر و اسـمعیل سوار شدند بهمراهی جبرئیل از طرف شام که محل سکونت او بود بیرون رفتند بهر جای خوش آب و صفایی که میرسیدند ابراهیم میخواست هاجر و اسمعیل را فرود آورد جبرئیل ممانعت مینمود تا رسید بمکه بیابانی دید لم یزرع جبرئیـل گفت مـأموری که اسـمعیل و مادرش را در اینجا فرود آری چون آنها را فرود آورد و خواست برگردد بسوی ساره هاجر گفت ما را چگونه در اینکه بیابان تنها بی‌آب و غذا میگذاری ابراهیم گفت چنین مأمور شده‌ام و آن کسـی که امر نموده شما را در اینجا بگذارم کفایت امر شما را خواهد نمود و برگشت زیرا با ساره عهد کرده بود پیاده نشود فقال رَبَّنا إِنِّی أَسکَنت مِن ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیرِ ذِی زَرعٍ تا قوله تعالی لَعَلَّهُم یَشکُرُونَ«۱» سوره ابراهیم آیه ۴۰.
چون روز بلنـد شـد اسـمعیل تشـنه شـد هاجر در اطراف بیابان گردش کرد که آبی پیـدا کنـد و آب نیافت و صدا میزد آیا در اینکه بیابان انیسی یافت میشود جوابی نمی‌آمد پس از آن دید اسمعیل پیدا نیست در طلب اسمعیل بکوه صفا بالا رفت و از دور سرابی

---

(۱) پس ابراهیم گفت پروردگارا ساکن گردانیدم بعضـی از فرزندانم را در بیابان بی‌گیاه (تا آنجا که میگوید) شاید آنها شکرگزار باشند.

صفحه : ۸۰

دید گمان کرد آب است در طلب آب پائین آمد و در وادی صفاء در طلب اسمعیل گردش میکرد تا رسید بمروه و از کوه مروه بالا رفت آن گاه در وادی صـفاء سـرابی دید بگمان آب پائین آمد و چون اسـمعیل را پیدا ننمود برگشت بطرف صـفاء دید اسمعیل در آنجا هفت مرتبه سـعی صـفاء و مروه نموده وقتی نظر کرد دید آب از زیر دو قدم اسمعیل علیه السلام جریان دارد هاجر اطراف آب را بر مـل پوشانیـد و بهمین مناسـبت آن آب را زمزم گوینـد و آن آب جریـان پیـدا نمود تـا بعرفـات و مکه رسـید و طیور و وحوش اطراف آن آب جمع شدنـد آن گاه کاروان مسافرین از آن طرف عبور نمودنـد در اثر اجتماع وحوش و طیور فهمیدند در آنجا آب پیـدا شـده در طلب آب برآمدنـد دیدنـد زنی بـا طفلی در زیر درختی منزل دارنـد پس از سؤال از چگونگی حـال آنها و جواب، به هاجر گفتند آیا اذن میدهی ما در نزدیکی شـما منزل کنیم هاجر گفت باید خلیل الرحمن اذن بدهد وقتی ابراهیم علیه السـلام آمد و استیذان حاصل نمودند در نزدیکی آنها خیمه‌ها برافراشـتند و اسمعیل علیه السلام و هاجر با آنها انس گرفتند و هر یک از آنها یکی دو تا گوسـفند تقـدیم اسـمعیل نمودنـد چون ابراهیم (ع) روز دیگر آمد و آن حال را مشاهده نمود بسـیار مسـرور گردید و هاجر و

اسمعیل با آنها زندگی کردند تا وقتی که اسمعیل (ع) بحدّ رشد رسید آن گاه ابراهیم علیه السلام مأمور گردید که خانه کعبه را بنا کند سؤال نمود که در کدام موضع باید بنا کنم خطاب رسید در همان موضعی که قبه آدم بوده و بطوفان نوح زمین خراب شد و خداوند آن قبه را بالا برد و در آن وقت دنیا غرق شد لکن شهر مکه باقی ماند و باین مناسبت مکه را «بیت العتیق» نامند.

پس چون ابراهیم (ع) مأمور گردید که خانه کعبه را بنا کند و نمیدانست در کجا قرار دهد توسط جبرئیل حدّ کعبه معین گردید و ستونهای کعبه و حجر الاسود را از بهشت آورد و حجر الاسود اول سفید بود بسفیدی برف و بکثرت لمس کفار سیاه گردید. پس ابراهیم مشغول بنا گردید و اسمعیل سنگ از کوه میآورد تا اینکه ستونهای آن را بمقدار نه ذرع برافراشتند و حجر الاسود را در موضعی نصب نمودند و دری بسوی مشرق و دری بسوی مغرب در آن باز نمودند و دری که بطرف مغرب باز شده مستجار

صفحه : ۸۱

نامند و هاجر در همانجا منزل گرفت و پس از اتمام، ابراهیم و اسمعیل (ع) در هشتم ذی الحجه در همان آب زمزم غسل کردند و مشغول اعمال حج گردیدند و ابراهیم پس از اتمام بنای خانه کعبه گفت رَبِّ اجعَل هـذا بَلَداً آمِناً وَ ارزُق أَهلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ تا آخر آیه که شرحش داده شد.

رَبَّنا تَقَبَّل مِنّا إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ العَلِیمُ ابو الفتوح رازی گوید اینجا یکی از جاهایی است که کلامی در آن حذف شده بایست اینطور باشد «یقولان ربنا» که ابراهیم و اسمعیل چنین میگفتند « یا ربنا تقبل منا» ای پروردگار ما از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی میشنوی گفتار ما را و میدانی افعال و اعمال ما را زیرا که تو سمیع و بصیری.

و نیز گوید آیا سمیع و بصیر دو صفت دیگری میباشند از اوصاف جمال الهی یا بازگشت آن بعلم است یعنی عالم است بشنیدنیها و عالم است بدیدنیها لکن قول صحیح اینکه است که گفته شود مرجع اینکه دو صفت «حی» است که حی بمعنی فعال و دراک است و بینا و شنواست و علیم صیغه مبالغه و برای زیادتی علم اعمال شده. (پایان) آری بهتر همانست که گفته شود سمیع و بصیر دو صفت زائدی از اوصاف ربوبی بشمار نمی‌آیند زیرا اگر چه تمامی اوصاف الهی از علم و قدرت و باقی صفات جمال و جلال یکی و عین ذات الهی میباشند و تعدد باعتبار اضافه بممکنات پدید گشته و گر نه تمام صفات جلال سبحانی ناشی از وجوب وجود و تمامی صفات جمال و کمال لم یزلی ناشی از صفت قیومیت اوست و کثرت باعتبار مفاهیم و اضافات است، لکن ظاهرا در سمیع و بصیر فقط در لفظ تعدد و کثرت دارد و غیر از علم بشمار میآید نه در مفهوم و گر نه همان علم است که گاهی اضافه مینمائیم بمبصرات و گوئیم او تعالی بصیر است و گاهی اضافه مینمائیم بمسموعات و گوئیم او سمیع است.

خلاصه در باقی صفات اگر چه بازگشت همه بذات احدی و صفت قیومیت اوست لکن نظر باضافه موارد و نسبت صفات بممکنات در صفات الهی کثرت مفهومی پدید میگردد چنانچه گوئیم صفات حق سبحانه عین ذات و عین حقیقت و عین وحدت است

صفحه : ۸۲

لکن باعتبار مفاهیم و اضافه آنها بموجودات در عقل و فهم ما و نیز در لفظ و گفتار ما متعدد و منکثر بشمار می‌آید نه در خارج و نفس الامر لکن در اسم «سمیع و بصیر» ظاهرا فقط در لفظ و گفتار ماست که آن را دو اسم از اسماء الحسنی میشماریم، لکن نه در واقع و نفس الامر تعدد و تکثری در کار است و نه در مفهوم و معنی تکثرپذیر است زیرا که در واقع همان علم است که باضافه بدیدنیها بصیر خوانده میشود و باضافه بشنیدنیها سمیع نامیده میشود یعنی از علم که دانستن است یک مفهوم انتزاع میگردد نه مفاهیم متعدد مثل قدرت و اراده که از آنها مفاهیم متعدد بنظر میآید.

رَبَّنا وَ اجعَلنا مُسلِمَینِ لَکَ ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام از خداوند درخواست مینمایند که پروردگارا ما را منقاد و تسلیم فرمان

خود گردان.

ممكن است اعتراض شود

كه چگونه جناب ابراهيم خليل الرحمن عليه السلام كه يكى از پيمبران اولو العزم بشمار ميرود و نيز اسمعيل ذبيح اللّه (ع) درخواست نمايند كه خداوند آنها را مسلمان گرداند و لو اسلام را در اينجا بمعنى انقياد و اطاعت گيريم نه بمعنى اسلام اصطلاحى كه اقرار بشهادتين باشد با اينكه اسلام آوردن باين معنى اول مراتب عبوديت است و البته ابراهيم و اسمعيل عليهما السلام بالاتر از آن را دارا بودند پس طلب كردن نبود مگر تحصيل حاصل و تحصيل حاصل محال است.
و نيز اسلام آوردن بهر معنايى كه باشد از افعال اختيارى بشمار ميرود و درخواست نمودن از حق معنى ندارد مگر آنكه مقدمات آن از علم و قدرت و آنچه مدخليت دارد بر حصول تكليف و از تحت اختيار خارج است از خداوند طلب شود و چون حاصل بوده آن نيز تحصيل حاصل ميشود.

صفحه : ۸۳

پاسخ

اسلام مثل ايمان مراتب و درجاتى دارد مرتبه اول آن همان اقرار بزبان است و شايد اشاره بهمين معنى داشته باشد قوله تعالى قالَتِ الأَعرابُ آمَنّا قُل لَم تُؤمِنُوا وَ لكِن قُولُوا أَسلَمنا«۱» سوره حجرات آيه ۱۴، و مرتبه آخر آن تسليم صرف گرديدن نزد اوامر مولى و تسليم نمودن جان و مال و تمام هستى خود را در راه رضاى او و معاينه نمودن نيستى و فناء خود را در مقابل اقتدار او بلكه انسان بمرتبه معنى حقيقى اسلام كه مأخوذ از سلّم و تسليم است نميرسد مگر وقتى كه در برابر عظمت الهى مثل مرده‌اى گردد بدست غسال و خود و ديگران را منشأ هيچ اثرى نداند و بين اينكه دو مرتبه مراتب بسيار است كه بايستى طالب راه سعادت بتدريج و بكوشش بسيار خود را از نازلترين مرتبه اسلام ببالاترين مرتبه ايمان و اسلام برساند.
از اينجا پاسخ حرف دوم نيز داده ميشود زيرا كه اينكه مرتبه از اسلام اگر چه باعتبار مقدماتش از امور اختيارى بشمار ميرود لكن پيدايش چنين مرتبه و تحقق و تمكن يافتن بآن در خور مقام هر كس نيست و از تحت اختيار نوع بشر خارج است زيرا كه آن منوط بمرتبه ولايت است و چنين مقام و مرتبه كسى را ميسر ميگردد كه درجات كمال را پيموده و با على درجه انسانيت فائز گرديده باشد و آن امرى است الهى و ملكه‌اى است نفسانى و منوط باعمال شاقه‌اى است كه تحمل آن براى نوع بشر متعسر بلكه متعذر بنظر مى‌آيد و چون حصول ملكه نفسانى و تحقق بآن از اختيار انسان خارج است لهذا ابراهيم عليه السلام از خداوند درخواست مينمايد كه چنين ملكه‌اى بوى كرامت نمايد.
وَ أَرِنا مَناسِكَنا وَ تُب عَلَينا إِنَّكَ أَنتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ مناسك جمع منسك و بمعنى عبادت است. ابراهيم (ع) از خداوند درخواست مينمايد كه بياموز بما طريق بندگى خود را و موفق گردان ما را باعمالى كه مراد توست.

---

(۱) اعراب گفتند ايمان آورديم بگو بآنان ايمان نياورده‌ايد بلكه اسلام آورده‌ايد.

صفحه : ۸۴

و نسک در لغت بمعنی غسل و شستن است و نماز را در قوله تعالی إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی نسک نامیده برای اینکه روح را جلاء میدهد و از قذارات معنوی پاك میگرداند وَ تُب عَلَینا و نیز درخواست مینماید که بیامرز ما را (سؤال) چگونه حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند درخواست مینماید که توبه او و ذریه‌اش پذیرفته شود در صورتی که ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام هر دو پیمبر و معصوم بودند و هیچوقت گناه و خطایی از آنها سر نزده و توبه طلب بخشش از گناه است، (پاسخ) شاید مقصود از خطایی که پیمبران در مقام طلب بخشش آن بودند مثل اینکه در احادیث رسیده که پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم روزی هفتاد مرتبه استغفار مینمود برای همان آناتی بوده که باقتضای امور طبیعی و تبلیغ رسالت غافل از حق تعالی و التفات بعالم طبیعت داشتند زیرا که غفلت از عالم ربوبی و اشتغال بامور مادی نسبت بآن بزرگواران از گناهان بزرگ بشمار میرود.

رَبَّنا وَ ابعَث فِیهِم رَسُولًا مِنهُم یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِکَ ابراهیم علیه السلام پس از بناء کعبه و اجتماع در آنجا ثانیا از پروردگار درخواست مینماید که پیغمبر و رسولی که از خود اهل مکه باشد بین آنان مبعوث گرداند. و چنین رسولی خاتم الانبیاء صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که از اهل مکه و بین آنها بپیمبری مبعوث گردیده، اینست که در حدیثی فرموده «من دعای پدرم ابراهیم (ع) و بشارت عیسی (ع) میباشم» و دلیل بر اینکه مقصود از رسول پیغمبر خاتم (ص) است همانست که در آیه فرموده فیهم در مکه و منهم از اهل مکه، و چنین پیمبری نیست مگر رسول اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم و آن رسولی که آیات آفاقی و انفسی را بمردم می‌آموزد.

وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ یُزَکِّیهِم إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ و نیز بآنها علم کتاب و احکام قرآن و قوانین الهی را می‌آموزد «و الحکمة» در اینکه مقصود از حکمتی که در چند جای قرآن تذکر مدهد مثل آنجا که میگوید وَ مَن یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد أُوتِیَ خَیراً کَثِیراً سوره بقره آیه ۲۸۲ و نیز در باره

صفحه : ۸۵

بعضی از پیمبران و مقام و شأن آنها بر آمده که بآنها علم و حکمت عنایت نمودیم چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- معرفت و شناسایی دین. (مالك بن انس) ۲- سنت نبوی. (قتاده) ۳- علم باحکامی که نمیتوان فهمید مگر بارشاد رسول. (زید)

۴- حکمت در اینجا همان اوصاف کتاب است که آن هم آیاتست و هم حکمت ۵- حکمت نوری است در قلب که قلب را روشن و بینا میگرداند و همانطوری که چشم بنور اشیاء را می‌بیند قلب بنور حکمت اشیاء را مشاهده مینماید.

۶- حکماء در مقام معرفی حکمت گویند: حکمت علم بحقیقت اشیاء است بقدر طاقت بشریت.

و تمام مقالاتی که گفته شد در معنای اخیر که از حکماء است میتوان جمع نمود و هر یك را در جای خود و نسبت بمقام خویش معرف حکمت قرار داد زیرا که شناسایی دین و سنت نبوی و اوصاف کتاب (قرآن) هر یك یك قسمی از علم بحقیقت اشیاء است و نیز شناسایی حقیقت اشیاء و آنچه دانشمندان از معارف و احکام و قوانین کتاب و سنت فهمیده و رسیده‌اند نوری است که در قلب آنها طلوع نموده و قلبشان را بینا و روشن گردانیده، پس بهتر همان مقاله حکماء است که در معرفی حکمت گفته‌اند «حکمت علم بحقیقت اشیاء است بقدر طاقت بشریت».

وَ یُزَکِّیهِم» و نیز جناب ابراهیم علیه السلام از خدای متعال درخواست مینماید که پیمبری از اهل مکه برای آنها بفرست که روح و روان آنها را از صفات و اخلاق نکوهیده تزکیه نماید و باوصاف و فضائل انسانی بیاراید.

برای واقف شدن باسرار کائنات و شناختن مراحل تکامل که بتعلیمات قرآنی و دستورات نبوی انسان را میسر میگردد مراعات نمودن درجه اعتدال نخستین شرط استکمال و ترقیات انسانی بشمار میرود، کسی که بخواهد از نردبان ترقی و تعالی پله‌ای بالا رود اول شرط اساسی وی اینکه است که جدا در مقام مجاهده بر آید و با نفس شریر

صفحه : ۸۶

خود بجنگنـد و در میدان نبرد چنان قوت و شوکتی بخرج دهد که مظفرانه روح و روان خود را که آیت ربانی است از اسارت نفس بهیمی بیرون آورد و در مملکت بـدن وی را در مقر سـلطنت خود بنشانـد، چنـانچه وظیفه پیغمبر اسـلام صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم همین بود که می‌فرماید:

«انی بعثت لأتمم مکارم الاخلاق».

خلاـصه در اینکه مبارك آیه در مقام خصوصـیات و فضائل رسول اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم برآمـده که درخواست ابراهیم اینکه بوده که چنین رسولی بفرست که دارای مزایای چهارگانه باشد: ۱- تلاوت کردن آیات تکوینی و تشریعی. ۲- آزمودن کتاب و قوانین الهی.

۳- آزمودن حکمت و بیان نمودن بعضـی از اسرار کائنات. ۴- آزمودن طریق تزکیه نفوس و نشان دادن درجه اعتـدال که از عمل و مجاهـده بـا نفس شـریر انسان را میسـر می‌گردد و دو اصل از اصول کمال بشـریت است که بـدون تکمیل آن ترقی و تعالی بـدرجه کمـال برای احـدی میسر نمی‌شـود: یکی تکمیـل قـوه نظری و دیگر تکمیـل قـوه عملی که اول را عقـل نظری و دوم را عقـل عملی گویند.

تکمیل عقل نظری باعمال و بکار واداشـتن قوه فکریه و تدبر نمودن در اسرار موجودات و تدبر در نظام عالم و خصوصیات و آثاری که بر هر یک مترتب می‌گردد بقدر طاقت بشریت انجام می‌گیرد و تکمیل اینکه دو جنبه عقلیه را باضافه بعلم تدبیر منزل را حکمت نامنـد، و از اول تعبیر بحکمت الهی و عقـل نظری می‌نماینـد و البته سر انجـام چنین حکمتی باثبـات صانع و بقای روح می‌گردد که بـدون جولاـن دادن روح و بکار انـداختن قوه فکریه ایمان تحقیقی بمبـدء و معاد برای احـدی تحقق نخواهـد یافت. و از دوم و سوم تعبیر بحکمت طبیعی و عقل عملی می‌نمایند و تکمیل عقل عملی در تهذیب اخلاق و اعتدال یافتن بین قوای و بکار داشتن هر قوه و مشـاعر انسـانی را بکـاری که در خور آن و وظیفه‌دار آن است انجـام می‌گیرد بطوری که از آن فضائـل و ملکات چهارگانه نفسانی پدید گردد که عبارت از: شجاعت، عفت، حکمت و عدالت می‌باشد. و جای بیان اینکه

صفحه : ۸۷

ملکات چهارگانه و توضیح آن و آنچه از آثار و خصوصـیات بر آن مترتب میگردد کتب اخلاق است که دانشـمندان و علمای علم اخلاق ضبط نموده‌اند.

خلاصه کسـی که در آیات آفاقی و انفسـی تـدبر و تفکر نمایـد و اینکه قوه خـدا داد خود را بکار انـدازد و باین وسـیله فکر خود را توسـعه بدهد و وسیع گرداند البته بقدر اسـتعداد خود بر پاره‌ای از اسرار کائنات مطلع میگردد و باین وسیله عقل نظری خود را قوی میگرداند و جلاء میدهد.

و نیز در اثر مشاهـده با نفس و تزکیه نمودن روح و روان و رام گردانیدن قوای سـبعی و بهیمی عقل عملی قوی میگردد و در اثر آن نوری در باطن پدید میشود و آنچه درش بروی حس بسته بود بقدر صـفای ضـمیر باز میگردد و بعضـی از نادیدنیها دیده میشود آن وقت است که می‌یابد چیزی را «که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده».

و ارسال رسل و انزال کتب آسـمانی تماما برای تقویت و تکمیل اینکه دو قوه است و پیغمبر اسـلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم طریق تکمیل نمودن اینکه دو قوه را بنیکوترین وجهی و بشـیرین‌تر بیانی بمردم نشان داده و راه رسـیدن به آنرا در دسترس آنان گـذارده و بوعـده ثواب و تهدیـد از عقـاب بشـر را از کارهای ناشایسـته باز داشـته و طریق سـعادت و رهبری بجاده فضـیلت را با کمال وضوح

بانسان آزموده.

صفحه : ۸۸

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۴]

اشاره

وَ مَن یَرغَبُ عَن مِلَّةِ إِبراهِیمَ إِلاّ مَن سَفِهَ نَفسَهُ وَ لَقَدِ اصطَفَیناهُ فِی الدُّنیا وَ إِنَّهُ فِی الآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِینَ (۱۳۰) إِذ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسلِم قالَ أَسلَمتُ لِرَبِّ العالَمِینَ (۱۳۱) وَ وَصّی بِها إِبراهِیمُ بَنِیهِ وَ یَعقُوبُ یا بَنِیَّ إِنَّ اللّهَ اصطَفی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَ أَنتُم مُسلِمُونَ (۱۳۲) أَم کُنتُم شُهَداءَ إِذ حَضَرَ یَعقُوبَ المَوتُ إِذ قالَ لِبَنِیهِ ما تَعبُدُونَ مِن بَعدِی قالُوا نَعبُدُ إِلهَکَ وَ إِلهَ آبائِکَ إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ إِلهاً واحِداً وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ (۱۳۳) تِلکَ أُمَّةٌ قَد خَلَت لَها ما کَسَبَت وَ لَکُم ما کَسَبتُم وَ لا تُسئَلُونَ عَمّا کانُوا یَعمَلُونَ (۱۳۴)

ترجمه:

کیست که از ملت و آئین ابراهیم روی بگرداند و اعراض نماید مگر مردمان سفیه و بی‌خرد در صورتی که ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و برتری دادیم و او در آخرت از صالحین و شایستگان است،

آن گاه ابراهیم گرامی گردید که پروردگار او فرمود ای ابراهیم تسلیم امر پروردگار شو گفت تسلیم گشتم و منقاد امر پروردگار عالمیان گردیدم.

ابراهیم و یعقوب بفرزندان خود توصیه نمودند که ای فرزندان ما خداوند برای شما دین و آئین پاک انتخاب نموده و شما از آن دین و آئین پیروی کنید بطوری که نمیرید مگر اینکه مطیع و مسلم باشید،

آیا شما مسلمانها حاضر بودید وقتی که یعقوب را موت در رسید در آن هنگام بپسران خود گفت شما بعد از من چه چیز را عبادت مینمائید گفتند ما عبادت میکنیم خدای تو را و خدای آباء تو را ابراهیم و اسمعیل و اسحق که آن خدای یگانه است و ما آن خدای یگانه را منقاد و مطیعیم،

آن گروهی که گذشتند هر چه کردند و کسب نمودند نفع یا ضرر آن برای خود آنهاست و نیز شما آنچه بکنید نفع و ضرر آن عاید خودتان میگردد و شما مسئول کار آنان نخواهید بود.

صفحه : ۸۹

توضیح آیات

اشاره

وَ مَن یَرغَبُ عَن مِلَّةِ إِبراهِیمَ إِلّا مَن سَفِهَ نَفسَهُ بقانون علم عربیت و لغت «رغبة» دو معنی متناقض دارد هر گاه عقب در آید آن را «عن» مثل اینجا که یَرغَبُ عَن مِلَّةِ إِبراهِیمَ بمعنی اعراض و نفرت آید و هر گاه عقب در آید آن را «فی» بمعنی شوق و میل آید.

«سَفِهَ نَفسَه» بعضی گویند «نفسه» مفعول «سفه» است و بعضی گویند «نفسه» تمیز است خلاصه آدم احمق و نادان را سفیه گویند و مقصود اینکه است که آدم سفیه و نادان اعراض می‌نماید از ملت و کیش ابراهیم لکن انسان عاقل دانشمند چون میفهمد و تمیز میدهد بین حق و باطل را و نیز چون فکر و رویه دارد میداند که نجات یافتن و تحصیل نمودن سعادت و فضیلت در پیروی دین حق و مشی در صراط انسانیت است اینکه است که در مقام کوشش بر می‌آید و در اثر کوشش البته تمیز میدهد بین حق و باطل و میفهمد که دین حق همان دین اسلام است که مطابق است با ملت ابراهیم، اینکه است که میفرماید اعراض نمیکند از ملت ابراهیم مگر سفیه و بی‌خرد. و در حدیثی که ظاهرا از امام صادق علیه السلام است که پس از آنکه از حضرتش سؤال از عقل میشود میفرماید

«العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان»

که بعقل خدای رحمن عبادت میشود و بعقل است که انسان تحصیل سعادت و فضیلت مینماید و در اثر آن ببهشت عدن فائز میگردد و در اینجا نکته دیگری نیز بنظر میرسد و شاید مقصود از «مَن سَفِهَ نَفسَه» اینکه باشد که آدمی که نسبت بنفس خود سفیه و بی‌خرد باشد یعنی خود را نشناسد چنین کسی البته خدای خود را و دین حق را نیز نخواهد شناخت

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

«اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه»

کسی که خود را بعبودیت شناخت معبود خود را بالوهیت خواهد شناخت و کسی که خود را بنیازمندی و احتیاج شناخت مبدء خود را به بی‌نیازی و استغناء میشناسد.

خلاصه کسی که پی برد بحقیقت امکانی و فهمید که ممکن است در حد ذات خود

صفحه : ۹۰

هیچ است آنچه از وجود و کمالات وجودی است همه یک اشراقی است از فیض رحمت غیر متناهی ازلی و آن ارتباط معلولیت و مخلوقیت خود را نسبت بآن علت حقیقی و آن موجود سرمدی معاینه نمود و معارف وی بحد (عین الیقین) و کمال رسید و آنچه باقی مردم بگوش میشنوند بچشم دل مشاهده نمود چنین کسی از سفاهت و بی‌خردی بزکاوت و از جهل بعلم، و از نفهمی بخردمندی نائل گردیده، و در نتیجه از دین حق اعراض نمی‌نماید و سر اطاعت و فرمانبرداری بزیر انداخته و تسلیم اوامر حق تعالی میگردد.

وَ لَقَدِ اصطَفَیناهُ فِی الدُّنیا وَ إِنَّهُ فِی الآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِینَ و ما ابراهیم را در دنیا شرافت و فضیلت دادیم بر عالمیان و در آخرت او را از بندگان شایسته قرار دادیم. گویند اینکه فضیلت و کرامتی که بابراهیم علیه السلام بخشوده شد اثر دعای خود ابراهیم است آنجا که از پروردگار خود درخواست می‌نماید رَبِّ هَب لِی حُکماً وَ أَلحِقنِی بِالصّالِحِینَ إِذ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسلِم قالَ أَسلَمتُ لِرَبِّ العالَمِینَ ظاهرا در اینکه آیه در مقام علت و سبب شرافت ابراهیم است و اینکه ابراهیم را برگزیدیم و او را بخلعت نبوت و اولو العزمی مفتخر نمودیم و نیز وی را مقام خلت بخشیدیم و ملت او را تا قیامت باقی گذاردیم برای اینکه است که وقتی باو گفتیم اسلام آورد و تسلیم شو گفت تسلیم پروردگار عالمیان گردیدم.

ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید که اگر ابراهیم اسلام نداشت و آن وقت مأمور گردید که قبول اسلام نماید اولا بایستی قبلا کافر باشد و ظالم بنفس خود و همان طوری که در آیات پیش گفته شد عهد ولایت بظالم نمیرسد و ثانیا اگر اسلام بلکه مرتبه ولایت را نداشت چگونه قابل وحی گردید که از مصدر الوهیت بوی خطاب رسد «اسلم» اسلام آور و اگر گوئید اسلام داشت امر نمودن وی را باسلام لغو و تحصیل حاصل بود معقول نیست کسی که اسلام دارد باو بگویند اسلام آور.

پاسخ: چنانچه در جای دیگر گفته شد اسلام مثل ایمان مراتب بسیار و درجات

صفحه : ۹۱

بیشمار دارد، مرتبه اول آن همان اقرار بزبان و گفتن شهادتین است و لو آنکه اعتقاد قلبی در کار نباشد و چنین اسلامی اگر چه نفع اخروی بر آن مترتب نمی‌گردد لکن در دنیا تا وقتی خلافش ظاهر نشده احکام اسلام بر آن بار میگردد، و مرتبه آخر آن منقاد صرف شدن نزد اوامر و نواهی مولا و تسلیم گردیدن در مقام تقدیرات و تفویض نمودن جمیع امور بر آنچه قلم تقدیر بر آن جاری گردیده بطوری که تمام ارادات و خواهشهای نفسانی شخص مضمحل و ناچیز گردد نزد تقدیرات ازلی.

و در بحار از احادیث معراج است که از ارشاد دیلمی حدیث مفصلی راجع بحقیقت ایمان و اسلام نقل مینماید و در اینجا بطور اختصار ترجمه مینمایم «خطاب از مصدر الوهیت میرسد یا احمد آیا میدانی کدام زندگانی آسان‌تر و کدام حیاتی باقی‌تر است عرض می‌کند یا الهی نمی‌دانم می‌فرماید اما زندگانی گوارا برای کسی است که از یاد من غافل نگردد و نعمت مرا فراموش ننماید و بحق من جاهل و نادان نباشد و در شب و روز طلب رضای من نماید، و اما حیات جاودانی کسی راست که با نفس خود چنان عمل نماید که دنیا در نظر او ناچیز و حقیر و کوچک نماید و آخرت بزرگ و برگزیند هوا و خواهش مرا بر هواهای نفسانی خود و در طلب رضای من باشد و حق نعمت مرا بزرگ شمارد و نعمت‌های مرا متذکر باشد و در آنات شب و روز مراقب من باشد که گناه و معصیتی از وی صادر نگردد و قلب و سریره خود را پاکیزه نماید از آنچه ناپسند من است و بغضب در آورد شیطان را و وساوس او را (یعنی مخالفت شیطان و وسوسه او را نماید) و نگذارد شیطان بر قلب او سلطنت پیدا نماید پس کسی که چنین کند قلب او را ساکن می‌گردانم در دوستی خودم تا اینکه وی را بجایی می‌رسانم که در تمام اوقات هم وی و اشتغال وی اینکه است که حدیث می‌کند و خبر می‌دهد از من باهل محبت من و چشم و گوش او را باز می‌نمایم تا اینکه بچشم و گوش قلبش مشاهده کند جلال و عظمت مرا آن وقت دنیا بر او تنگ می‌گردد و دشمن می‌دارد لذات دنیا را و فرار می‌کند از دنیا مثل اینکه چپان گله خود را از مهلکه فرار می‌دهد و کسی که اینکه طور شد از مردم فرار می‌کند آن وقت از دار فنا منتقل می‌گردد بدار بقاء و دار شیطان بدار

صفحه : ۹۲

رحمن ای احمد چنین کسی را مزین میگردانم بهیئت و عظمت و همین است عیش گوارا و حیات باقی و اینکه مقام کسانی است که بمقام رضا رسیده‌اند پس کسی که عملش برضای من باشد سه خصلت باو میآموزم شکری که جهل و نادانی در آن نیست و ذکری که نسیان در وی پدید نمیگردد و محبتی که محبت غیر را بر محبت من برنگزیند پس وقتی دوست داشت مرا من نیز وی را دوست میدارم و چشم قلب او را باز میگردانم بسوی جلال خودم و از او مخفی نمیگردانم خواص مخلوقات خود را و با او مناجات میکنم در تاریکی شب و روشنایی روز تا اینکه ببرد از خلق و همنشینی و صحبت با آنان و نیز کلام خود و ملائکه را باو میشنوانم و عارف میگردانم وی را بسری که از خلق مستور گردانیده‌ام و در بر او میکنم لباس حیاء را بطوری که تمام مردم از او حیاء کنند رکت مینماید در زمین در حالی که آمرزیده شده است و قلب او را باز و بینا میگردانم و مخفی نمیگردانم بر او چیزی از بهشت و جهنم و مطلع میگردانم وی را بر آنچه بمردم میگذرد از هول و شدت قیامت و آنچه حساب‌گیری میشود از ثروتمندان و فقراء و جهال و دانشمندان و چگونگی خوابیدن در قبر و فرود آمدن منکر و نکیر و سؤال قبر و پس از آن میزان اعمال وی را نصب مینمائیم و نشر میدهیم دیوان اعمال او را و کتاب او را بدست راستش میدهیم پس از آن بین من و او ترجمه کننده‌ای نیست (یعنی واسطه باقی نمیماند) و اینکه هایی که گفته شد از صفات دوستان حق بشمار میرود ای احمد قرار بده هم خود را یکی و زبان خود

را یکی و بـدن خود را زنـده بطوری که در هیـچ حـالی از من غافل نگردی کسـی که از من غافل گردیـد باک نـدارم بهر وادی که هلاک گردد.

و امثال اینکه روایات بسیار است که برای اختصار بناچار از بیانش خودداری مینمایم.

خلاـصه مقام تسـلیم که جناب ابراهیم علیه السـلام مأمور بآن گردیـد مرتبه چهارم از مراتب اسـلام است و عرفاء آن را اسـلام اعظم می‌نامند و آن مرتبه بسیار بلندی است و از آخرین مقام مقربین و اولیای الهی بشمار میرود.

صفحه : ۹۳

وَ وَصّـی بِها إِبراهِیمُ بَنِیهِ وَ یَعقُوبُ یا بَنِیَّ در بعضـی از تفاسیر دارد که جناب ابراهیم علیه السلام هنگام وفاتش پسرهای خود را جمع نمود و آنها هشت نفر بودند: اسـمعیل علیه السـلام مادرش هاجر، اسـحق مادرش ساره، مدین، مدائن، یقشان، زمران، یشبق، و شوح. مادر تمام اینها قطورا دختر یقطن کنعانیه بوده که پس از مرگ ساره وی را بزنی گرفت و بزرگترین فرزندان او اسـمعیل علیه السلام بود و پس از آن اسحق (ع).

و حضـرت ابراهیم (ع) پس از آنکه پسرهای خود را جمع نمود گفت خداوند برای شما دین شایسته‌ای انتخاب نموده و دین خود را حفظ نمائید.

إِنَّ اللّهَ اصـطَفی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنتُم مُسـلِمُونَ نهی مینماید آنان را از مخالفت نمودن دین حنیف ابراهیم و آنها را توصـیه میفرماید که بایستی بر دین و ملت حق اسـتوار باشـید تا چون مرگ شما میرسد بر حال اسلام و تسلیم مرده باشید، و شاید مقصود از اسـلامی که اولادان خود را دعوت بر آن میکنـد همان آخر مرتبه تسـلیم باشـد که از مصـدر جلال خداوندی آنجا که خطاب اسـلم رسید ابراهیم (ع) مأمور گردیده بود که سر تسلیم بر آن نهد و زیر فرمان آن در آید.

أَم کُنتُم شُـهَداءَ إِذ حَضَـرَ یَعقُوبَ المَوتُ إِذ قـالَ لِبَنِیهِ و نیز چون هنگـام وفـات یعقوب (ع) رسـید وقتی اولاـدان او نزد وی آمدنـد از ایشان سؤال مینماید که بعد از من چه کسی را عبادت میکنید!

ما تَعبُـدُونَ مِن بَعـدِی قالُوا نَعبُـدُ إِلهَکَ وَ إِلهَ آبائِکَ إِبراهِیمَ وَ إِسـماعِیلَ وَ إِسـحاقَ إِلهاً واحِداً وَ نَحنُ لَهُ مُسـلِمُونَ و کرا میپرستید در پاسخ گفتند خدای تو را و خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل

صفحه : ۹۴

و اسحق که آن خدای یگانه است و ما منقاد و تسلیم او میباشیم.

اعتراض

چرا پسـران یعقوب در پاسخ قول پدر که گفت بعد از من کرا میپرستید نگفتند خدای خود و مبدء کائنات و معبود یگانه را میپرستیم مگر الهیت حق سبحانه اختصاص بابراهیم و اسمعیل و اسحق داشت که اله را اضافه بآنها مینمایند!

پاسخ

بعضـی مفسـرین از اینکه اعـتراض پیش‌بینی نمـوده و گفته در اینکه اضـافه دو احتمـال میرود: یکی آن خـدایی که شـما را بپیمبری

فرستاده، و ديگر آن معبودى كه شما مى پرستيد و عبادت مينمائيد نه بتها و اصنامى كه مردمان گمراه عبادت مينمايند.
و احتمال ديگر اينست كه شايد سر اضافه نمودن اله را به پيمبران اينكه باشد كه چون معرف آن بزرگواران را بمقام الوهيت فوق معرفت خود ميدانستند اينكه بود كه گفتند خدا را بآنوجهى كه شما شناخته و معبود خود ميدانيد بهمان وجه ما نيز او را پرستش و عبادت مينمائيم زيرا كه معبود هر كس همان است كه شناخته و هدف و وجهه قلب وى بسوى او نگران است (من كان الهه هواه) كسى كه هدف و وجهه قلبش رسيدن بآرزو و آمال نفسانى خود باشد اله و معبود وى همان است يعنى هر چه كند و لو بصورت عبادت نمايد غرض اصلى او رسيدن بآن چيزى است كه دل و سريره او بستگى بآن دارد.
و در شأن نزول آيه چنين گويند كه يهوديان مدعى بودند كه وقتى نزديك شد يعقوب عليه السلام زندگانى دنيا را بدرود گويد باولادان خود توصيه نمود كه بر دين يهود باقى باشيد خداوند براى رد قول آنها اينكه آيه را فرستاد.

صفحه : ۹۵

[سوره البقرة (۲): آيات ۱۳۵ تا ۱۴۰]

اشاره

وَ قالُوا كُونُوا هُوداً أَو نَصارى تَهتَدُوا قُل بَل مِلَّةَ إِبراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ المُشرِكِينَ (۱۳۵) قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَينا وَ ما أُنزِلَ إِلى إِبراهِيمَ وَ إِسماعِيلَ وَ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ وَ الأَسباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَبِّهِم لا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِنهُم وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ (۱۳۶) فَإِن آمَنُوا بِمِثلِ ما آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنَّما هُم فِي شِقاقٍ فَسَيَكفِيكَهُمُ اللّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ (۱۳۷) صِبغَةَ اللّهِ وَ مَن أَحسَنُ مِنَ اللّهِ صِبغَةً وَ نَحنُ لَهُ عابِدُونَ (۱۳۸) قُل أَ تُحَاجُّونَنا فِي اللّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّكُم وَ لَنا أَعمالُنا وَ لَكُم أَعمالُكُم وَ نَحنُ لَهُ مُخلِصُونَ (۱۳۹)
أَم تَقُولُونَ إِنَّ إِبراهِيمَ وَ إِسماعِيلَ وَ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ وَ الأَسباطَ كانُوا هُوداً أَو نَصارى قُل أَ أَنتُم أَعلَمُ أَمِ اللّهُ وَ مَن أَظلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهادَةً عِندَهُ مِنَ اللّهِ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۱۴۰)

ترجمه:

يهود و نصارى بمسلمانها گفتند بدين و آئين ما آئيد تا هدايت گرديد و راه راست را بيابيد، اى رسول اكرم در جواب آنان بگو ما دين اسلام كه ملت و آئين ستوده ابراهيم است پيروى مينمائيم و نميباشيم از كسانى كه مشرك گرديده‌اند،
بگوئيد ما ايمان آورديم بخدا و بآنچه نازل نموده بسوى ما و بآنچه بپيمبران گذشته مثل ابراهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و فرزندان او فرستاده شد و آنچه بموسى و عيسى عطاء شده و نيز ايمان آورده‌ايم بآنچه عطا گرديده بتمام پيمبران از طرف پروردگار آنها و بين احدى از آنان تفرقه و جدايى نمياندازيم و تسليم امر حق گرديده و فرمانبرداريم،
پس اگر يهود و نصارى ايمان آوردند مثل آنچه را كه شما مؤمنين ايمان آورده‌ايد بآن محققا هدايت يافته‌اند و اگر از طريق حق اعتراض نمايند و آئين شما را نپذيرند پس محققا آنها بر باطلند (مطمئن باشيد) بزودى خداوند شما را از شر

صفحه : ۹۶

آنها نگاه ميدارد زيرا كه خداوند شنوا و بهمه چيز آگاهست،

رنگ‌آمیزی خداست (که بمسلمانها رنگ ایمان بخشیده) و چه قدر نیکوست آن رنگی که از جانب خداست و ما بآن رنگ ایمان، خدا را عبادت میکنیم،

ای پیغمبر بگو باهل کتاب آیا شما در باره خدا با ما بحث و جدال میکنید در صورتی که او پروردگار ما و پروردگار شما است و برای ماست اعمال ما و برای شماست اعمال شما چیزی که هست ما خدای یکتا را پرستش میکنیم و عبادتمان خالص برای اوست،

آیا شما چنین گمان میکنید که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او بر آئین یهود و نصاری بوده‌اند بگو ای پیغمبر بآنها آیا خدا بهتر میداند یا شما و کیست ستمکارتر از کسی که شهادت خدا را کتمان نماید و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

توضیح آیات

وَ قالُوا کُونُوا هُوداً أَو نَصاری تَهتَدُوا یهودیان بمسلمانان گفتند بدین موسی علیه السلام در آئید تا هدایت گردید و سعادت و فضیلت یابید و نیز عیسویان بآنان گفتند بدین عیسی علیه السلام درآیید تا هدایت و رستگار شوید.

قُل بَل مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ المُشرِکِینَ گویا در مقام اعتراض بآنها خطاب از مصدر جلال احدی صادر میگردد که ای رسول اکرم بآنان بگو شما یهودیان و نصرانیان از دین حق انحراف نموده‌اید و تحت تأثیر نفس خودتان واقع گردیده‌اید و بهوا و هوس خود در دین چیزهایی ضمیمه میکنید و دین خالص مستقیم که در حد وسط قرار گرفته و مایل بافراط و تفریط نیست آن ملت ابراهیم علیه السلام است و ابراهیم مشرک نبود.

و اینکه فرموده ابراهیم از مشرکین نبود شاید کنایه باین باشد که شما یهودیان و نصرانیان مشرک میباشید بدلیل آنکه قرآن از گفتار آنان خبر میدهد قالَتِ

صفحه : ۹۷

الیَهُودُ عُزَیرٌ ابنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصاری المَسِیحُ ابنُ اللّهِ (۱) سوره توبه آیه ۳۰ قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلی إِبراهِیمَ خطاب بمسلمانها است که شما در جواب یهودیان و نصرانیان بگوئید ما بخدا ایمان آورده‌ایم و آنچه بتوسط رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم از قرآن و قانون محمدی صلی اللّه علیه و آله و سلّم برای ما فرود آمده گرویده‌ایم و نیز آنچه را بپیمبران سابق مثل ابراهیم، اسمعیل اسحق، یعقوب، اسباط، موسی، عیسی و تمام پیمبران علیهم السلام از طرف خدای جلیل نازل گردیده همه را تصدیق می‌نمائیم و اعتراف می‌کنیم که تمامی آنها حق و صدق است، و ما تسلیم تمام پیمبران میباشیم و همه را برسالت و پیمبری قبول داریم و بین آنان جدایی نمی‌اندازیم.

فَإِن آمَنُوا بِمِثلِ ما آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا وقتی شما اهل کتاب فضیلتمند و رستگار میگردید که مثل ما مؤمنین بتمام پیمبران بگروید و همه را تصدیق نمائید زیرا که تمام پیمبران متفق الکلمه می‌باشند در کلمه توحید و قول «لا اله الا اللّه» قُل تَعالَوا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَینَنا وَ بَینَکُم سوره آل عمران آیه ۵۷، خطاب بپیغمبر اکرم است که بآنان بگو بیائید با ما متفق گردید در کلمه توحید و پرستش خدای یکتا.

چون تعلیمات قرآنی و نوامیس الهی تماما حکمت‌آمیز است در اینجا وقتی یهود و نصاری گفتند فقط دین و آئین ماست که هر کس بآن طریق مشی نماید و بآن روش عمل کند بطریق حق و حقیقت رهبری یابد در مقام پاسخ کلام خام آنها بمسلمانها چنین دستور میدهد که شما بگوئید روی میزان عقل و منطق دینی که فضیلت و سعادت بشر را تأمین کند و طریق رستگاری را بوی بیاموزد و او را بسوی حق رهبری نماید دینی است که جامع تمام ادیان و منطوی بر تصدیق تمام پیمبران و کتابهای آسمانی باشد و آن دینی است که بالمره از هوا و هوس و خودخواهی و تعصب آباء و اجداد مبراء

صفحه : ۹۸

گشته و تسلیم اوامر حق گردیده.

و شما که ببعضی از پیمبران میگروید و از بعضی اعراض مینمائید برای اینست که تحت تأثیر نفس و طبیعت واقع گردیده‌اید و آن تعصب اجدادی و خودیت و کبر و منیت و تفرعن است که بر شما استیلا نموده و شما را گمراه کرده و نمیگذارد تسلیم پیمبران گردید و بدین حق و حقیقت اسلام و ملت حنیف ابراهیم علیه السلام در آئید.

و گرویدن و تصدیق نمودن بتمام پیمبران از تعصب و شقاق و میل نفسانی بر کنار است پس روی میزان عقل دین اسلام که جامع تمام ادیان و ملت حنیف ابراهیم تأسیس شده دینی است که انسان را بسعادت میرساند و وی را بجاده حق و حقیقت رهبری مینماید وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنَّما هُم فِی شِقاقٍ فَسَیَکفِیکَهُمُ اللّهُ وَ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ اگر یهودیان و نصرانیان از روی کبر و عناد و منیت از دین اسلام که جامع بین ادیان است اعراض نمایند، ضدیت و دشمنی آنان ضرری برای مسلمانها ندارد، و نباید مسلمانها از اعراض آنها نگران باشند، زیرا که برای آنها خدا کافی است که امور دین و دنیای آنان را بنیکوتر وجهی اصلاح نماید، و او شنوا است بگفتار آنها و عالم است بکردار ایشان.

آری کسی که بر طریق حق و حقیقت استوار گردید اگر تمام خلق از وی گریزان باشند او در قلعه محکم توحید و در محل امن و امان قرار گرفته إِنَّ المُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ و از کسی ضرر و زیان بوی متوجه نخواهد شد.

صِبغَةَ اللّهِ وَ مَن أَحسَنُ مِنَ اللّهِ صِبغَةً وَ نَحنُ لَهُ عابِدُونَ صبغ در لغت بمعنی رنگ است، در تفسیر علی بن ابراهیم است که مقصود از رنگ خدایی اسلام است، و بعضی از مفسرین صبغهٔ را بمعنی فطرت گرفته‌اند فطرت توحید و دین اسلام رنگ خدایی است و چه قدر رنگ اسلام و فطرت توحید نیکو رنگی است که هر کس خود را بآن رنگین و مزین نماید لایق میگردد که در مجلل‌ترین و عالیترین کاخ انسانیت قرار گیرد.

صفحه : ۹۹

اسلام کیمیایی ماند که مس وجود انسانی را تبدیل بطلا مینماید و اینکه از اسلام تعبیر برنگ خدایی نموده شاید برای اینکه است که همین طوری که رنگ سبب ظهور اشیاء میشود و هر چیزی برنگ شناخته میشود همین طور بایستی رنگ اسلام و آثار اسلامی بر هر مسلمانی ظاهر باشد.

در کتاب معانی از امام صادق علیه السلام چنین روایت میکند که فرمود خداوند مؤمنین را در روز میثاق بعهد ولایت رنگ نموده.

بعضی از مفسرین گفته‌اند بسیاری از دانشمندان صبغهٔ اللّه را تفسیر بدین نموده‌اند و در کلام اللّه دین بنامهای مختلف تعبیر شده و بخود نسبت داده، در جایی فطرتش نامیده فِطرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ در جای دیگر صبغتش خوانده صِبغَةَ اللّهِ در موضعی کلمه‌اش گفته وَ کَلِمَةُ اللّهِ هِیَ العُلیا، در جایی دینش نامیده یَدخُلُونَ فِی دِینِ اللّهِ أَفواجاً در جایی صراطش نامیده (صراط اللّه هدانی) در جای دیگر نورش گفته یُرِیدُونَ لِیُطفِؤُا نُورَ اللّهِ در موضع دیگر سبیلش نامیده ادعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالحِکمَةِ وَ المَوعِظَةِ الحَسَنَةِ قُل أَ تُحَاجُّونَنا فِی اللّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّکُم بقانون عربیت، همزه أ تحاجوننا استفهام انکاری است خطاب برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که بگو بآنها چگونه راجع بوجود اله عالم یا صفات او با ما محاجه و نزاع میکنید در صورتی که او حلت عظمته خدا و پروردگار ما و شماست.

و در اینکه چه دسته‌ای از کفار در امر اله با حضرتش بحث و مجادله مینمودند بین مفسرین گفتاری است.

۱- مقصود مشرکین و طبیعیین میباشند که راجع به اله عالم با رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم بحث مینمودند و حضرتش

مأمور گردید که بآنان بگوید راجع بپروردگار عالم که خدای ما و شما هر دو است چگونه با هم نزاع کنیم. (راصم) ۲- طرف نزاع و بحث یهودیان بودند که میگفتند ما بحق اولی‌تریم زیرا که

صفحه : ۱۰۰

ما صاحب کتابیم و تمامی علوم اولین نزد ماست و ما پسرهای خدا و دوستان وی می‌باشیم اینکه بود که دستور رسید که رسول اللّه بآنها بگوید پروردگار ما و شما یکی است.

(ابو علی) ۳- نزاع و بحث با یهودیان و نصرانیان بوده که آنها عزیر و مسیح را پسران خدا میدانستند دستور رسید که حضرتش آنان را از اینکه عقیده سخیف منع نماید و آنها را ارشاد نماید که خدای یگانه را عبادت کنند. (ابو القاسم بلخی) وَ لَنا أَعمالُنا وَ لَکُم أَعمالُکُم وَ نَحنُ لَهُ مُخلِصُونَ اینکه آیه در مقام اینکه است که عمل هر کس عاید خود او میشود وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری کسی را بگناه کسی نمی‌گیرند و کسی را بجای دیگری مؤاخذه نمی‌نمایند.

وَ نَحنُ لَهُ مُخلِصُونَ ظاهرا مقصود از خلوص در اینجا که پیمبر گرامی صلی اللّه علیه و آله و سلّم بخود و مؤمنین تخصیص میدهد در مقابل مشرکین نه فقط خلوص در عمل است بلکه خلوص در مقام توحید مراد است. و شاید اشاره باین باشد که بین ادیان هیچ دین و رویه‌ای در خلوص نیت و پرستش یگانه معبودی که به هیچوجه نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه در مقام خلقت و آفرینش و نه در مقام عبادت و پرستش شریک و مثل و انبازی برای آن ذات یکتا نیاورند چنین رویه و روش که خالص از هر شایبه و شرکی باشد منحصر بدین اسلام است، لکن اهل ادیان و مذاهب دیگر اگر چه همگی بصورت و گمان خود خدای یگانه را پرستش می‌نمایند لکن عقاید و توحید آنان مشوب بخودپرستی و مقصود آنها حظوظ نفسانی است.

یهودیان و نصرانیان در خدای واحد یکتا تولید مثل معتقدند یا حلول و اتحاد گویند چنانچه یهودیان عزیر را و مسیحیان مسیح را پسران خدا می‌دانند با اینکه مقام توحید بالاتر و برتر از آنست که نسبت ولد و اولاد بآن داده شود، و نیز یهودیان

صفحه : ۱۰۱

برای خود مقام و منزلتی نزد حق تعالی قائلند که قرآن خبر میدهد گفتار آنان را که میگفتند نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ ما پسرهای خدا و دوستان او میباشیم.

فقط دین اسلام و قرآن محمدی صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که بصدای بلند فریاد میزند و بجهانیان اعلام مینماید که کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلّا وَجهَهُ کُلُّ مَن عَلَیها فانٍ و پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم با آن مقامی که اول شخص عالم امکان و اول ما خلق اللّه بشمار میرفت در مقابل عظمت الهی خود را ناچیز معرفی مینمود و منتهای مقام خود را در بندگی و عبودیت و فرمان بری و مأموریت برای تبلیغ رسالت نشان میداد.

در بسیاری از آیات قرآنی خلوص عمل را از خصوصیات عبودیت و مقام بندگی بشمار میآورد مثل اینکه در سوره الصافات فرموده إِلّا عِبادَ اللّهِ المُخلَصِینَ در شأن یوسف علیه السلام إِنَّهُ مِن عِبادِنَا المُخلَصِینَ در جای دیگر إِلّا عِبادَ اللّهِ المُخلَصِینَ و غیر اینها از آیات بسیاری که دلالت واضح دارد که خلوص عمل ناشی از تحقق معنی عبودیت و شناسایی مقام بندگی است.

ممکن نیست کسی دارای خلوص عمل گردد مگر وقتی که در مرتبه توحید خالص شود و معرفت وی بمقام الوهیت کامل گردد زیرا که تمامی اعمال و افعال آدمی بدور نقطه هدف و آرزوی دل و نقطه‌نظر وی دور میزند دل بهر کجا توجه نمود و روح و روان انسانی بهر کجا مایل گردید تمام قوی و مشاعر بسوی همان مقصد رهسپار میگردند.

پس چگونه ممکن است دلی که مشوب بهزار گونه آرزو و آمال درونی گشته و هر آنی مایل بطرفی گردیده و هوس تازه‌ای در

خود پرورانیده چنین کسی یک‌دله و یک جهۀ گردیده و قبله مقصود وی یکی گردد و اعمال و افعال وی خالص شود هرگز ممکن نیست.
اگر خواهی بدانی در عمل خالص گردیده‌ای یا نه ببین چه حالتی و چه آرزویی بر قلب تو مستولی گردیده اگر دیدی جهتی از جهات نفسانی بر تو غالب گردیده و از حب جاه و مال یا ریاست و مقام و حب انتقام یا جهات طبیعی مثل خوردن و خوابیدن و تنبلی و شهوت‌رانی و امثال اینها بدان که بازگشت تمامی اعمال و افعال تو برای

صفحه : ۱۰۲

انجام همان صفتی است که در نفس تو تمرکز یافته و لو آنکه بصورت عبادت نماید نیتی که شرط عبادت میدانند فقط گفتن قربهٔ الی اللّه نیست بلکه نیت همان چیزی است که داعی بر عمل و محرك و مشوق نفس آدمی است که او را بر عمل وا میدارد.
پس از اینجا توان پی برد که خلوص وقتی تحقق خارجی پیدا میکند که دل و قلب آدمی از غیر حق تعالی خالی گردیده و وجهه روح و روان او بسوی حق نگران گشته و تمام همّ او یکی شده که در باره چنین کسی توان گفت اعمال و افعال او اعمّ از ارادی و غیر ارادی حتی اعمال طبیعی وی از خوردن و خوابیدن تماما از عبادات محسوب میگردد و چنین کسی علی الدوام در طریق صعود الی اللّه قدم میزند و در هر آنی مقام بالاتری را احراز مینماید تا اینکه حائز مقام قدس گردد.
و شاید همین باشد مقصود از آن حدیث مشهور که فرموده «انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرء ما نوی»«۱».
از اینکه حدیث شریف دو مطلب توان استخراج نمود یکی عمل وقتی صورت خارجی بخود میگیرد و از اعمال نیك یا بد محسوب می‌گردد که با نیت توأم باشد و نفی عمل بلحاظ نفی نیت که «لا عمل الا بنیهٔ» که در احادیث دیگر از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت می‌کند که آن نیز همین معنی را می‌رساند، زیرا که اعمال خارجی ظهور و نمایش همانست که در باطن انسان مرکوز و تهیه گردیده و نیك و بد شدن عمل باعتبار نیك و بد بودن ما فی الضمیر و سجیه عامل اوست.
دیگر چیزی که میتوان از اینکه حدیث شریف استخراج نمود اینکه است که حضرتش میخواهد ببشر بفهماند که فائده و نتیجه عمل همان است که محرك عمل و باعث برانگیختن قوی و حرکت عضلات گردیده یعنی بر عمل مترتب نمیگردد مگر آنچه را که مقصود عامل از عمل بوده چنانچه در ذیل همین حدیث فرموده (فمن کان هجرته

---

(۱) همین است و غیر از اینکه نیست که اعمال بنیات تحقق پذیرد و برای هر کسی است از عمل آنچه را که در نیت داشته.

صفحه : ۱۰۳

الی اللّه و رسوله فهجرته الی اللّه و من کان هجرته الی الدنیا یصیبها او امرأهٔ یزوجها فهجرته الی من هاجر الیه)«۱».
أَم تَقُولُونَ إِنَّ إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ بعضی از قراء مثل إبن عامر و حمزه و کسایی و خلف به «تا» قرائت نموده‌اند و باقی به «یاء» اگر بیاء قرائت شود اشاره بغایت است (آیا می‌گویند) و اگر بتاء قرائت گردد اشاره بحاضر است و هر طور قرائت شود مقصود یهودیان و نصرانیانند که آنها می‌گفتند ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب یهودی بودند یا نصرانی در مقام اعتراض خطاب بآنهاست که آیا شما بحال و اعمال و روش آنها داناترید یا خدا.
وَ مَن أَظلَمُ مِمَّن کَتَمَ شَهادَةً عِندَهُ مِنَ اللّهِ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ و کیست ستمکارتر از کسانی که نزد پروردگاری که عالم بر هر چیزی است و از ظاهر و باطن همه کس آگاهست کتمان شهادت میکند.
یهودیان و نصرانیان در تورات و انجیل خوانده و دانسته بودند که ابراهیم و فرزندان او یهودی نبودند و آن را مخفی می‌داشتند و بر

خدا و پیمبران دروغ می‌بستند در صورتی که خداوند از اعمال و افعال آنان غافل نیست.

---

(۱) کسی که هجرت وی بسوی خدا و رسول اوست پس بسوی خدا و رسول او مهاجرت نموده و کسی که هجرت و عمل او برای دنیا باشد یا غرض او زنی است که با وی ازدواج نماید چنین کسی هجرت کرده بسوی همان چیزی که در نظر داشته یعنی هر کسی نصیب وی از عملش همان است که در نیت داشته. گویند اینکه کلام رسول اللّه (ص) در موقعی بود که بحضور مبارکش گفته شد بعضی از مهاجرین غرض آنان از هجرت و جهاد بدست آوردن غنائم و اساری است نه جهاد فی سبیل اللّه حضرتش در پاسخ فرموده نتیجه عمل همان میشود که باعث بر عمل شده.

صفحه : ۱۰۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۸]

اشاره

تِلکَ أُمَّةٌ قَد خَلَت لَها ما کَسَبَت وَ لَکُم ما کَسَبتُم وَ لا تُسئَلُونَ عَمّا کانُوا یَعمَلُونَ (۱۴۱) سَیَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ ما وَلاّهُم عَن قِبلَتِهِمُ الَّتِی کانُوا عَلَیها قُل لِلّهِ المَشرِقُ وَ المَغرِبُ یَهدِی مَن یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (۱۴۲) وَ کَذلِکَ جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُم شَهِیداً وَ ما جَعَلنَا القِبلَةَ الَّتِی کُنتَ عَلَیها إِلاّ لِنَعلَمَ مَن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن یَنقَلِبُ عَلی عَقِبَیهِ وَ إِن کانَت لَکَبِیرَةً إِلاّ عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللّهُ وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضِیعَ إِیمانَکُم إِنَّ اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ (۱۴۳) قَد نَری تَقَلُّبَ وَجهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبلَةً تَرضاها فَوَلِّ وَجهَکَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ وَ حَیثُ ما کُنتُم فَوَلُّوا وُجُوهَکُم شَطرَهُ وَ إِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ لَیَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّهِم وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا یَعمَلُونَ (۱۴۴) وَ لَئِن أَتَیتَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ بِکُلِّ آیَةٍ ما تَبِعُوا قِبلَتَکَ وَ ما أَنتَ بِتابِعٍ قِبلَتَهُم وَ ما بَعضُهُم بِتابِعٍ قِبلَةَ بَعضٍ وَ لَئِنِ اتَّبَعتَ أَهواءَهُم مِن بَعدِ ما جاءَکَ مِنَ العِلمِ إِنَّکَ إِذاً لَمِنَ الظّالِمِینَ (۱۴۵)
الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ یَعرِفُونَهُ کَما یَعرِفُونَ أَبناءَهُم وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنهُم لَیَکتُمُونَ الحَقَّ وَ هُم یَعلَمُونَ (۱۴۶) الحَقُّ مِن رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ المُمتَرِینَ (۱۴۷) وَ لِکُلٍّ وِجهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاستَبِقُوا الخَیراتِ أَینَ ما تَکُونُوا یَأتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۱۴۸)

صفحه : ۱۰۵

ترجمه

، آن گروه گذشته آنچه کردند برای خود کردند و شما نیز هر چه کنید بخود میکنید و شما مسئول کار آنان نخواهید بود،
مردمان سفیه بی‌خرد خواهند گفت چه بود سبب اینکه مسلمانها از قبله‌ای که بر آن بودند (بیت المقدس) روی بکعبه آوردند! ای پیغمبر بگو مشرق و مغرب ملک خداست و هر کرا خواهد براه راست هدایت مینماید
اینکه چنین ما شما مسلمانان را بدین و آئین اسلام هدایت نمودیم و بطریق وسطی بیاراستیم (اخلاق خوب و سیرت نیکو) تا گواه مردم باشید (و سایر مردم درستی را از شما بیاموزند) و پیغمبر را گواه شما قرار دادیم (که شما برویه او رفتار نمائید) و ای پیغمبر ما قبله‌ای که بر آن بودی تغییر ندادیم مگر برای آنکه بیازمائیم چه کس تابع پیغمبر و چه کس اعراض میکند و برمیگردد بعقب سر خود و اینکه تغییر قبله بس بزرگ و ناگوار مینماید مگر برای کسانی که خداوند آنها را هدایت نموده و خداوند ضایع نمیگرداند

اجر پایداری شما را در راه ایمان زیرا که او بخلق مشفق و مهربان است،

ما مینگریم توجه تو را بآسمان بانتظار وحی و البته میگردانیم روی تو را بقبله‌ای که خوشنود باشی پس رو کن بطرف مسجد الحرام و شما مسلمانان نیز هر کجا باشید (در نماز) روی خود را بآنطرف کنید و اهل کتاب میدانند که اینکه تغییر قبله بحق و درستی از جانب خداست و خداوند از کردار آنان غافل نیست،

و هر آینه هر قدر برای اهل کتاب معجزه و کرامت اظهار نمایی آنها قبله تو را متابعت نمینمایند و تو نیز البته متابعت نمی‌نمایی قبله آنان را و نیز بعضی از ملل تابع بعض دیگر نشوند و اگر تو (پیروانت) تابع میل و دلخواه آنان گردی پس از آنکه علم و دانش را از خدا آموختی البته از گروه ستمکاران خواهی بود،

کسانی که بآنها کتاب عطا نمودیم (یهود و نصاری) محمّد و حقانیت او را خوب میشناسند آن طوری که پسرهای خود را میشناسند و جماعتی از آنها کتمان حق میکنند و حقیقت را اظهار نمینمایند،

حق و حقیقت همان است که از طرف پروردگار بر تو آمد پس البته نباید تو از شک کنندگان باشی،

هر کسی را راهی است بسوی حق پس بشتابید بسوی خیرات (و اعمال نیکو) هر کجا باشید میائید و بازگشت میکنید بسوی خدا تمام شما زیرا که خداوند بر هر چیزی تواناست.

صفحه : ۱۰۶

توضیح آیات

سَیَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ در تفسیر علی بن ابراهیم چنین دارد که اینکه آیه عقب آیه بعد فرود آمده اول آیه قَد نَری تَقَلُّبَ وَجهِکَ فِی السَّماءِ نازل گردید و پس از آن سَیَقُولُ السُّفَهاءُ و گفته شأن نزول آیه اینکه است: یهودیها به پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم سرزنش می‌کردند که بقبله ما بیت المقدس نماز می‌کند و تابع قبله ماست اینکه بود که حضرتش دلتنگ شد و بسیار غمگین گردید و در دل شب از منزل بیرون رفت و در آفاق آسمان نظر مینمود و منتظر وحی بود که از خدا چه دستور می‌رسد چون ظهر شد در مسجد بنی سالم دو رکعت از نماز ظهر کرده بود که جبرئیل نازل گردید و شانه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را گرفت و بجانب کعبه گردانید و پس از آنکه حضرتش دو رکعت نماز به بیت المقدس و دو رکعت بسوی کعبه خواند اینکه آیه نازل گردید سَیَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ ما وَلّاهُم عَن قِبلَتِهِمُ الَّتِی کانُوا عَلَیها و تحویل قبله بسوی کعبه بعد از آن بود که رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم سیزده سال در مکه و بعد از مهاجرت بمدینه هفت ماه در مدینه بطرف بیت المقدس نماز میخواند.

لکن بسیاری از مفسرین چنین اظهار می‌دارند که اینکه آیات منظم و مرتب است نه تقدم و تأخری در آن پدید گشته و نه آنکه بعض آیات آن نسخ شده باشد و قبل از آنکه دستور قبله داده شود برای توطئه نفس، رسول خود را قبلا مطلع می‌گرداند که بداند بعد از تحویل قبله آنان چه خواهند گفت و بگفته آنها دلتنگ نگردد اینکه بود که بوی خبر می‌دهد که وقتی دستور قبله می‌رسد برای مشرکین و یهودیها و نصرانیها و مردمان سفیه و بی‌خرد اینکار گران آید و گویند چه بر آن داشته که محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم از قبله‌ای که آباء و اجداد او بر آن بودند صرف نظر کرده و از آن روی گردانیده.

صفحه : ۱۰۷

ما وَلّاهُم عَن قِبلَتِهِمُ الَّتِی کانُوا عَلَیها «ما وَلّاهُم» ما استفهامیه در مقام انکار است یعنی چه چیز پیغمبر را بر آن داشته که از قبله‌ای که بر آن نماز میخواند برگشت و بجانب مسجد الحرام روی نمود قُل لِلّهِ المَشرِقُ وَ المَغرِبُ گویا حضرتش در مقام سؤال بر آمده که

در جواب کفار و اعتراض آنان چه بگویم خطاب از رب العزت می‌رسد که بگو تمام مکانها و تمام جهات از مشرق و مغرب ملک خداست و عبادت ما برای فرمانبرداری اوست تعیین قبله بدستور و فرمان وی انجام می گیرد و گر نه طرفی بر طرفی مزیت ندارد و وظیفه ما اطاعت نمودن امر مولاست و ما را نمی‌رسد اعتراض بر او نمائیم یا حکمی و قانونی پیش خود تأسیس گردانیم، در شأن مؤمنین فرموده يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالقَولِ الثّابِتِ فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ فِي الآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللّهُ الظّالِمِينَ وَ يَفعَلُ اللّهُ ما يَشاءُ«۱» سوره ابراهیم آیه ۳۲ در تفسیر روح البیان می‌نویسد یهودیها بهوای نفس خودشان و بصلاح دید خود طرف مغرب را قبله قرار دادند بگمان اینکه جناب موسی علیه السلام در طرف مغرب بوحی مفتخر گردید چنانچه در کلام اللّه خطاب بپیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نمود وَ ما كُنتَ بِجانِبِ الغَربِيِّ إِذ قَضَينا إِلى مُوسَى الأَمرَ«۲» سوره قصص آیه ۴۴، و نیز نصاری بدلخواه خود جهت مشرق را قبله خود قرار دادند نظر به اینکه مریم (ع) وقتی از شهر خود بیرون رفت مایل بطرف مشرق گردید قال اللّه تعالی وَ اذكُر فِي الكِتابِ مَريَمَ إِذِ انتَبَذَت مِن أَهلِها مَكاناً شَرقِيًّا«۳» سوره مریم آیه ۶، لکن مؤمنین اطاعهٔ اللّه و بدستور پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم که او نیز بحکم الهی بدون اینکه رأی و صلاح دید خودش مدخلیت داشته باشد تعیین قبله نمود. پایان

---

(۱) ثابت میگرداند خداوند آنان را که ایمان آوردند بگفتاری که ثابت است در دنیا و آخرت و گمراه میگرداند ستمکاران را و میکند آنچه میخواهد.

(۲) و نبودی تو بطرف مغرب آن وقتی که گذارش دادیم بسوی موسی و امر نمودیم. [.....]

(۳) ای پیغمبر یاد کن در کتاب مریم را وقتی که کناره گیری نمود از کسان خود در طرف شرقی از بیت المقدس.

صفحه : ۱۰۸

آری طریق بندگی و عبودیت چنین است عبادت بایستی از میل و رأی و صلاح دید شخصی بکلی عاری باشد کسی بمقام عبودیت نمیرسد مگر وقتی که ارادات شخصی خود را تابع اوامر مولا گرداند و اظهار رأی اندیشی و مصلحت‌بینی از خود نداشته و مثل مرده بدست غسال تحت فرمان او قرار گیرد.

يَهدِي مَن يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ نزدیکترین طریق بمقصود همان راه مستقیم است و مقصود از طریق مستقیم که هر کس بآن هدایت گردید رستگار میگردد و بمقصود نائل میشود طریق اسلام است و موفق گردیدن بطریق اسلام و عمل نمودن بوظائف اسلامی بهدایت نمودن حق تعالی و خواست او انجام میگیرد.

در سوره انعام آیه ۱۴۴ فرموده وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُستَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُم عَن سَبِيلِهِ«۱» و در حدیث است که رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم پس از نزول اینکه آیه با انگشت مبارک در زمین یک خط مستقیم کشید و چندین خطوط کج و معوج در اطراف آن رسم نمود و فرمود اینکه است راه و طریقه من بسوی حق و حقیقت وَ كَذلِكَ جَعَلناكُم أُمَّةً وَسَطاً وسط در لغت بمعنی عدل و حد وسط بین کوتاهی و بلندی است و در خیر نیز استعمال شده و در معنی یکی است زیرا که هر امر خیری عبارت از حد وسط بین افراط و تفریط است.

و در اینکه کاف تشبیه «کذلک» بچه تعلق دارد بین مفسرین گفتاری است بیشتر از مفسرین گویند بکلام پیش تعلق دارد یعنی همانطوری که خداوند شما را هدایت نمود بطریق مستقیم شریعت محمدی صلی اللّه علیه و آله و سلّم همین طور قرار داد شما را «امهٔ وسطا» که طریق اسلام طریقی است عدل و کاملا در حدّ وسط بین افراط و تفریط واقع گردیده

---

(۱) اینکه است راه و طریق مستقیم من (که شما را بآن دعوت مینمایم) متابعت و پیروی نمائید و پیرو راههای دیگر نگردید که

متفرق میگردید و از راه راست منحرف میشوید.

صفحه : ۱۰۹

از ابو مسلم محمّد بحراست که گفته وجه تشبیه اینست همانطوری که قرار دادیم قبله شما را وسط که کعبه وسط عالم است همین طور شما را امت میانه قرار دادیم.

لکن ظاهرا همان معنای اول بحقیقت نزدیک‌تر است که مقصود از امت وسط اینکه باشد که شما ملت اسلامی در حد وسط قرار گرفته‌اید که مایل بطرف افراط و تفریط نمیباشید نه بطرف مادیت صرف رفته مثل مشرکین که نقطه‌نظر و هدف آنان امور مادی و طبیعی است و مقصود و منظور آنها حظوظ جسمانی است و ابدا نظر بعالم ما فوق الطبیعه ندارند بلکه عالم را منحصر بمادیات و موجودات را منحصر بطبیعیات می‌پندارند و از عالم ما فوق الطبیعه خبری ندارند.

و نه بطرف روحانیت صرف رفته‌اید مثل رهبانیین از نصاری که جهات جسمانیت و طبیعت که یکی از مظاهر قدرت و حکمت ربوبی بشمار می‌رود و یکی از نشآت و مراحل کمال انسانی و مقدمه فوز بکمالات روحانی وی محسوب میگردد و بدون آن برای بشر کمالی میسر نخواهد شد ضایع نموده و از ثمر انداخته و ندانسته‌اند که فوز بسعادت ابدی و تکمیل قوای روحانی بایستی ابتدا بتوسط قوای طبیعی انجام گیرد، وقتی قوای جسمانی فاسد گردید و فعالیت خود را از دست داد دیگر نفس قدسی بشر وسیله‌ای برای ترقیات خود نه روحانی و نه جسمانی در دست ندارد، زیرا که ترقی و استکمال بشر منوط بکمال دو جنبه عقل نظری و عقل عملی وی است و استکمال هر دو جنبه عقل در اول امر منوط بسلامتی قوای جسمانی است چنانچه دانشمندان گفته‌اند «رأی العلیل علیل» اینکه است که بایستی بدرجه‌ای بدن را نیز سالم و پاکیزه نگاه داشت و حق ضایع گردانیدن آن را نداریم.

خلاصه رهبانیین و مرتاضین روح را بفساد بدن فاسد میگردانند و طبیعیین و مادیین نیز از طریق دیگر روح را فاسد می‌گردانند زیرا که اقتصار نموده‌اند بر تعمیر بدن و ندانسته‌اند که بدن و طبیعت مقدمه‌اند برای کسب سعادت روحانی و بایستی ببدن که مرکب روح است ترقی و تعالی و عروج بمرتبه کمال انسانی و سعادت جاودانی

صفحه : ۱۱۰

تأمین نمود و اگر غیر از اینکه شد بدن و قوای طبیعی که مقدمه نیل سعاداتند ضایع نموده و نتیجه و فائده‌ای که برای آن وجود یافته‌اند نرسانیده (و هذا ظلم عظیم) لکن دین اسلام و ملت حنیف ابراهیم در حد وسط قرار گرفته و تعلیمات و قوانین و مقررات آن طوری ترتیب و تنظیم گردیده که هم فضائل جسمانی در بر دارد و هم اخلاق و ملکات نفسانی را تصفیه و تعدیل مینماید و هم روح ملکوتی را که نتیجه و غایت وجود بشری است بحد کمال میرساند و بخط مستقیم و ببهترین طریق و نزدیکترین راه وی را بمقصود اصلی نائل میگرداند.

و چون دین اسلام میزان عدل است بین طرفین نه افراطی در قوانین و مقررات آن یافت میگردد و نه تفریطی در دستورات آن دیده میشود اینکه است که امت اسلامی بین امم بامت وسط معرفی گردیده.

لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُم شَهِیداً شما را امت وسط قرار داد تا آنکه گواهان باشید برای خلق و رسول گواه شما باشد.

در اینجا بین مفسرین گفتاری است بعضی گویند چون ملت اسلامی در حد وسط واقع گردیده نه مایل بطرف افراط و نه مایل بطرف تفریط میباشد اینکه است که بگواهان بر خلق نامیده شده یعنی اعمال و افعال آنان میزان است برای سنجیدن اعمال باقی خلق و رسول مثال کاملی است برای امت یعنی میزانی است که حال امت بر آن سنجیده می‌شود و امت میزانند برای سنجیدن اعمال تمام

خلق.

إبن عباس و جماعت دیگر از مفسرین گویند مقصود از شهداء اینکه است که امت اسلامی در قیامت گواه پیمبران میباشند در تبلیغ رسالت آنها بدلیل روایت جابر که میگوید شنیدم از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم که فرمود فردای قیامت من و امتم بر پشته بلندی باشیم و تمام اهل محشر پائین‌تر از ما میباشند و هیچ امتی نیست مگر اینکه آرزو میکند که کاش از امت اینکه پیمبر بودم و هیچ پیغمبری نباشد که امت او وی را تکذیب

صفحه : ۱۱۱

نکنند مگر آنکه ما برای او گواهی دهیم و آنها گویند شما که در عصر ما نبودید چگونه گواهی میدهید گوئیم ما از پیغمبر خود شنیده‌ایم و باور نمودیم.

۳- اینکه امت هم در دنیا گواهند و هم در آخرت.

۴- مقصود از شُهَداءَ عَلَی النّاسِ ائمه طاهرین علیهم السلام می‌باشند بدلیل آنکه در شهادت و لو آنکه شهادت در امور جزئی باشد عدالت شرط است و بیشتر مردم عدالت ندارند چگونه ممکن است از آنها شهادت بخواهند پس معلوم می‌شود که مقصود از شهداء قیامت کسانی می‌باشند که شهادت آنها مقبول است و آنها معصومین می‌باشند و اینکه بصیغه جمع آورده اشاره بعظمت شأن ایشانست و همین معنی را در کتاب مناقب از حضرت باقر (ع) و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کنند و بنظر قاصر نگارنده شاید مقصود اینکه باشد که امت اسلامی را در حد وسط قرار دادیم تا آنکه آن قانون محمدی صلی اللّه علیه و آله و اعمال و افعال شما مؤمنین و پیروان آن قانون عدل که مطابق با عقل و منطق است شهادت دهد بر حقانیت دین شما و حجت بر خلق تمام گردد چنانچه اعمال و افعال و روش خود رسول اللّه برای شما حجت و شاهد صادقی است بر صدق گفتار او و اینکه معنی با لفظ «علیکم» در آیه که در مورد الزام گویند مناسب‌تر می‌نماید و نیز نظر بتعلیلی که از لام «لتکونوا» معلوم می‌شود که شما را امت وسط قرار دادم بعلت اینکه گواهان باشید مناسب‌تر مینماید و نیز چون شهداء در آیه مطلق است و مقید بقیامت نیست که گواهی مؤمنین مخصوص بقیامت باشد و گواهی دادن نیز باعتبار فهم عرفی اعم است از گفتار و کردار چنانچه گویند اعمال فلانی شاهد بر مدعای اوست پس اختصاص بقیامت دادن وجهی ندارد مگر اینکه گفته شود روایت جابر تخصیص میدهد آیه را بقیامت.

خلاصه قطع نظر از روایت از آیه چنین فهمیده می‌شود که شما را امت وسط قرار دادیم تا اینکه اعمال و کردار شما گواهی دهد بر صدق ایمان و عقاید و رویه شما و حجت بر خلق تمام گردد چنانچه اعمال و افعال خود رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم گواهست بر حقانیت مدعای او.

صفحه : ۱۱۲

وَ ما جَعَلنَا القِبلَةَ الَّتِی کُنتَ عَلَیها إِلّا لِنَعلَمَ مَن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ در اینجا در مقام علت حکم بر آمده که تغییر قبله از بیت المقدس بسوی کعبه برای اینکه است که موافق از مخالف تمیز داده شود و بدانیم مطیع و فرمانبر کیست و عاصی و مخالف کدام است یعنی تغییر قبله برای امتحان است و نظیر اینکه آیه که در مقام امتحان و آزمایش بر آمده بسیار است مثل آنجا که میفرماید خَلَقَ المَوتَ وَ الحَیاةَ لِیَبلُوَکُم أَیُّکُم أَحسَنُ عَمَلًا وَ لَقَد فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبلِهِم فَلَیَعلَمَنَّ اللّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعلَمَنَّ الکاذِبِینَ و امثال اینکه آیات در موارد مختلف بسیار رسیده.

در اینجا ممکن است سؤالی پیش آید و گفته شود لنعلم تا اینکه بدانیم در جایی گفته میشود که گوینده جاهل و بی‌خبر باشد از حقیقت امر و در مقام امتحان بر آید اما خدایی که «عالم السر و الخفیات» است و صفحه نفس الامر نزد او مکشوف و ظاهر است

چگونه در مقام آزمایش بر میآید تا آنکه پس از آزمایش بر وی ظاهر گردد آنچه را که مخفی و پنهان بوده.

مفسرین از اینکه سؤال پیش‌بینی کرده و در پاسخ توضیحاتی نموده‌اند:

۱- مقصود دانستن رسول و اتباع اوست نه دانستن خدا چنانچه شأن بزرگان همین است که عمل تابعین را بخود نسبت میدهند مثل اینکه امیر یا رئیس یا سلطان میگویند ما فلانی را کشتیم یا گویند ما فلانی را زندان نمودیم در صورتی که هیچ یک از آنان خودش بشخصه چنین کاری نکرده و عمل غیر را بخود نسبت میدهد.

۲- فرق است بین علم حق تعالی قبل از ایجاد مخلوقات و بعد از ایجاد که اول را علم فعلی گویند و دوم را علم عینی، پس مقصود از دانستن دانستن اوست بعلم عینی بعد از آنکه بعلم فعلی میدانست، و اینجا محل بحث و بیان کیفیت علم حق تعالی و چگونگی آن قبل از ایجاد و بعد از ایجاد نیست.

لکن اینکه توجیه دوم درست بنظر نمی‌آید زیرا که بنا بر تحقیق در علم حق تعالی تغییر و تبدیل راه ندارد علم او پیش از ایجاد ممکنات و پس از خلقت آنها یکی است

صفحه : ۱۱۳

یعنی علم او حضوری است و همیشه صفحه نفس الامر نزد او مکشوف و هویداست پس فرق گذاشتن بین علم ازلی او قبل از ایجاد و پس از آن بی‌موضوع و بی‌اساس است.

۳- خداوند صورت تکلیف را صورت امتحان و آزمایش قرار داده که تکلیف در معنی امتحان است برای خود مکلف که تکلیف کردن مثل آزمایش نمودن است تا اینکه برای خود مکلف معلوم شود مطیع است یا عاصی.

۴- اصلا مقصود از علم که فرموده «تا اینکه ما بدانیم» همان امتحان و آزمایش است و چون آزمایش غالبا سبب علم میشود در اینجا مسبب را یعنی علم را بجای سبب یعنی آزمایش قرار داده و اینکه نحو استعمال در کلام عرب بسیار دیده میشود.

۵- مقصود از «لنعلم» که بصیغه مضارع گفته شده اگر چه ظاهر کلام اینکه است که تغییر قبله دادیم که بدانیم لکن در معنی اینکه است که چون میدانستیم که کیست موافق و کیست مخالف چنین کردیم.

بهترین توجیهات توجیه چهارم است که مقصود از علم آزمایش است «لنعلم» یعنی تا اینکه بیازمائیم.

مِمَّن یَنقَلِبُ عَلی عَقِبَیهِ برگشتن بسوی دو پاشنه یعنی پست کنایه از اعراض نمودن و رو گردانیدن از متابعت دین اسلام و ظاهرا آیه در مقام رفع توهم است که کسی نگوید اگر صلاح در اینکه بود که قبله مسلمین کعبه باشد چرا از اول تأسیس دین، کعبه را قبله قرار ندادند و مسلمانها مدتی بطرف بیت المقدس نماز میخواندند.

در پاسخ فرموده مشرق و مغرب ملک خداست جهتی دون جهتی مدخلیت ندارد مقصود از تغییر قبله آزمایش است (تا سیه روی شود هر که در او غش باشد) اینست که گفته قبله را تغییر دادیم لِنَعلَمَ مَن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ تا اینکه تمیز داده شود مطیع از عاصی و مؤمن از منافق.

صفحه : ۱۱۴

وَ إِن کانَت لَکَبِیرَةً إِلّا عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللّهُ اینکه آیه در مقام نکوهش کسانی است که بظاهر مؤمن و در باطن منافقاند که پس از آزمایش و تغییر قبله معلوم میشود و شناخته میشوند کسانی را که خداوند آنان را بطریق حق و حقیقت هدایت نموده که در قبله تابع میگردند و کسانی که آن نخوت و تفرعنی که جبلی آنهاست و آن عصبیتی که از آباء و اجدادشان بارث برده‌اند مانع از اینکه میشود که تغییر قبله دهند.

وَ ما كانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُم إِنَّ اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ در شأن نزول آيه چنين گويند كه پس از آنكه خداوند قبله را گردانيد بعضى از اصحاب كه با رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلّم نماز خوانده بودند و زندگانى را بدرود گفته مثل اسعد بن زراره و براء بن مغرور و امثال اينان كسان آنها آمدند نزد رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلّم و گفتند آيا آن نمازهايى كه ما و آنها بروى بيت المقدس كرده بوديم چه ميشود اينكه آيه آمد وَ ما كانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُم خداوند نمازهايى كه ببيت المقدس كرده‌ايد باطل نخواهد نمود و بعضى گويند يهوديان چنين سؤالى نمودند و اينكه خداوند در اينكه آيه از نماز تعبير بايمان نموده لِيُضِيعَ إِيمانَكُم يعنى خداوند ضايع نميكند نماز شما را براى اهميت نماز است.

قَد نَرى تَقَلُّبَ وَجهِكَ فِي السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبلَةً تَرضاها از اينكه آيه معلوم ميشود كه رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم مايل نبود رو ببيت المقدس نماز بخواند و منتظر وحى بود كه خداوند وى را گرامى دارد بقبله‌اى كه مخصوص بخود و امت خود باشد زيرا چنانچه مفسرين گفته‌اند يهوديها بمسلمانها طعنه ميزدند كه شما بقبله ما نماز ميخوانيد و تابع دين ما ميباشيد و شايد بهمين علت منتظر بودند كه پيغمبر اكرم (ص) بدين آنها در آيد و روش خود را تابع آنان گرداند.

و در شأن نزول آيه در روايات دارد «كه يهوديها بمسلمانها سرزنش مينمودند و افتخار ميكردند كه شما بقبله ما (بيت المقدس) نماز ميخوانيد و پيغمبر اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم را

صفحه : ۱۱۵

محزون مينمودند اينكه بود كه رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم در تاريكى شب از حجره مبارك بيرون آمده و منتظر وحى بود تا اينكه اينكه آيه نازل گرديد» و گمان نشود در تغيير دادن قبله غرض شخصى در كار بوده اينكه طور نيست انبياء در تأسيس احكام تابع وحى و دستور الهى ميباشند و مقصود آن بزرگواران فقط بندگى و فرمانبردارى است بلكه در كليّه اعمال و گزارشات شخصيه خودشان نيز پيش خود اراده‌اى ندارند نميگويند مگر باذن حق تعالى حركت نميكنند مگر بخواست او عملى انجام نميدهند مگر بدستور او، در شأن رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم است ما يَنطِقُ عَنِ الهَوى إِن هُوَ إِلّا وَحيٌ يُوحى.

فَوَلِّ وَجهَكَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ وَ حَيثُ ما كُنتُم فَوَلُّوا وُجُوهَكُم شَطرَهُ مقصود از شطر مسجد الحرام «حجر الاسود» است كه اول پيغمبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم مأمور گرديد كه روى مبارك را بطرف آن محل بگرداند و پس از آن مؤمنين كه در هر كجاى عالم نماز ميخوانند بايستى بآن طرف مسجد الحرام رو آرند.

وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ لَيَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّهِم مقصود از اهل كتاب يهوديان و نصرانيانند كه البته ميدانند دين اسلام و تعيين قبله او حق و از طرف پروردگار است زيرا كه كتاب آنها تورات و انجيل و باقى كتب آسمانى شاهد بر صدق گفتار و دستورات اوست چنانچه در آيه بعد است:

الَّذِينَ آتَيناهُمُ الكِتابَ يَعرِفُونَهُ كَما يَعرِفُونَ أَبناءَهُم كسانى كه بآنان كتاب داده شد بقدرى حقانيت و رسالت پيغمبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم نزد آنها معلوم و مبرهن است كه او را برسالت چنان ميشناسند كه پسرهاى خود را ميشناسند يعنى همين طورى كه پسرهاى خود را بغير اشتباه نميكنند محمّد (ص) را بپيمبرى و رسالت ميشناسند و ترديدى در رسالت او ندارند و از روى لجاجت و تعصب و كبر و خودخواهى نميخواهند معترف گردند و زير بار او بروند.

مفسرين گويند اينكه در آيات پيش مخاطب شخص رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلّم بود و در اينكه آيه از خطاب بغيبت آمده چنانچه فرموده «يعرفونه» و بقرينه آيات پيش بايستى

صفحه : ۱۱۶

«یعرفونک» باشد که میشناسند تو را برای اینست که خدای جلیل خطاب بمؤمنین کرده که بآنها بفهماند اهل کتاب بقدری اوصاف رسول اللّه را در کتاب آسمانی خود دیده‌اند که آن بزرگوار را بآن علائم و صفات بقدری واضح میشناسند مثل اینکه پسرهای خود را میشناسند و با اینکه حال از روی عناد و حسد انکار مینمایند.

الحَقُّ مِن رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ المُمتَرِینَ طریق حق و دوستی همانست که از طرف پروردگار تو دستور میرسد و نباید شک و ریبی در نفس تو پدید گردد، اگر چه بظاهر خطاب راجع بشخص رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم است لکن چون حضرتش مبراء از شک و ریب میباشد بایستی گفت مقصود امت میباشد وَ لِکُلٍّ وِجهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاستَبِقُوا الخَیراتِ أَینَ ما تَکُونُوا یَأتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعاً بهر طرفی رو کنید بطرف حق رو کرده‌اید اینکه آیه تأکید همان آیات پیش است مثل فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ قُل لِلّهِ المَشرِقُ وَ المَغرِبُ و امثال اینکه آیات بسیار است.

و اینها اشعار دارد که در عبادات رو کردن بطرفی دون طرف دیگر در اصل عبادت مدخلیتی ندارد مگر بجهاتی و محسناتی که بآن ضمیمه گردد مثل اینکه چون کعبه مکان شریف و محل عبادت و بدست جناب ابراهیم خلیل علیه السلام تعمیر گردیده و نیز چون مکه محل تولد حضرت خاتم الانبیاء صلی اللّه علیه و آله و سلّم گردیده باین اعتبارات خداوند کعبه را قبله مسلمانان قرار داده و البته در اصل تشریع قبله که در تمام ادیان بایست در عبادت رو بطرفی آرند اسرار و رموزی مندرج است که برای اهلش معلوم است.

یکی از دانشمندان گفته بعضی از رموز و اسرار تأسیس قبله اینکه است که چون یکی از قوی و مشاعری که در انسان نهفته عقل است که ادراک کلیات بعهده اوست و دیگر قوه واهمه که ادراک جزئیات مینماید، و دیگر قوّه خیال که متصرف در عالم اجسام و خزینه‌دار مدرکات جزئیه است، و عقل بشر بعلت ضعف وجودش بدون معاونت وهم و خیال نتواند امر عقلی و مجرد صرف را تحت تصرف خود در آورد

صفحه : ۱۱۷

و در آن عمل نماید مگر بکمک وهم و خیال اینست که وقتی خواست مستحضر گردد برای انجام دادن امر کلی مجرد صورت محسوسی را که در قوه خیالیه خود ذخیره دارد تحت نظر قرار میدهد و باین وسیله بآن امر کلی ظفر می‌یابد مثل اینکه مهندس در نقشه‌کشی و تعیین مقادیر لا بد بایستی یک شکل معینی و یک نقشه خاصی تحت نظر قرار دهد و آن امر کلی را منطبق گرداند بر آن امر جزئی خیالی تا آنکه باعانت و هم و خیال و با منطق تشبیه و تمثیل پیش برود و عمل خود را انجام دهد.

و بنده ذلیل هنگام حضور نزد سلطان مقتدر لا بد بایستی بطرف وی استقبال کند و مواجهه بصورت نماید آن گاه تمام هم خود را مصروف گرداند بر ثنا و ستایش او و آنچه لایق بزرگی او و رتبه پستی و بندگی خویش است اظهار نماید.

و چون عادت بر اینکه است لذا امر شریعت بر همین نهج قرار گرفته که در مقام عبادت رو بطرف قبله نمائیم و نقطه کعبه را نصب العین خود گردانیم تا اینکه حواس ما مقصور بر یک جهت گردد و حواس و مشاعر ما بر یک جهت روی آرد و باین وسیله بر قوت عزم و اراده ما افزوده گردد و بقلب و دل و بتمام همّت متوجّه گردیم و مواجهه نمائیم بآن فرد ازلی و موجود سرمدی و در مقام اظهار بندگی و ستایش و حمد و ثناء و شکرگزاری بآنطوری که از طرف خودش موظف گردیده‌ایم بر آئیم و بندگی خود را در معرض ظهور آریم.

آری چون نوع بشر مقید بعالم طبیعت و دچار حس و تخیلات میباشند اینکه است که در امور عقلانی و جهات معنوی لا بد بایستی استعانت بحس و خیال نمایند، لکن اشخاصی در عالم یافت میگردند که از عالم حس و خیال قدم بالا گذارده و از بند مادیت آزاد گردیده و از تخیلات رهایی پیدا نموده و با صورتهای خیالی عشق نمیورزند و روی دل بکعبه مقصود آورده و بهر طرفی رو آرند

در آنجا روى خـدا و آثار ذو الجلال بيننـد فَأَينَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ و مشاهـده مينمايند كه مشـرق و مغرب ملك خدا و نماينده آثار الهى ميباشند و چنين اشخاص در جايگاه صدق تمكن و استقرار

صفحه : ۱۱۸

يافته‌انـد و بمقـام و منزلت آنهـا اشاره دارد قوله تعالى إِنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقتَدِرٍ و اينها كسانى ميباشـند كه هميشه مواجه بمبـدء كون و در دل مشـغول راز و نياز و شـكر گزارى و عبادت و بزبان حال و قال سـتايش مينمايند مقام عظمت و بزرگوارى آن فرد بيهمتا را.

صفحه : ۱۱۹

[سوره البقرة (۲): آيات ۱۴۹ تا ۱۵۷]

اشاره

وَ مِن حَيثُ خَرَجتَ فَوَلِّ وَجهَكَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ وَ إِنَّهُ لَلحَقُّ مِن رَبِّكَ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۱۴۹) وَ مِن حَيثُ خَرَجتَ فَوَلِّ وَجهَكَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ وَ حَيثُ ما كُنتُم فَوَلُّوا وُجُوهَكُم شَطرَهُ لِئَلاّ يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَيكُم حُجَّةٌ إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنهُم فَلا تَخشَوهُم وَ اخشَونِي وَ لِأُتِمَّ نِعمَتِي عَلَيكُم وَ لَعَلَّكُم تَهتَدُونَ (۱۵۰) كَما أَرسَلنا فِيكُم رَسُولاً مِنكُم يَتلُوا عَلَيكُم آياتِنا وَ يُزَكِّيكُم وَ يُعَلِّمُكُمُ الكِتابَ وَ الحِكمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم ما لَم تَكُونُوا تَعلَمُونَ (۱۵۱) فَاذكُرُونِي أَذكُركُم وَ اشكُرُوا لِي وَ لا تَكفُرُونِ (۱۵۲) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا استَعِينُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرِينَ (۱۵۳)
وَ لا تَقُولُوا لِمَن يُقتَلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمواتٌ بَل أَحياءٌ وَ لكِن لا تَشعُرُونَ (۱۵۴) وَ لَنَبلُوَنَّكُم بِشَيءٍ مِنَ الخَوفِ وَ الجُوعِ وَ نَقصٍ مِنَ الأَموالِ وَ الأَنفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذا أَصابَتهُم مُصِيبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيهِ راجِعُونَ (۱۵۶) أُولئِكَ عَلَيهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَ رَحمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ المُهتَدُونَ (۱۵۷)

ترجمه:

و از هر كجـا بيرون روى پس بگردان روى خود را (در نمـاز) بطرف كعبه و اينكه حكم محققـا حق و از طرف پروردگار تو است و خداوند از اعمال شما غافل نيست،
و از هر مكانى كه بيرون رفتى پس بگردان روى خود را بطرف مسـجد- الحرام و شـما مسـلمانها نيز در هر مكانى كه باشيد در نماز رو بمسـجد الحرام آريد تا مردم با شـما مجادله نكنند مگر گروه سـتمكاران و از خصومت آنها نهراسـيد و بترسـيد از نافرمانى من تا نعمت و رحمتم را بر شما تمام كنم و شايد شما باين طريق هدايت

صفحه : ۱۲۰

گرديد،
چنانچه رسول خود را فرسـتاديم بين شـما و او را از (جنس) شـما قرار داديم تا براى شما تلاوت نمايد آيات ما را و نفوس شما را از پليدى و آلودگى جهل پاك و پاكيزه گرداند و بشما حكمت و علم شريعت بياموزد و بشما تعليم كند آنچه را كه نميدانيد،

ای مؤمنین یاد کنید مرا تا من نیز شما را یاد کنم و شکرگزاری مرا نمائید و کفران نعمتهای مرا ننمائید،
ای اهل ایمان در پیشرفت کار خود کمک و استعانت بجوئید بصبر و بردباری و متوسل گردید بنماز و یاد خدا که محققا خدا با صابرانست،
آن کسی که در راه خدا کشته شد گمان نکنید مرده است بلکه او زنده ابدی است و لکن شما (کیفیت) زندگانی او را نمیفهمید و ادراك نمی‌نمائید،
و هر آینه شما مؤمنین را آزمایش میکنم بسختیها چون ترس و گرسنگی و کمی مال و آفات نفسانی و نقص در زراعت (و ای پیغمبر) بشارت و مژده ده صابرین را،
آنهایی که چون حادثه ناگواری برای آنان پیش آید صبوری پیش گرفته و گویند مالك و صاحب ما خداست و زیر فرمان اوئیم و بسوی او بازگشت مینمائیم،
چنین اشخاصی برای آنهاست صلوات و رحمت از طرف پروردگار آنها و آنان راه یافتگانند.

توضیح آیات

اشاره

وَ مِن حَیثُ خَرَجتَ فَوَلِّ وَجهَکَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ چون اینکه آیه با آیه بعد در صورت مثل هم است موهم تکرار شده اینکه است که مفسرین در مقام رفع توهّم بر آمده و گویند اگر چه در صورت مثل هم بنظر می‌آید لکن در معنی و مقصود با هم تفاوت دارند.
از ابو علی که یکی از مفسرین است چنین نقل میکنند که گفته آیه اوّل خطاب بپیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که هر کجا بیرون شوی باطراف و نواحی مدینه و بآنجاهایی که همیشه رفته بودی و بطرف بیت المقدس نماز میخواندی اکنون چون آنجاها روی بروی کعبه نماز بخوان.
و مقصود از آیه دوم اینکه است که هر گاه سفرهای دو رکنی که میان تو و کعبه

صفحه : ۱۲۱

مسافت زیاد باشد نباید بعد مسافت تو را باز دارد و روی از کعبه بگردانی و در همه جا در نماز روی خود را بکعبه آر.
لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَیکُم حُجَّةٌ تا کسی بر شما ایرادی نیاورد، از اینکه آیه چنین بر میآید که قبلا بحضرتش ایراد نموده بودند چنانچه حسن بصری گوید کفار قریش وقتی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به بیت- المقدس نماز میخواند طعنه میزدند که از قبله ابراهیم پدرش اعراض نموده وقتی بامر خدا برگشت و بروی کعبه نماز میخواند میگفتند پشیمان شد و برگشت.
و از ابو علی است که گفته مقصود اینکه است که ای پیغمبر هیچ وقت در نماز از کعبه روی مگردان تا مورد طعن دشمنان گردی و بگویند بدلخواه خود بهر طرفی نماز میخواند نه بامر خدا.
إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنهُم در اینکه آیا اینکه استثناء راجع بکجا و معنی آن چیست و ظالمین کیانند بین مفسرین گفتاری است که ابو الفتوح رازی در تفسیر خود ببعضی از آنها اشاره نموده.
(۱) مقصود از مردمی که در اول آیه بناس تعبیر مینماید در قوله تعالی لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَیکُم حُجَّةٌ یهودیانند که گفتند اگر

برانمایی ما نبود هیچوقت او قبله نمیشناخت و مقصود از «منهم» در قوله تعالی إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنهُم مشرکین عربند و بنا بر اینکه، معنی آیه چنین میشود که پس از اینکه تو مقاومت نمودی و در همه جا بروی کعبه نماز خواندی دیگر سرزنش یهودیان قطع میگردد که میگفتند بقبله ما بیت المقدس نماز میخواند و قبله را از ما فرا گرفته مگر مشرکین که و لو آنکه تو قبله خود را بگردانی بروی کعبه باز آنها بر شبهه خود باقی میباشند که میگویند اول از قبله ابراهیم پدرش رو گردانید سپس پشیمان شده برگشت و عن قریب بدین ما خواهد آمد. (مجاهد و عطا و قتاده و سدی) ۲- روی بر کعبه کن تا کسی را بر تو اعتراض نباشد مگر از روی عناد و ضدیت

صفحه : ۱۲۲

۳- استثنای منقطع است و استثنای منقطع اینکه است که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد پس بنا بر اینکه «الا» در إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا بمعنی لکن میشود و معنی آیه چنین است روی بکعبه کن تا اینکه احدی نتواند بر تو اعتراض و بحثی نماید مگر ظالمین و معاندین و اینکه مطلب مثل اینکه ماند که کسی بگوید تو را بر من حقی نیست مگر بخواهی زور بگویی و ظلم کنی.

۴- در نماز روی بکعبه آر تا بر یهودیان حجت تمام شود زیرا که یهودیان در تورات دیده بودند که پیغمبر خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم از بیت المقدس روی بمکه نماز میخواند وقتی دیدند مدتی بطرف بیت المقدس نماز میخواند با هم گفتند دیدید که او آن پیمبر موعود نبود تا اینکه آیه تحویل قبله آمد و خداوند قبله را گردانید و با اینکه برای آنان یقین و برسالت حضرتش حاصل گردید باز از روی تعصب و ضدیت رؤسای آنها انکار رسالت نمودند اینکه است که خداوند آنان را ظالم نامید. (پایان) فَلا تَخشَوهُم وَ اخشَونِی وَ لِأُتِمَّ نِعمَتِی عَلَیکُم «فلا تخشوهم» عطف بر آیه پیش است و خطاب بمؤمنین مینماید که از یهودیان نترسید که روی بکعبه نماز بخوانید و بترسید از ترک اوامر من، و اینکه قبله شما را گردانیدم برای اینکه بود که نعمت خود را برای شما تمام گردانم:

روایت از حضرت امیر علیه السلام است که نعمت خدا بر بندگانش شش چیز است:

اسلام، قرآن، محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم، ستر، عافیت، و استغناء از آنچه که در دست مردم است.

و از تمام نعمت بر مردم ولایت علی علیه السلام است چنانچه فرموده الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم وَ أَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الإِسلامَ دِیناً«۱» سوره مائده آیه ۵ و نیز در تمامی نعمت اینکه است که در صدر اسلام کعبه بت خانه مشرکین بود و رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم مأمور بود که بروی بیت المقدس نماز بخواند که موهم بت‌پرستی نشود

---

(۱) امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام کردم برای شما نعمت خود را و پسندیدم برای شما دین اسلام را.

صفحه : ۱۲۳

و وقتی که بتوسط پیغمبر خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم کعبه از بت پاک گردید آن وقت نعمت برای مسلمانها تمام گردید و قبله آنها کعبه شد.

کَما أَرسَلنا فِیکُم رَسُولًا مِنکُم یَتلُوا عَلَیکُم آیاتِنا وَ یُزَکِّیکُم وَ یُعَلِّمُکُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ و نیز از تمام نعمت اینکه است که ما برای شما رسولی فرستادیم که آیات قرآن که کلام الهی است و از ذکر حکیم و از عالم معنی بعالم الفاظ فرود آمده تلاوت نماید و شما را از پلیدی و اخلاق نکوهیده ناپسندیده و صفات و ملکات حیوانیه تزکیه نماید و نیز شما را بخوی انسانی و اوصاف ملکوتی روحانی بیاراید و بشما کتاب و حکمت بیاموزد و بشما بفهماند آنچه را که نمیدانید.

مقصود از كتاب قرآن است و از حكمت در اينجا شايد رموز و اسرار و مطالب معجزه‌آميز قرآنى است كه مجموع قرآن هم كتاب قانونى است و هم معجزه رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم، و هم اعجاز است براى آنكه مشتمل بر چيزى است كه فوق حد فهم بشر بشمار ميرود و كتاب قانونى است زيرا كه تمام قوانين و مقررات دين اسلام را در بر دارد و تمام احكام از عبادات و معاملات و طريق معاشرات و غير اينها در قرآن ثبت گرديده.

فَاذكُرُونِى أَذكُركُم وَ اشكُرُوا لِى وَ لا تَكفُرُونِ فاء «فاذكرونى» متفرع و مربوط بآيات پيش است معنى آيه چنين ميشود:

پس از آنكه نعمت هدايت بفرستادن انبياء بتخصيص وجود پيمبر اسلام صلى اللّه عليه و آله و سلّم و كتاب آسمانى (قرآن) بر شما تمام گرديد بپاى داشت اينكه همه نعمتهاى ظاهرى و باطنى متذكر گرديد و مرا ياد كنيد تا من نيز شما را ياد كنم و طريق شكرگزارى و سپاس دارى پيشه خود گردانيد و كفران نعمتهاى مرا ننمائيد.

«ذكر» گاهى مقابل غفلت آيد و مطلب با اينكه معلوم است شخص متوجه بآن نيست و گويد ملتفت و متوجه بآن نبودم و شايد اشاره بآن دارد قوله تعالى

صفحه : ۱۲۴

وَ لا تُطِع مَن أَغفَلنا قَلبَهُ عَن ذِكرِنا سوره كهف آيه ۳۸، و بيشترين مردم چنين‌اند كه عالم بخدا ميباشند لكن اشتغال بدنيا آنها را از ذكر حق تعالى غافل گردانيده، و گاهى ذكر مقابل نسيان آيد و آن وقتى است كه مطلب بالمره فراموش گردد.

و ذكر بمعنى حقيقى همان است كه مقابل غفلت يا نسيان و فراموشى آيد و ذكر لسانى بدون توجه معنوى چندان آثارى بر آن مترتب نميگردد اگر لفظ و معنى با هم توأم گردد بطورى كه لفظ كاشف معنى و گوينده هنگام ذكر متوجه بمذكور باشد و او را در نظر آرد البته از ذاكرين محسوب ميگردد، لكن ذكر خالى از معنى غير از لغلغه لسانى چيز ديگرى نخواهد بود مگر اينكه بگوئيم خداوند تفضلا ثوابى بر آن مرتبت ميگرداند لكن آن ذكرى نيست كه خداوند نيز بپاداشت آن ذاكر را ياد كند چنانچه فرموده فَاذكُرُونِى أَذكُركُم كه بنده وقتى در مورد رحمت و الطاف رحمانى واقع ميگردد و خداوند بنظر لطف و رحمت او را مينگرد كه او بتمام قوى و مشاعر رو باو آرد و از غير بگسلد و باو پيوندد چنين كسى در محيط رحمت حق تعالى واقع گرديده و ذكر او كاشف از ذكر حق و ياد كردن او عظمت حق را دلالت دارد بر ياد حق تعالى وى را و البته چنين ذكرى قلبى است نه ذكر لسانى زيرا چنين اثرى بر ذكر زبانى بدون تذكر قلبى مترتب نخواهد شد.

و ذكر زبانى از حمد و ستايش و قرائت كتاب الهى را اگر چه ذكر ناميده‌اند مثل اينكه در شأن قرآن است وَ هذا ذِكرٌ مُبارَكٌ أَنزَلناهُ شايد اينها را ذكر ميگويند باعتبار اينكه زبان ترجمان دل است اول دل گويا ميگردد پس از آن زبان بتوسط الفاظ همان معنى را در لفافه حروف پيچيده اظهار مينمايد.

و ممكن است گفته شود براى ذكر مراتبى است مرتبه نازل او همان اذكار زبانى است و مرتبه عالى آن تذكر قلبى است.

خلاصه آن ذكرى كه ذاكر را در مورد توجه و نظر رحمانى و رحيمى حق تعالى واقع ميگرداند همان توجه بحق و بياد او بودن است.

صفحه : ۱۲۵

در فضيلت ذكر آيات بسيار و اخبار بى‌شمار وارد گرديده مثل همين آيه فَاذكُرُونِى أَذكُركُم يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذكُرُوا اللّهَ ذِكراً كَثِيراً وَ سَبِّحُوهُ بُكرَةً وَ أَصِيلًا«۱» سوره احزاب آيه ۳۴، وَ اذكُر رَبَّكَ فِى نَفسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الجَهرِ مِنَ القَولِ بِالغُدُوِّ وَ الآصالِ«۲» سوره اعراف آيه ۲۰۴ و نيز راجع بذكر و فضيلت ذاكرين اخبار و احاديث بقدرى از معصومين رسيده كه بشمار نميآيد.

از کتاب عدهٔ الداعی است که وقتی رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم با اصحاب بیرون رفت سپس رو بآنها کرده و فرمود «ارتعوا فی ریاض الجنهٔ»

اصحاب گفتند یا رسول اللّه ریاض الجنهٔ چیست فرمود

«مجالس الذکر اغدوا و روحوا و اذکروا و من کان یحب ان یعلم منزلته عند اللّه فلینظر کیف منزلهٔ اللّه عنده فان اللّه تعالی ینزل العبد حیث انزل العبد اللّه من نفسه و اعلموا ان خیر اعمالکم عنده ملیککم و أزکاها و ارفعها فی درجاتکم و خیر ما طلعت علیه الشمس ذکر اللّه تعالی اخبر عن نفسه فقال انا جلیس من ذکرنی و قال تعالی فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُم بنعمتی، اذکرونی بالطاعهٔ و العبادهٔ اذکرکم بالنعم و الاحسان و الراحهٔ و الرضوان»،

توضیح حدیث

«ارتعوا فی ریاض الجنهٔ»

تفریح کنید در باغهای بهشت پس از آنکه سؤال میشود: ریاض بهشت چیست، میفرماید مجلسهای ذکر رفت و آمد کنید و مشغول ذکر باشید کسی که دوست دارد بداند منزلت و موقعیت خود را نزد حق تعالی، ببیند چگونه است منزلت حق تعالی نزد او زیرا که خداوند قرار میدهد مقام و منزلت بنده را آن طوری

---

(۱) خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را بسیار یاد کنید و در صبح و شام تسبیح و تمجید نمائید او را.

(۲) خطاب به پیغمبر اکرم (ص) که: پروردگار خود را یاد کن در دل و باطن خود در صبح و شام در حال پنهانی و تضرع بدون صدای بلند «یعنی در دل و آهسته خدا را بخوان»

صفحه : ۱۲۶

که بنده قرار میدهد خدا را در نفس خود.

ظاهرا مقصود اینکه است که مقام و منزلت هر کسی نزد پروردگار بقدر معرفت وی است بمقام الوهیت بقدری که خدا را می‌شناسی و عظمت و بزرگواری او بر قلب تو مستولی گردیده بهمان قدر شرافت و منزلت نزد او پیدا نموده‌ای اگر خدا را بصفت قدرت شناختی و در مقابل نفوذ قدرت او خود را ناچیز دانستی یا او را بمقام الوهیت شناختی و خود را ببندگی و ذلت یافتی یا اینکه او را بمقام بی‌نیازی و غنا و وجود مطلق دانستی و خود را بفقر و نیازمندی تمیز دادی بدانکه بهره‌ای از اوصاف جمال الوهیت را دارا گشته‌ای یعنی معرفت تو باین اوصاف بقدری است که مظهر و نماینده صفات الهی گردیده‌ای و نور صفات جلال خداوندی در دل تو پرده افکنده و اشراق نموده و در اثر روشنی نور الوهیت خدا را شناخته‌ای زیرا چنانچه در جای خود مبرهن گردیده ممکن نیست انسان چیزی بداند یا معرفت بآن پیدا کند مگر بقدری که در خود او از آن چیز موجود باشد دانشمندان گفته‌اند اگر بقعر دریا روی یا بکرات و اطراف آسمانها بگردی غیر از خود چیزی نیابی.

پس اینکه میفرماید کسی که میخواهد بداند منزلت و مقام وی نزد خداوند چقدر است ببیند منزلت خدا نزد او چقدر است یعنی مقام او بقدری است که دارای صفات الهی گردیده و بهمان قدر خدا را شناخته آن وقت بخدا خدا را میشناسد و در واقع خدا را بقدر خودش شناخته پس مقام او نزد اله بقدر معرفت وی است بنفس خود که آینه مانند در مقابل نور عظمت خداوندی کسب نور نموده و عارف بخود و خدای خود گردیده

من عرف نفسه فقد عرف ربه، اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه.
اهل معرفت گوینـد هر کس خود را بصـفت عبودیت شـناسد پروردگار خود را بصـفت ربوبیت شـناسد و هر کس خدا را بعظمت و بزرگواری و سلطنت شناسد خود را بفقر و ذلت و مسکنت شناسد.
از یکی از عرفا پرسیدند خدا را بچه چیز شناختی گفت باین شناختم که هر وقت قصد معصیتی مینمایم عظمت و جلال خداوندی را بیاد میآورم و از معصیت خودداری میکنم.
آری اگر ذره‌ای از نور معرفت در قلبی بتابد اثر آن در ظاهر پدید میگردد و پدید

صفحه : ۱۲۷

شدن آثار نتیجه ذوق و حال است نه حاصل علم و تصور.
اگر خواهی بـدانی که نسبت بمعرفت حائز چه مقامی گشته‌ای ببین در خور چه صـفتی از اوصاف جمال احدی پدید گردیده یعنی نماینـده آن گردیـده‌ای و نور آن در دل تو پرتو افکنـده بقـدر بروز و ظهور آن صـفت ربوبی پی ببر بمنزلت و مقام خودت در عالم اله.
اگر در قلب خود محبت حق یـافتی بـدان محبوب حق تعالی واقع گردیـده‌ای محبت تو نتیجه محبت ربوبی است نسبت بتو يُحِبُّهُم وَ يُحِبُّونَه‌و اگر در خود شوق لقاء حق یافتی بدانکه اثر شوق الهی است که بر دل تو تجلی نموده در حدیث است
«الا طال شوق الأبرار الی لقایی و انی الی لقائهم لاشد شوقا»
و نیز اگر در خود صـفت رضا دیدی بدانکه رضای تو ناشـی از رضای حق است نسبت بتو رَضِيَ‌اللّه‌عَنهُم وَ رَضُوا عَنه‌اگر خود را مایل بـذکر و یاد حق دیـدی بـدان منظور لطف او واقع گردیـده‌ای فَاذكُرُونِي أَذكُركُم زیرا که جـذابیت حق است که بنده را بسوی خود میکشاند اگر مورد الطاف الهی نبودی چنین توفیقی نصیب تو نمیگردید.
در کتاب معانی راوی حسـین بزاز است میگویـد ابا عبـد اللّه علیه السـلام بمن فرمود میخواهی خبر دهم تو را بمحکم‌ترین چیزی که خداونـد بر خلق فرض نموده گفتم آری گفت بانصاف عمل نمودن با خلق، و مواسات نمودن تو با برادرت (با برادران دینی) و ذکر خدا در هر مکانی اما من نمیگویم،
«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر»
و گرچه اینهـا ذکر است لکن مقصود از ذکر خـدا در هر جـایی وقتی است که همت گمـاری بر طـاعت یـا ترک معصیت» و بـاین مضمون احادیث و اخبار از معصومین بسیار رسیده و جای آن کتب ادعیه است.
وَ اشكُرُوا لِي وَ لا تَكفُرُونِ اینکه شکر و سپاس گزاری را ردیف ذکر گردانیده شاید برای اینکه است که بدون تذکر و بیاد آوردن نعمتهای الهی شکر تحقق نپذیرد کسی که غافل از حق تعالی

صفحه : ۱۲۸

و نعمتهای غیر متناهی اوست چگونه ممکن است سپاس گزار و شاکر باشد.
و بایـد دانست که شکر هر نعمتی اینکه است که آن نعمت را در همـان مصـرفی که برای آن عطـا شـده صـرف نمایـد. بقول شـیخ سعدی:
شکرانه بـازوی توانـا بگرفتن دست نـاتوانی است مثـل اینکه بچشم آیـات خلقت و آثار رحمت الهی را بنگرد بگوش آیات قرآنی و کلمات حقانی را اسـتماع نمایـد و تمام اعضا و جوارح خود را در اطاعت و آنچه وظیفه هر عضوی است در همان چیز صـرف نماید

فکر و عقل خود را در اسرار موجودات و رموز خلقت بکار اندازد دل و قلب خود را که گنجینه اسرار الهی و عرش رحمانی است از خار و خس اوهام شیطانی تصفیه نماید و جلا دهد تا محل نفوذ رحمت یزدانی و لایق الهام ملکی گردد و کفران نعمت همان است که نعمتهای خدا داد را در غیر مورد رضای او صرف گرداند.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا استَعِینُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاهِٔ بعضی از مفسرین چنین گفته که از اینکه آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تا آخر آیه هُمُ المُهتَدُونَ که پنج آیه میشود اگر چه مضامین آنها مطلق است لکن ظاهرا مقصود اصلی تحریص و تشویق مؤمنین صدر اسلام است بر جهاد و جنگ با اعداء و نیز اینکه پنج آیه ملتئم و مرتبط بیکدیگر و مقدمه حکم جهاد است و شاید یک دفعه نازل گردیده.

و در جزء اول تفسیر سوره بقره در ذیل آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا استَعِینُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاهِٔ اندازه‌ای راجع بصبر و صلاهٔ بحث نمودیم و توضیح دادیم و گفتیم که صبر از بزرگترین ملکات حمیده و پیشرو قافله راه روان بسوی کعبه مقصود است و صلاهٔ هم یکی از مصادیق صبر بشمار میرود.

إِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرِینَ ظاهرا معیتی که اختصاص بصابرین داده شده غیر از معیت حق است با تمام موجودات در قوله تعالی هُوَ مَعَکُم أَینَ ما کُنتُم زیرا مقصود از معیت در آنجا معیت قیومیت

صفحه : ۱۲۹

است که هر موجودی قائم بحق تعالی و موجود بوجود و اراده حقانی اوست، و شاید مقصود از معیت در اینجا اینکه است که کسانی که در راه خدا جهاد میکنند یا کسانی که در مقام تقویت جزء عملی روحانی بر آمده یا در انجام دادن وظائف دینی کوشش می‌کنند و خود را بزحمت می‌اندازند در چنین مواردی صبر و بردباری مینمایند خداوند آنها را کمک و یاری میکند و بپاداشت صبر، نفس و عقل و دل آنها را قوی میگرداند و همیشه با ایشان همراهست.

در تفسیر تنطاوی راجع به اینجا مقاله‌ای دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گوید بدان انسان در اینکه عالم دوست دارد که همیشه ترقی و استکمال نماید و راحت و شرافت و سعادت خود را در اینکه میداند که همیشه زنده، جوان، غنی، صحیح و نیرومند باشد و هیچوقت پیر، فقیر، مریض نشود و نیز همیشه با جمال و خوش صورت باشد و هیچوقت فرسوده و اجزاء وی در هم ریخته نگردد، و اینکه آرزو در جبله هر فردی گذارده شده اظهار بکند یا نکند و حال آنکه میبینیم ما در معرض فقر و موت و مرض و نقص مال و فقدان اولاد میباشیم و تمام اینها را بلا و آفت میدانیم، لکن وقتی برای ما بلا و مصیبتی پیش آمد شد و مدتی گذشت کم کم فراموش میکنیم و خداوند ما را بشارت داده وَ بَشِّرِ الصّابِرِینَ بشارت برای کسانی است که در امور تدبر و تفکر مینمایند و میدانند که خدا میدهد و می‌گیرد و باین لحاظ صبر و بردباری میکنند.

و در تحمل بلا و مصیبات اسراری نهفته که پاره‌ای از حکماء اسلام و دانشمندان فهمیده‌اند و اظهار میدارند که انسان در اثر سختیها و ناملایمات روزگار روح و روانش ترقی و تعالی مینماید اگر چه خودش مشعر بترقیات روحانی خود نباشد و حکماء گفته‌اند کسی که در معرض سختی‌ها و بلیات واقع نگردد مثل طلایی ماند که از زیر خاک بیرون نیامده و در کوره زرگری در معرض محک واقع نگردیده و از غش ماده پاک نشده تا قابل زینت یا درهم و دینار گشته و با قیمت گردد بلکه بایستی همیشه در خاک مدفون و از انظار پنهان باشد.

اما کسی که در معرض سختیها و ناملایمات واقع گردید و شدائد وی را تربیت

صفحه : ۱۳۰

نمود در اثر بردباری قوه اراده و عزم وی قوی میگردد و گویا از حوادث ذره‌ای پوشیده که او را نگاه میدارد و مقابل سختیهای

روزگـار مقاومت مينمايـد و نيز در اثر صبر داراى سپرى ميگردد كه وى را از غم و حزن نگاه ميـدارد و او را مسـتعد ميگردانـد براى ترقى بـآن درجه‌اى كه مسـتعد آن است و بشـر هر قـدر بيشـتر در معرض سـختى و ناملايمـات واقع گردد روح وى بزرگـتر و قوى‌تر مى گردد.

و نيز مشـقتهاى دنيا را تشبيه نموده‌اند بدو بال كه روح بشـر بآن دو بال در عالم سعادت پرواز مينمايد و اگر چه در نظر مردم وسعت و راحتى سـعادت و فضـيلت است لكن كتاب آسـمانى ميگويد اينطور نيست بلكه بصابرين بشارت ده كه سـعادت و فضـيلت نصيب آنان است، و نيز مردم گويند مردن مصيبت است حكما گويند چنين نيست بلكه مرگ فقط خلاصى از بند طبيعت و ذلت ماده است و قرآن ميگويـد بَل أَحياءٌ عِندَ رَبِّهِم يُرزَقُونَ فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ. پايان وَ لا تَقُولُوا لِمَن يُقتَلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمواتٌ بَل أَحياءٌ وَ لكِن لا تَشعُرُونَ نگوئيد و گمان نبريد اشخاصـى كه در راه خدا كشـته شده‌اند مردگانند اينطور نيست بلكه آنها زنده‌اند لكن شما كيفيت زنـدگانى آنها را نميفهميـد و در سوره آل عمران آيه ۶۹ چنين فرموده وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمواتاً بَل أَحياءٌ عِنـدَ رَبِّهِم يُرزَقُونَ بـدلالت اينكه آيـات و بضـميمه احـاديث بسـيار و بحكم عقـل و بشـهادت تمام انبياء و حكماء انسان بمرگ فانى نمى گردد.

شكى نيست كه مقصود از اينكه حيات و زنـدگى حيات پاكيزه حقيقى دائمى است و زنـدگى هميشه گى است كه فنا و زوال در آن راه ندارد و كسانى كه چنين گمان كرده‌اند كه مقصود از حيات كشته شدگان راه حق تعالى ذكر خير آنان است كه در افواه باقى و در اذهان مركوز است در اشـتباهند زيرا چنانچه معلوم است اينكه آيات در مقام بيان شـرافت شهداء است كه اگر حيات موقتى فانى چنـد روزه دنياى خود را از دست داده‌انـد بپاداشت فداكارى و از خود گذشـتگى داراى حيات جاودانى گرديده و مقام عنديت نزد پروردگارشان پيدا نموده‌اند و بارزاق روحانى هميشه متنعم و مسرور ميباشند

صفحه : ۱۳۱

و اينكه در اذهان ذكر خير آنها بماند يا مردم آنها را بشرافت و فضيلت ياد كنند شرافت و فضيلتى براى آنان تأمين نميگرداند، آيات قرآنى و كلام الهى بالاتر از آنست كه يك امر موهومى را مدرك قرار دهد و چنين فضيلتى راجع بآن اظهار نمايد و نيز اگر مقصود چنين باشد اينكه فرموده زنده‌اند و شما نمى‌فهميد و نزد پروردگار روزى دارند و از عطاى پروردگار خوشحال و متنعم‌اند تمام اينها لغو ميگردد.

پس از اينكه بيـان معلوم ميشـود كه اينكه آيـات دلالـت واضـح دارد كه مقصـود از حيـات بعـد از مرگ حيـات حقيقى و زنـدگى هميشه گى است و آن حيـات برزخى است و عـالم برزخى عـالمى است متوسـط بين عـالم دنيا و عالم قيامت كه بـدلالت عقل و نقل ثابت گرديـده كه انسان پس از مرگ روح وى با بـدن مثالى كه در صورت مثل همين بدن دنيوى است و آن اصل محفوظ و جوهر حيات است منتقل ميگردد در عالم برزخ اگر از سـعدا و نيكوكاران است متنعم و اگر از اشـقياء و تيره‌بختان است معذب خواهد بود تا وقتى كه قيامت بر پا گردد و براى چشـيدن عذاب جسمانى يا ادراك تنعمات جسمانى روح عود مينمايد ببدن عنصرى جسمانى و تخصـيص در آيه بشـهداء براى شـرافت و فضـيلت آنهاست كه ايشان پس از شـهادت در عالم قـدس و در دار كرامت الهى با كمال شرافت مبتهج و متنعم ميباشند.

و بين قـائلين بحيات پس از مرگ گفتارى است و اختلاف اقوال مبنى بر اينكه است كه حقيقت انسانى چيست و چه جزء اوست كه پس از مردن باقى ماند.

بعضى از مفسرين در مقام بيان بر آمده كه مختصرى از آن را در اينجا ترجمه مينمايم:

۱- حكماء و بسـيارى از دانشـمندان متكلمين و كسانى كه روح بشـر و حقيقت انسانى را مجرد از ماده ميداننـد باين معنى كه گويند

روح بشر مثل جسم نیست و از زمان و مکان و مقدار لوازم جسمی مبرا و برکنار است و حلول در ماده ندارد و آن همان است که از آن تعبیر «بمن» میکنیم بنا بر اینکه مطلب خیلی واضح است که پس از فناء بدن روح باقی است و فناء در آن راه ندارد زیرا بدن فانی میگردد بعلت اینکه ترکیب شده از اضداد است، و بقاعده مسلم بین حکماء هر مرکبی بالاخره مندك خواهد گردید اما

صفحه : ۱۳۲

روح چون ترکیب شده از اجزاء نیست و مجرد و بسیط است اینکه است که پس از فناء بدن باقی میماند.

و بین قائلین به اینکه روح جسم لطیف است و در ماده بدن سریان دارد راجع بحیات برزخی بعضی گویند اجزایی مماثل همین اجزاء ظاهر بدن پدید می‌گردد و روح تعلق بآن میگیرد و بعضی گویند اجزایی مخالف با اجزاء ظاهر بدن است که روح بآن تعلق میگیرد و هر طور باشد در اینکه زندگانی پس از مرگ بچه نحو است و برای چیست راجع بآن نیز گفتاری است:

۱- پس از مرگ انسان را زنده میگردانند برای ادراك ثواب اگر نیکوکار و خوش عمل باشد یا برای کیفر و مجازات اگر شقی و کافر باشد، و اعتراض به اینکه ما بدنهای مردگان را میبینیم در قبر پوسیده شده و اجزاء آن از هم پاشیده چگونه آنها زنده می‌گردند.

در پاسخ گویند بنیه شرط حیات نیست ممکن است خداوند افاضه حیات کند بهمان اجزاء و ذرات بدون اینکه محتاج بترکیب و تألیف باشد و دلیل بر آن آیات و اخبار بسیاری است که میت در قبر زنده میگردد و از وی سؤال میشود مثل قوله تعالی رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَينِ وَ أَحيَيتَنَا اثنَتَينِ«۱» سوره مؤمن آیه ۱۱. و قال اللّه تعالی أُغرِقُوا فَأُدخِلُوا ناراً«۲» سوره نوح آیه ۲۵ النّارُ یُعرَضُونَ عَلَیها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا«۳» سوره مؤمن آیه ۴۸. و وقتی عذاب قبر ثابت گردید ثواب بطریق اولی ثابت میشود بدلیل حدیث قدسی «سبقت رحمتی علی غضبی».

۲- روح بشر اجزاء لطیفی است غیر از اجزایی که هیکل ظاهری بدن از آن تشکیل شده و آن اجزاء همیشه زنده‌اند و دارای علم و شعورند که ادراك خود را مینمایند و مثل آتشی که در هیزم مخفی است اینکه روح در بدن مخفی و از انظار ناپدید است و اینکه

---

(۱) گویند پروردگار ما ما را دو مرتبه میرانیدی و ما را دو مرتبه زنده گردانیدی.

(۲) قوم فرعون (غرق گردیده شدند و داخل آتش گردیدند).

(۳) آتش عرضه میشود برای قوم فرعون در صبح‌گاه و شبانگاه.

صفحه : ۱۳۳

بدن عنصری بنور آن اجزاء لطیف پدید و روشن و زنده و مدرك و متحرك بحرکت اوست و آن اجزاء لطیف تغییر و تبدیل‌پذیر نمیباشد و آن اجزاء را روح و روان مینمایم و وقتی بدن فاسد گشت آن روح باقی و عروج بآسمان و عالم قدس مینماید اگر از سعداء باشد یا برگشت میکند بسوی جهنم و عذاب اگر از اشقیاء و تیره‌بختان باشد.

و نزدیك‌ترین بحقیقت همان قول اول است که نفس بشر مجرّد از مادّه و اجزاء مادّه است و دلیل بر تجرّد نفس که حکما و متکلمین در کتب کلام و حکمت متعرّض گردیده‌اند بسیار است و اینجا جای بحث آن نیست همین قدر گوئیم.

هر کس بوجدان خود میفهمد آن چیزی که اشاره میکند باو و می‌گوید من آن نه اجزاء ظاهری بدن اوست و نه اجزاء باطنی او و ترکیب شده از مجموع آن نیز نمیباشد بلکه چیزی است که بدن و اجزاء بدن را اداره می‌کند و حیات بدن و اجزاء بستگی بآن دارد، دلیل دیگر روح انسان چنان قوه‌ای دارد که معلومات بسیاری در ذهن خود جمع‌آوری مینماید و از آنها یک صورت وحدانی

«معقول» بیرون می‌آورد و اگر نفس و روح انسانی مجرد نبود و مادی بود هرگز ممکن نبود بتواند یک امر مجرد معقول ادراک نماید و نیز آنچه انسان بچشم می‌بیند یا بگوش می‌شنود یا بقوای دیگر ادراک می نماید بیک صورت وحدانی در قوه حافظه او باقی میماند و پس از فناء آنها صور آنچه ادراک نموده در ذهن او باقی ماند و نمیشود اینکه صور قائم باشد باجزایی که همیشه در تغییر و تبدیل است شیء باقی بایستی قائم باشد بمحلی که ثابت و پابرجا باشد پس معلوم میشود انسان روحی دارد مجرد از ماده و برتر از مادیات بشمار می‌آید.

و در پاسخ اعتراض که اگر نفس بشر مجرد از ماده و بسیط باشد لازم آید در جهت تجرد مثل خدا باشد، گوئیم اشتراک در سلوب مانعی ندارد مثل اینکه گوئیم انسان حجر و شجر نیست خدا نیز حجر و شجر نیست و نیز گوئیم انسان مادی نیست خداوند نیز ماده ندارد و مجرد است.

صفحه : ۱۳۴

مادیین راجع بروح و روان بشر چه میگویند

مادیین روح بشر را مادی و از خواص ماده میدانند و مجردی قائل نیستند و منکر وجود خدا میباشند روی همین اصل که گویند ما غیر از ماده و لوازم ماده اثر روحی که منطبق بر ماده نباشد نمیفهمیم تا آنکه حکم کنیم بوجود مجردی که مادی نباشد.

و از آنان چنین نقل شده که راجع بروح و روان آدمی گویند آنچه را ما نفس و روح خوانیم و آن را واحد و ثابت میدانیم چون درست بنگریم بعد از فحص و تجربه معلوم میشود که آن عبارت از مجموعه ادراکات ما است که از طریق خارج اموری وارد اعصاب ما می‌گردد و از آنجا در نهایت سرعت و پی در پی بجزء دماغی میرسد و در آنجا با هم متحد گردیده و بحرکت اجزاء بدن آن معلومات و آنچه از راه خارج وارد گردیده حرکت مینماید، و همان طوری که اجزاء بدن همیشه در تغییر است و علی الدوام عوض ما یتحلل بخود می‌گیرد همین طور مجموعه مدرکات که از آن تعبیر بنفس میکنند و در واقع متکثر و در صورت متحد با هم گردیده‌اند آن نیز عوض میشود لکن بیک شکل و بیک وضع خاص اینکه است که انسان گمان می‌کند که آنچه در ذهن باقی مانده همان صورت اولی است که ببقاء نفس باقی است و نفس را مدرک آن صور ذهنی میداند لکن نفس عبارت از همان صوری است که بتوسط اعصاب از خارج وارد جزء دماغی شده و صورت وحدت بخود گرفته.

خلاصه راجع بروح و روان آدمی گویند آنچه را ما نفس و من میخوانیم و آن را واحد و ثابت میدانیم چون درست بنگریم نتیجه هیچ تأثر ساده مستمری که درک کرده باشیم نیست هر دفعه که آن را بذهن در میآوریم حس و تأثر تازه‌ای است، و در واقع نفس مجموعه ایست از ادراکات که با کمال سرعت دنبال یکدیگر میروند، من، یا نفس، یا روح هر چه اسم گذاریم پی در پی در آمدن تصورات است هم چنان چه اشیاء خارجی نیز پی در پی در آمدن تأثرات و حوادث است در نفس هم مانند رشته مسلسلی است از حوادث که یکدیگر را پی می‌کنند و همان طوری که از حرکت شعله جواله حلقه آتشین نمودار

صفحه : ۱۳۵

میگردد همانطور هم از تعاقب حوادث و تأثرات تصور ماده و از تعاقب احوال نفسانی تصور نفس در ذهن پدید می‌گردد و منشأ آن قوه خیال است.

و بدو جهت امر برای قائلین بجوهریت نفس مشتبه گردیده و گمان میکنند نفس جوهری است مستقل بذات خود، یکی پی در پی

در آمدن معلومات و صور ادراکیه و سرعت ورود آنها در مرکز دماغ، و دیگر باقی ماندن علوم در ذهن با اینکه بدن در تغییر و تبدیل دائمی است.

و گویند اشتباه آنها از جهت خطاء در حس است و ذهن بشر مثل حوضی ماند که از طرفی آب داخل آن گردد و از طرف دیگر بهمان مقدار آب خارج شود که در حس چنین بنظر می‌آید که آب حاضر همان آب اولی است، و نیز اگر شکلی در آن حوض نمایان گردد البته با تبدیل آب آن شکل تبدیل یابد و عوض می گردد لکن در حس بصر یکی مینماید و چنین گمان میشود که اینکه همان شکل اولی است.

پس نتیجه مقالات فاسده آنان چنین میشود که روح و نفس مجردی در کار نیست بلکه غیر از ماده و مادیات چیزی قائل نیستند حتی وجود خدا را منکرند و گویند هر چه هست مادی و از تأثرات خارجی پدید گردیده و ادراکات ما از تأثیر و تأثر بین جزء عصبی و مواد خارجی انجام می گیرد و چنین گمان میشود که نفس انسان واحد و بسیط است در صورتی که نفس نیست مگر تصویرات متراکمی که از خارج در آن پدید میگردد پس روح و نفس بشر نه واحد حقیقی است و نه بسیط و گویند اگر نفس از کلیه تصورات و صور ذهنی برهنه و عاری گردد معدوم میشود.

پاسخ

شکی نیست که ما علم وجدانی بوجود و بمعلومات و مشهودات خود داریم و وقتی رجوع بخود نمائیم خود را بهویت و شخصیت می‌شناسیم بدون اینکه چیزی بخود ضمیمه نمائیم و در هیچ حالی نه در خواب و نه در بیداری از خود غافل نیستیم و همان خودی و هویت خود را نفس یا روح و روان می‌نامیم.

صفحه : ۱۳۶

و بنا بر اینکه احتمال که همین تصاویر جمع شده در مرکز دماغی را نفس و روح بشر نامیم بدون حقیقت دیگری که مدرك اینکه تصاویر باشد، در صورتی که اینها یك تصاویر ضعیفی هستند از آن محسوسات خارجی که خود آن محسوسات شعور بخود ندارند پس چگونه میشود اینکه معلوماتی که فرع آنها و تصاویر آنهاست علم بخود داشته و مدرك خود باشند.

و اگر گویند هیچ علم و وجدانی نیست و ما به هیچ وجه التفات بوجود هستی خود نداریم اینکه خلاف و جدان ما است زیرا علم بنفس از بدیهیات اولیه بشمار میرود و کسی که منکر بدیهیات گردد قابل مکالمه نیست و اگر بگویند علم بخود و بمعلومات خود داریم گوئیم اینکه علم و ادراك از کجا آمده و محل آن چیست خود اینکه تصاویر جمع شده و موضوع اینکه تصاویر یعنی اجسام و عوارضات آن نه شعور دارند و نه ادراك چطور شد وقتی صور آنها در ذهن آمد مشعر بخود گردیدند و صاحب ادراك و شعور شدند پس بدیهی است که آن چیزی که مدرك اینکه تصاویر است حقیقت دیگری است که از قبیل اجسام و صور اجسام نمیباشد.

و اینکه گویند ما غیر از ماده و لوازم ماده اثر روحی که منطبق بر ماده نباشد نمیفهمیم و عدم فهم و عدم و جدان خود را دلیل بر عدم وجود نفس میگیرند.

گوئیم درست است که چون موضوع بحث آنان ماده و لوازم ماده است و از بس در مادیات فرو رفته‌اند از جهات روحانی بی‌خبر گردیده‌اند لکن «عدم و جدان دلالت بر عدم وجود ندارد» وقتی از طریق ماده و مادیات نتوانستند اثبات امر مجرد نمایند چگونه انکار مینمایند هیچ عاقلی نمیگوید غیر از آنچه ما میدانیم و از راه مشاعر ظاهر ادراك مینمائیم چیز دیگری در عالم وجود ندارد.

آری کسی که مدار امرش فقط تأثرات حسی است در اینکه مرحله زندگانیش انفعالی و تخیلی است چنان در تحت تأثیر ماده قرار

می گیرد که حتی شخصیت و فطرت اولیه خود را از دست میدهد بلکه وجدانیت خود را نیز فراموش می کند چنانچه زندگانی حیوانات و نیز کودکان چنین است لکن کسی که بمرحله انسانی رسیده تعقل

صفحه : ۱۳۷

و تفکر میکند و اراده و اختیار دارد آن وقت من بودن خود را بخوبی و درستی میفهمد و میداند که او را روحی و جانی است غیر از بدن و اجزاء و اعضاء بدن و غیر از مجموعه جسد و احساسات تصاویری که از خارج داخل ذهن او میگردد و خود را واحد و بسیط میبابد.

گویا مادیین چنین گمان میکننـد که حکمایی که قائل بجوهریت و تجرد روحند فقط دلیل آنها همین تصویرات و تخیلاتی است که از راه خـارج وارد اعصاب شـده و بمرکز دماغ میرسـد و دلیل عقلی برای اثبات تجرد نفس ندارنـد لکن ندانسته‌اند که علاوه بر آن ادله و براهین عقلی که در کتب حکمت و کلام برای اثبـات جـوهریت و تجرد نفس بشـر اقـامه نموده‌انـد، گوینـد کسـی که رجوع بوجـدان خود کنـد بکشف حضوری و شـهودی وجود و وحـدت و بسـاطت نفس خود را و جـدان مینمایـد و وحـدت اجتمـاعی که مادیین گویند که نفس بشـر مجموعه‌ایست از تصاویر خارجی که آن تصاویر با هم جمع شده و وحدت پیدا نموده آنها در اشتباهند زیرا وحدتی که از اجتماع صور خارجی در ذهن پدید می گردد وحدت اعتباریست نه وحدت حقیقی وحدت اعتباری حقیقتا کثرت است نه وحدت و باعتبار اجتماع صور در محلی آن را واحد میشماریم.

ببیـان واضـح‌تر گوئیم علم دو قسم است یکی را علم حضوری گوینـد و دیگری را علم حصولی، علم حضوری همـان نحوه وجود و هویت عینی معلوم است نزد عـالم مثل علم انسان بخودش و بقوی و مشاعر و آنچه در ذهن وی پدیـد میگردد از صور محسوسات و معقولات و وجدانیات، و اینکه نحو علم یقینی و خلاف‌پذیر نیست.

و علم حصولی آن علمی است که واقعیت معلوم نزد عـالم محرز نیست صور و اشـباهی از خارج بتوسط آلات و قوی در ذهن منطبق میگردد از قبیـل زمین، آسـمان، انسـان، حیوان، و غیر اینها از آنچه صور آنها در ذهن منتقش گردیـده، و اگر اشـتباهی باشـد از قبل آلات و مشاعر ظاهری است.

و در اینکه در پـاره‌ای از محسوسـات ذهن خطـا میکنـد غیر واقع را نشـان میدهـد حرفی نیست مثـل اینکه متحرک را ساکن و اشـیاء متفرق را متصل واحد می‌پندارد دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌بیند کوچک را بزرگ و بزرگ را کوچک می‌پندارد لکن

صفحه : ۱۳۸

اینکه اشـتباهات از قبل آلات و مشاعر ظاهری پدید گردیده که در ناموس خلقت از روی حکمت و نظام اینکه طور مقرر گردیده و ترتیب داده شده که بشـر بتواند از موجودات اسـتفاده نموده تأمین معاش نماید و اگر اشـیاء را همان طوری که هستند حس می‌نمود هرگز برای وی ممکن نبود از آنهـا بتوانـد اسـتفاده نمایـد بلکه اعمـال او مثـل نقش در آب مینمود زیرا که در واقع اشیاء همیشه در حرکت و در تغییرنـد و نفس بشـر آن را ثابت و ساکن می‌بیند و همان صور حاصل شده در ذهن را آن طوری که از خارج منعکس در ذهن گردیـده مشاهـده مینمایـد و خطـایی در ادراک آن نیست بلکه خطـا از قبل آلات حسـی است که اشـیاء را بر خلاف آنچه هست منعکس میگرداند، مثل اینکه اگر عینک سـرخی در چشم بگذاریم همه چیز را سرخ می‌بینید و همان صورت سرخی در ذهن پدید می گردد و ذهن همان طوری که در آن پدید گشته مشاهده مینماید و خطایی در آن نیست.

پس از اینکه بیانات بخوبی معلوم میشود که عقیـده مادیین که روح و روان آدمی را عبارت از مجموعه تصویرات خارجی میدانند و وحـدت و بسـاطت آن را انکار مینماینـد و چنین گمان می کننـد چون بمرگ آن مجموعه تصویرات خارجی تخلل می‌پـذیرد انسان

معدوم می گردد آنها در اشتباهند بلکه چنان در گرداب طبیعت فرو رفته‌اند که حتی حس شناسایی خود نیز از کف آنها رفته و نه وجودی بر خود قائلند و نه وحدتی در کتاب شاهکار خلقت مینویسد، مادیون می گویند روح نیست؟ از آنها سؤال کنید بچه دلیل! جواب خواهند داد: بدلیل اینکه روح را نمی‌بینیم وجودش را درک نمی کنیم و حس نمی‌نمائیم:

از اینکه بزرگواران سؤال کنید، آیا وجود، الکترن را، که در اتم میباشد قبول دارید خواهند گفت البته که قبول داریم.

بپرسید آیا الکترن را دیده‌اید و وجودش را حس و درک نموده‌اید در جواب خواهند گفت، الکترن، قابل رؤیت نیست وجودش را نمیتوان درک نمود و حس کرد

صفحه : ۱۳۹

زیرا الکترن، مادیت ندارد ولی وجودش محرز و مسلم است از آنان سؤال کنید الکترن، چیست!.

در جواب اظهار خواهند داشت: الکترن، یک چیز نورانی است که مادیت ندارد ولی بسرعت نور بدور هسته مرکزی اتم در چرخش و گردش میباشد.

در اینجا است که میتوان به اینکه بزرگواران ماده‌پرست بخندید و بگوئید ای بزرگواران لجوج و یا عاری از عقل و خرد شما در داخل یک اتم کوچک که بچشمتان نمی‌آید موجود بودن یک چیز نورانی را که ندیده‌اید و بقول خودتان مادیت ندارد و بسرعت نور در حرکت میباشد قبول می کنید ولی نمیتوانید قبول کنید بدن شما با اینکه عظمت که از میلیاردها میلیارد میلیارد اتم و هر اتم نسبت بجنس آن از چند الکترن تشکیل یافته دارای نیرویی باشد و یا بعبارت ساده‌تر و باصطلاح متداول و معروف دارای روحی باشد.

تمام مواد دارای نیروهای مخفی غیر قابل تخمین با وسائل سنجش ما میباشد فقط از راه ریاضی و عدد بوجود آنها پی میبریم و مقدار آنها را حساب می کنیم، جناب آقا که مادی هستید بموجود بودن نیرویی که نمی‌بینید و قدرت حس کردن آن را ندارید در مورد کوچکترین جزء ماده ساده با جسم کوچک اتم معترف میباشید اما برای اجسامی که از چند ماده ترکیب شده‌اند و موجود زنده کوچکی را ایجاد کرده‌اند وجود چنین نیرویی را انکار می کنید، تردیدی نیست چون برای موجود کوچک زنده قائل بوجود نیرو و یا روحی نیستید شخص خود را نیز بدون روح و فاقد نیرویی که حیات‌بخش است میدانید.

اینکه افکار شما از لجاجت سر چشمه می گیرد و خود دلیل بر اینست که شخص شما که منکر چنین امر ساده و روشنی میشوید دارای روح عناد و لجاجی میباشید.

پایان سؤال- آیا حقیقت روح چیست و در کجای بدن است و پس از مرگ چگونه است پاسخ- روح چون مجرد و بسیط است نه بچشم دیده میشود و نه از طریق برهان توان

صفحه : ۱۴۰

آن را معرفی نمود، بچشم دیده نمیشود برای آنکه مجرد از ماده و برتر از مادیاتست ببرهان نتوان آن را شناخت برای آنکه بسیط است نه اجزاء عقلی دارد و نه اجزاء حسی و چون اجزاء عقلی ندارند نتوان آن را تحت حد و برهان قرار داد و جنس و فصل و اجزاء حدی برای آن فرض نمود و نیز چون جسم و جسمانی نیست جا و مکان ندارد.

اینکه است که وقتی از روح سؤال میشود از مصدر جلال خداوندی خطاب میرسد که قُلِ الرُّوحُ مِن أَمرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُم مِنَ‌العِلمِ إِلّا قَلِیلًا از تو سؤال میکنند از روح بگو روح از عالم امر پروردگار من است، و چون دانش شما فقط راجع بعالم خلق است (عالم ماده و طبیعت) و دانش شما بقدری نیست که بتوانید پی ببرید بعالم امر پروردگار (عالم مجردات) اینکه است که از حقیقت روح

بی‌خبرید.

پس ما اگر بخواهیم روح را بشناسیم بایستی خواص و آثار آن را تحت نظر و بازرسی قرار دهیم و بقدر بروز آثار هر موجود زنده‌ای آن نیروی خدایی را فهم نمائیم.

نیرویی که آثار زندگی و حیات را در موجودات مختلف بوجود می‌آورد دارای یک منشأ و یک چیز است که از آن تعبیر بروح می‌کنیم روح نباتی، روح حیوانی، روح انسانی و هر موجودی بقدر استعداد و تشکیلات مواد و اعتدال مزاج و مواد جسمانی وی از آن نیروی خدایی بهره‌مند می‌گردد و آن یك موجود فعال و دراکی است که در هر موجود زنده‌ای ابراز فعالیت میکند و مثال روح در عالم خلقت مثال خورشید است در عالم طبیعت همانطوری که خورشید در عالم مادیات بر هر تر و خشکی میتابد و هر چیز مادی بقدر گنجایش خود از نور خورشید بهره‌مند می‌گردد روح اعظم الهی نیز در عالم وجود افاضه حیات میکند و هر چیز قابلی بقدر استعدادش از آن فیض حیات میگیرد و وقتی که دیگر لایق فیض حیات نیست میمیرد پس مردن مادیات از جهت فقدان جهت قابلی آنها است نه برای فناء روح زیرا که روح فناپذیر نمیباشد.

بعبارت دیگر روح آن نیروی حیاتی است که در هر موجودی بقدر استعداد وجودش نفوذ مینماید و مواد را بحس و حرکت آورده و هر موجود زنده‌ای بقدر نفوذ روح منشأ آثار گردیده و شرافت او بقدر فعالیت روحانی وی است، و هر کس از آن نیروی خدایی

صفحه : ۱۴۱

که فرمود وَ نَفَخت‌ُ فِیهِ مِن رُوحِی بیشتر بهره‌مند گردید شریف‌تر و ادراکات وی بیشتر و فعالیت او زیادتر است.

ارواح جزئی بشر وقتی دارای حیات پاکیزه و روح پاك جاودانی می‌گردند که از اینکه اکسیر خدایی بیشتر بهره‌مند گردند و روح ناقص ضعیف خود را بپیوندند بروح اعظم الهی که آن اول، «ما خلق اللّه» بشمار میرود و اول چیزی است که از مصدر قدرت غیر متناهی الهی صادر گردیده که گاهی تعبیر از آن بفیض منبسط، گاهی بقلم، گاهی بعقل، گاهی بحقیقت محمدی صلی اللّه علیه و آله و سلّم میشود «عباراتنا شتی و حسنك واحد».

پس از آنکه ثابت شد که روح و روان بشر ماده و مادی نیست دیگر باقی ماندن او بعد از فناء بدن اشکالی ندارد تا وقتی که روح تعلق ببدن دارد بدن زنده و امرار حیات مینماید و مردن عبارت از قطع علاقه روح از بدن لکن بنا بر تحقیق روح پس از جدایی از بدن هیئات و ملکاتی که بتوسط بدن کسب نموده و متصف بآن گردیده بعبارت دیگر فعلیت بدن که در اخبار و آثار از آن تعبیر بقالب مثالی شده همیشه با روح همراهست و همین طور باقی است تا وقتی که در قیامت کبری که آخرین سیر بشر بشمار میرود تحول دیگری پیدا نماید و اصل بفرع وَ جُمِعَ الشَّمس‌ُ وَ القَمَرُ و روح ببدن عود نماید آن وقت است که دائره سیر انسانی تمام می‌گردد و روح تازه‌ای بحسب آنچه در ادوار سیرش بدست آورده برای وی پدید می‌گردد اگر از سعداء و نیکوکاران و اصحاب یمین است فَسَلام‌ٌ لَک‌َ مِن أَصحابِ الیَمِینِ در نعمت و مسرت و بهشت که دار نعمت الهی است جاویدان است و اگر از مقربین است فَرَوح‌ٌ وَ رَیحان‌ٌ وَ جَنَّةُ نَعِیمٍ برای وی است روح و ریحان و بهشت پر نعمت و در ظل رحمت الهی ساکن می‌گردد.

و اگر از تیره‌بختان و گمراهان و اصحاب شمال است فَنُزُل‌ٌ مِن حَمِیمٍ در جهنم بعد که دار غضب الهی است فرود آمده همیشه معذب و از رحمت الهی بی‌نصیب خواهد بود ذلِک‌َ هُوَ الخُسران‌ُ المُبِین‌ُ

صفحه : ۱۴۲

وَ لَنَبلُوَنَّکُم بِشَی‌ءٍ مِنَ الخَوفِ وَ الجُوعِ وَ نَقصٍ مِنَ الأَموالِ وَ الأَنفُسِ وَ الثَّمَراتِ ناملایماتی که بانسان برخورد مینماید یا راجع بمال است یا جان یا اولاد و ترس بر فقدان یکی از اینها.

و شاید سرّ اینکه اول از امور امتحانی خوف را معرفی فرموده همان خوف بر فقدان یکی از اینکه امور سه‌گانه است که قبل از وقوع بر فقدان آنها انسان همیشه میترسد که مبادا آسیبی بآنها برخورد نماید.

در مرتبه دوم جوع و گرسنگی است که در اثر فقر پدید میگردد و روزه یکی از مصادیق آن بشمار میرود.

مرتبه سوم نقص مال است که البته فقدان مال بسیار ناگوار است مخصوصا غنی و ثروتمندی که فقیر گردد.

و در مرتبه چهارم آفات نفسانی است که از زخم خوردن در میدان نبرد و جهاد فی سبیل اللّه یا ابتلا بامراض داخلی یا خارجی پدید میگردد.

و در مرتبه پنجم فقدان ثمرات و شاید مقصود از ثمرات میوه دل انسان اولاد باشد که مرگ اولاد از بالاترین مصیبات و ناملایمات محسوب میگردد، و از باب اینکه ترتیب لفظی مناسب ترتیب معنوی گردد شاید نقص ثمرات را در آخر بیان فرموده.

وَ بَشِّرِ الصّابِرِینَ الَّذِینَ إِذا أَصابَتهُم مُصِیبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ خطاب بپیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که بشارت ده به اشخاصی که در مصیبات و سختیها صبر و بردباری پیشه خود میکنند و از جزع و فزع خودداری مینمایند.

پس از آنکه مصیبات و ناملایمات را شماره مینماید و مژده و بشارت میدهد به صابرین در مقام بر می‌آید که معرفی نماید صابرینی را که لایق بشارت میباشند کیانند زیرا هر کسی لایق اینکه همه کرامت و فضیلت نیست اینکه است که بشارت را مخصوص میگرداند بکسانی که صبر آنها از روی مبانی و اصل معتبر است که بشارت بده بآنها به صلوات و رحمت و لطف مخصوصی از طرف پروردگارشان و آنان اشخاصی میباشند که وقتی برخورد

صفحه : ۱۴۳

بمصیبت و ناملایمتی نمودند فورا روی دل آنها بسوی پروردگارشان متوجه می‌گردد و میگویند إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ زیرا که «بعلم الیقین یا عین الیقین» دانسته و فهمیده‌اند که هر چه هست ملک خدا و تحت تصرف و اختیار اوست و آنچه در اینکه عالم عنایت نموده از جان و مال و اولاد و تمام حیثیات نسبت ببشر عاریتی است.

و نیز میدانند که آنچه بانسان عنایت نموده از روی حکمت و صلاح‌اندیشی بوده و وقتی هم از وی میگیرد از روی بخل نیست بلکه از روی خیریت وی است نعمت را از او میگیرد که بهتر از آن را بوی عطا کند و نیز بطور علم وجدانی می‌یابند که سر انجام و بازگشت آنها و هر چه هست بسوی حق است.

خلاصه کسی که در ناملایمات از روی اینکه مبانی که بداند و متذکر باشد که جان و مال و آنچه در تصرف اوست ملک خدا و تحت اقتدار اوست و تسلیم اوامر تکوینی او گردد و از روی مبانی صحیح صابر و شاکر باشد البته برای چنین کسی جا دارد که بفرماید:

أُولئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم چنین اشخاصی مشمول رحمت حق تعالی میباشند و اینها رستگارانند.

بعضی از مفسرین گویند صلوات از جانب حق تعالی مغفرت و آمرزش است و دیگری گفته صلوات ثنا و ستایش است.

و اینکه صلوات را بصیغه جمع آورده اشاره بکثرت رحمت الهی است و شاید مقصود اینکه باشد که برای صابرین رحمتهای پی در پی است که منقطع نمی‌گردد حدیث از رسول اکرم (ص) است که هر کس هنگام مصیبت اینکه کلمه إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ را بگوید خداوند مصیبت او را جبران مینماید به نیکوتر از آن و عاقبت وی بخیر انجامد و خلف صالح باو عنایت نماید.

و در حدیث دیگر است کسی که وی را مصیبتی رسد هر وقت یادش آمد اینکه جمله «انا للّه» را بگوید خداوند باو عطا میکند اجر همان روزی را که باو مصیبت رسیده و لو آنکه مدت زیادی از آن مصیبت گذشته باشد،

صفحه : ۱۴۴

وَ أُولئِكَ هُمُ المُهتَدُونَ اينكه جماعت صابرين كه هنگام بلاء و مصيبات صبر و شكيبايى مينمايند نظر به اينكه دانسته و فهميده‌اند كه خود و آنچه در دست آنها است ملك خدا و تحت تصرف اوست و نيز بازگشت خود را بسوى او ميدانند و نيز بزبان اظهار مينمايند بكلمه إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيهِ راجِعُونَ چنين اشخاصى بدرجه قرب رسيده‌اند و بسوى حق و حقيقت رهسپار گرديده و هدايت يافته‌اند.

صفحه : ۱۴۵

[سوره البقرة (۲): آيات ۱۵۸ تا ۱۶۲]

اشاره

إِنَّ الصَّفا وَ المَروَةَ مِن شَعائِرِ اللّهِ فَمَن حَجَّ البَيتَ أَوِ اعتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَن تَطَوَّعَ خَيراً فَإِنَّ اللّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸) إِنَّ الَّذِينَ يَكتُمُونَ ما أَنزَلنا مِنَ البَيِّناتِ وَ الهُدى مِن بَعدِ ما بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ فِي الكِتابِ أُولئِكَ يَلعَنُهُمُ اللّهُ وَ يَلعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ (۱۵۹) إِلاَّ الَّذِينَ تابُوا وَ أَصلَحُوا وَ بَيَّنُوا فَأُولئِكَ أَتُوبُ عَلَيهِم وَ أَنَا التَّوّابُ الرَّحِيمُ (۱۶۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم كُفّارٌ أُولئِكَ عَلَيهِم لَعنَةُ اللّهِ وَ المَلائِكَةِ وَ النّاسِ أَجمَعِينَ (۱۶۱) خالِدِينَ فِيها لا يُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وَ لا هُم يُنظَرُونَ (۱۶۲)

ترجمه

محققا سعى صفا و مروه از شعائر دين خداست پس كسى كه حج كند خانه را يا اعمال عمره نمايد باكى نيست كه در اينكه دو موضع طواف كند و هر كس براه خير و نيكى شتابد خدا پاداشت وى را خواهد داد كه او پاداش دهنده و عالم بهمه چيز است،

محققا آن كسانى كه ميپوشانند و مخفى ميگردانند آن آيات واضحه را كه براى هدايت خلق فرو فرستاديم پس از آنكه در كتاب بيان نموديم خداوند آنها را لعن ميكند و از رحمت خود دور ميگرداند و نيز تمام لعنت كنندگان آنها را لعن مى‌كنند،

مگر آنهايى كه توبه كردند و باصلاح مفاسد امور خود پرداختند و آنچه را مخفى نموده و پنهان داشتند اظهار نمودند توبه آنها را ميپذيرم زيرا كه من پذيرنده توبه ميباشم و بخلق مهربانم،

محققا كسانى كه كافر شدند و بحال كفر مردند بر آنان است لعنت خدا و ملائكه و تمام مردم،

آنها در جهنم جاويدانند نه تخفيف عذاب از آنها ميشود و نه بآنها بنظر رحمت مى‌نگرند.

صفحه : ۱۴۶

توضيح آيات

إِنَّ الصَّفا وَ المَروَةَ مِن شَعائِرِ اللّهِ سعى در صفا و مروه يكى از اعمال حج بشمار ميرود و آن دو موضع در مكه و دو كوه است كه مسافت بين آن دو كوه تحديد شده به هفتصد و شصت ذراع و در لغت صفا اسم سنگ سفت و نرم است و مروه اسم سنگ سفت است، و شعائر، جمع شعير و بمعنى علامت است فَمَن حَجَّ البَيتَ أَوِ اعتَمَرَ حج بمعنى قصد، اعتمار بمعنى تعمير است، و در عرف

شرع حج و سعى در صفا و مروه يكى از شرايع و احكام دين بشمار ميرود.

در تفسير ابو الفتوح رازى راجع به اينجا كلام مفصلى دارد كه اجمالى از آن را درج مينمايم:

در معنى آيه چنين ميگويد إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ يعنى طواف بصفا و مروه از شعائر دين خدا است كه در اينجا مضاف (يعنى طواف) حذف شده و مضاف اليه كه صفا و مروه باشد بجاى آن گذارده شده مثل وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ كه در معنى و اسئل اهل القريه ميباشد.

و حسن بصرى گفته مقصود از شعائر اللّه دين خدا است يعنى طواف و سعى بين آن دو كوه از دين خدا است.

و اصم كه يكى از مفسرين است گفته شعائر بمعنى اعلام است يعنى اينكه دو كوه از جمله مواضع عبادت خدا است.

و نيز چنين گويد بين مفسرين در شأن نزول آيه گفتارى است:

۱- در جاهليت دو بت بود يكى بنام اساف و ديگرى بنام نابله، اساف مردى بوده در كوه صفا و نابله زنى بوده در كوه مروه و اهل كتاب ميگفتند اينها در خانه كعبه زنا كردند اينكه بود كه خداوند آنها را بصورت سنگ گردانيد و آن سنگ را در صفا و مروه نهادند براى اينكه عبرت ديگران شوند و بمرور ايام مردم چنين پنداشتند كه براى

صفحه : ۱۴۷

عبادت نهاده شده‌اند و آنها را طواف ميكردند و دست بر آنها ميماليدند و تقرب ميجستند چون اسلام آمد و خانه كعبه را از بتان پاك نمود آن دو بت را بشكستند و مسلمانان بين صفا و مروه سعى نميكردند زيرا كه آن را نوعى از شرك و سنت جاهليت ميپنداشتند اينكه بود كه خداى متعال آيه فرستاد إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ.

«عبد اللّه عباس» ۲- در جاهليت اهل مكه در بين صفا و مروه صداى جنيان ميشنيدند و مردم آنجا را طواف نميكردند وقتى ديدند رسول خدا صلى اللّه عليه و آله و سلّم در آنجا سعى ميكند گفتند يا رسول اللّه اينجا جاى جنيان و ديوان و عمل بت‌پرستان است اينكه بود كه خداوند آيه فرستاد كه سعى در آنجا از جمله عبادات و اركان حج است. «سدى» ۳- اهل تهامه كه يك طائفه‌اى از عربند در آنجا سعى نميكردند اينكه بود كه آيه آمد كه سعى بين صفا و مروه يكى از اركان حج و داخل مناسك است. «قتاده» تا آنجا كه گفته اكنون بين علما گفتگو است شافعى و مالك و احمد و اسحاق سعى بين صفا و مروه را از فرائض و واجبات حج ميدانند.

و گويند كسى كه نكرد بايد قضا كند حتى اگر از مكه بيرون رفته برگردد و بجا آورد.

رأى ابو حنيفه و سفيان ثورى و ابو يوسف و محمّد چنين است كه بفديه و قربانى ميتوان جبران نمود و برگشتن و قضا كردن لازم نيست لكن قضا كردن بهتر است و انس و مالك و عبد اللّه زبير و عطا و مجاهد سعى بين صفا و مروه را سنت و مستحب ميدانند و گويند در قرائت عبد اللّه عباس و شهر بن حوشب و عبد اللّه مسعود آيه چنين است (فلا جناح عليهما ان لا يطوف بهما) اينها فتاوى و آراء مجتهدين و فقهاء اهل تسنن و سنيها است.

لكن مذهب اهل بيت چنين است كه سعى بين صفا و مروه ركنى از اركان حج است هر كس نكند حج وى صحيح نيست و بايست باين كيفيت بجا آرد كه هفت بار بين صفا و مروه مرور كند و از صفا بگيرد و بمروه خاتمه دهد، و چون از كوه صفا پائين آيد مستحب است هروله كند يعنى خود را تكان دهد و گويد «رب اغفر و ارحم و تجاوز عما

صفحه : ۱۴۸

تعلم انك انت الاعز الاكرم».

اهل معرفت گفته‌اند سر اینکه اهل حاج بایستی هفت مرتبه در صفا و مروه مرور کنند مثل سائل و فقیری ماند که خواهد در بارگاه سلطان وارد گردد بایستی بدور دولت‌سرای وی بگردد تا وقتی که دستور ورود برسد اینکه است کسی که خواهد در خانه سلطان السلاطین وارد گردد نیز باید اول در صفا و مروه بگردد پس از آن وارد خانه خدا شود.

فَمَن حَجَّ البَیتَ أَوِ اعتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیهِ أَن یَطَّوَّفَ بِهِما کسی که قصد کعبه نمود حرجی برای او نیست که در صفا و مروه طواف کند، اینکه جمله اگر چه مشعر باستحباب است چنانچه بعضی از مفسرین چنین گمان کرده‌اند لکن بدلالت قوله تعالی إِنَّ الصَّفا وَ المَروَةَ مِن شَعائِرِ اللّهِ و نیز چون یکی از اعمال حج بشمار میرود بایست حمل بر وجوب نمود و جمله فَلا جُناحَ عَلَیهِ شاید برای اینکه باشد که چون در صدر اسلام مسلمانها گمان میکردند برای اینکه صفا و مروه در زمان جاهلیت محل دو بت بوده‌اند نبایست در آنجا سعی نمود اینکه آیه برای رفع همین توهم است که طواف در صفا و مروه از اینکه جهت مانعی ندارد.

و از تفسیر عیاشی چنین روایت میکنند که بعضی از اصحاب از صادق آل محمّد صلوات اللّه علیه سؤال میکنند که آیا سعی بین صفا و مروه واجب است یا سنت پاسخ فرموده واجب است راوی حدیث گوید آیا نیست قول حق تعالی فَلا جُناحَ عَلَیهِ یعنی اینکه جمله مشعر باستحباب است حضرت میفرماید اینکه در عمره قضاء است و وقتی که رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله امر فرمود که بتهای نصب شده در صفا و مروه را بیاندازند مردی از اصحاب مشغول کاری گردید تا موقع عمره گذشت اینکه آیه نازل گردید که بر شما مسلمانها باکی نیست با بودن بتها سعی در صفا و مروه نمائید.

وَ مَن تَطَوَّعَ خَیراً فَإِنَّ اللّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ بعضی از قراء مثل حمزه و کسایی «تطوع» را بیا قرائت نموده‌اند «یطوع»

صفحه : ۱۴۹

و بین مفسرین در معنی اینکه جمله گفتاری است کسانی که سعی بین صفا و مروه را مستحب میدانند تمسک بهمین آیه نموده‌اند که مشعر باستحباب است و کسانی که قائل بوجوب سعی بین صفا و مروه شده‌اند گویند اینکه جمله منفصل و جدا از جمله پیش است و اینکه خود نیز عمل سنتی است مثل باقی سنن و مستحبات.

فَإِنَّ اللّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ شکر نسبت بمقام کبریایی الهی بطور حقیقت درست نمی‌آید زیرا که شکر ثنا و ستایش و اظهار امتنان است و مقام الوهیت بالاتر از اینست که چنین اظهاری نسبت ببنده ذلیل خود بکند مگر اینکه بگوئیم ذات احدیت در مقام لطف و بنده‌نوازی برای تشویق مکلفین چنین اظهار مینماید تا اینکه دانسته شود که تحمل نمودن مشقت در عبادت و بندگی انسان را بجایی میرساند که مورد عنایت الهی و ستایش او میگردد.

إِنَّ الَّذِینَ یَکتُمُونَ ما أَنزَلنا مِنَ البَیِّناتِ وَ الهُدی مِن بَعدِ ما بَیَّنّاهُ لِلنّاسِ فِی الکِتابِ أُولئِکَ یَلعَنُهُمُ اللّهُ وَ یَلعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ تهدید مینماید کسانی را که آیات واضح و ظاهر الهی را که بتوسط پیمبران از عالم قدس فرود آمده برای هدایت خلق پنهان میدارند و اظهار نمی‌نمایند.

بعضی از مفسرین آیه را تخصیص داده بجماعتی از یهودیان که در باره آنها فرود آمده. کلبی از عبد اللّه عباس نقل میکند که سه نفر از علمای یهود بنام کعب اشرف، کعب اسد، عبد اللّه صوریا، احکام تورات را از روی طمع پنهان میکردند چنانچه عبد اللّه عباس گفته که سعد معاذ و معاذ جبل بجماعتی از علمای یهود گفتند آیا شما چیزی از اینکه محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم در تورات دیده‌اید گفتند نه خداوند اینکه آیه را فرستاد بنا بر اینکه معنی، عموم آیه تخصیص پیدا میکند بجماعتی.

و جماعتی از مفسرین چنین اظهار مینمایند که آیه بعموم خود باقی است و قول دوم صحیح‌تر بنظر می‌آید زیرا که بر فرض اینکه آیه در مورد خاصی فرود آمده باشد

صفحه : ۱۵۰

مورد مخصص نمیشود بسیاری از آیات قرآنی چنین است که بـا اینکه در مـورد مخصوصـی فرود آمـده عمومیت از آن اسـتفاده میگردد پس باعتبار عموم آیه لغت خـدا و خلق برای هر کسـی است که پس از آنکه مطلع گردید به آیات الهی و دسـتوراتی که از کتب آسمانی برای هدایت خلق رسیده از معارف و قوانین و احکام آن را کتمان نماید و اظهار نکند که چنین کسی داخل در عموم آیه میگردد.

و نیز تأیید مینماید قول دوم را احادیث و اخبار بسـیاری که در مذمت کتمان علم رسیده جماعتی از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حـدیث میکنند که فرموده «کسـی که عالم باشد بعلمی و آن را اظهار ننماید خداوند در قیامت لجام آتشـین بدهن وی می‌اندازد.

حدیث دیگر راوی عبد اللّه عباس است که از حضـرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکند که فرمود «علمای اینکه امت دو مردنـد یکی آنکه خداوند باو علمی کرامت میکند و او بر مردم بذل مینماید و بخل نمیورزد و برای انفاق آن طمعی ندارد و علم خود را ببهای انـدك نمیفروشـد برای چنین کسـی ماهیان دریا و مرغان هوا اسـتغفار و طلب آمرزش کننـد و نزد کرام الکاتبین ثبت گردد و نزد خدا رود بطوری که سید و شریف باشد.

و دیگر آن مردی که خـدای سـبحان بوی علمی و دانشـی کرامت نماید و او بخل ورزد و دانش خود را ببهای اندك بفروشد فردای قیامت چنین کسـی را بیاورنـد در حالی که لگامی از آتش بر سـر انداخته و فرشـتگان بین مردم ندا کنند که اینکه فلان و پسر فلان است که خداونـد بوی علمی داده و او بر بنـدگان بخـل کرده و او بطمع علم خود را ببهای انـدك فروخته و همین طور او را معـذب میدارنـد تا وقتی که خلق از حساب فارغ گردنـد پس از اینکه حدیث بضـمیمه احادیث دیگر توان اسـتفاده نمود که آیه بعموم خود بـاقی است و کسـی که کتمان نمایـد علمی که مردم محتاج باونـد در امور دین بلکه در امور دنیا نیز مورد لعن خـدا و ملائکه بلکه تمام عقلای عالم واقع میگردد و خداوند وی را از رحمت خود بی‌نصیب میگرداند.

صفحه : ۱۵۱

إِلَّا الَّذِينَ تـابُوا وَ أَصـلَحُوا وَ بَيَّنُوا فَأُولئِـكَ أَتُوبُ عَلَيهِم وَ أَنَا التَّوّابُ الرَّحِيمُ مگر کسانی که بعـد از کتمان نمودن دانش خود پشـیمان گشـته و تـوبه کننـد و سـریره خـود را از اینکه صـفت بخـل تصـفیه نموده و آن مفاسـدی که در اثر مخفی داشـتن علم خود مـترتب گردیـده جبران نماینـد و در عوض دانش خود را بنادانان بیاموزنـد که دیگران نیز بهره‌منـد گردنـد و برای خلق آیات واضح را بیان نمایند خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد زیرا که خداوند پذیرنده توبه و مهربان است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم كُفّارٌ أُولئِكَ عَلَيهِم لَعنَةُ اللّهِ وَ المَلائِكَةِ وَ النّاسِ أَجمَعِينَ بقاعده عربیت واو اول در «و ماتوا» واو عطف است و واو دوم در «و هم» بمعنی حال یعنی کسانی که کافر شدنـد و بهمین حال کفر مردند بر آنان است لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت تمام مردم در حالی که از رحمت خـدا دورنـد، شاید مقصود از ناس که لعنت میکنند عقلاء بشـر باشد که تصدیق میکنند و اعتراف مینماینـد که چنین کسانی که کافر شدنـد و در حال کفر مردنـد آنها از رحمت حق دورند زیرا که عموم مردم ملتفت اینکه مطالب نیستند تا اینکه لعنت کنند، خلاصه کسانی که کافر شدند مورد لعن تمام عقلای عالم واقع میگردند.

خالِدِينَ فِيها لا يُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وَ لا هُم يُنظَرُونَ چنین کسانی همیشه در جهنم جاویداننـد که مقرّ و جایگاه آنان جهنم اسـت نتوانند از آن بیرون آیند و امهال و مهلتی برای آنها نیست.

بعضـی از علمای تفسیر چنین اظهار میدارند قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم كُفّارٌ مقصود کفاری میباشند که مصرند بکفر و عناد و دوری میجوینـد از قبول حق اما کسانی که متـدین بـدین حق نگشـته‌اند نه از روی عناد بلکه از باب اینکه برای آنها حق ظاهر

نشده و تمیز بین حق و باطل نیز برای آنان دشوار است چنین اشخاصی

صفحه : ۱۵۲

داخل در مستضعفین میباشند که حکم آنها با خداست و شاهد بر اینکه مطلب اینکه است که در بسیاری از آیات کفر را مقید نموده بتکذیب چنانچه در آیات هبوط آدم (ع) که نخستین وقتی است که برای خلق دین تشریع گردیده چنین دارد قُلنَا اهبِطُوا مِنها جَمِیعاً فَإِمّا یَأتِیَنَّکُم مِنِّی هُدیً فَمَن تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ، وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ سوره بقره آیه ۳۶ و ۳۷، و مقصود از «الّذین کفروا» در اینجا کسانی میباشند که از روی عناد و ضدیت انکار دین حق نموده‌اند و مخفی میدارند آنچه را که خداوند برای هدایت خلق نازل گردانیده نه هر کس که انکار وی از روی عناد نباشد بلکه از روی جهل و نادانی و عدم تمیز بین حق و باطل امر بر وی مخفی گردیده. (پایان)

صفحه : ۱۵۳

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷]

اشاره

وَ إِلهُکُم إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الرَّحمنُ الرَّحِیمُ (۱۶۳) إِنَّ فِی خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ وَ الفُلکِ الَّتِی تَجرِی فِی البَحرِ بِما یَنفَعُ النّاسَ وَ ما أَنزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِن ماءٍ فَأَحیا بِهِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها وَ بَثَّ فِیها مِن کُلِّ دابَّةٍ وَ تَصرِیفِ الرِّیاحِ وَ السَّحابِ المُسَخَّرِ بَینَ السَّماءِ وَ الأَرضِ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَعقِلُونَ (۱۶۴) وَ مِنَ النّاسِ مَن یَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَنداداً یُحِبُّونَهُم کَحُبِّ اللّهِ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ وَ لَو یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِذ یَرَونَ العَذابَ أَنَّ القُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً وَ أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ العَذابِ (۱۶۵) إِذ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا العَذابَ وَ تَقَطَّعَت بِهِمُ الأَسبابُ (۱۶۶) وَ قالَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا لَو أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنهُم کَما تَبَرَّؤُا مِنّا کَذلِکَ یُرِیهِمُ اللّهُ أَعمالَهُم حَسَراتٍ عَلَیهِم وَ ما هُم بِخارِجِینَ مِنَ النّارِ (۱۶۷)

ترجمه:

خدای شما خدای یکتاست نیست الهی مگر او که بخشاینده و مهربانست

محققا در خلقت آسمانها و زمین و پی در پی در آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا برای انتفاع خلق حرکت می‌کنند و آبی که خداوند از بالای فرو فرستاده که بآن زنده میگردد زمین پس از مردن آن و پراکنده نموده در زمین هر جنبنده‌ای را و در وزیدن باد و حرکت ابرها که بین آسمان و زمین مسخرند و تمام اینها هر آینه آیات و علاماتی است برای عاقلان،

و بعضی از مردم کسانی میباشند که (بت یا غیر بتان را) مانند خدا میدانند و آنها را دوست میدارند مثل دوست داشتن خدا لکن اشخاصی که ایمان آورده‌اند محبت و دوستی آنها نسبت بخدا خیلی شدید است و اگر ببینند ستمکاران که بنفس خود ظلم کرده‌اند وقتی که مشاهده نمودند عذاب را (میدانند) که قدرت و قوت

صفحه : ۱۵۴

مخصوص بخداست و اینکه خداوند سخت عذاب میکند (گناهکاران را)

زمانی که بیزاری جویند رؤسا و پیشوایان باطل از تابعین خود و ببینند شدت عذاب را و اینکه هیچ وسیله‌ای برای آنها باقی نمانده و روابط آنها قطع گردیده،

آن گاه متابعین و رؤساء باطل گویند ما اگر دو مرتبه بدنیا بر می‌گشتیم از اینها بیزاری میجستیم هم چنان چه اینها از ما بیزاری میجویند همین طور می‌نمایانیم بآنها اعمال آنها را که حسرت و پشیمانی است برای آنها و هیچوقت نجات از آتش برای آنها نباشد.

توضیح آیات

اشاره

اینکه چند آیه مربوط بیکدیگر و بیک نظم و سیاق واقع گردیده.

نخستین در مقام وحدت و صفات الوهیت بر آمده سپس در مقام تذکر افعال و آثاری که دلالت واضح دارند و ارائه میدهند خلاقیت و مالکیت او را و اینکه اوست مدبر و تربیت کننده تمام موجودات که همان نظم و نظام عالم وجود اقوی شاهد و بالاتر دلیلی است بر وجود و وحدت و باقی صفات جلال و جمال خالق عالم.

وَ إِلٰهُكُم إِلهٌ‌واحِدٌ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الرَّحمنُ‌الرَّحِيمُ «اله» مأخوذ از اله و بمعنی معبود است چنانچه اندازه‌ای بیان آن در بسم اللّه گذشت «اله واحد» آن کسی که معبود شما و مستحق پرستش و ستایش است و شما را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و آنچه لوازم هستی و کمال وجود شما است از توانایی و دانایی و تمامی نعمتهای ظاهری و باطنی بشما افاضه نموده و در کف اقتدار شما نهاده آن خدای یگانه و یکتایی است که نه در مرتبه الوهیت و نه در مرتبه صفات و نه در مرتبه ایجاد و افاضه خیرات شریک و انبازی برای وی نیست.

واحد و احد دو صفت از اوصاف ذو الجلال الهی است احد است یعنی بسیط است و به هیچ وجه نه اجزاء خارجی و نه اجزاء ذهنی نمیتوان برای او فرض نمود و هر موجود ممکن ملک باشد یا فلک حیوان باشد یا انسان جن باشد یا غیر آن هر چه باشد باصطلاح حکماء (زوج ترکیبی است) اگر ترکیب شده از اجزاء خارجی نباشد مرکب از دو

صفحه : ۱۵۵

چیز است ماهیتی دارد و وجودی پس در وحدت حقیقی و بساطت ذات حق تعالی منفرد بوجود است، و واحد است، در الوهیت خالقیت و ربوبیت و باقی صفات کمال.

گاهی شیء را واحد گویند باعتبار نفی شریک و چیزی که مثل آن است مثل اینکه گویند خورشید یکی است و دومی پیدا ننموده با اینکه ممکن است مثل آن در عالم پیدا شود پس وحدت از صفات ذاتیه خورشید نیست بلکه نسبت بآن امر عدمی است یعنی باعتبار اینکه خورشید دیگری پدید نشده آن را واحد و یکتا گوئیم و گاهی وحدت از اوصاف کمالیه شیء بشمار میرود مثل اینکه گویند فلانی یگانه است در شاعری یا گویند فلانی یگانه است در نجاری یا بنائی یا غیر اینها که اینطور وحدت از صفات کمالیه آن شیء بشمار میرود نه از صفات ذاتیه او.

اما وحدت ذاتی که از ذات و حقیقت شیء منتزع گردد و از ذاتیات وی محسوب گردد یعنی ذات او بذاته منشأ صفت وحدت باشد بدون ضمیمه دیگری که با ذات اعتبار شود مثل صفتی یا کمالی چنین وحدتی منحصر بذات اله عالم است که آن ذات یکتا همین طوری که در وجوب وجود و حقیقت یکی و یکتا است در صفات مثل وحدت و علم و باقی صفات یکتا و یگانه است و تمام

صفات کمالیه از ذات بی‌زوال او منتزع میگردند و هیچ ممکنی در وحدت حقه حقیقیه و در باقی صفات ذاتی با او شرکت ندارند.
لاـ إِلهَ إِلّا هُوَ بقاعده عربیت «لا» نفی جنس است یعنی اله و معبودی نیست که لایق پرستش و بندگی باشد مگر آن خدای یکتای بیهمتا و اینکه خدایان دروغی که هدف شما و منظور نظر شمایند همه مخلوق او و تحت اقتدار وی واقعند و کاری از دست آنان بر نمیآید نه می‌بینند و نه میشنوند و نه ادراک دارند.
وحدت باین معنی بلحاظ نفی شرک از صفات سلبیه بشمار میرود نه از صفات ثبوتیه که گوئیم در الوهیت و خالقیت شریک ندارد لکن وحدتی که از جمله اول إِلهُکُم إِلهٌ واحِدٌ استفاده میشود از صفات ثبوتیه محسوب میگردد زیرا که ذات

صفحه : ۱۵۶

احدیت در اول ثابت میکند وحدت و الوهیت خود را بدون آنکه نفی الوهیت غیر نماید و در ثانی اثبات الوهیت خود را مینماید باعتبار عدم اله دیگر پس در اول ثابت میکند وحدت حقه حقیقیه را و در ثانی نفی الوهیت غیر مینماید.
و اینکه جمله «لاـ إِلهَ إِلَّا اللّهُ» یا «لا إِلهَ إِلّا هُوَ» را کلمه اخلاص گویند باعتبار اینکه خلاص از ظلمت کفر بنور ایمان باین کلمه طیبه تحقق پذیرد و اینکه کلمه (عروة الوثقی) است وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لَا انفِصامَ لَها و اینکه کلمه کلید بهشت است
بقول رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم «مفتاح الجنة کلمة لا اله الا اللّه»
است اینکه کلمه قلعه محکم است
«لا اله الا اللّه حصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی»
الرَّحمنُ الرَّحِیمُ دو صفت دیگری از اوصاف ربوبیت و خصوصیات ذات الهی است که در اینکه مبارک آیه ارائه میدهد، رحمان است که فیض وجود او و اشعه نور حقیقت او بهمه جا رسیده و همه از خوان نعمت وی برخوردار گردیده و از رحمت واسعه او فیض میبرند، زیرا که در مبدء فیاض بخل نیست و هر شیء ممکن را بآنچه در خور قابلیت و استعداد وی است میرساند و وی را بزیور وجود میآراید و روزی میدهد و وسائل آسایش وی را بنیکوتر وجهی آماده مینماید «رحیم» است که رحمت رحیمی و فیض سبحانی خود را مخصوص گردانیده بعده‌ای از راه‌یافتگان و هدایت شدگان و نزدیکان برحمت خود که در سرای دیگر ایشان را مینوازد و بحیات جاودانی و نعیم همیشگی متنعم میگرداند.
إِنَّ فِی خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ تا آخر آیه ذات حق جل و علاـ در اینکه مبارک آیه هفت نمونه از آثار قدرت خود را تعداد و شماره مینماید و باینها استدلال می‌کند بر وحدت و کمال قدرت و احاطت و قیومیت خود.
نخستین دلیل، خلقت آسمان و زمین است که آسمان را بالای سر ما برافراشته و سقف قرار داده، و ماه و خورشید و تمامی ستارگان و کرات و سیارات هر یک را بجای خود با عمل مخصوصی که نظام عالم منوط بآن است مرتب و منظم گردانیده و ما را از نور

صفحه : ۱۵۷

و حرارت خورشید و ستارگان منتفع و برخوردار گردانیده وَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسبَحُونَ همه مسخر امر او و تحت فرمان او انجام وظیفه میدهند و هیچ یک از آنان از اوامر مرجوعه بخود آنی سستی نمیورزد و تماما تحت یک نظام معین و روش مخصوصی عمل خود را باتمام میرسانند و زمین را مهد ما و محل آرامگاه ما قرار داده چنانچه در مقام امتنان بر بنی آدم فرموده جَعَلَ لَکُمُ الأَرضَ قَراراً (و جعل لکم الارض مهادا) وَ اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ دومین دلیل بر وحدت اله عالم اختلاف شب و روز و آمد و شد و پی در پی در آمدن آن است، خلاصه گردش کرات و حرکات دائمی آنان دلیل ظاهر و بارزی است بر وجود محرک و گرداننده آنها زیرا که

هیچ متحرکی بدون محرک نمیشود، ممکن نیست شیئی بشود خودش خود را حرکت دهد خصوصا اشیایی که هر یک ضد دیگری است که اگر ذره‌ای و سر سوزنی در طریق سیر خود برخورد بهم نمایند هر یک دیگری را نابود و مضمحل میگرداند چگونه ممکن است بدون مدبر و ناظم قادر توانایی که تمامی موجودات علوی و سفلی تحت اقتدار وی مسخر باشند و هر یک برای امر معینی و خدمت مخصوصی تعیین گردیده عالم وجود مطابق نظام و ترتیب تخلف‌ناپذیری قرار گیرد هرگز ممکن نیست.

اگر نبود احاطه علم و قدرت غیر متناهی مبدء عالم و استیلا و اقتدار لم یزلی او که تمامی موجودات را تحت یک نظام در آورده ممکن نبود آنی عالم وجود بپا باشد و ابراز فعالیت نماید، اگر بفرض محال آنی نظر لطف و رحمت خود را از عالم برگیرد اجزاء عالم پراکنده و مندک بلکه بفوریت معدوم می‌گردند.

وَ الفُلکِ الَّتِی تَجرِی فِی البَحرِ بِما یَنفَعُ النّاسَ سومین دلیل بر وحدت اله و معبود یکتا حرکت کشتی است در دریا برای اینکه مردم از آن منتفع گردند و طریق کسب و تجارت بتوسط کشتی و حرکت آن در آب تحقق پذیرد و اینکه حرکت کشتی یکی از ادله بر وجود و وحدت اله عالم بشمار آورده شاید برای اینکه باشد که با اینکه چوب سنگین و سفت است و آب لین و روان

صفحه : ۱۵۸

چوب را طوری خلقت فرموده که بر روی آب بایستد و فرو نرود تا آنکه مردم بتوانند از آن منتفع گردند یا مقصود اینکه باشد که خداوند علم کشتی‌سازی را بانسان آموخت برای آنکه بتواند بتوسط کشتی دریانوردی نماید و قدری از اسرار موجودات واقف گردد و باین وسیله هم انتفاع جسمانی بطریق کسب و عمل ببرد و هم در موجودات تدبر نماید و انتفاع روحانی نصیب وی گردد و نیز باین وسیله قوت جسمانی و روحانی هر دو عاید او گردد.

وَ ما أَنزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِن ماءٍ فَأَحیا بِهِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها چهارمین دلیل بر وحدت اله باریدن باران است که از آسمان فرو میریزد و زمین مرده را زنده می‌کند و حیوانات و نباتات در زمین نشو و ارتقا مینمایند.

و اینکه اوضاع که بخارات از زمین متصاعد شود و در کره زمهریر منجمد گردد و یا بصورت باران قطره قطره و یا بصورت برف یا تگرگ بزمین بریزد و لو بنظر ظاهر و نزد بیخردان از اوضاع طبیعی بشمار میرود لکن کسانی که در کمون موجودات نظر کنند و بچشم عقل حقیقت موجودات را مینگرند میفهمند که و لو هر چیزی را سببی و علتی است لکن اینها تماما معدات و وسائلی بیش نیستند که از روی حکمت و نظام ترتیب داده شده و علت حقیقی و مسبب الاسباب که همه چیز منتهی باوست و همه تحت اختیار وی است آن یک موجود حقیقی و یک حقیقت وحدانی است که همه را از کتم عدم بعرصه وجود آورده و عالم را بزیور وجود آراسته و بیک نیروی واحد رشته‌های موجودات را مثل حلقه‌های زنجیر با هم پیوند گردانید و هر یک از اشیاء بنوبه خود و بآن نیروی خدایی که نصیب آنان گشته تحت اقتدار آن فرد توانا ابراز فعالیت مینماید و از آن خدمت مرجوعه بخود آنی سستی نمیورزد.

وَ بَثَّ فِیها مِن کُلِّ دَابَّةٍ پنجمین دلیل بر وحدت اله عالم پیدایش جانوران است در زمین و انواع و اقسام اشیایی که از زمین روئیده میشود که بعضی خوراک انسان و بعضی لباس وی و بعضی مرکوب

صفحه : ۱۵۹

وی و بعضی مایه ثروت وی، بزرگ است خدایی که انواع و اقسام جانوران و میکروبهایی در زمین نشو و نما داده و هر پاره‌ای از آنان را مسلط گردانید بر پاره دیگر که اگر نبود قاعده (تنازع بقاء) ممکن نبود بشر بتواند در روی زمین امرار حیات بنماید.

وَ تَصرِیفِ الرِّیاحِ ششمین دلیل بر وحدت اله عالم گردش بادها است گاهی بطرف جنوب گاهی بطرف شمال گاهی بطرف مشرق

گاهی بطرف مغرب گاهی نسیم است گاهی لواقح که اشجار بارآور گردند و درختان سبز شوند و گاهی اوراق اشجار را بخشکاند و بریزاند گاهی باران آرد ابرها را پراکنده گرداند گاهی عذاب است گاهی رحمت.

در تفسیر ابو الفتوح چنین مینویسد در خبر است که روزی موسی کلیم اللّه علیه السلام در مناجات با خدای کریم عرض کرد خدایا چیزی از اسرار خلقت بمن بنما خطاب رسید از اینکه کوه پائین رو دهی است و چهار در در آنجا رو بروی هم می‌بینی آن درها را بزن و از آنها سؤال کن آنها چه کسند و صنعت و عمل آنان چیست، موسی علیه السلام از کوه فرود آمد یکی از آن درها را زد و سؤال نمود شما چه کسانید و عمل شما چیست و حاجت شما از خدا کدام است گفتند ما دهقانیم و کار ما کشت و برزگری است و حاجت ما از خدا باران است اگر امسال باران آید ما ثروتمند گردیم که بسیار تخم کشته‌ایم از آنجا رفت و در دیگر را بکوفت و سؤال نمود شما کیستید و کار شما چیست گفتند کار ما درو کردن است و سفال بسیار جمع کرده‌ایم اگر باران کم آید و آفتاب زیاد بتابد ما متمول میگردیم. بدر دیگر رفت گفتند ما حاصل زیاد خرد کرده‌ایم و خرمن نموده‌ایم اگر امسال باد بسیار آید ما متمول میگردیم. بدر چهارمین رفت و گفت شما کیانید و عمل شما چیست گفتند ما درخت غرس میکنیم و درختهای ما بسیار میوه دارد اگر امسال باد کم شود نفع زیاد میبریم.

موسی علیه السلام تعجب نمود و در مقام مناجات عرض می‌کند خدایا یکی از تو باران میخواهد یکی آفتاب یکی باد یکی هوای ساکن حاجات آنها مختلف و تو بر احوال آنان مطلعی که هر یک را مطابق حکمت و مصلحت خشنود گردانی و بوی روزی رسانی.

صفحه : ۱۶۰

وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ هفتمین دلیل بر وحدت اله عالم حرکت نمودن ابر است بین زمین و آسمان که مسخر امر اله عالم و مبدء کون میباشند و همیشه بین زمین و آسمان حرکت میکنند و بهر جایی که حکمت اقتضاء نموده می‌بارند و آنی از حرکت نمی‌ایستند.

لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ اینکه هایی که گفته شد هر آینه آیات و علاماتی است برای اشخاصی که تعقل دارند و فکر میکنند و در نظام عالم تدبر مینمایند و باین طریق پی میبرند که تمامی اوضاع کائنات مرتبط و مربوط بیکدیگر و مثل حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته و بیک نظام معین حیرت بخشی انجام وظیفه میدهند و از وحدت عالم و نظام مخصوصی که بین اجزاء آن است پی میبرند که خالق و مدبر و مربی آنان یکی است که اجزاء موجودات را به ترتیب مخصوصی و رویه خاصی بدور هم میچرخاند و همه مسخر امر تکوینی اویند.

خداوند ببشر عقل داده که تمیز دهد بین خیر و شر و صلاح و فساد خود و آنچه برای تأمین زندگانی دنیوی و سعادت اخروی اوست بشناسد و تمیز دهد بین آنچه بر نفع وی یا ضررش تمام میشود و کسانی که سعادت خود را تحصیل نمی‌نمایند یا اینکه است که عقل پا بر جایی ندارند و اینکه می‌بینی در کار دنیای خود بسیار دقیق و حساسند دلیل نمی‌شود که آنها عاقل میباشند بلکه همین کوشش آنها در امر فانی کم‌خردی آنها را نشان میدهد عقل مأخوذ از عقال و پای‌بند شتر است عقل جلو قوای شهوانی طبیعی را میگیرد و پای هواهای نفسانی را می‌بندد و از شرارت و زیاده‌روی آن جلوگیری مینماید پس کسی که جلو نفس و طبیعت خود را رها نموده و پای‌بند بچیزی نیست معلوم میشود در عقل ناقص است.

یا اینکه گوئیم بقدر کافی دارای عقل و تمیز هستند لکن عوض آنکه عقل پای‌بند شهوات شود و جلو شرارت نفس را بگیرد قوای طبیعی پای‌بند عقل گردیده و عقل مطیع هوی گشته و بخواهش وی راهنمایی بفساد میکند و طبیعت نمیگذارد که عقل ابراز

صفحه : ۱۶۱

فعالیت کند و در راه سعادت بشر پافشاری نماید تا اینکه انسان از طریق تفکر و تدبر ترقی و تعالی نموده و خود را بمنتهی درجه کمال و فضیلت رساند.

چه بسیار در کلام اللّه مجید امر بتفکر و تدبر نموده مخصوصا راجع بشناسایی مبدء که یگانه پیشرو ما در طریق معرفت عقل است که بایستی بقوه فکر و تدبر بدلالت موجودات راهی بسوی حق تعالی پیدا نمود شخص متدبر در نظام خلقت در هر ذره‌ای از ذرات عالم صفات الوهیت و آثار قدرت را مشاهده مینماید.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتریست معرفت کردگار «سعدی» عیب کار اینجا است که بیشترین مردم یا اصلا راجع بنظام عالم و اسرار موجودات تدبر ندارند یا اگر بعضی از افراد عقل خود را بکار می‌اندازند و در کمون موجودات فرو میروند فقط غرض آنان اینکه است که از اینکه راه منافع دنیوی بدست آرند و از طریق تجربه و تجزیه مواد موجودات مادی اکتشافات علمی و صنعتی نمایند و اینکه را سعادت و فضیلت میشمارند و بکلی از سعادت روحانی بی‌خبرند بلکه منکر آنند و نمیدانند که سعادت حقیقی و فضیلت انسانی در کسب کمالات روحانی است که حیات همیشه‌گی و خوشی دائمی منوط بآن است حیات چهار روزه فانی دنیوی که مشوب بهزاران غم و اندوه و مصیبات لا ینقطع است چه لایق اینکه زحمات فوق العاده است که بشر شب و روز خود را بزحمت بگذراند بامید اینکه مالی بدست آرد یا مقام و منزلتی بین خلق تحصیل نماید.

وَ مِنَ النّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَنداداً پس از آنکه آیات توحید را تذکر میدهد ذات احدیت در مقام سرزنش بر میآید که بعضی از افراد بشر برای خدا مثل و ضد می‌گیرند در لغت گاهی «ند» میگویند و مقصود، مثل است، و گاهی «ند» میگویند و مقصود، ضد است، پس «ند» بمعنی مثل و ضد هر دو استعمال شده.

و ظاهرا مقصود از انداد در اینجا بتهاینـد که مشرکین بتها را بجای خدا میپرستیدند و شاید مقصود رؤسا و بزرگان هر طائفه و عشیره‌اند که در راه اطاعت و دوستی

صفحه : ۱۶۲

آنان مخالفت امر خدا مینمایند.

و در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد شاید اینکه ذات الهی بتها یا رؤسا یا هر چه غیر اوست، ند، خود بشمار آورده برای اینکه باشد که ند، شامل مثل و ضد هر دو میشود و چون ضدین یا مثلین با هم منافی و در یک جا با هم جمع نمیشوند و هر موجود ممکنی غیر از ذات احدیت، در آن دو معنی اعتبار میشود، وجودی دارد و ماهیتی باعتبار اینکه وجودش از فیض وجود حق تعالی پدید گردیده مثال وجودی اوست و باعتبار ماهیت که ناشی از جهات عدمی امکانی است ضد و منافی اوست، پس فرا گرفتن هر چه غیر خداست ند و ضد او بشمار میرود که محبت او با محبت خدا در یک‌دل جمع نمیشود پس شخص موحد بایستی از هر چه غیر از حق تعالی است چشم بپوشد و همیشه چشم دل او بسوی حق نگران باشد اینکه است که در وصف مؤمنین فرموده:

وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ لکن گرونـدگان بمقام توحیـد که از روی حقیقت ایمان آورده‌انـد دوستی آنان بمقام الوهیت شدیدتر و ثابت‌تر است از محبت کفاری که برای خدا مثل و ضد میتراشند و بجای حق تعالی آنها را برگزیده و دوست دارند و عبادت مینمایند.

بقاعده عربیت افعل التفضیل را در جایی آرند که چیزی را برتری دهند بر چیز دیگر مثل اینکه گویند شکر بهتر از نمک است البته نمک نیز خوب است لکن شکر خوب تر است و در اینجا ذات احدیت خبر میدهد که گروندگان محبتشان بخدا زیادتر است از محبت کفار.

و در اینکه جمله وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ دو احتمال میرود یکی آنکه دوستی گرونـدگان بمقام الوهیت زیادتر است از محبت کفار نسبت ببتها یا رؤساء خودشان.

و دیگر: شاید مقصود اینکه باشد که محبت مؤمنین بخدا زیادتر است از محبت کفاری که برای خداوند ضد و ند میتراشند اگر چه کفار نیز خدا را دوست دارند لکن چون یک‌دله نیستند و دیگری را بجای خدا می‌گیرند اینکه است که محبت مؤمنین

صفحه : ۱۶۳

بخدا زیادتر از محبت کفار است اگر چه در اصل محبت کفار با مؤمنین شریکند.

پس از اینجا توان پی برد که تمامی افراد بشر بلکه تمامی موجودات بفطرت اولیه خود و بغریزه روحانی خدا را دوست دارند و دوستی بین انسان و مقام الوهیت استوار است و کفار بگمان خود بتها را می‌پرستند که بقرب حق تعالی نائل گردند اینکه است که وقتی سؤال میشود چرا سنگ و چوب را میپرستید گویند لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللّهِ زُلفى (سوره زمر آیه ۴) که در واقع مقصود و مطلوب آنان وصول بحق است طریق رسیدن به آنرا اشتباه نموده‌اند.

و جماعتی که محبت روحانی را انکار می‌کنند و گویند محبت یک امر شهوانی و ناشی از قوای حیوانی است و تعلق باجسام و جسمانیات دارد و آیاتی که دلالت بر محبت دارد حمل بر معنای مجازی می‌کنند و گویند دوستی بنده نسبت بمقام الوهیت فقط اطاعت و فرمانبری است چنانچه فرموده قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللّهُ«۱» سوره آل عمران آیه ۳۱، و محبت خداوند نسبت ببنده ایصال ثواب و افاضه خیرات است اینها در اشتباهند.

محبت چیست و چگونه توان آن را بمقام الوهیت نسبت داد

اصل محبت یک جاذبه عمومی است که تمام ذرات موجودات را بهم پیوسته و هر یک را متصل و مرتبط بیکدیگر مینماید و مجذوب هم میگرداند و اساس خلقت روی همین پایه استوار گردیده و اگر نبود اینکه قوه جاذبه اساس موجودات بهم میخورد و شیرازه عالم وجود از هم گسیخته میگشت.

و محبت بهر شیئی همان میل بطرف وی است و باین معنی محبت انواع و اقسامی پیدا میکند، ۱- محبت طبیعی، ۲- محبت نفسانی، ۳- محبت روحانی، محبت طبیعی ناشی از همان قوه جاذبه‌ای است که قادر حکیم در هر ذره‌ای از ذرات موجودات نهاده که بآن قوه بعضی اجزاء بعضی دیگر را بخود جذب مینماید و در نتیجه صورتی

---

(۱) خطاب به پیغمبر اکرم (ص) است که بگو بآنها اگر شما راست می‌گویید و خدا را دوست دارید تابع من گردید تا آنکه خدا شما را دوست دارد.

صفحه : ۱۶۴

تشکیل میدهد و اگر نبود آن قوه دافعه که در هر موضوعی زائد بر قدر معلوم و اندازه معین را دفع نماید بآن قوه جاذبه تمامی ذرات با هم یکی گشته و یک صورت وحدانی تشکیل میدادند اینکه است که مدبر و ناظم عالم در هر ذره‌ای دو قوه نهاده که به یکی اجزاء را بخود جذب نماید و بدیگری زیاده بر قدر احتیاج را دفع نماید و نیز قوه دیگری است که آن را ماسکه گویند که اجزاء جمع شده را تا مدت محدودی نگاه میدارد.

محبت نفسانی آن میل و رغبت بچیزی است که ملایم با نفس باشد هر چیزی که در ادراک آن لذت و راحت طبیعی باشد محبوب و مطلوب وی است و بعکس آنچه منافی میل طبیعی است از آن الم و نفرت پدید میگردد اینکه است که محبت و شوق لازمه حیات است و چون در جمادات ادراک ملایم و منافی یافت نمی‌گردد و محبت باین معنی نیز در باره آنها صدق نمی‌کند چنانچه حیات نیز که مبدء ادراک و شعور است در آنها مفقود است و محبت نفسانی اقسامی دارد که تمامی آنها ناشی از محبت هر کسی است بخودش محبت روحانی اختصاص بانسان کامل دارد و حیوانات بالمره فاقد اینکه نوع از محبت میباشند و اکثر مردم اگر چه باعتبار فطرت انسانی خود قابل چنین محبتی میباشند لکن امور طبیعی و حظوظات شهوانی آنها را چنان مشغول نموده که آن حس انسانیت را از آنان گرفته و احساس چنین محبتی نمی‌کنند آری کسی که از مرتبه حیوانیت قدمی بالاتر نگذاشته چگونه ممکن است نور محبت که ناشی از معرفت است در قلب وی پدید گردد.

اگر آن چشم قلبی که آن را بصیرت باطنی گویند باز شود خواهی دید چه اندازه ادراک آن قوی و مدرک آن چقدر لذت‌بخش است و لذتی که از ادراک امر روحانی حاصل میگردد هیچ طرف مقایسه نیست با لذت محسوسات مادی اینکه است سرّ اینکه صاحبان عقل و قلب سلیم بقدری اشتیاق بعالم اله و امور روحانی دارند که تمامی لذات مادی را بدور انداخته و چشم و گوش ظاهر خود را بسته تا اینکه چشم و گوش باطنی آنها باز شود و از آن مناظر روحانی محظوظ گردند و تو در عدم ادراک اینکه نوع از محبت معذوری زیرا که محبت فرع معرفت است تا چیزی را نبینی و نشناسی و ادراک حسن

صفحه : ۱۶۵

و بهاء آن را ننمایی هرگز آن را دوست نخواهی داشت.

وَ لَو یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِذ یَرَونَ العَذابَ مفسرین گویند «یری» دو طور قرائت شده نافع و إبن کثیر و إبن عامر که سه نفر از قرائند بتا «تری» قرائت کرده‌اند و بنا بر اینکه خطاب برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که موقعی که تو ظالمین را چنین بینی و باقی قراء بیا «یری» خوانده‌اند یعنی وقتی ستمکاران عذاب را معاینه نمایند.

أَنَّ القُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً اگر تو بینی ظالمین و کافرین را وقتی که بینند عذاب را یا وقتی که ستمکاران و کفار مشاهده کنند عذاب را و بطور و جدان بیابند عذاب را آن وقت قدرت و قوت و عظمت و اقتدار الهی را بدرستی می‌یابند و میفهمند که در مقابل قوت و قدرت خداوندی قوتها و قدرتها هیچ است و معبودان دروغی آنان ناچیزند و کاری از دست آنان ساخته نمی‌گردد.

وَ أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ العَذابِ اگر ستمکاران ببینند روز قیامت را که چگونه از پانصد سال راه جهنم باستقبال آنان آید و مثل مرغی که دانه از زمین برچیند آنها را فرو برد آن وقت خواهند دید که قوت و قدرت خدایراست که مالک و سلطان عالم ملک و ملکوت و سلطان جمیع عالمیان است و همین طوری که صاحب رحمت غیر متناهی است عذاب و سخط او بر کفار و ظالمین شدید و سخت است.

بین دانشمندان و علمای تفسیر راجع بعذاب اخروی مخصوصا خلود در جهنم و عذاب دائمی گفتاری است و بعضی از مفسرین در اینجا بیانی دارد که خلاصه آن را با کم و بیشی ترجمه مینمایم:

چنین گوید راجع بمسئله عذاب دائمی و مخلد بودن در جهنم بین اهل نظر از حیث دلیل عقلی و ظاهر ادله لفظیه گفتاری است.

صفحه : ۱۶۶

و آنچه ممکن است در اینجا گفته شود اینکه است که گوئیم از جهت ادله لفظیه از کتاب و سنت آیات قرآنی صریح است در اینکه کفار مخلد در جهنم‌اند، و اخبار نیز تأیید مینماید آن را لکن از حیث دلیل عقلی چون عقل فقط کلیات مطالب را ادراک

مینماید اینکه است که دستش از جزئیات «ما جاء به النبی» در امر معاد تهی است و چاره‌ای ندارد غیر از آنچه از طرف شرع رسیده تعبدا قبول نماید.

و آنچه توان از طریق دلیل عقلی ثابت نمود اینکه است که گفته شود عذاب و نعمت دو قسم است عقلی و حسی نعمت و عذاب عقلی مترتب میگردد بر نفس بشر از جهت تجرد و جوهریتش و هر گاه اخلاق نیکو و ملکات فاضله حمیده تحصیل نمود پس از مرگ محظوظ میگردد از آنچه ملایم نفس شریف اوست از تصویر صورتهای نیکو و مناظر زیبا و غیر اینها.

و آنچه مترتب میگردد بر اخلاق نکوهیده و رذیله ناشی از همان صفات زشت و اعمال ناپسند حیوانی است که در قبر بصورت حیوانات موذی در آمده وی را میخورند و می‌گزند و اثر طبیعت پست اوست که وی را در بند و غل و زنجیر نموده و نیز اثر همان سیاهی قلب اوست که وی را در محبس تاریکی با همنشینان او از شیاطین انسی و جنی محبوس گردانیده.

خلاصه تعلقات طبیعی و امور شهوانی است که هر یک بصورت مناسب خود در آمده و وی را در بند مینماید و اخلاق و ملکات نکوهیده‌ای که در نفس بشر از کثرت عمل پدید میگردد دو قسم است:

یا اینکه است که آن ملکات و عادات چنان در نفس رسوخ مینماید که جزء ملکات بلکه میتوان گفت جزء طبیعت وی گشته بطوری که دیگر خلاصی از آن متعسر بلکه متعذر بنظر می‌آید.

مثل بخل که یکی از صفات نکوهیده انسانی بشمار میرود و ممکن است طوری در طبیعت انسانیه وی رسوخ نماید و محقق شخصیت او گردد که گویا از طبیعت ثانویه وی محسوب گردیده و اینکه حقیقت در چنین فردی مثل ناطقیت ماند که جزء حیوان شده

صفحه : ۱۶۷

و او را انسان گردانیده آدم بخیل نیز یک نوع جدیدی میشود تحت نوع کلی انسان پس کسی که اینکه نوع ملکات و اخلاق نکوهیده زشت در روح و جان انسانی وی رسوخ نمود در اثر آن ملکات و اخلاق و آثاری که ناشی از صفات زشت وی است همیشه معذب و ناراحت خواهد بود و عذاب او دائمی است و دیگر موقعیت برای درک فیوضات ندارد زیرا که بمرض روحانی گرفتار است و انسانی که مبتلا بفساد اخلاق گردیده مثل کسی ماند که مبتلی بمرض مالیخولیا باشد و اینکه مرض قابل علاج و بهبودی نباشد ببین چگونه همیشه در اثر فساد قوه واهمه و متخیله او صورتها موحش و ترسناک در نظر وی پدید می‌گردد و او را معذب و ناراحت می‌گرداند و اینکه عذاب ناشی از طبیعت خود اوست که فاسد گردیده نه اینکه از خارج کسی وی را عذاب نماید و با اینکه اینکه موهومات و صوری که در او احداث میشود از طبیعت خودش ظهور نموده از آن متأذی و فراری است زیرا که منافی با حقیقت انسانیه اوست لکن چون رسوخ در نفس نموده از او زائل نمیگردد و همیشه معذب خواهد بود.

لکن هر گاه صفات ناشایسته اینطور در نفس رسوخ پیدا ننماید یعنی طوری نباشد که از ملکات نفسانی بشمار آید که آن حقیقت اولیه انسانی را فاسد گرداند در اینکه صورت ممکن است عذاب نیز موقت باشد و پس از مدتی آن صورت اخلاقیه زائل و بر طرف گردد و حقیقت انسانی بصرافت اولیه خود عود نماید و باین بیان مرتفع میگردد اعتراضاتی که بعضی وارد نموده‌اند:

اعتراضات و پاسخ آن

۱- خداوند صاحب رحمت غیر متناهی است و تمام موجودات مشمول رحمت غیر متناهی او میباشند پس چگونه ممکن است موجودی که از روی رحمت خلق نموده و خودش از روی حکمت مقتضیات معاصی را در وی نهاده او را عذاب کند که چرا چنین

کردی آن هم عذاب دائمی.

۲- عذاب عبارت از ادراک چیزی است که منافی با طبع باشد و وقتی عذاب دائمی شد قهرا ملایم با طبع میگردد پس عذاب دائمی معنی ندارد.

صفحه : ۱۶۸

۳- وقتی گناه موقت شد و دائمی نشد بایستی عذاب نیز در خور او موقت و غیر دائمی باشد و گر نه با عدل الهی منافات دارد و عاصی در اندک وقتی در عمر کوتاه خود نافرمانی نموده چگونه سزاوار است همیشه معذب باشد.

۴- چون اشقیاء جزء نظام عالم بشمار میروند و بوجود آنان عالم طبیعت تعمیر میگردد و باین لحاظ خدمتگزار اهل سعادت میباشند که اگر آنها نبودند سعداء به سعادت فائز نمیگردیدند پس چگونه مستوجب عذاب آنهم دائمی میباشند.

۵- عذاب یا انتقام است که برای تشفی قلب مظلوم از ظالم انتقام کشیده میشود یا برای تنبیه دیگران و عذاب عاصی که در اثر مخالفت اوامر حق تعالی پدید گشته چگونه از قبیل تشفی بشمار میآید زیرا از نافرمانی بنده نقصی و ضعفی در دامن کبریایی او تعالی وارد نمی‌آید تا اینکه بعذاب جبران شود و نیز اگر برای تنبیه دیگران باشد مورد ندارد زیرا که قیامت دار جزاست نه دار عمل موقعیت عمل گذشته که دیگران مجازات عاصی را ببینند و دست از عمل بد بردارند پس عذاب خصوصا دائمی آن بی ثمر و بی‌مورد است.

پاسخ اعتراضات

گوئیم بهمان بیانی که شد اجمالا پاسخ تمام اعتراضات داده میشود که عذاب دائمی اثر شقاوت دائمی است که ناشی از نفس آدم شقی و بد عمل است نه برای تشفی است و نه برای انتقام.

پاسخ اعتراض اول

اینکه گویند مجازات نمودن بنده ضعیف خصوصا عذاب دائمی منافی با رحمت الهی است.

در پاسخ گوئیم رحمت و شفقتی که نسبت بمقام قدس خداوندی داده میشود غیر از عاطفه و رقت قلبی است که بانسان نسبت میدهند زیرا که رحمت و شفقت انسانی از امور طبیعی پدید گشته و ساحت قدس الهی منزه و مبرا از چنین رحمتی است بلکه رحمت

صفحه : ۱۶۹

حق تعالی همان افاضه فیض است بمحلی که مستعد و قابل آن است که هر محل قابلی بلسان استعداد از منبع فیوضات رحمانی طلب فیض میکند و عموم رحمت الهی بقدر استعداد هر قابلی فیض میدهد.

رحمت دو قسم است رحمت عام رحمت خاص رحمت عام همان عموم رحمتی است که بر هر قابل و مستعدی افاضه میشود و بخل در مبدء فیاض تصور ندارد، و رحمت خاص مخصوص کسانی است که در صراط انسانیت هدایت یافته و از نزدیکان و مقربان درگاه احدیت گردیده‌اند.

پس از اینجا معلوم میشود که عذاب عاصی منافی با رحمت غیر متناهی الهی نیست بلکه داخل در رحمت عام اوست که هر قابلی را بآنچه در خور قابلیت وی است برساند و معنی عدالت نیز همین است زیرا که عادل کسی را گویند که هر چیزی را در محل خود قرار دهد.

پاسخ اعتراض دوم

آری عذاب از جهت اینکه ناشی از نفس و طبیعت آدم شقی و خطاکار است نه بتحمیل دیگری از اینکه جهت ملایم با طبع خبیث وی است لکن چون منافی با نفس روحانی او میباشد اینکه است که از آن متأذی و فراری و گریزان است، مثل اینکه گفتیم کسی که مبتلا بمرض مالیخولیا گردید البته اینکه مرض و آنچه در نظر وی از صور موهومات تشکیل میگردد و او را بوحشت میاندازد از طبع مریض خود ناشی گردیده لکن اینکه طور نیست که گفته شد چون ناشی از مزاج وی است دیگر ناملایم با طبع وی نیست چنانچه اگر فرضا چندین سال نیز اینکه مرض طول بکشد چنین آدم مریضی همیشه در زحمت و مرارت است هیچوقت راحت نمیگردد مگر وقتی که از اینکه مرض شفا یابد.

پاسخ اعتراض سوم

اگر چه گناه موقت و محدود بمدت معدودی است لکن آثار آن که فساد روح و روان انسانیت باشد غیر موقت و دائمی است زیرا که گناه و لو در یک لحظه باشد مثل شرک بخدا و امثال آن چنان روح لطیف ملکوتی انسان را فاسد و سیاه میگرداند که در

صفحه : ۱۷۰

نتیجه، ابد الدهر، در ظلمت نفس گرفتار و در قید طبیعت در بند و از آثار اخلاق فاسد خود معذب خواهد بود و دیگر قابل شمول رحمت غیر متناهی الهی نمیباشد و هرگز توبه او قبول نخواهد شد اینکه است که فرموده وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ

پاسخ اعتراض چهارم

خدمت بخلق کردن وقتی منتج آثار روحانی و فوائد اخروی میگردد که انسان در صراط توحید قدم زند و اعمال وی از راه عبودیت و بندگی تحقق پذیرد، اما کسی که از عمل خواهان همان فوائد طبیعی دنیوی باشد نظر بهمان رحمت عام الهی که هر لایقی را بایستی بآنچه در خور قابلیت وی است برساند اینکه است که خیر و خوبی و نتیجه عملش همان است که در نیت او بوده در کتاب کریم بهمین مطلب اشاره دارد آنجا که فرموده مَن کانَ یُرِیدُ العاجِلَةَ عَجَّلنا لَهُ فِیها ما نَشاءُ لِمَن نُرِیدُ ثُمَّ جَعَلنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصلاها مَذمُوماً مَدحُوراً وَ مَن أَرادَ الآخِرَةَ وَ سَعی لَها سَعیَها وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعیُهُم مَشکُوراً کُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِن عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحظُوراً سوره اسرا آیه ۲۰.

از اینکه مبارک آیه میتوان استفاده نمود که رحمت الهی و فیض منبسط رحمانی در محل قابل فرود می‌آید و چنین رحمت شامل عذاب و رحمت هر دو میشود زیرا که آدم شقی و کافر خود را در محلی قرار داده که رحمت عام حق تعالی که بایستی در باره وی نعمت باشد عذاب و سخط مینماید نظر به اینکه افعال الهی تماما از روی حکمت و عدل انجام میگیرد در نظام عالم نه لغو و عبثی

یافت میگردد و نه در مبدء فیاض در محل قابل بخل و منعی پدید میگردد.

پاسخ اعتراض پنجم

از بیانات گذشته پاسخ اعتراض پنجم نیز داده میشود که عذاب دائمی اخروی نه برای انتقام است نه برای تشفی آری عذاب اخروی برای اینکه است که چون آدم شقی در اثر مخالفت مولا خود را در موقعی قرار داده که موقعیت پیدا نموده بر اینکه به کیفر اعمال مجازات شود پس مجازات برای تشفی و تنبیه دیگران نیست بلکه نتیجه

صفحه : ۱۷۱

اعمال خود اوست که روی میزان عدل پروردگار هر کسی بایستی بنتیجه اعمال خویش برسد.

و بلاها و مصیباتی که در دنیا بر انسان وارد میگردد آن نیز بمقتضای حکمت و از روی نظام کلیه عالم و مناسب مقتضیات امور شخصیه هر کسی انجام میگیرد.

«پایان» خلاصه تهدیدات شارع راجع بمجازات و کیفر اعمال و اخلاق نکوهیده روی میزان و قانون عدل استوار گردیده عصیان ورزیدن و مخالفت نمودن از اوامر مولا ـ مقتضی عذاب دائمی است و چون عاصی خود را در معرض سخط و غضب الهی واقع گردانیده و در نتیجه از رحمت الهی دور شده باین لحاظ موقعیت پیدا نموده برای عذاب.

لکن بمقتضای «سبقت رحمتی علی غضبی» و نیز چنانچه دانشمندان گفته‌اند رحمت الهی ذاتی است که تمامی موجودات را برحمت واسعه خود ایجاد نموده و غضب امر عرضی است که در اثر عصیان ورزیدن و دور شدن از رحمت بر عاصی مترتب میگردد لهذا تا آنجایی که هنوز قلب و روح ملکوتی انسان بکلی فاسد نگردیده و از قابلیت نیافتاده ممکن است رحمت الهی وی را فرا گیرد و مشمول مغفرت و عفو او گردد.

صفحه : ۱۷۲

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۵]

اشاره

یـا أَیُّهَا النّاسُ کُلُوا مِمّا فِی الأَرضِ حَلالاً طَیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ إِنَّهُ لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ (۱۶۸) إِنَّما یَأمُرُکُم بِالسُّوءِ وَ الفَحشاءِ وَ أَن تَقُولُوا عَلَی اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۱۶۹) وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنزَلَ اللّهُ قالُوا بَل نَتَّبِعُ ما أَلفَینا عَلَیهِ آباءَنا أَ وَ لَو کانَ آباؤُهُم لا یَعقِلُونَ شَیئاً وَ لا یَهتَدُونَ (۱۷۰) وَ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنعِقُ بِما لا یَسمَعُ إِلّا دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَعقِلُونَ (۱۷۱) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم وَ اشکُرُوا لِلّهِ إِن کُنتُم إِیّاهُ تَعبُدُونَ (۱۷۲)

إِنَّما حَرَّمَ عَلَیکُمُ المَیتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحمَ الخِنزِیرِ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَیرِ اللّهِ فَمَنِ اضطُرَّ غَیرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثمَ عَلَیهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۷۳) إِنَّ الَّذِینَ یَکتُمُونَ ما أَنزَلَ اللّهُ مِنَ الکِتابِ وَ یَشتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً أُولئِکَ ما یَأکُلُونَ فِی بُطُونِهِم إِلاَّ النّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ یَومَ القِیامَةِ وَ لا یُزَکِّیهِم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۱۷۴) أُولئِکَ الَّذِینَ اشتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالهُدی وَ العَذابَ بِالمَغفِرَةِ فَما أَصبَرَهُم عَلَی النّارِ (۱۷۵)

ترجمه:

ای مردم بخورید آنچه در زمین است که برای شما پاک و حلال است و پیروی مکنید وساوس شیطان را محققا شیطان برای شما دشمنی است آشکار.
شیطان بشما امر مینماید بکارهای زشت فضیحت‌آور و اینکه از روی جهل و بی خردی بخدا نسبت دهید چیزی را که نمیدانید،
و وقتی بکفار گفته شود پیروی نمائید آنچه را که از طرف خداوند فرود آمده آنان گفتند ما پیرو دین پدران خود میباشیم آیا باید پیروی نمایند دین پدران خود را در صورتی که آنها تعقل ندارند و راه هدایت را نیافته‌اند،
و مثال کسانی که کافر شدند در شنیدن کلام انبیاء و عدم ادراک آن مثال

صفحه : ۱۷۳

حیوانی مانـد که با وی سخن گوینـد و او چیزی از آن ادراک ننمایـد مگر صوتی و صـدایی آنها گنگنـد و کرند و کورند و چیزی نمیفهمند و تعقل ندارند،
ای کسانی که ایمان آورده‌اید بخورید از غذاهای پاکیزه‌ای که نصیب شما کرده‌ایم و شکر خدا نمائید اگر بنده خدا میباشید و پرستش را مخصوص باو گردانیده‌اید،
محققا خداوند بر شما حرام گردانیده مردار و خون و گوشت خنزیر و هر چرا که بغیر اسم خدا کشته باشند پس کسی که مضطر گردید بخوردن اینها (بقدر سدّ رمق) بدون تجاوز از حد که از روی طغیان و مخالفت امر حق باشد گناهی بر او نیست بدرستی که خداوند آمرزنده و مهربان است،
کسانی که میپوشانند (یهود و نصاری) آیاتی که خداوند نازل نموده در کتابهای آسمانی و ببهای اندک میفروشند (آیاتی که در شأن محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل گردیده داخل نمیکنند در شکمهای خود مگر آتش را و در قیامت خداوند با آنها تکلم نمیکند و آنها را از پلیدی پاک نمی‌گرداند و برای آنان است عذاب دردناک،
آنان گروهی میباشند که گمراهی را گرفتند بجای هدایت و عذاب را بجای آمرزش چقدر توانند بر آتش جهنم صبر نمایند و طاقت آورند.

توضیح آیات

یا أَیُّهَا النّاسُ کُلُوا مِمّا فِی الأَرضِ حَلالًا طَیِّباً حلال بمعنی لغوی مقابل حرام و حلیت در مقابل حرمت استعمال میگردد و چیزی را حلال و طاهر گویند که مانعی در استعمال آن نباشد و طیب را در مقابل خبیث در جایی آرند که ملایم با طبع باشد.
مثلا- وقتی سخن ملایم با قوه سامعه گردید آن را گفتار طیب گویند و عطریات و ریاحین را طیب نامند برای اینکه ملایم با قوه سامعه است و نیز در ملموسات آنچه ملایم با قوه لامسه است آن را طیب گویند و همچنین در بوئیدنیها و دیدنیها آنچه ملایم با قوه شامه و باصره است آن را طیب نامند.
مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه است که پاره‌ای از قبیله‌های عرب مثل قبیله

صفحه : ۱۷۴

ثقیف و عامر و صعصعه و بنی مدلج و بعضی از آنان حبوبات و چهارپایان را بر خود حرام کردند اینکه آیه بر رد آنها نازل گردید که آنچه در زمین است طیب و ملایم با طبیعت بشر است و ظاهرا امر کلوا ارشادی است نه مولوی اشاره به اینکه مانعی در اکل و

استعمال آن نیست و اینکه آیه یکی از ادله اصل در اباحه بشمار میرود و بعضی گفته‌اند امر کلوا امر مولوی است که کسی را نمیرسد که برأی و صلاح خود چیزی که منعی در باره آن نرسیده بر خود حرام کند که آن بدعت و حرام است.

وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ خطوات جمع خطوه و بین دو قدم راه رونده را خطوه گویند و خطوات شیطان کنایه از اینکه است که مشی شما و روش و طریق سیر شما پیروی از شیطان نباشد که شیطان از راه دشمنی دیرینه‌ای که با بنی آدم دارد شما را در پرتگاه ضلالت و گمراهی پرتاب میگرداند.

اکثر فقهاء و مفسرین باین آیه استدلال میکنند بر اباحه عامه یعنی برای بشر جایز و مباح است هر نوع تصرفی که بخواهد در زمین بنماید مگر تصرفات عدوانی و آنچه از طرف شارع منع و زجری در باره آن رسیده که چنین تصرفاتی ناشی از تصرفات شیطانی بشمار میرود.

عرفا گویند آنچه در دل انسان خطور مینماید یکی از چهار قسم خارج نیست:

حقانی، ملکی، نفسانی، شیطانی، خاطر حقانی علمی است که از بطن غیب بلاواسطه در دل اهل دل و مقربان حضرت احدیت القاء می‌گردد چنانچه نص کلام مجید است قُل إِنَّ رَبِّی یَقذِفُ بِالحَقِّ عَلّامُ الغُیُوبِ سوره سبا آیه ۴۷. خاطر ملکی آن است که راغب و مایل گرداند انسان را بر عمل خیرات و طاعات و وی را تهدید نماید از معاصی و ملامت کند و سرزنش نماید از تقاعد و تکاسل از آنچه وسیله ترقی و تعالی وی است و شاید از الهام ملکی، بنفس لوامه تعبیر شود.

خاطر نفسانی ناشی از خود نفس و منبعث از خواهشهای نفسانی و حظوظ طبیعی

صفحه : ۱۷۵

است که آنچه را در وی فائده دنیوی تصور گردد و نفس باعتبار حظوظ نفسانی مایل باو میگردد در اطراف آن تصورات صحیح یا فاسد مینماید.

خاطر شیطانی آن خطوراتی است که در نفس القا می‌گردد و داعی میشود بر معاصی و آنچه از طرف عقل و شرع نهی در باره آن رسیده. و شیطان کارش وسوسه کردن و امر کردن بمعصیت است و شاید تعبیر از اینکه نوع خواطر (بنفس اماره) شده.

و در جایی که انسان مستعد و مهیای معاصی است کار او خیلی آسان است صریحا طریق نفس‌پرستی و عصیان‌ورزی را باو مینماید لکن در جایی که دید انسان باعتبار ایمان باین زودی مشغول معصیت نمیگردد آن مکار خیانتکار آدمی را ممکن است از راه عبادت فریب دهد و او را در عبادات و مقدمات بطرف افراط که شرعا مذموم و ناروا میباشد میکشاند مثل اینکه در نیت عبادت یا در طهارت یا در تنظیف لباس بحدی وسوسه مینماید تا اصل عبادتی که مطلوب و مقصود بوده از دست برود در بعضی از روایات دارد

«ان للوضوء شیطانا یقال له الولهان».

و فرق بین خاطر حقانی و ملکی اینکه است که وقتی از طرف حق تعالی خاطری بقلب فرود آمد هیچ خاطری تاب معارضه با آن نکند وَ قُل جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ إِنَّ الباطِلَ کانَ زَهُوقاً«۱» سوره بنی اسرائیل آیه ۸۳.

ممکن است گاهی خاطر ملکی و خاطر نفسانی با هم جمع شود، از یکی از عرفا پرسیدند برهان حق چیست گفت «واردات ترد علی القلوب تعجز النفوس عن تکذیبها» و خاطر شیطانی تا وقتی که ذاکر مشغول ذکر است رفع میشود لکن ممکن است باز عود نماید.

و گویند هیچ یک از خواطر چهارگانه: حقانی، ملکی، نفسانی، شیطانی، بکلی از دل بیرون نمیرود مگر وقت فناء فی التوحید که آن لمحه‌ای بیش نیست و تمیز بین خاطرات که از چه قبیل است بدرستی دست ندهد مگر کسی را که نخست آینه دل خود را از زنگ هوی و هوس بصیقله زهد و تقوی صیقلی دهد تا آنکه از کدورات طبیعی

---

(۱) بگو آمد حق و باطل ناچیز گردید و محققا باطل ناچیز است

صفحه : ۱۷۶

و اخلاقی پاک و مصفی گردد و حقایق امور در آن منعکس گردد و آنچه در قلبش خطور میکند بشناسد.
و کسی که در زهد و تقوی باین درجه نرسیده که بنور قلب خود تمیز بین خواطر برای او آسان گردد بایستی در تمیز بین خواطر و اینکه بشناسد خاطر حقانی کدام است و خاطر ملکی یا نفسانی یا شیطانی چیست رجوع کند بمیزان عقل یا شرع و آنچه بذهنش خطور مینماید اگر مطابق عقل و شرع است از قبیل فرائض و نوافل از واجبات و مستحبات یا آنچه بحکم عقل سلیم از محسنات بشمار آید قبول کند و بداند آن از طرف ملک بقلب وی القاء گردیده و اگر از قبیل محرمات و مکروهات محسوب میگردد یا عقل سلیم آن را مستهجن میشمارد بداند که آن از خواطر شیطانی است و از شر شیطان بخدا پناه برد و مشغول ذکر گردد.
و اگر از قبیل مباحات است و بنظر عقل و شرع رد و منعی در باره آن نرسیده بداند آن چیزی که در ذهن وی خطور نموده از خواطر نفسانی است و طریق تصفیه نفس اینکه است که آنچه از حظوظ نفسانی بشمار میرود و از لوازمات نیست آن را رد کند و آنچه بمخالفت نفس نزدیکتر است یا آنکه از لوازمات حیات و زندگانی اوست قبول کند.
إِنَّما یَأمُرُکُم بِالسُّوءِ وَ الفَحشاءِ وَ أَن تَقُولُوا عَلَی اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ سجیه و عمل شیطان از روی عداوت و بغض قدیمی خود جز اینکه نیست که شما را امر میکند بآنچه بر ضرر شما تمام میشود از عمل شر که در نتیجه گنه‌کار و عاصی گردید و مثل خود ملعونش از مرتبه و مقامی که در خور شما میباشد پرتاب گردید، و بین مفسرین در معنی فحشاء گفتاری است، سدی، که یکی از مفسرین بشمار میرود گفته زنا است قول دیگر هر معصیتی که در نظر شرع بزرگ نماید و حدی برای آن تعیین شده آن را «فحشاء» گویند، و نیز شیطان بشما امر میکند که بخدا نسبت دهید چیزی را که نمیدانید مثل اینکه بگوئید خدا حبوبات و چهارپایان را برای ما حرام گردانیده یا غیر اینها آنچه را که ندانسته و نفهمیده بخدا نسبت دهید که نسبت دروغ بخدا دادن از وسوسه شیطانی و از فحشاء و منکر بشمار میرود و عمل شیطان است.

صفحه : ۱۷۷

وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنزَلَ اللّهُ قالُوا بَل نَتَّبِعُ ما أَلفَینا عَلَیهِ آباءَنا در اینکه آیا کسانی که بآنها چنین گفته شد که تابع قرآن گردید و آنها در پاسخ گفتند ما تابع پدران خود میباشیم چه کسانی بودند و عمل پدران آنان چه بوده که گفته‌اند تابع آنها میباشیم در عمل بین مفسرین گفتاری است:
۱- آنها مشرکین عرب بودند که وقتی مؤمنین یا شخص رسول اللّه بآنان میگفتند پیرو کتابهای آسمانی گردید انکار مینمودند و میگفتند ما تابع پدران خود میباشیم در بت‌پرستی. (عبد اللّه عباس و ضحاک) ۲- وقتی بآنان گفته شد تابع احکام الهی گردید در آنچه حلال نموده یا حرام گویند ما تابع پدران خود میباشیم.
۳- وقتی که بیهودیها گفتند تابع قرآن گردید ابا نموده و گفتند ما تابع پدران خودیم.
أَ وَ لَو کانَ آباؤُهُم لا یَعقِلُونَ شَیئاً وَ لا یَهتَدُونَ الف، اولو استفهام است و واو آن عطف است یعنی آیا اینها متابعت و پیروی مینمایند پدران خود را در صورتی که پدران آنان بی‌خرد و نفهم بودند و قوه فکریه خود را بکار نمیانداختند که از طریق عقل و فکر و تعقل و تفکر دین حق بدست آرند و راه حقیقت را بجویند و رستگار گردند.
وَ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنعِقُ بِما لا یَسمَعُ إِلّا دُعاءً وَ نِداءً کسانی که کافر شدند مثال آنان مثال اغنام و گوسفندانی است که

راعی و چپان آنها را میراند و بصدایی بلند آنان را زجر می‌کند که بیراهه نروند و آنها نمیشنوند مگر صدایی و صوتی.
مثال تشبیه نمودن امر معقول است بامر محسوس که معقول را باندازه‌ای در پرده محسوس نشان دهند و باین طریق چیزی دستگیر شنونده و مخاطب گردد و شاید مقصود

صفحه : ۱۷۸

اینکه باشد که ای پیغمبر اکرم خواندن تو کفار را برای هدایت و گرویدن بدین مثال راعی و چپانی ماند که برای اینکه گوسفندان متفرق نگردند و طعمه گرگ گردند بصدای بلند آنها را میراند لکن گوسفندان مقصود راعی را نمیفهمند که غرض او نجات آنها است فقط صوتی و صدایی میشنوند.
اینکه مثال بسیار نزدیک بواقع و تشبیه بسیار خوبی است همین طوری که بهائم و چهارپایان در موقع چراگاه فقط صدایی از چپان میشنوند و معنی کلام وی را نمیفهمند همین طور کسی که چشم و گوش دل وی بسته شد از کلمات حقانی فقط حروف و الفاظی میشنود و ابدا معانی باطنی آن را ادراک نمیکند.
صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَعقِلُونَ مقصود از کری و گنگی و کوری که در اینکه آیه و آیات دیگر نسبت بکفار و منافقین میدهد البته فقدان قوای ظاهری نیست بلکه مقصود فقدان قوای باطنی است و همین طوری که انسان بچشم سر الوان و اشکال را می‌بیند و بگوش سر اصوات و صداهایی میشنود اگر چشم و گوش دل وی باز شود البته معانی مندرجه در کلام انبیاء و بزرگان دین را بخوبی میفهمد و ادراک مینماید.
مردم در استماع کلام اللّه تقسیم بسه قسم میگردند:
قسمتی از مردم مثل کفار و مغرضین اصلا حاضر نیستند کلمات حقانی را بشنوند چه جای اینکه استماع نمایند هر جا ببینند سخن حقی در میان آمد بیراهه میروند در مثال ایناننـد که هر گاه کلام حقی بگوششان بخورد غیر از صدایی و ندایی چیزی نمیفهمند قسمت دوم حاضر میشوند برای شنیدن لکن بقدری نفهم و بیخردند که جز یک الفاظ و حروفی که بگوش بشنوند چیزی نمیفهمند و در کلمات حقانی هیچ تدبر و تفکّر ندارند و بیک الفاظی قانع گردیده و بیشتر مردم چنین‌اند که و لو آنکه بزبان بگویند ما ایمان داریم و اقرار بشهادتین نیز بنمایند لکن ایمان آنان تقلیدی و تابع آباء و اجداد خود میباشند و بقرینه آیه پیش ما أَلفَینا عَلَیهِ آباءَنا و نیز قوله تعالی فَهُم لا یَعقِلُونَ ممکن است گفته شود آیه صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَعقِلُونَ در باره

صفحه : ۱۷۹

چنین اشخاصی نیز صادق آید.
البته معلوم است مقصود از کری، گنگی، کوری فقدان آلات ظاهری نیست کفار چشم و گوش و زبان جسمانی آنان صحیح بوده بلکه قوای روحانی آنان در اثر عدم تدبر و تفکر بکار نیافتاده و فلج گردیده اینکه است که بسیاری از دانشمندان گفته‌اند ایمان تقلیدی که بکلی خالی از برهان و دلیل عقلی باشد بی‌اساس و بی‌نتیجه است فقط اثر آن اینکه است که بگفتن شهادتین از مسلمانها محسوب میگردند و جان و مالشان در حمایت اسلام محفوظ میماند لکن اثر اخروی ندارد.
آری ایمان بدون تحقق در واقع اسم بلا مسمی و لفظ بدون معنی میباشد چگونه ممکن است انسان عاقل خردمند حاضر گردد که نفهمیده و تحقیق ننموده تحت تأثیر دیگران واقع گردد و چشم و گوش بسته خود را تسلیم عقاید دیگری نماید مگر اینکه گفته شود حس انسانیت از اینان گرفته شده و آن چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویای آنان در اثر نفس‌پرستی مفقود گردیده.
قسم سوم از مستمعین کلام اللّه اشخاصی میباشند که استماع کلمات حقانی مینمایند و عقل و فکر خود را نیز بکار انداخته در باره

آن فکر میکنند و تدبر مینمایند و بمیزان عقل حق و باطل را میسنجند و هر چه بشنوند تحت بازرسی قرار داده و در آیات تکوینی و تدوینی تعمق مینمایند و عقل خود را از اسارت نفس رهایی داده و در راه شناسایی حق تعالی و ادراک حقیقت بقدر استعداد و موقعیت با نفس شریر خود مجاهده مینمایند تا اینکه مظفرانه بهدایت راهنمایان طریق سیر بسوی حقیقت را پیدا نمایند وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا.

آری وعده حق حق است هر کسی در راه او مجاهده نمود خداوند درب رحمت خود را بسوی وی باز میکند و وی را بسوی خود رهبری مینماید «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست».

خلاصه فقط اشخاصی چشم و گوش دل آنها بینا و شنوا گردیده و از کوری و کری و گنگی دل نجات یافته‌اند که در راه سعادت خود را بزحمت انداخته و ایمان تحقیقی

صفحه : ۱۸۰

که مطابق با عقل سلیم باشد بدست آورده و در استحکام آن پافشاری مینمایند.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم اینکه اینجا خطاب را مخصوص بمؤمنین گردانیده که طیبات را بخصوص روزی آنها قرار داده با اینکه خطاب « یا ایها النّاس» مؤمنین را نیز شامل بود دو نکته بنظر میرسد یکی برای مزید امتنان نسبت باهل توحید که گوشزد آنها نماید که غرض اصلی از ایجاد طیبات روزی شما بوده و عموم مردم بطفیلی شما اهل ایمان روزی میخورند و در زمین نشو و ارتقا مینمایند و آیه یا أَیُّهَا النّاسُ کُلُوا مِمّا فِی الأَرضِ حَلالًا طَیِّباً که فقط خوردن طیبات را برای آنان حلال گردانیده نه اینکه برای روزی آنها ایجاد کرده باشد شاهد بر اینکه است زیرا که شکی نیست که غرض از خلقت عالم انسان کامل است که افراد کامل انبیاء بالاخص وجود پیغمبر خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم میباشد چنانچه فرموده

«لولاک لما خلقت الافلاک»

که نخستین مقصود از خلقت پیدایش نور پاک انوار انبیاء و اولیاء و در ثانی تابعین و کسانی که از نور وجود آن بزرگواران استضائه مینمایند زیرا که گروندگان بمقام توحید از فاضل طینت آنها ایجاد گردیده‌اند.

نکته دیگر مؤمنین را ارشاد مینماید که بخورید از طیباتی که روزی شما قرار دادیم وَ اشکُرُوا لِلّهِ و سپاس‌گزار باشید و اینکه در آیه پیش چنین امری بعموم مردم نمیکند شاید سرش اینکه باشد که عموم مردم مگر اندکی از آنان در اثر هواهای نفسانی و متابعت شیاطین شکر واقعی از آنها ناشی نمیشود اینکه است که در جای دیگر فرموده وَ قَلِیلٌ مِن عِبادِیَ الشَّکُورُ بلکه در آن آیه یا أَیُّهَا النّاسُ کُلُوا مِمّا فِی الأَرضِ حَلالًا طَیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ آنان را نهی میفرماید از متابعت شیطان که در اثر پیروی شهوات و اعمال و اخلاق نکوهیده طیبات را تبدیل بخبائث مینماید زیرا همین مأکولات طیب پاکیزه است که جزء طبیعت خبیث آنان گردیده و در پیروی شهوات صرف مینمایند.

نکته کلام اینجاست که یک جا نهی است و یک جا امر، نسبت بعموم مردم که بیشترین آنها کفار و فساق و منافق میباشند اعتراض و نهی است که مأکولات پاکیزه

صفحه : ۱۸۱

که برای امرار حیات شما و بجای ماندن قوای طبیعی شماست بخورید و متابعت سفرای الهی نمائید و پیروی شیطان و شهوات خود ننمائید، و نسبت بمؤمنین امر است و چون مؤمنین تابع رسولند نه تابع شیطان اینکه است که فقط ارشاد مینماید ایشان را که بشکرانه نعمتهای غیر متناهی الهی سپاس‌گزار باشید «و در جزو اول اینکه تفسیر اندازه‌ای راجع بشکر بحث نمودیم که خلاصه حقیقت شکر

اینکه است که هر نعمتی که خداوند بانسان عطا نموده بایستی در همان مصرفی که مقصود از بخشش آن بوده صرف گرداند «شکرا للّه» بتنهایی کافی نیست.

إِن کُنتُم إِیّاهُ تَعبُدُونَ ای مؤمنین بخورید از مأکولات پاکیزه که روزی شما قرار دادیم و سپاس گزار ولی نعمت خود باشید اگر میدانید فقط معبود شما آن است و جز او غیر را عبادت نمیکنید زیرا بمقتضای ایمان چشم و دل شما بسوی او نگران است و ابقاء حیات و روزی خود را بدست قدرت او میدانید و چشم امید بسوی کرم وی دارید و از غیر بریده و بکرم او پیوند نموده‌اید.

إِنَّما حَرَّمَ عَلَیکُمُ المَیتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحمَ الخِنزِیرِ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَیرِ اللّهِ پس از آنکه بآیه پیش یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِن طَیِّباتِ امر فرموده باکل طیبات و بآیه دیگر امر فرموده باکل آنچه در زمین است و تمام مأکولات را برای انسان مباح گردانیده و باین آیه اخیر استثناء میکند و بیان میفرماید آنچه را که داخل طیبات نیست و از تحت حلیت خارج و از خبائث بشمار میرود.

و مقصود از میته هر جانوری است که بایستی بقانون شرع اسلام ذبح نمایند وقتی او را نکشند تا بمیرد یا بغیر دستور شارع ذبح نمایند آن میته میگردد و اکل آن حرام و نجس است، و نیز خون و گوشت هر حیوانی که بغیر اسم خدا کشته شود تماما از عموم طیبات خارج و تحت خبائث واقع‌اند و مؤمنین مأذون در اکل و استعمال آنها نیستند.

صفحه : ۱۸۲

فَمَنِ اضطُرَّ غَیرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثمَ عَلَیهِ پس کسی که مضطر گردید در اکل میته یا باقی منهیات بدون اینکه از راه فساد و طغیان بدست آورده یا اینکه از روی ظلم و تعدی پیدا نموده فَلا إِثمَ عَلَیهِ مأذون است که بقدر سد رمق و حفظ جان از اینکه منهیات تناول نماید.

و در بعضی از احادیث «باغ» بظالم تفسیر شده و «عاد» بغاصب، و در روایت دیگر «باغی» کسی را گویند که مخالفت امام نماید و «عادی» آدم دزد است.

و از ابی جعفر و ابی عبد اللّه علیهما السلام روایت میکنند که «باغی کسی است که مخالفت امام نماید و عادی آدم معصیت‌کار است» و در کافی روایت از صادق آل محمّد است که باغی کسی است که شکار کند و صید نماید و عادی سارق و دزد است که در حال اضطرار نیز برای آنها اکل میته حلال نیست آن طوری که برای باقی مسلمانها حلال است و نماز او در سفر قصر نمیشود.

و ممکن است تمام اینها را از مصادیق باغی و عادی در آیه بشمار آورد و از اینکه اخبار چنین استفاده میشود که مردمانی که از روی طغیان و عدوان چیزی بدست آرند حتی در حال اضطرار نیز برای آنان حلال نیست اکل آنچه از روی طغیان بدست آورده لکن برای غیر اینها بقدر سد رمق حلال است.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند معنی آیه چنین است که کسی که مضطر گردید بر اکل میته یا باقی منهیات بدون آنکه قصد تعدّی و عدوان داشته بلکه برای حفظ جان اگر بقدر سد رمق از میته یا خون یا گوشت خنزیر تناول نماید گناهی نکرده.

إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است، شاید ذکر «غفور و رحیم» در اینجا باین مناسبت باشد که اکل میته و آنچه در آیه منع شده در هیچ حالی روا نیست لکن برای رفع اضطرار و اینکه تکلیف بما لا یطاق در شرع اسلام نیست در آن موقع بخشوده شده و مسئولیتی برای شخص نیست.

صفحه : ۱۸۳

إِنَّ الَّذِینَ یَکتُمُونَ ما أَنزَلَ اللّهُ مِنَ الکِتابِ وَ یَشتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلًا اعتراض و تهدید باهل کتاب است که آنان بسیاری از آیات و احکام کتابهای آسمانی را کتمان مینمایند.

در تفسیر ابو الفتوح مینویسد که عبد اللّه عباس گفته اینکه آیه در کعب اشرف و کعب اسد وحی و یاسر دو پسران اخطب نازل گردیده زیرا که قبل از بعثت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم اینان بعوام میگفتند نزدیک است که خداوند رسولی بفرستد در مکه که او از شرب خمر و زنا و ربا نهی نماید و نام او محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم است وقتی رسول آمد عوام گفتند اینکه همان است که بما خبر داده بودید آنها بطمع مال و ریاست گفتند اینکه آن پیمبر نیست هنوز او نیامده و اوصاف رسول اللّه را بر خلاف واقع بعوام وانمود کردند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که آنان کتمان مینمایند آیاتی که در باره پیغمبر خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسیده و ببهای آن اندک مال بیمقدار دنیا را میگیرند. «پایان» أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِم إِلَّا النّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ یَومَ القِیامَةِ وَ لا یُزَکِّیهِم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ اینکه مالی که اینان در عوض کتمان آیات میگیرند آتشی ماند که در شکم آنان فرود می‌آید و بکیفر عملشان بسه عقوبت سخت مبتلا میگردند:

۱- اگر چه اکل چنین مال در دنیا گوارا مینماید لکن در قیامت بشکل آتش گشته و در شکم آنها واقع میگردد.

۲- در روز قیامت خدا با آنان تکلم نمیکند و در اینکه جمله وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ سه معنی گفته شده:

اول- بقدری آنها پست و بی‌رتبه‌اند که لایق مکالمه با حق نمیباشند.

دوم- سخنی که خیر آنها در آن باشد از خداوند نمی‌شنوند.

سوم- کنایه باین باشد که بدون سؤال و جواب داخل جهنم میگردند، لکن متبادر بذهن همان معنی اول است.

صفحه : ۱۸۴

۳- بکیفر اعمالشان دیگر لایق بخشش نمیباشند (و برای آنان است عذاب دردناک).

أُولئِکَ الَّذِینَ اشتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالهُدی وَ العَذابَ بِالمَغفِرَةِ فَما أَصبَرَهُم عَلَی النّارِ اشاره بهمان اهل کتاب است که اینان کسانی میباشند که هدایت و رستگاری را تبدیل نمودند بضلالت و گمراهی و مغفرت و آمرزش را بعذاب «فما اصبرهم» ما برای تعجب است که بسیار جای تعجب است چگونه انسان عاقل چنین میکند که دانسته و فهمیده خود را بعذاب مبتلا مینماید و چگونه تواند تحمل عذاب نماید و بعضی از مفسرین گفته‌اند «ما» در اینجا ماء استفهامی است یعنی آیا چگونه بر عذاب توانند صبر نمود.

صفحه : ۱۸۵

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۷۶ تا ۱۷۹]

اشاره

ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ نَزَّلَ الکِتابَ بِالحَقِّ وَ إِنَّ الَّذِینَ اختَلَفُوا فِی الکِتابِ لَفِی شِقاقٍ بَعِیدٍ (۱۷۶) لَیسَ البِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَکُم قِبَلَ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ وَ لکِنَّ البِرَّ مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ المَلائِکَةِ وَ الکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی المالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینَ وَ ابنَ السَّبِیلِ وَ السّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ المُوفُونَ بِعَهدِهِم إِذا عاهَدُوا وَ الصّابِرِینَ فِی البَأساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِینَ البَأسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ المُتَّقُونَ (۱۷۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ القِصاصُ فِی القَتلی الحُرُّ بِالحُرِّ وَ العَبدُ بِالعَبدِ وَ الأُنثی بِالأُنثی فَمَن عُفِیَ لَهُ مِن أَخِیهِ شَیءٌ فَاتِّباعٌ بِالمَعرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیهِ بِإِحسانٍ ذلِکَ تَخفِیفٌ مِن رَبِّکُم وَ رَحمَةٌ فَمَنِ اعتَدی بَعدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ (۱۷۸) وَ لَکُم فِی القِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِی الأَلبابِ لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ (۱۷۹)

ترجمه:

اینکه است که بـدرستی خـدا فرود آورد کتـاب را بحق و درستی و محققـا کسـانی که اختلاـف نمودنـد در اینکه کتاب هر آینه در خلافی دور از حق خواهند بود،

نیکی اینکه نیست که بگردانید روهای خود را بطرف مشرق و طرف مغرب لکن نیکو کسی است که ایمان آورده باشد بخدا و بروز قیـامت و بملاـئکه و بکتابهـای آسـمانی و بتمـام پیمبران و انفـاق نمایـد مـال خود را با محبتی که بآن دارد و بدهـد بخویشاونـدان و نزدیکـان و بیتیمان و فقیران و سؤال کننـدگان و رهگـذران که محتاج شونـد و آزاد کردن بنـدگان (و نیز نیکوکار کسـی است) که نماز را بپای داشته و زکاهٔ مال خود را داده و وفا کننده بعهد و هر گاه عهدی بست بعهد خود وفا نماید و هنگام

صفحه : ۱۸۶

ترسها و ضررها و سختیها صبر کند کسانی که باین اوصاف آراسته‌اند آنها راستگویانند و آنها پرهیزگارانند،

ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد حکم قصاص برای شـما چنین ثبت گردیده که مرد آزاد مقابل مرد آزاد قصاص شود عبد مقابل عبد زن مقابل زن توان قصاص نمود، پس کسـی که ببخشد از برادر دینی خود چیزی از قصاص (که ولی مقتول از قصاص بگذرد و دیه بگیرد) پس قاتـل بایـد برضـا و رغبـت و مهربـانی دیـه بدهـد و اینکـه حکـم دیه عـوض قصـاص رحمت و سـبکباری است از طرف پروردگار شما پس کسی که از اینکه حکم قصاص تعدی نماید برای اوست عذاب دردناك،

ای صاحبان عقل در قصاص حیات است و شاید شما اهل تقوی گردید تا اینکه از کشتن یکدیگر بپرهیزید.

توضیح آیات

اشاره

ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ نَزَّلَ الکِتابَ بِالحَقِّ «ذلک» از اسـماء اشاره و راجع بآیه پیش است که آن عذاب طاقت‌فرسا و محرومی آنان از اسـتماع سخن حق تعـالی و مکـالمه بـا آنها و باقی مانـدن آنان در خبائث نفسانی برای اینکه است که خداونـد تورات و انجیل را فرود آورد بحق و درستی و آنها در آن اختلاف نمودند.

و بعضـی از مفسـرین چنین گفته مقصود از آیه اینکه است که چون پـاره‌ای از مردم کتابهـای آسـمانی را پنهان باز نمودنـد و آیات حقانی را کتمان کردند خداوند آنها را مجازات نموده بعذاب و دوری از رحمت خود و محرومی از مکالمه با آنان.

وَ إِنَّ الَّذِینَ اختَلَفُوا فِی الکِتابِ لَفِی شِقاقٍ بَعِیدٍ در معنی جمله «لَفِی شِقاقٍ بَعِیدٍ» از مفسرین گفتاری نقل شده:

۱- کفار در جـدایی و تفرقه انداختن بین کلمات حقانی از هم بسـیار دورند که هر کسـی برأی و اندیشه خود چیزی گفته بر خلاف حرف دیگر.

۲- آنان در هواهای نفسانی و نیز در گفتارشان بسیار اختلاف دارند.

۳- مقصود از کتاب قرآن است که هر یك از کفار راجع بقرآن چیزی گفته

صفحه : ۱۸۷

بعضـی گوینـد قرآن شـعر است، بعضـی گوینـد سـحر است، پاره‌ای گویند کهانت است جماعتی گویند کلام اعجمی است، بعضـی گویند اساطیر و گفته‌های پیشـینیان است لَیسَ البِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَکُم قِبَلَ المَشـرِقِ وَ المَغرِبِ مفسرین گویند چون بعد از تحویل قبله

از بيت المقدس بروى كعبه بين يهوديها و مسلمانها نزاع و جدال واقع گرديد اينكه بود كه اينكه آيه نازل گرديد كه نيكى و نيكو كارى و مرضى بودن نزد خداى سبحان برو كردن بطرف مشرق، و مغرب نيست چنانچه يهوديها رو بطرف مغرب ميكنند و نصرانيها رو بطرف مشرق، بلكه نيكوكار بتمام معنى كسى راست كه بتمام جهات روحانى و جسمانى و اخلاقى نيكو باشد بطورى كه از تمام شراشر وجود وى نيكى ظاهر شود و از باطن او بظاهرش نمودار گردد و بتمام قوى و مشاعر در راه حق و حقيقت ابراز فعاليت نمايد.
وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الْيَومِ الْآخِرِ «البر» در عرف شرع هر عملى است كه نزد شارع مرضى و پسنديده باشد و نيز اسمى است جامع بين تمامى طاعات و محسنات و اعمال خيرى كه بآن تقرب حاصل آيد و بر آن ثواب مترتب گردد.
و مؤمن كسى را گويند كه از روى دانستگى و فهميدگى ايمان آرد بوجود خدا و وحدت و يگانگى او و بتمام صفات جلاليه و جماليه آن فرد ازلى و نيز تصديق نمايد بعالم آخرت و بداند كه پس از اينكه عالم عالمى است پشت اينكه پرده اسراريست و تصديق نمايد بوجود ملائكه و تمام كتب آسمانى و انبياء مرسلين و «كل ما جاء به النبى».
وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُربى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابنَ السَّبِيلِ وَ السّائِلِينَ وَ فِى الرِّقابِ و نيز نيكوكار كسى ميباشد كه مال خود را با آن محبتى كه بمال خود دارد انفاق نمايد و اينكه معنى بنا بر اينكه است كه ضمير «حبه» بمال برگردد يعنى با دوستى مال

صفحه : ۱۸۸

و ممكن است ضمير حبه راجع گردد «باللّه» يعنى در راه دوستى حق تعالى مال خود را انفاق ميكنند، و معنى اول باعتبار قانون نحوى و لفظى معتبر است لكن معنى دوم بحقيقت و معنويت نزديكتر مينمايد.
و از اينكه ترتيبى كه در انفاق بيان شده ميتوان استفاده نمود كه بعضى از اينكه مراتب اولويت دارند بر بعضى ديگر، نخستين ذوى القربى يعنى خويشاوندان فقير، پس از آن ايتام اطفال بى‌پدر كه سرپرستار ندارند، پس از آن فقراء، پس از آن إبن سبيل كه در غربت محتاج و درمانده گردد، پس از آن سؤال كنندگان، پس از آن آزاد كردن غلامان و كنيزان.
وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ و نيز نيكوكار كسى است كه نماز را بپاى ميدارد و زكاة مال خود را ميدهد پس از ايمان باصول ديانات صلاة و زكاة دو اصل از اصول فروع و دو چرخ دائره عبوديت است كه بدون اينكه دو اصل عبوديت بلكه ايمان تحقق نپذيرد.
وَ الْمُوفُونَ بِعَهدِهِم إِذا عاهَدُوا و نيز نيكوكار كسى است كه هر گاه عهدى بست بعهد خود وفا كند.
مفسرين گويند عهد اسمى است جامع بين نذر و عهد و قسم، و نيز شامل ميگردد آن عهد و ميثاقى كه يهوديها با رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلّم بستند بلكه نظر به اينكه آيه در مقام مدح و تعريف مردمان با ايمان و با تقوى است ميتوان گفت مقصود از عهد اعم از واجب و مستحب است حتى آن قراردادهايى كه بعضى از مؤمنين با هم مى‌بندند شامل ميگردد زيرا وفاء بآن از محسنات ايمانى و اخلاقى بشمار ميرود، و همين طورى كه خداوند تعريف ميكند وفاكنندگان بعهد را مذمت مينمايد كسانى را كه عهدى مى‌بندند و عهد خود را ميشكنند و بر خلاف آن عمل مينمايند الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهدَ اللّهِ مِن بَعدِ مِيثاقِهِ سوره بقره آيه ۲۵، در جزء اول راجع بموضوع نقض عهد اندازه‌اى بحث نموديم مراجعه نمائيد.

صفحه : ۱۸۹

وَ الصّابِرِينَ فِى الْبَأساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِينَ الْبَأسِ خداوند متصفين بصبر و كسانى را كه در ناملايمات و سختيهاى روزگار بردبارى مينمايند ستايش مينمايد، و در جزء اول اينكه تفسير اندازه‌اى راجع بفضيلت و خصوصيات صبر بحث نموديم تكرار نشود.
در اينكه مباركك آيه سه نوع از انواع صبر را شماره مينمايد و تماما داخل در محسنات اخلاقى و از فضائل بشرى بشمار ميرود.
فى البأس تفسير شده بفقر و سختى امور زندگانى و الضراء هر چيزى است كه بانسان ضرر رساند از مرض يا فوت مال يا مرگ

اولاد و غیر اینها و گفته‌اند تمامی ناملایمات و مصیبات روزگار که تحمل آن دشوار باشد از فروع «ضراء» بشمار میرود وَ حِینَ البَأسِ تفسیر بجهاد و خوف از اعداء شده در جبهه جنگ.

در اینکه آیات معجزنما که از معدن وحی صادر گردیده ارائه میدهد اوصاف و محسنات یک فرد کامل از بشر را که بتمام معنی از جنبه روحانی، جسمانی، اخلاقی، بمنتهی درجه کمال رسیده و حائز مقام قرب گردیده.

زیرا کمال مرتبه روحانی بشر باین است که چشم بصیرتش بنور ایمان مکتحل گردد و بطریق «علم الیقین» بلکه «عین الیقین» بفهمد و بوجدان قلبی بیابد و گواهی دهد که هیچ موجودی مستحق معبودی و لایق مسجودی نیست مگر ذات احدی که یگانه و منزه از شریک و نظیر و مثل و ضد و ندّ است نه در مقابل حکمش حکمی و نه در مقابل قدرتش اقتداری و نه در مقابل سلطنتش ضدی، و نه در مقابل اراده‌اش ندی.

از تغیر و تبدل مصون و هیچ نقصان و انتقالی در قدس جلال و جمالش راه ندارد متصف بجمیع اوصاف جمال و کمال منزه از جمیع نقایص ممکنات و ساحت قدسش از تردد اوهام و افکار خالی.

بزرگ است خدایی که نهایت عقول در اول مرتبه معرفتش متحیر و افکار صاحب نظران در اشعه نور عظمت او کلیل گردیده، مکان و مکانیات و زمان و زمانیات در سعه قیومیت و احاطت احدیت او بی‌اثر و بی‌رونق گشته‌اند و هر چه در عقل و وهم و حواس

صفحه : ۱۹۰

گنجد ذات حق از آن منزه و مبرا است زیرا همه ممکن و حادث میباشند و موجود حادث و ممکن جز ادراک حادث و ممکنی مثل خود نتواند کرد، غایت ادراک در اینکه مقام عجز است، اینکه است که گفته‌اند «العجز عن درک الادراک ادراک».

و برای ایمان و مقام موحدین مراتب و درجاتی است که اینجا جای تفصیل آن نیست لکن اجمالا گوئیم چنانچه اهل دل گفته‌اند توحید چهار مرتبه دارد.

توحید ایمانی، توحید علمی، توحید حالی، توحید الهی، اول مرتبه ایمان اقرار بزبان و تصدیق بقلب است» و مرتبه آخر که آن را توحید اخص گویند اینکه است که موحد در مرتبه یقین بجایی رسد که آنچه هست در مقابل عظمت الهی ناچیز بیند و مضمون آیه کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلّا وَجهَهُ سوره قصص آیه ۸۸، معاینه نماید و بین اینکه دو مرتبه مراتب بسیار است و کتب بیشماری راجع بعلم توحید و سائرین الی اللّه تألیف گردیده، لکن تحصیل علم توحید و معرفت بحق تعالی بخواندن کتب و شنیدن ادله بتنهایی کافی نیست بایستی پس از مجاهده که فرموده وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا از مرتبه نفس و خودخواهی سفر نمود و اینکه سفر بپیمودن مسافت نیست بلکه بپای طلب و از خودگذشتگی بایستی قطع طریق نمود و زاد و توشه اینکه راه تقوی و ایمان است «چنانچه فرموده تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیرَ الزّادِ التَّقوی وَ اتَّقُونِ یا أُولِی الأَلبابِ(۱)» و از کمال ایمان بخدا ناشی میگردد ایمان بآخرت و ایمان بملائکه کسی که قدرت و عظمت الهی را غیر متناهی دانست البته مخلوقات که آثار قدرت و عظمت و کبریایی او میباشند بی‌انتها میداند پس ایمان بملائکه ناشی از کمال ایمان بخدا بشمار میرود.

و چنانچه آیات قرآنی نشان میدهد ملائکه انواع و اقسامی دارند أُولِی أَجنِحَةٍ مَثنی وَ ثُلاثَ بیان کیفیت خلقت آنهاست و وَ الصَّافّاتِ صَفًّا بیان مراتب بعضی از آنهاست فَالسّابِقاتِ سَبقاً فَالمُدَبِّراتِ أَمراً بیان عمل آنان فَالزّاجِراتِ زَجراً صفت ایشان فَالتّالِیاتِ ذِکراً مقامشان فَالمُلقِیاتِ ذِکراً اشاره بمرتبه عبودیت و فرمانبری آنهاست و اینکه هر مرتبه‌ای از آنها موظف بر امر مخصوصی میباشند وَ ما مِنّا إِلّا لَهُ مَقامٌ مَعلُومٌ در شأن آنان است.

---

(۱) سوره بقره آیه ۱۹۳

صفحه : ۱۹۱

و نیز از کمال ایمان بخدا ایمان بارسال رسل و انزال کتب آسمانی است کسی که خدا را بعلم و حکمت و رأفت شناخت ایمان دارد که عبث و بیهوده‌کاری از ساحت قدس او مبرا است انسان را عبث خلق ننمود نتیجه خلقت عاید خود خلق میگردد ذات بی‌زوال او بالاتر از آنست که از وجود خلق بهره‌ای عاید وی گردد.

(من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم) مثنوی

و ارسال پیمبران از روی لطف است که طریق هدایت را بخلق بیاموزند و گر نه نقض غرض لازم می‌آمد زیرا که بدون راه‌نمایان کسی را ممکن نیست طریق حق را پیدا نماید و در آن سلوک بنماید و غرض از خلقت انسان و کمال او در مرتبه معرفت بحق و رسیدن بمقام عبودیت است ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِیَعبُدُونِ شاهد آنست و دیگر از تمامیت برّ که در آیه نام برده شد کمال جنبه طبیعی و عملی است در پیروی فرمان عقل و شرع که از مراعات آن «عقل عملی» بکمال میرسد و علامت بارز و ظاهر آن دو چیز است: یکی بذل مال بطوری که مطابق دستور شارع اسلام انجام گیرد نه از روی سلیقه و دلخواه و علامت آن مراعات نمودن مراتب مستحقین است که احسان بهر کسی که در خور مرتبه وی بایست مراعات گردد، و دیگر عبادت بدنی و جوارحی است که بتمام قوی و اعضاء و جوارح در مقام عبودیت آن معبود یکتا بر آید و فرد جامع آن نماز است که نماز یک معجونی است ساخته شده از آنچه عبودیت بآن تحقق می‌پذیرد و در نماز هر یک از اجزاء بدن بشایستگی اظهار عبودیت و ذلت خود و عظمت و بزرگی آفریننده خود مینماید و اینکه طور عبودیت نیز ناشی میشود از کمال ایمان.

سوم از خصوصیات برّ که در اینکه مبارک آیه گوشزد بشر مینماید اموری است که راجع بحسنات اخلاقی است که نسبت بآن نیز دو قسم مهم آن را تذکر میدهد اول وفا نمودن بعهد بتمام اقسام آن که عمل نمودن بآنچه انسان خود را ملتزم بآن گردانیده از محسنات اخلاقی بشمار میرود چه داخل در عبادات باشد یعنی بفرموده شرع آنچه انسان خود را ملتزم بآن گردانیده واجب است مراعات مثل وفا بنذر و عهد و قسم و چه

صفحه : ۱۹۲

راجع بمعاملات و معاشرات با خلق که از حسن اخلاق حمیده انسانی اینکه است که بقول خود هر گاه بکسی قولی داد یا وعده داد بآن عمل نماید و خلاف قول و وعده ننماید دوم صبر در ناملایمات و آنچه منافی با طبیعت و موقعیت نفسانی است از سختیها و اموری که در ایام حیات بانسان برخورد مینماید که آن نیز از کمال ایمان و عزم ثابت و قوت اراده است تحقق می‌پذیرد.

أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ المُتَّقُونَ کسانی که متصف باین اوصافند اینهایند اهل صدق و صفا و اینهایند اهل تقوی و پرهیزکاری که از روی واقع و حقیقت بدون شائبه شرک و ریا اذعان نموده و بحلقه محکم توحید چنگ زده و دارای ایمان و تقوی گردیده‌اند.

آری کسی که دارای صفت صدق گردید ظاهرش آینه باطن و باطنش مطابق واقع گفتارش مطابق نیاتش افعالش مطابق احوالش آنچه گوید آن کند آنچه اظهار نماید واقع باشد دل و زبانش توأم ظاهر و باطنش یکسان، و صدق حقیقتی است وحدانی که جامع تمامی محسنات اخلاقی و منشأ جمیع نیکیهای انسانی است.

پس از اینجا معلوم میشود سرّ کلام معجزنمای الهی که تمامی خیرات و محسنات را متفرع بر صدق و تقوی نموده که چنین

اشخاصی که متصف باین صفات نامبرده میباشند اینها در ایمان و ایقان در گفتار و کردار در عمل و رفتار راستگویانند و دارای ملکه حمیده تقوی گردیده‌اند.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ القِصاصُ فِی القَتلی الحُرُّ بِالحُرِّ الخ خطاب بمؤمنین است که قانون الهی در باره شما چنین جاری گردیده که در مورد قتل و قصاص مرد آزاد در مقابل مرد آزاد قصاص شود و کشته شود عبد در مقابل عبد زن در مقابل زن.

اگر چه از ظاهر قوله تعالی کُتِبَ عَلَیکُمُ القِصاصُ حکم لزومی و وجوبی استنباط میگردد که در مورد قتل معین است قصاص بمثل شود لکن بقرینه فَمَن عُفِیَ لَهُ مِن أَخِیهِ شَیءٌ در مورد عفو و بخشش سلت که هر گاه ولی دم قاتل را عفو کند

صفحه : ۱۹۳

حکم وجوبی برداشته میشود و بجای آن دیه بگردن قاتل ثابت میگردد.

فَاتِّباعٌ بِالمَعرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیهِ بِإِحسانٍ بقاعده عربیت فاتباع مبتدا و خبرش محذوف است یعنی بایستی قاتل در موقع دیه دادن بطور معروف تابع گردد و دیه بدهد برای گذشت و احسانی که اولیای مقتول در باره وی مراعات نموده‌اند.

ذلِکَ تَخفِیفٌ مِن رَبِّکُم وَ رَحمَةٌ و اینکه حکم که در جایی که ولی مقتول بگذرد و در عوض قصاص دیه بگیرد اینکه تخفیف است از طرف پروردگار شما که از روی رحمت و رأفت حکم قصاص را سبک گردانیده.

از تفسیر عیاشی چنین نقل میکنند که او از صادق آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکند که فرموده قوله تعالی الحُرُّ بِالحُرِّ هر گاه مرد آزاد عبدی را کشت نباید او را بکشند بلکه بایست او را بکتک سخت مجازات نمایند و از وی دیه بگیرند و هر گاه مردی زنی را کشت اولیاء او مخیرند در اینکه دیه بگیرند یا نصف دیه او را بدهند و قصاص نمایند و اخبار دیگری نیز در اینکه خصوص رسیده که فقهاء در کتب فقهیه متعرض گردیده‌اند.

فَمَنِ اعتَدی بَعدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ در اینکه جمله دو احتمال داده شده یکی پس از عفو و دیه اگر ولی دم یعنی اولیای مقتول قصاص کنند بر آنان است عذاب الیم.

و دیگر هر گاه قاتل بعد از تخفیف و عفو از طرف اولیاء مقتول باز فساد کند و آدم‌کشی نماید فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ که در دنیا قصاص میشود یا در آخرت مجازات سخت می‌بیند یا هم در دنیا بکیفر اعمال مجازات میشود و هم در آخرت مبتلا بعذاب و شکنجه میگردد، قول دوم بسیاق آیه نزدیکتر است.

اگر روح حقیقت‌بین در کسی پیدا شود بخوبی تواند از همین قانون قصاص پی

صفحه : ۱۹۴

ببرد بچگونگی شریعت اسلامی و بفهمد که تمام قوانین و مقررات آن روی میزان اعتدال واقع گردیده نه بطرف افراط رفته و نه بطرف تفریط.

چنانچه گویند طائفه یهود بطرف افراط رفته فقط قصاص میکنند دیه گرفتن را درست نمیدانند نصاری بطرف تفریط رفته قصاص نمیکنند بلکه یا عفو میکنند یا دیه میگیرند و قبل از بعثت حضرت رسول بین اعراب قانون معینی در کار نبوده گاهی قصاص میکردند گاهی دیه میگرفتند و هر گاه از اشراف و بزرگان طائفه آنان کسی کشته میشد مراعات تعادل بین آنها نمیکردند بلکه در عوض یک مرد دو مرد و در عوض یک زن یک مرد و در عوض عبد مرد آزاد را قصاص مینمودند بلکه در عوض یک فرد از اغنیاء چند نفر از فقراء را اعدام مینمودند و اینطور وحشی گری بین آنان دائر بود تا وقتی که خورشید اسلام طلوع نمود و قانون قصاص تأسیس گردید.

آری قانون اسلامی است که بحرارت افراط و برودت تفریط از حق و درستی منحرف نگردیده و قانون عدلی در جامعه بشری استوار نموده.

ببین چگونه از یک طرف در قصاص مساوات را مرعی داشته غنی و فقیر در عرض هم مرد بمرد زن بزن عبد بعبد و از طرف دیگر قاتل را بکیفر عمل خود تحت اختیار اولیاء دم قرار داده اگر خواهند قصاص کنند و اگر خواهند ببخشند، و نیز نظر بمراعات اجتماعی عفو و بخشش را رجحان داده بر قصاص، و با اینکه جانی بسبب گناه کبیره فاسق و مطرود گردیده و باین عمل خود را در معرض غضب حق تعالی و مستحق عذاب گردانیده باز وی را در تعداد اخوت و برادری ولیّ دم بشمار آورده آنجا که فرموده فَمَن عُفِيَ لَه مِن أَخِيهِ شَيءٌ که اینطور بیان دلالت واضح دارد که بمقتضای عاطفه بشری و مراعات دینی بایستی ولی خون عفو نماید در بعضی از تفاسیر راجع بموضوع قصاص بیان خوبی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گوید ملل متمدنه اعتراض نموده‌اند به اینکه قوانین مدنیه تجویز قصاص نمیکند و در اجتماعات امروزه قصاص کردن و فردی را از بین بردن نزد انسان متمدن مستهجن و غیر معقول است و طبیعت بشری از آن نفرت دارد و و جدان انسانی مانع از آنست

صفحه : ۱۹۵

و نیز گویند بکشته شدن اول فردی از بشر از بین رفت و مفقود گردید و بقصاص و کشته شدن جانی جبران نمیشود بلکه فقدانی است بر فقدانی.

و نیز گویند قصاص کردن و آدم‌کشی ناشی از حب انتقام است و چنین صفتی که از صفات نکوهیده بشمار میرود بایستی بسبب تربیت عامه از بین خلق برطرف گردانید نه اینکه تجویز نمود تا اینکه اینکه صفت در انسان قوی گردد و بر آن افزوده شود.

پس باید قاتل و جانی را تربیت نمود بعقوبات سخت مثل زندان در مدت بسیار با اعمال شاقه و نیز گویند بایست آدم خونی را معالجه نمود زیرا که معلوم میشود مرض عصبانیت در وی شدید است، و عقل وی ناقص است که چنین عملی از وی بروز نموده خلاصه چنین گویند قوانین اجتماعیات امروزه و قوانین مدنیه که ملل راقیه وضع نموده‌اند از قصاص که قتل نفس بنفس باشد انکار دارد بدلیل اینکه اجتماعیات از وجود افراد تشکیل میگردد و بایست کاری کرد که افراد زیاد گردند نه اینکه بقصاص کردن کم شوند.

پاسخ

قرآن از تمام اینکه اعتراضات بیک آیه جواب میدهد مَن قَتَلَ نَفساً بِغَيرِ نَفسٍ أَو فَسادٍ فِي الأَرضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِيعاً وَ مَن أَحياها فَكَأَنَّما أَحيَا النّاسَ جَمِيعاً سوره مائده آیه ۳۵.

کسی که یک فرد از بشر را اعدام نماید در غیر مورد قصاص یا در زمین فساد کند مثل اینکه ماند که تمام مردم را اعدام نموده و بعکس کسی که یک نفر را احیا نماید گویا تمامی افراد بشر را حیات بخشیده.

و شاید سرش اینکه باشد که چون قوانین جاریه بین بشر اگر چه وضعی اعتباری است یعنی باعتبار مصالح جامعه بشری تأسیس شده لکن یک فرد با تمام افراد در صدق انسانیت مساوی میباشند پس کسی که یک فرد را اعدام نماید گویا تمام مردم را اعدام نموده زیرا که آن انسانیت مشترکه بین افراد راجع بیک فرد نیز صادق آید و چگونه ملل متمدنه در موقع جنایت و قصاص و رفع فساد جایز نمیدانند کشتن

صفحه : ۱۹۶

و اعدام نمودن جانی را لکن برای استقلال ملتشان و قومیتشان و ریاستشان چه ملیون و ملیاردهای بشر بی گناه را اعدام مینمایند و هیچ باک ندارند علاوه در نظر اسلام انسانی محترم و خون او با قیمت است که بر دین توحید باشد و وزن جامعه بشر با وزن یک نفر موحد مساوی (بلکه بالاتر است). (پایان) وَ لَکُم فِی القِصاصِ حَیاهٌ یا أُولِی الأَلبابِ لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ در اینکه مبارک آیه یک عالم معنی مندرج است از حیث فصاحت و بلاغت بمرتبه‌ای است که بشهادت اهل لسان و علمای عربیت اینکه کلام فوق کلام بشری بشمار میرود، و نیز از جهت معنی بیک جمله مختصر سرّ حکم قصاص را بنیکوتر وجهی و شیرین‌تر بیانی اظهار نموده که بهمین آیه میتوان از تمام اعتراضاتی که در اینکه قانون خدایی تأسیس شده جواب داده شود.

قصاص اگر چه بظاهر اعدام حیات است لکن بچند جهت در واقع سبب و مؤید حیات میشود: اول وقتی که افراد دانستند که قانون بر اینکه مقرر شده که هر کس کسی را کشت بکیفر عملش وی را می‌کشند برای حفظ جان خود که طبیعی هر کسی است هیچ وقت پیرامون چنین عملی نمیگردد، و در ثانی کسی که بدون جهت برادر دینی و ملی خود را بکشد معلوم میشود آن یک آدم خون‌خوار مفسد جنایت‌کاری است و چنین کسی در جامعه بشری مثل یک عضو فاسدی ماند که اگر آن را قطع نکنند فساد آن باقی اعضاء سرایت نموده و تمام اعضاء بدن را فاسد مینماید.

و دیگر اگر عفو و دیه فقط بدون قصاص تعیین شده بود ممکن بود در پاره‌ای از مردم فساد واقع گردد به اینکه نظر بحب انتقام بین اولیای دم و قاتل و کسان وی نزاع واقع گردد و کسان کشته شده در مقام انتقام بر آینـد و عوض یک خون خونهایی ریخته شود و نفوسی از بین برود و کینه و عداوت دامنه وسیعی پیدا نماید و مدتهایی باقی ماند اینکه است که فهم بعضی از اسرار قصاص را نسبت میدهد بصاحبان عقل و متفرع میگرداند تقوی را بر قصاص نظر به اینکه بقصاص باقی افراد از جنایت‌کاری و آدم‌کشی خودداری مینمایند و برای حفظ جان خود چنین جنایتی نمینمایند.

صفحه : ۱۹۷

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۱۸۰ تا ۱۸۵]

اشاره

کُتِبَ عَلَیکُم إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ المَوتُ إِن تَرَکَ خَیراً الوَصِیَّهُ لِلوالِدَینِ وَ الأَقرَبِینَ بِالمَعرُوفِ حَقًّا عَلَی المُتَّقِینَ (۱۸۰) فَمَن بَدَّلَهُ بَعدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثمُهُ عَلَی الَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۱۸۱) فَمَن خافَ مِن مُوصٍ جَنَفاً أَو إِثماً فَأَصلَحَ بَینَهُم فَلا إِثمَ عَلَیهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۸۲) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِکُم لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ (۱۸۳) أَیّاماً مَعدُوداتٍ فَمَن کانَ مِنکُم مَرِیضاً أَو عَلی سَفَرٍ فَعِدَّهٌ مِن أَیّامٍ أُخَرَ وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدیَهٌ طَعامُ مِسکِینٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَیراً فَهُوَ خَیرٌ لَهُ وَ أَن تَصُومُوا خَیرٌ لَکُم إِن کُنتُم تَعلَمُونَ (۱۸۴)

شَهرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ القُرآنُ هُدیً لِلنّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الهُدی وَ الفُرقانِ فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلیَصُمهُ وَ مَن کانَ مَرِیضاً أَو عَلی سَفَرٍ فَعِدَّهٌ مِن أَیّامٍ أُخَرَ یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الیُسرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ العُسرَ وَ لِتُکمِلُوا العِدَّهَ وَ لِتُکَبِّرُوا اللّهَ عَلی ما هَداکُم وَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۱۸۵)

ترجمه:

برای شما ثبت شده که وقتی یکی از شما را مرگ برسد اگر مالی باقی گذارده وصیت کند برای پدر و مادر و نزدیکان بطور

شایستگی در عرف و اینکه کار سزاوار مقام پرهیزکاران است،

پس کسی که تبدیل نماید وصیت را پس از شنیدن گناه بر کسی است که بر خلاف وصیت عمل نماید بدرستی که خداوند شنوا و داناست،

و کسی که بترسد که از وصیت بوارث جفا و ستمی وارد شود و در مقام اصلاح آن بر آید گناهی بر آن نیست زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نوشته شده و فرض گردیده برای شما روزه چنانچه برای کسانی که پیش از

صفحه : ۱۹۸

شما بودند (از امم سابقه) شاید شما پرهیزکار گردید،

روزهای معینی است برای روزه (ماه رمضان) پس کسی که از شما مریض باشد یا مسافر پس بهمان عدد از غیر رمضان روزه دارد و کسانی که طاقت روزه ندارند عوض هر روزی فدا دهند بقدری که یک نفر گرسنه سیر شود و کسی که بر نیکی بیفزاید (و بیش از یک گرسنه سیر کند) اینکه کار برای او بهتر است و روزه گرفتن بهتر است برای شما اگر فوائد روزه گرفتن را بدانید،

ماه رمضان آن ماهی است که قرآن در آن ماه فرود آمده برای هدایت بشر و راهنمایی خلق و برای امتیاز بین حق و باطل پس از شما کسی که مشاهده نماید ماه را بایست روزه بگیرد، پس کسی که مریض یا مسافر باشد بهمان عدد از غیر ماه رمضان روزه دارد خداوند برای شما خواسته آسانی را و نخواسته سختی و ناگواری را و باید تکمیل کنید عدد را (ماه رمضان را) و خدا را بعظمت و بزرگی یاد کنید بر اینکه شما را بدین اسلام هدایت نموده که شاید شما سپاس‌گزار باشید.

توضیح آیات

کُتِبَ عَلَیکُم إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ المَوتُ ظاهرا از اینکه جمله «کتب علیکم» حکم لزومی بر می‌آید و دلالت دارد بر وجوب وصیت که هر کسی هنگام مردنش اگر مالی دارد بایستی وصیت کند و برای پدر و مادر و نزدیکان برای هر یک سهمی از مال خود معین نماید خصوصا بقرینه حَقًّا عَلَی المُتَّقِینَ که در آخر آیه ذکر شده لکن نظر بآیاتی که راجع بارث رسیده و ورثه معین شده جمع بین آیات اینطور میشود که نسبت بخویشاوندان حکم وجوبی برداشته میشود لکن استحباب آن بحال خود باقی میماند.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند بقرینه قوله سبحانه حَقًّا عَلَی المُتَّقِینَ قطع نظر از جمع بین آیات استحباب استفاده میشود زیرا اگر وصیت حکم وجوبی بود بایستی بفرماید حقا علی المؤمنین یعنی چنین کاری برای مؤمنین محقق گردیده و چون مرتبه تقوی فوق مرتبه ایمان بشمار میرود اینکه است که متفرع گردانیده

صفحه : ۱۹۹

وصیت نمودن را بتقوی که لازمه آدم متقی اینکه است که هنگام مردنش وصیت نماید برای خویشاوندان خود و آنان را از مال خود محروم ننماید و لو اینکه برای او واجب نیست لکن تقوی مقتضی اینکه است که شخص با تقوی در هر عمل نیکی اقدام نماید. و چقدر اخبار و احادیث در فضیلت وصیت وارد شده چنانچه از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت کنند که فرموده

«من مات بغیر وصیهٔ مات میتهٔ الجاهلیهٔ»

و در حدیث دیگر فرموده «از شما کسی نخوابد مگر آنکه وصیت‌نامه وی زیر سرش باشد» و وصیت دو قسم است یکی وصیت و

توصیه بحق چنانچه عمل بزرگان و دانشمندان چنین بوده که مخصوصا هنگام مردنشان اهل و اولاد و خویشاوندان خود را جمع می نمودند و آنها را توصیه بحق و درستکاری و تحصیل علم و عمل نیکو و ایمان و تقوی مینمودند، و دیگر وصیت بمال است، و در مقدار وصیت بمال نیز اخباری دارد که زیادتر از ثلث نباید وصیت نمود بلکه کمتر از ثلث نیز بهتر است، در حدیثی از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که سعد مریض شد و حضرتش بعیادت او رفتند گفت یا رسول اللّه من مال بسیار دارم و وارث من فقط یک دختر است آیا تمام مال خود را وصیت کنم بدهند فرمود نه گفت دو برابر آن را بدهند فرمود نه، گفت نصف آن را فرمود نه گفت سه یک آن را فرمود آری و ثلث هم زیاد است، پس از آن فرمود اگر فرزندان خود را بخوبی گذاری بهتر از آنست که آنها را بفقر بگذاری که محتاج بدیگران باشند اینکه است که وصیت بر ثلث قرار گرفت بلکه از اینکه حدیث بر می‌آید که ثلث نیز زیاد است بهتر اینکه است که کمتر از ثلث نیز وصیت کند.

فَمَن بَدَّلَهُ بَعدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثمُهُ عَلَی الَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ کسی که تغییر دهد وصیت را بعد از آنکه استماع وصیت نمود پس چنین کسی گنه کار میگردد، ضمیر «اثمه ببدله» راجع است یعنی کسی که وصیت را تبدیل نمود و باقی ضمائر راجع بوصیت است.

از اینکه آیه معلوم میشود که عمل بوصیت واجب است بلکه از ظاهر آیه چنین

صفحه : ۲۰۰

بر می‌آید که عمل بوصیت واجب میشود برای هر کسی که استماع وصیت نماید اعم از وصی یا غیر وصی، لکن آیه بعد و آیات و اخبار دیگر تخصیص میدهد وجوب را بوصی و آن کسی که تعیین برای عمل بوصیت شده.

فَمَن خافَ مِن مُوصٍ جَنَفاً أَو إِثماً گویند در قرائت موص بین قراء اختلاف است إبن کثیر و نافع و ابو عمر «من موص» قرائت کرده‌اند و از موصی یوصی ایصاء مأخوذ باشد و باقی قراء «من موص» بتشدید صاد قرائت نموده‌اند بنا بر اینکه از وصی یوصی توصیهٔ مأخوذ باشد لکن معنی یکی است.

«جنفا» جنف بمعنی میل و انحراف است یعنی کسی که بترسد که موصی و وصیت کننده در وصیت کردن انحراف از حق نموده.

فَأَصلَحَ بَینَهُم فَلا إِثمَ عَلَیهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ در جایی که موصی از طریق حق و درستی در وصیت نمودن انحراف نموده پس در اصلاح نمودن آن گناهی نیست زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

در تفسیر قمی از صادق آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکند که «هر گاه مردی وصیت نمود برای وصی جایز نیست وصیت را تغییر دهد مگر وقتی که بغیر طریق حق و بغیر آنچه خداوند دستور فرموده وصیت کرده باشد و در وصیت مراعات جهت اعتدال ننموده و ظلم و تعدی بورثه نموده که در چنین موقعی وصی را رسد که وصیت را روی میزان حق و درستی آورد مثل مردی که وی را ورثه‌ای باشد و تمام مال خود را برای بعضی از ورثه قرار دهد و بعضی دیگر را از مال خود محروم گرداند در چنین موقعی وصی را رسد که روی میزان حق مال را تقسیم نماید و همین است مقصود از قوله تعالی جَنَفاً أَو إِثماً زیرا که جنف، میل ببعضی ورثه است و «اثم» اینکه است که امر کند بعمارت خانهای ویران و گرفتن مسکر پس در چنین موقعی وصی را رسد که بوصیت عمل نکند یا تغییر در آن دهد.

خلاصه از آیه بضمیمه روایات چنین بر می‌آید که اگر وصیت روی میزان عدل

صفحه : ۲۰۱

بدون تعدی و انحراف از حق و بقدر ثلث یا کمتر واقع گردید برای وصی لازم است که بوصیت عمل نماید لکن در جایی که

انحراف در وصیت واقع گردیده یا وصیت بامر نامشروعی شده باشد وصی را رسد که بطریق شرع و قانون اسلام اصلاح نماید.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما نوشته شده و ثبت گردیده روزه.

از اینکه آیه چنین استفاده میشود که تکلیف روزه اختصاص بمؤمنین دارد و شامل تمامی افراد بشر نمیشود، و اصلا در اینکه آیا کفار مکلف بفروع میباشند همان طوری که مکلف باصول میباشند یا نه بین دانشمندان گفتاری است بیشتر از مفسرین و فقها قائلند که کفار همین طوری که مکلف باصولند مکلف بفروع نیز میباشند و اینکه آیه که خطاب بمؤمنین نموده و حکم روزه را اختصاص بآنها داده نفی تکلیف از کافرین نمیکند زیرا که مفهوم ندارد که بآن نفی تکلیف از غیر مؤمنین کند همین قدر از حکم آنها راجع بروزه ساکت است و ببرهان در محل خود ثابت گردیده که کفار هم مکلف باصول اسلامند و هم مکلف بفروع اسلام.

و اتفاقی بین تمام ملل اسلامی است که رسول خاتم برای جن و انس رسول و پیمبر بوده نه فقط برای یک دسته‌ای که گرویده‌اند بدلیل اینکه یک جا خطاب بعموم مردم نموده میفرماید یا أَیُّهَا النّاسُ یک جا خطاب بجن و انس مینماید یا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ یک جا خطاب را مخصوص بمؤمنین مینماید (یا ایها المؤمنون) و اینجا که تخصیص بمؤمنین مینماید مثل اینکه است که بفرماید یا ایها المصدقون شما که گرویده‌اید و پیرو اسلام گردیده‌اید داخل گردید در ضیافتخانه ما (چنانچه از رسول اکرم است «ادعوکم الی ضیافهٔ اللّه».

کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ بقانون عربیت صیام مصدر از باب ثلاثی مجرد است مثل قیام و در لغت بمعنی امساک

صفحه : ۲۰۲

است و در عرف شرع در امساک مخصوصی استعمال شده یعنی امساک در وقت معین باندازه معین از چیزهای معین.

کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِکُم از پیمبران و امم آنها، در تفسیر مجمع البیان مینویسد در اینجا چند قول است:

۱- روزه‌ای که بر ما واجب گردانیده تشبیه نموده بروزه‌ای که بر امم پیش از ما واجب بوده و تشبیه از جهت وقت و عدد نیست بلکه از جهت اصل تشریع و وجوب روزه است. «ابی مسلم و جبائی» ۲- بر ما روزه ماه رمضان واجب شد چنانچه بر نصاری واجب بود و آنها ماه رمضان در هر وقت واقع بود در زمستان و تابستان روزه میداشتند بعد روزه را تخصیص دادند بایام ربیع و در عدد زیاد کردند. «شعبی و حسن» لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ وجوب روزه برای اینکه است که شاید شما متقی و پرهیزکار گردید.

جبائی و بعضی دیگر از مفسرین گفته‌اند لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ یعنی تا آنکه قلب شما رقیق و لطیف گردد و بتوانید از معاصی خودداری نمائید.

و بروایت هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام سؤال میکند از حکمت روزه پاسخ فرموده «روزه واجب شد برای اینکه غنی و فقیر یکسان باشند و اغنیاء الم گرسنگی را بچشند و بفقیر ترحم نمایند. «پایان» گویا خطاب بمؤمنین است که برای شما نوشته شده امساک نمودن و خودداری کردن از پیروی شهوات نفسانی که در مدت معدودی جلو شهوات خود را بگیرید شاید باین وسیله دارای تقوی گردید و با ملائکه علویین آشنا شوید زیرا اگر پرده طبیعت جلو نفس ناطقه بشر را نگیرد شأنیت آن را دارد که از مرتبه طبیعت بالا رود و بمقام روحانیین واصل گردد.

و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند روزه سه درجه و سه مرتبه دارد: روزه عوام

صفحه : ۲۰۳

روزه خاص، روزه خاص الخاص، روزه عوام فقط امساک نمودن است در طول نهار با قصد معین و خودداری نمودن از آنچه در

شرع مطهر منع نموده و آن را مبطل روزه قرار داده، روزه خواص امساك نمودن از همان امور معین است باضافه از هر چه عمل آن منافی با تقوی است از دیدنیها و شنیدنیها و غیر آن، و روزه خاص الخاص امساك مما سوی اللّه است یعنی خودداری نمودن از همم دنی و افکار دنیوی و قلب خود را بازداشتن از هر چه غیر خداست بالکلیهٔ از امور دنیا مگر اینکه تهیه و مقدمه برای انجام دادن امر دین و توشه آخرت باشد.

روزه زبان نگاه‌داری آن است از دروغ، فحش، تهمت، غیبت و امثال اینها، روزه چشم خودداری نمودن از نظر ناروا کردن بغیر محارم و بآنچه ممنوع است نظر نمودن بآن، روزه گوش خودداری نمودن از استماع آنچه نهی شده از غنا و غیبت و امثال آن، و روزه نفس عبارت از ترك آرزو و آمال دنیوی و ترك شهوات نفسانی است، روزه قلب تخلیه آن است از محبت دنیا و زینت آن روزه روح تخلیه آن است از آرزوی نعمتهای اخروی، روزه سر قطع نظر نمودن بغیر خدا یعنی باز داشتن روح و روان از آنچه غیر اوست.

أَیّاماً مَعدُوداتٍ چون خداوند امت اسلامی را بامت وسط معرفی نموده آنجا که فرموده لتکونوا أُمَّةً وَسَطاً اینکه است که در مقررات و قوانین حد وسط را مراعات نموده که نه مایل بطرف افراط باشد و نه مایل بطرف تفریط نه چنان در شهوات نفسانی فرو روند مثل حیوانات که بجز خوردن و پیروی شهوات چیز دیگری نمیدانند و در نتیجه روح و روان خود را کدر و تاریك گردانند، و نه مثل مرتاضین که بقدری بر خود تنگ گیرند که بدن را ضعیف و ناتوان گردانند هیچیك از اینکه دو طریق درست بنظر نمی‌آید زیرا که روح و بدن در هم تأثیر کامل دارند اگر بدن ضعیف و ناتوان گردد و مریض شود بروح لطمه کلی وارد می‌آید، و نیز اگر روح فعالیت خود را انجام ندهد و خود را از اسارت شهوات آزاد ننماید آن وقت روح که حقیقت انسانی و سلطان بدن است ضعیف میگردد

صفحه : ۲۰۴

و بر انجام دادن وظیفه خود دیگر قدرت ندارد.

حد وسط همان تعلیمات قرآنی است که در روزه‌های معینی مثل ماه رمضان روزه را فرض و واجب نموده که حد اقل امساك نمودن است از بعض چیزهای طبیعی در ایام معدودی مثل خوردن و آشامیدن و جماع نمودن و خودداری نمودن از پاره‌ای از چیزهای دیگر از آنچه در شرع منور در روزه ماه رمضان دستور فرموده و اینکه اندازه را حد وجوب قرار داده لکن زیاد بر اینکه را در روزه‌های دیگر خصوصا در ماه رجب و شعبان و ایام ذی الحجه روزه آن را مستحب گردانیده بلکه بهتر اینکه است که انسان در تمام اوقات در خوردن و آشامیدن و باقی حظوظات طبیعی باندازه‌ای جلو نفس خود را بگیرد تا آنکه صفای قلب پیدا کند و قدری از شهوات نفسانی وی کاهیده گردد.

«اندرون از طعام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی

تهی از علم و معرفتی که پری از طعام تا بینی»

«سعدی» فَمَن کانَ مِنکُم مَرِیضاً أَو عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِن أَیّامٍ أُخَرَ چون در شریعت اسلام حفظ سلامتی بدن خیلی اهمیت دارد و بایستی چنین باشد زیرا که بدن مرکوب روح است و باید بار او را بمنزلی که برای وی مهیا شده برساند اگر انسان مریض و ناتوان باشد چگونه تواند در عبادت کوشش نماید و در تحصیل علم و معرفت برآید و بسعادت نائل گردد اینکه است که دستور رسیده کسی که مریض باشد بطوری که روزه اندك زیانی بوی رساند، یا در سفر باشد که در سفر مشقت روزه زیادتر است در اینکه دو

موقع بایستی افطار نماید و در روزهای دیگر تلافی کند که هم از ضرر و مشقت محفوظ ماند و هم از فوائد روزه محروم نگردد.
وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدیَةٌ طَعامُ مِسکِینٍ بسیاری از مفسرین گویند ها در «یطیقونه» راجع بصوم است و چنین تفسیر کرده‌اند کسی که طاقت روزه را دارد مخیر است بین روزه داشتن یا فدیه دادن بمدی از طعام در

صفحه : ۲۰۵

ابتدای اسلام برای سهولت دستور اینطور بود، بعد از آن اینکه حکم نسخ گردید و روزه معین شد بقوله تعالی فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلیَصُمهُ و در تفسیر یطیقونه سه قول است:
۱- برای کسانی که طاقت روزه دارند مخیرند بین روزه گرفتن و فدیه دادن و روزه گرفتن بهتر است. «إبن عباس و شعبی» ۲- مقصود از آنهایی که طاقت ندارند زنهای حامله و شیرده و اشخاص پیر است پس از آن حکم نسبت بحامله و مرضعه نسخ گردید. «حسن و عطا» ۳- یطیقونه، کسی که طوری گردد که طاقت روزه نداشته باشد و بنا بر اینکه معنی آیه نسخ نشده.
و بعضی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده که در معنی آیه که فرموده «کسانی که طاقت روزه دارند لکن برای پیری یا عطش یا شبه آن نتوانند روزه بگیرند عوض هر روزی بایستی یک مدی از طعام بدهند.
و نیز علی بن ابراهیم از صادق آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکند که فرموده وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدیَةٌ یعنی کسی که در ماه رمضان مریض شد و افطار کرد پس از آن وی را بهبودی حاصل گردید و ماه رمضان دیگر رسید و قضا نکرد بایستی قضای روزه را بگیرد و برای هر روزی مدّی از طعام تصدق نماید. «طبرسی» فَمَن تَطَوَّعَ خَیراً فَهُوَ خَیرٌ لَهُ وَ أَن تَصُومُوا خَیرٌ لَکُم با اینکه فدیه دادن و انفاق نمودن عمل خوبی است لکن روزه گرفتن بهتر است برای شما اگر فائده روزه داشتن و امساک کردن را میدانستید اینکه حکم در موقعی بوده که مؤمنین مخیر بودند بین روزه گرفتن و فدیه دادن اما پس از آنکه حکم تخییر نسخ گردید و روزه گرفتن برای اشخاص توانا تعیین گردید دیگر روا نیست روزه را تبدیل نمود بانفاق و ظاهرا حکم تخییر مورد پیدا نمی‌کند زیرا برای آدم مکلف سالمی که مسافر نباشد معین است روزه گرفتن و برای مریض و مسافر معین است افطار و فدیه دادن اگر قضا نکنند مگر راجع بزن پیر و مرد پیر که ممکن است آیه را تخصیص دهیم در

صفحه : ۲۰۶

مورد آنها که اگر روزه برای آنها مشقت‌آور باشد بتوانند عوض روزه هر روزی مدی از طعام انفاق نمایند و اگر با مشقت و ضعف پیری روزه بگیرند برای آنان بهتر است.
و ممکن است گفته شود اینکه جمله اخیر آیه در مقام تأسیس حکم نیست بلکه در مقام فضیلت روزه است که با اینکه انفاق و بذل مال عمل بسیار نیکی است روزه و امساک نمودن از مشتهیات نفسانی رجحان دارد بر بذل مال.
شَهرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ القُرآنُ هُدیً لِلنّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الهُدی وَ الفُرقانِ اول بطور اجمال گوشزد مؤمنین مینماید که حکم روزه برای شما تأسیس شده چنانچه بر پیمبران سابق برین و تابعین آنها نیز قانون روزه مقرر بوده. پس از اینکه در آیه اخیر تفصیل میدهد چگونگی روزه را که بایستی در چه اوقاتی روزه گرفت و وظائف روزه‌دار چیست.
اینکه است که مدت روزه داشتن را ماه رمضان مقرر میدارد و اشاره بفضیلت اینکه ماه دارد قوله تعالی الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ القُرآنُ نزول فرود آمدن چیزی را گویند که از مرتبه عالی تنزل نموده بمرتبه دانی و فرق است بین نزول و انزال که نزول فرود آمدن شیء است دفعهً و انزال فرود آمدن شیء است بتدریج و راجع بفرود آمدن قرآن بهر دو قسم در کلام اللّه اشاره دارد مثل همین آیه و امثال آن دلالت دارد که قرآن دفعهً بر رسول اللّه فرود آمده و در سوره اسراء آیه ۱۰۶ فرموده وَ قُرآناً فَرَقناهُ لِتَقرَأَهُ عَلَی النّاسِ عَلی مُکثٍ وَ

نَزَّلناهُ تَنزِيلًا كه اينكه آيه دلالت دارد كه قرآن بتدريج نازل گرديده و بظاهر اينكه دو آيه با هم تنافى دارد و براى رفع تنافى بعضى گفته‌اند نظر ببعض روايات قرآن اول در آسمان دنيا نازل گرديد و بعد بتدريج در مدت بيست و سه سال آيه آيه فرود آمده و بعضى گفته‌اند مقصود از نزول قرآن آن اول آيه‌اى بود كه در ماه رمضان نازل گرديد نه تمام قرآن و ممكن است گفته شود قرآن در شب قدر يك دفعه بقلب مباركش فرود آمده بدون واسطه و بعد بتدريج هر وقتى در موقع خود بتوسط جبرئيل حضرتش مأمور گرديده كه آيه آيه بر مردم تبليغ نمايد زيرا كه عالم معنى و باطن عالم جمع است و عالم حس و ظاهر عالم تفرقه و جدايى است پس گوئيم قرآن باعتبار حقيقت كه از عالم ذكر حكيم است

صفحه : ۲۰۷

يك دفعه بر قلب مبارك پيمبر اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم فرود آمد در عالم ظاهر چون عالم تفرقه است باين اعتبار آيه آيه بتدريج بر بدن مباركش فرود آمده پس باين اعتبار آيات با هم جمع ميشود ماه مبارك رمضان ماهى است كه قرآن كه كتاب آسمانى و كلام سبحانى است از معدن فيض رحمانى فرود آمده و طريق هدايت و سعادت بشر را بنيكوتر بيانى و مليح‌ترين و شيرين‌ترين گفتارى ارائه ميدهد چنين كتاب جامعى در اينكه ماه فرود آمده و آن را قرآنش ناميده‌اند نظر به اينكه جامع و منطوى تمامى دستورات و قوانين جامعه بشرى است و فرقانش گويند نظر به اينكه جدا كننده بين حق و باطل است.

فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَليَصُمهُ پس از شما كسى كه ماه رمضان را مشاهده نموده يعنى بطور قطع و يقين دانست كه داخل ماه رمضان گرديده موظف است كه حتما روزه بگيرد و اينكه حكم عمومى قطعى است كه تمام افراد بالغ عاقل سالم حاضر در موقع مشاهده ماه بايستى روزه بگيرند مگر اشخاصى كه در اينكه آيه و آيات ديگر استثناء گرديده‌اند و از حكم عموم خارج شده‌اند، وَ مَن كانَ مَرِيضاً أَو عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِن أَيّامٍ أُخَرَ و كسانى كه در اينكه آيه از حكم روزه خارج گرديده‌اند عده‌اى از افراد مكلفين ميباشند ۱- مريض است، ۲- مسافر، ۳- شيخ و شيخه و غير اينها كه از عموم خارج گرديده‌اند و فقهاء در كتب فقهيّه حدّ مرض را معين نموده‌اند كه آن مرضى كه افطار واجب مى‌گردد آن مرضى است كه بروزه داشتن بر شدت آن افزوده شود يا طولانى گردد يا اصلا در مورد مرض واقع شود كه روزه باعث توليد مرض شود كه در چنين مواردى بايستى بحكم قرآن افطار نمود و حد سفر و مسافر كه چه مسافرى و در چه سفرى بايست افطار نمود آن را نيز در كتب فقهيه فقهاء عنوان نموده‌اند و همچنين باقى افرادى كه از روزه معافند آن را نيز محدود نموده‌اند اينجا جاى بيان آن نيست.

صفحه : ۲۰۸

يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ اليُسرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ العُسرَ در عسر و يسر گويند ابو جعفر يزيد بن قعقاع در همه جاى قرآن سين را حركت داده عسر و يسر خوانده و باقى قراء سين را ساكن نموده‌اند.

وَ لِتُكمِلُوا العِدَّةَ بعضى لتكملوا بتشديد ميم قرائت كرده‌اند و باقى بتخفيف ميم و بين علماى تفسير گفتگو است كه آيا واو (و لتكملوا) كه واو عطف است عطف بكجاست و لام آن كه لام تعليل است متعلق بكجاست و غرض چيست (فراء) گفته كه لام متعلق بمحذوف است و در معنى چنين است كه اينكه حكم را مشروع نمودند براى آنكه عدد را تمام كنيد مثل اينكه خداوند در حكايت حضرت موسى فرموده وَ كَذلِكَ نُرِي إِبراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ المُوقِنِينَ يعنى بابراهيم ملكوت آسمان و زمين را نشان داديم براى اينكه از جمله يقين كنندگان باشد، و زجاج گفته «و لتكملوا» عطف بآيه جلو است و معنى آيه چنين است كه خداوند براى شما آسانى اراده نموده و سختى و زحمت اراده ننموده و اراده يسر و نفى عسر براى اينكه است كه كار براى شما آسان گردد و عدد ماه را تمام بدانيد پس بنا بر معنى اول فعل متعلق بمحذوف است و بنا بر قول ثانى فعل متعلق بخود جمله است و

نیز در اینکه مقصود از عدد چیست دو قول است:

۱- مقصود عدد ماه رمضان است.

۲- مقصود عدد ایامی است که در مرض یا مسافرت افطار شده که بایستی عدد را نگاه داشت تا قضاء کنید.

وَ لِتُکَبِّرُوا اللّهَ عَلی ما هَداکُم وَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ در اینجا نیز دو قول گفته‌اند قولی اینکه است که برای اینکه خداوند شما را هدایت نموده بدین اسلام و موفق گردانیده شما را بروزه گرفتن که صفای قلب شما در آن است بایستی خدا را بعظمت و جلال و بزرگی ستایش نمائید.

قول دیگر مقصود از «وَ لِتُکَبِّرُوا اللّهَ» تکبیر نماز عید است که در روز عید بگویند

صفحه : ۲۰۹

«اللّه اکبر اللّه اکبر لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و للّه الحمد علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا».

بزرگوار خدای رحمن و رحیمی که مکرر در کتاب کریم بتوسط پیمبر رحمت خود اعلان مینماید که من نسبت بندگان خود رءوف و مهربانم اگر حکمی میکنم برای سعادت آنان است اگر منعی میکنم برای رفع ضرر ایشان است در جایی گوید ما یُرِیدُ اللّهُ لِیَجعَلَ عَلَیکُم مِن حَرَجٍ وَ لکِن یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُم وَ لِیُتِمَّ نِعمَتَهُ عَلَیکُم لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ«۱» سوره مائده آیه ۹ وَ مَا اللّهُ یُرِیدُ ظُلماً لِلعِبادِ یُرِیدُ اللّهُ لِیُبَیِّنَ لَکُم وَ یَهدِیَکُم سُنَنَ الَّذِینَ مِن قَبلِکُم وَ یَتُوبَ عَلَیکُم«۲» سوره نساء آیه ۳۱.

آری عالم خلقت و تمامی موجودات که گل سرسبد آن وجود انسانی است جز ظهور رحمت حق تعالی چیز دیگری نیست عالم وجود همان تظاهرات فیض منبسط سبحانی و نمایش رحمت واسعه صمدانی است فَانظُر إِلی آثارِ رَحمَتِ اللّهِ کَیفَ یُحیِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها آثار شیء بعینه ظهور وی است و وجود موجودات بعینه فیض حق تعالی و ظهور رحمت اوست.

خلاصه- در فضیلت ماه رمضان از طرف پیمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه طاهرین بقدری اخبار و احادیث رسیده که زبان عاجز از گفتار و قلم قاصر از بیان است چنانچه گفته‌اند اینکه ماه ماه قرآن و ماه ایمان است و ماهی است که قبول میشود در آن صدقات و نازل میگردد در آن برکات و گفته‌اند ماه رمضان در ماهها مثل قلب است در بدن و مثل انبیاء ماند در بین مردم.

بروایت سلمان فارسی چون روز آخر شعبان شد رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم خطبه‌ای مشتمل بر حمد و ثنای الهی انشاء فرمود پس خطاب بمردم نمود که ایها النّاس بر شما

---

(۱) خدا اراده نکرده که شما را بمشقت و زحمت اندازد لکن مراد او اینکه است که شما را طاهر گرداند (و اراده ننموده ظلم و تعدی نماید بیندگان خود)

(۲) خدا میخواهد برای شما بیان کند (آنچه را که خیر و سعادت شما در آن است) و راه نمایی کند شما را بسنن و طریق کسانی که پیش از شما بودند و توبه شما را بپذیرد.

صفحه : ۲۱۰

وارد شد بزرگ ماهی ماه مبارک رمضان ماهی است که در آن شبی است که بهتر از هزار ماهست ای مردم چه ماه بزرگی بر شما سایه افکنده بزرگ ماهی است که خداوند روزه‌اش را واجب و نماز شبش را مستحب گردانیده تا آنجا که میفرماید ماهی است که اولش رحمت و وسطش مغفرت و آخرش آزادی از آتش جهنم است تا آخر حدیث که مفصل است.

صفحه : ۲۱۱

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۱۸۶ تا ۱۸۹]

اشاره

وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعوَهَ الدّاعِ إِذا دَعانِ فَلیَستَجِیبُوا لِی وَ لیُؤمِنُوا بِی لَعَلَّهُم یَرشُدُونَ (۱۸۶) أُحِلَّ لَکُم لَیلَهَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُم هُنَّ لِباسٌ لَکُم وَ أَنتُم لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللّهُ أَنَّکُم کُنتُم تَختانُونَ أَنفُسَکُم فَتابَ عَلَیکُم وَ عَفا عَنکُم فَالآنَ باشِرُوهُنَّ وَ ابتَغُوا ما کَتَبَ اللّهُ لَکُم وَ کُلُوا وَ اشرَبُوا حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الخَیطُ الأَبیَضُ مِنَ الخَیطِ الأَسوَدِ مِنَ الفَجرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیلِ وَ لا تُباشِرُوهُنَّ وَ أَنتُم عاکِفُونَ فِی المَساجِدِ تِلکَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَقرَبُوها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ آیاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ (۱۸۷) وَ لا تَأکُلُوا أَموالَکُم بَینَکُم بِالباطِلِ وَ تُدلُوا بِها إِلَی الحُکّامِ لِتَأکُلُوا فَرِیقاً مِن أَموالِ النّاسِ بِالإِثمِ وَ أَنتُم تَعلَمُونَ (۱۸۸) یَسئَلُونَکَ عَنِ الأَهِلَّهِ قُل هِیَ مَواقِیتُ لِلنّاسِ وَ الحَجِّ وَ لَیسَ البِرُّ بِأَن تَأتُوا البُیُوتَ مِن ظُهُورِها وَ لکِنَّ البِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أتُوا البُیُوتَ مِن أَبوابِها وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۱۸۹)

ترجمه:

و هر گاه سؤال کنند از تو بنده‌گان من از من بدانند که من نزدیکم و اجابت میکنم دعوت هر کسی که مرا بخواند پس باید دعوت مرا اجابت نمایند و هر آینه باید ایمان آورند بمن شاید براه سعادت ارشاد یابند،

برای شما مسلمانان حلال گردید که در شبهای روزه نزدیکی کنید با زنهای خود آنها بمنزله لباسند برای شما و شما نیز بمنزله لباسید برای آنها و چون خدا میدانست که نفسهای شما خیانتکار است (و اگر غیر از اینکه باشد در گناه می‌افتید) پس از شما پذیرفت و در گذشت و حکم نمود که مباشرت نمائید با زنهای خود و پیروی کنید آنچه را که خداوند برای شما

صفحه : ۲۱۲

نوشته و حکم نموده (و در شب ماه رمضان) بخورید و بیاشامید تا وقتی که برای شما ظاهر و هویدا گردد خط سفیدی (فجر صادق) از خط سیاهی شب پس از آن روزه را بپایان رسانید تا شب و نیز باید مباشرت با زنهای خود نکنید در حالی که در مسجد معتکف باشید و اینکه احکامی که گفته شد حدود خدا است البته خلاف نورزید و بمخالفت نزدیک نگردید اینچنین خداوند ظاهر میگرداند آیات احکام خود را که شاید شما پرهیزکار گردید

مال یکدیگر را بباطل نخورید و کار را بمحاکمه قاضیان (جور) نیافکنید تا اینکه بعضی از شما مالهای مردم را بناحق نخورید در صورتی که شما میدانید (که اینکه عمل گناه است و روا نیست)،

ای پیغمبر از تو سؤال میکنند که سبب بدر و هلال شدن ماه چیست بگو که در آن نشانی وقتهاست برای عبادت و حج و معاملات مردم و نیکی اینکه نیست از پشت خانه داخل گردید بلکه نیکی اینکه است که تقوی و پرهیزکار باشید و هر کاری را از راه آن و درب آن وارد گردید و از خدا بترسید و تقوی پیشه خود نمائید شاید رستگار گردید.

توضیح آیات

اشاره

وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ بروایت عبد اللّه عباس شأن نزول آیه چنین است که یهودیان گفتند یا محمّد از اینجا تا آسمان پانصد سال راه است و هر آسمانی تا آسمان دیگر پانصد سال راه است پس خدا چگونه دعای ما را میشنود اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد که من نزدیکم و بعد مکانی ندارم.

و نیز بروایت حسن بصری سبب نزول آیه چنین بود که مردی آمد و گفت یا رسول اللّه آیا پروردگار ما نزدیک است که با او مناجات کنیم و او را آهسته بخوانیم یا دور است که بآواز بلندش بخوانیم ای…Ù… آیه فرود آمد و گفت ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم وقتی بندگان من از تو سؤال کنند از من بگو بایشان که من نزدیکم و اجابت میکنم دعوت هر دعوت کننده‌ای را.

صفحه : ۲۱۳

و چنانچه معلوم و مبرهن است نخستین از شرائط ایمان اینکه است که از طریق برهان قطعی دانسته شود که خداوند مجرد از مادّه و مادیات و منزه از جسم و جسمانیات است تا اینکه قرب و بعد مکانی در باره او صدق کند زیرا که مکان داشتن از لوازم مادیات است موجود مجرد قرب و بعد مکانی ندارد پس نزدیک بودن او نه از حیث مکان است بلکه از جهت احاطه علمی و قیومیت اوست چنانچه فرمود هُوَ مَعَکُم أَینَ‌ما کُنتُم که اینکه معیت قیومیت است که قوام تمام موجودات بقیومیت اوست که فرموده (هو اقرب الیکم من حبل الورید) که من نزدیکترم بشما از رگ گردن شما در تفسیر تنطاوی راجع بچگونگی حق تعالی نسبت بهر کس بیانی دارد خلاصه آن را ترجمه میکنم:

چنین گوید نظر کن بهیکل و جسم خودت ببین چگونه دستت بقوه لامسه مواد صلبه را لمس میکند و زبان تو بقوه ذائقه اجزاء لطیفی که در ماده است میچشد و دماغ تو بقوه شامه اجزاء لطیفی که از مادیات پراکنده شده و آن اجزایی است لطیف‌تر از اجزایی که بذائقه درک میشود استشمام مینماید و گوش تو بقوه سامعه امواج هوا که از فشردگی اجسام پدید می‌گردد میشنود و چشم تو بقوه باصره نظر میکند بنور که لطیف‌تر از ماده بلکه اصل ماده و تکون ماده از نور است و نظر کن بعقل خود که بالاترین مشاعر تو است که ما فوق ماده را ادراک مینماید و ما فوق ماده آن عالم الهی روحانی است و ارواح ما متصل بعالم روحانی است اتصال عقلی نه حسی، معنوی نه جسمانی، و چنانچه هر حاسه‌ای متصل میگردد بآنچه حس نموده باتصالی که مناسب اوست مثل لمس، شم، بصر، همین طور نفوس متصل میگردد بعالم روحی اعلی وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنتَهی اینکه است معنی قوله تعالی وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ پس مقصود قرب معنوی است نه حسی و خداوند منزه و مقدس است از مادّه متعالی است از نور و همین است سر قوله تعالی قُلِ الرُّوحُ مِن أَمرِ رَبِّی و

قوله علیه السلام «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

پس عقول ما نسبت بعوالم روحی الهی بمنزله چشم است از نور و بمنزله گوش است نسبت بمسموعات و بمنزله حاسه شم است نسبت بمسموعات و لکن

صفحه : ۲۱۴

چون اکثر مردم در طبیعیات فرو رفته‌اند و ماده بر آنها احاطه نموده اینست که در بسیاری اوقات معلوماتی از جانب خدا بر آنها افاضه میگردد لکن معلومات آنها مخلوط میگردد باوهام، و عقل و منطق میزان قرار داده شده که حق از باطل جدا شود و صحیح نیست اجابت مگر وقتی که قلب توجه کامل نماید بحق و نیز مشروط باین است که بین سائل و مطلوبش مناسبت باشد و اگر بین

طالب و مطلوبش مناسبتی باشد و توجه کند بقلبش توجه تام پس از آن بطریق عقل در مقام عمل بر آید البته مطلوبش را میبابد چنانچه حق تعالی فرموده أَمَّن یُجِیبُ‌الْمُضطَرَّ إِذا دَعاهُ‌وَ یَکشِفُ‌السُّوءَ «پایان» و از بعضی عرفا است که قرب و بعد چهار مرتبه دارد لکن عقل بیشتر از سه مرتبه آن را نتواند فهم کند قرب زمانی، قرب مکانی، قرب عقلی، قرب مکانی مثل اینکه گوئیم قمر بما نزدیکتر است از مشتری زیرا که قمر در آسمان اول است و مشتری در آسمان ششم قرب زمانی مثل اینکه گوئیم مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم بما نزدیکتر است از عیسی قرب عقلی مثل اینکه گوئیم علمای امت نزدیکترند بحضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم از بنی امیه و لو آنکه بنی امیه از جهت زمان و مکان نزدیک‌تر بودند به پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم و اینکه قسم از بعد و قرب اوصاف ملکوت بود اما قرب آفریدگار تعالی شأنه بهر موجودی و سر وَ هُوَ مَعَکُم أَینَ‌ما کُنتُم جز عارف صاحب بصیرت نداند و اینکه مرتبه چهارم قرب است و اینکه است که از حسین حلاج نقل میکنند که در وقت صلاهٔ میگفت «الهم انت المتجلی من کل و المتخلی عن کل جهۀ» و چون جلالت اینکه قرب بر عارف سایه افکند از مضیق زمان و منجنیق مکان بیرون رفتن از خواص اینطور است و تا شخص از زمان و مکان بیرون نشود طیران او بازل منصور نگردد و اینجا بدایت عالم لا زمان را ازل گویند یا مَعشَرَ الجِنِّ‌وَ الإِنسِ إِنِ استَطَعتُم أَن تَنفُذُوا مِن أَقطارِ السَّماواتِ‌وَ الأَرضِ‌فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ‌ إِلّا بِسُلطانٍ«۱» سوره الرحمن آیه ۳۳.

---

(۱) ای جماعت جن و بشر اگر توانا هستید که عروج کنید باطراف آسمانها و زمین عروج کنید لکن نتوانید مگر وقتی که سلطنت و استیلایی پیدا نمائید. شاید مقصود از نفوذ عروج روحانی باشد. [.....]

صفحه : ۲۱۵

و همچنین در ادراک طی زمان و سرّ قیامت و حشر اجساد و ادراک حقایق و کمال نشاء ثانیه و کمال ایمان بطور نبوت و اعتراف بعجز ادراک غوامض معارف و فهم سایر رموز و اشارات انبیاء از خواص اینکه طور است و همچنین ظهور سلطان عشق و عزت و عزلت و خلوات و مرارات در وصال و فراق از خواص اینکه طور است.

«عقل در کوی عشق ره نبرد تو از اینکه کور چشم چشم مدار»

و اینکه مرتبه از خواص آدمیان است ملائکه را از آن نصیبی نیست چه خطاب یحبهم و یحبونه بانسان است.

«اینکه راه طریقت نه بپای عقلست

خاک قدم عشق ورای عقلست»

«سرّی که فرشته زان بیخبر است ای احمق بی‌عقل چه جای عقلست»

راه عقل و علم تا لب دریای عشق بیش نیست بعد از آن حیرت و بی‌نشانی است

«کس می ندهد ز تو نشانی اینکه است نشان بی‌نشانی»

عجائب اینطور را نهایت نیست و احوال آن جز بسلوک معلوم نگردد و سلوک را غالبا بحکم اجراء ازل شرط جذبه است نه آنکه علی القطع هر که طلب کند بیابد یا هر که سلوک کند بمقصود رسد.

«غواصان را اگر چه سیمی نبود در هر قدمی در یتیمی نبود»

«در عمر بنا در آن چنانی افتد

وان دولت هر سیه کلیمی نبود»

«پایان» أُجِیبـ دَعوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ فَلیَستَجِیبُوا لِی وَ لیُؤمِنُوا بِی لَعَلَّهُم یَرشُدُونَ بعضی از علمای تفسیر گفته‌اند از اینکه آیه هفت نکته توان استخراج نمود:

۱- اساس اینکه آیه و جملات آن بصیغه فعل متکلم بنا شده مثل «عن عبادی، اجیب، فلیستجیبوا لی، و لیؤمنوا بی» و اینکه طور کلام دلالت دارد بر کمال عنایت.

۲- اینکه فرموده عبادی و نفرموده «النّاس» و آنچه شبیه بآن است که آنهم دلالت بر مزید عنایت دارد.

۳- حذف واسطه در جواب زیرا که روی قاعده بایستی کلام چنین باشد «که

صفحه : ۲۱۶

وقتی از تو از من سؤال میکنند بگو من نزدیکم و نیاوردن کلمه «قال» نیز مزید عنایت را میرساند.

۴- کلام را مؤکد نموده «بان» که محققا من اجابت میکنم.

۵- عبادی صفت عبد است که دلالت واضح دارد بر ثبوت قرب و دوام آن.

۶- فلیستجیبوا لی فعل مضارع و برای دوام فعل و تجدد آرند و چنین میرساند که هر وقت خدا را بخوانید اجابت مینماید.

۷- مقید نموده اجابت را بزمان خواندن و دعا کردن بقوله إِذا دَعانِ یعنی هر وقت بنده من مرا بخواند اجابت میکنم او را اینکه جمله دلالت واضح دارد که دعا کردن و اجابت نمودن حق تعالی مشروط بشرطی و مقید بزمانی و مکانی و شخص معینی نیست هر کس که از طریق بندگی و عبودیت خدا را بخواند دعای وی مقرون باجابت است.

پس اینکه هفت نکته در آیه اهمیت در دعا و عموم اجابت را میرساند. «پایان»

راجع بدعاء و طلب کردن حوائج ممکن است سؤالاتی پیش آید

۱- دلیل بر مشروعیت دعا چیست. ۲- چه حکمت و فائده بر دعا مرتب میگردد. ۳- آنچه قلم تقدیر بر آن جاری گشته واقع خواهد شد و قضای الهی تغییرپذیر نیست پس دعا کردن و طلب نمودن لغو و بی‌فائده است ۴- وعده خدایی تخلف ندارد که فرموده ادعُونِی أَستَجِب لَکُم پس علت چیست که در بسیاری اوقات در دعاء اثر اجابت پدید نمیگردد. ۵- آنچه واقع شده و میشود خواه موافق میل انسان باشد یا نباشد از روی حکمت و نظام عالم و مصلحت خصوصی انجام میگیرد بلکه آنچه قلم تقدیر بر آن جاری گردیده و در لوح محفوظ ثبت شده واقع است و تخلف پذیر نمیباشد پس معقول نیست که ما مأمور گردیم که بر خلاف آنچه حکمت بر آن جاری شده که بالاخره بر ضرر خودمان تمام میشود از روی نفهمیدگی و ندانستگی از خدا بطلبیم.

صفحه : ۲۱۷

پاسخ سؤال اول

دليل بر مشروعيت دعا از آيات قرآنی و احاديث بسيار است بطوری كه از متواترات بشمار ميرود مثل همين آيه كه در مقام توضيح آن ميباشيم و قوله تعالی ادعُونِی أَستَجِب لَکُم سوره مؤمن آيه ۶۱. قُلِ ادعُوا اللّهَ أَوِ ادعُوا الرَّحمنَ أَيًّا ما تَدعُوا ادعُوا رَبَّکُم تَضَرُّعاً وَ خُفيَةً إِنَّهُ لا يُحِبُّ المُعتَدِينَ سوره اعراف آيه ۵۳ قُل ما يَعبَؤُا بِکُم رَبِّی لَو لا دُعاؤُکُم سوره فرقان آيه ۷۷ و غير اينها از آيات ديگر كه امر مينمايد بدعا.

و اخبار در اينكه خصوص از طرف سنی و شيعه بسيار رسيده در كتاب كافی زراره از امام محمّد باقر عليه السلام چنين روايت می كند كه «آنجايی كه خدای عز و جل ميفرمايد إِنَّ الَّذِينَ يَستَکبِرُونَ عَن عِبادَتِی سَيَدخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ مقصود از عبادت در اينجا دعاء است.

و نيز در كافی است كه شخصی از امام محمّد باقر عليه السلام سؤال ميكند چه عبادتی بهتر است فرمود «نيست چيزی نزد حق تعالی بهتر از اينكه از او سؤال شود از آنچه نزد اوست و مبغوض‌ترين مردم نزد حق تعالی كسی است كه تكبر كند و از خدا چيزی سؤال نكند» و غير اينها از اخبار و احاديث در فضيلت دعا و طلب حوائج از قاضی الحاجات بسيار است كه برای اختصار بناچار از تفصيل آن خودداری نموديم.

پاسخ سؤال دوم

نتيجه دعاء و آثاری كه بر دعا مترتب ميگردد بسيار است و از آيات قرآنی توان بعضی از خواص و آثار آن را بدست آورد مثل اينكه اجابت را مقرون بدعاء نموده ادعُونِی أَستَجِب لَکُم وقتی اجابت ميشويد كه مرا بخوانيد، و ديگر قرب بحق تعالی و نزديكی بمقام قدس احدی را بر دعا متفرع گردانيده إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ.

لكن در اينجا نكته‌ای بنظر ميرسد آنجا كه فرموده من اجابت ميكنم دعوت خواننده را وقتی كه مرا بخواند يعنی وقتی كه خواننده از روی حقيقت و شناسايی مرا بخواند

صفحه : ۲۱۸

ديلمی در ارشاد القلوب از امير المؤمنين عليه السلام چنين روايت ميكند كه استجابت دعا مشروط بچهار شرط است: اول- احضار نيت يعنی هنگام دعا توجه بحق تعالی نمايد. دوم- اخلاص و پاكی سريره. سوم- معرفت مسئول كه آن كسی را كه ميخوانيد بشناسيد. چهارم- انصاف در مسئلت يعنی در طلب از حد خود زياده‌روی ننمائيد.

و از اينكه حديث و كلمه اذا دعان چنين بر می‌آيد كه هر كس معرفتش بمقام الوهيت كامل‌تر و توجهش بحق تعالی بيشتر اجابت دعايش سريعتر است.

آری عديم المعرفهٔ داعی حق نيست تا اينكه دعوتش متضمن اجابت باشد و نيز هنگام دعا متوجه بخدا نيست بلكه بهمان صور خيالی خود توجه دارد و گمان ميكند خدا را ميخواند و اينكه فرموده ادعونی يعنی مرا بخوانيد تا اجابت كنم و كسی كه او را نشناسد چگونه ممكن است او را بخواند هرگز ممكن نيست، مگر اينكه داخل در مضطرين گردد كه خداوند وعده اجابت بآنها داده أَمَّن يُجِيبُ المُضطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَکشِفُ السُّوءَ كه ممكن است اضطرار سبب اجابت گردد و شايد مقصود از قوله عليه السلام در روايت ديلمی (انصاف در مسئلت) اينكه باشد كه بايست داعی در آنچه طلب ميكند مناسب حالش باشد و بين او و مطلوبش

ارتباطى موجود باشد و چيز بى‌مناسبتى كه با نظام وجود شخصى وى يا نظام كليه عالم منافى باشد طلب ننمايد كه البته باجابت مقرون نخواهد شد مثل اينكه بدون تحصيل دعا كند از علماى نمره اول گردد، يا بدون تجربه و عمل بخواهد مخترع شود يا بدون بذر پاشيدن و اعمال كشاورزى بخواهد حاصلى بدست آرد و امثال اينها از آنچه مخالف نظام عالم بشمار آيد.

و پاسخ اعتراض كه وقتى اسباب موجود شد ديگر حاجت بدعاء نيست بدون دعا و طلب نيز مسببات متفرع بر اسباب ميگردد.

گوئيم اينكه هايى كه گمان ميكنى اسبابند در واقع معدات و شرائطى بيش نيستند كه حكمت الهى اقتضاء نموده كه پس از فراهم شدن اينكه وسائل اثر بر آن مترتب گردد، سبب حقيقى براى ايجاد هر چيزى اراده و مشيت حق تعالى است چنانچه مكرر ديده شده بذر پاشيده ميشود و آنچه بايستى در اعمال كشاورزى اعمال بشود بخوبى انجام

صفحه : ۲۱۹

داده ميشود لكن آن طورى كه انتظار ميرود حاصل بدست نمى‌آيد، و نيز ميبينيم البته هر كس طالب معلوماتى گرديد و دنبال تحصيل آن رفت مقصودش رسيدن بمرتبه عالى آن است و شايد بين هزاران طلبه يكى بمقصود نائل گردد.

پس براى كسى كه اندازه‌اى در اوضاع عالم تدبر نمايد بخوبى معلوم و واضح مى گردد كه جزء اخير علت تامّه كه در واقع سبب حقيقى پيدايش موجودات است همان مشيت ازلى است و نتيجه دعا اگر بآنطورى كه بايست با شرائطش واقع گردد براى حصول همان تعلق اراده الهى است كه در بعضى امور حصول مطلوب مشروط بطلب است و فائده دعا منحصر ببرآمدن حاجت نيست.

دعاء يكى از عبادات بلكه از بالاترين طاعات بشمار ميرود اصلا نماز كه اينقدر در لسان شارع اهميت دارد همان دعاء است با شرائط و آداب و هيآت مخصوصى كه باعتبار اينكه خصوصيات وضع ثانوى پيدا نموده، و اگر در دعا هيچ فائده‌اى متصور نبود مگر آنكه داعى داخل در سائلين محسوب ميگرديد در اهميت دعا كافى بود چه جاى آنكه چنانچه از آيات و اخبار برمى‌آيد بنده در اثر دعا مورد نظر رحمت الهى و الطاف ربوبى واقع ميگردد خطاب برسول اكرم (ص) است قُل ما يَعبَؤُا بِكُم رَبِّى لَو لا دُعاؤُكُم«۱» و شايد يكى از اسرار مبتلى شدن انبياء و اولياء بمصيبات همين باشد كه از خدا سؤال نمايند و از سائلين محسوب گردند و باين واسطه مزيد بر قرب آنان گردد.

پاسخ سؤال سوم

كه گويند آنچه قلم تقدير بر آن جارى شده واقع خواهد گرديد و قضاى الهى تغييرپذير نيست، گوئيم آرى آن قضايى كه تغييرپذير نيست قضاى حتمى است نه معلقى زيرا نظر بآيات و اخبار بسيار قضاى الهى دو قسم است يكى قضاى حتمى كه البته واقع خواهد شد، و ديگر قضاى معلقى كه مشروط بامورى است كه بدون آن تحقق نپذيرد مثل اينكه چنين تقدير شده كه فلانى اگر صدقه بدهد يا صله رحم كند فلان مرض و بلاء از وى رفع ميگردد و اگر نكند مبتلى گردد مثل اينكه در نظام عالم چنين مقرر شده كسى كه مريض شد اگر معالجه كرد شفا مى‌يابد و نيز كسى كه دنبال كسب و كار رفت

---

(۱) خطاب بپيغمبر اكرم است (بگو بمردم اگر دعاى شما نبود پروردگار من بشما اعتنايى نداشت)

صفحه : ۲۲۰

ربح ميبرد و كسى كه تنبلى كرد زيان ميبرد و ناموس خلقت بر اينكه منوال قرار گرفته كه مسببات را معلق بر اسباب نموده يعنى

برای هر چیزی سببی است که بایستی در حصول مطلوب مراعات آن گردد خلاصه دعاء یکی از اسبابی بشمار آید که برآمدن حاجت در جایی که مشیت حتمی الهی بر خلاف آن حکمفرما نباشد مترتب بر آن میگردد.
و اخبار و احادیث بسیاری نیز در اینکه خصوص رسیده در کتاب کافی از صادق آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکند که بمیسر فرمود «ای میسر دعاء کن و نگو کار گذشته و آنچه باید بشود تقدیر شده و میشود، نزد خدای تعالی منزلتی است که کسی بآن نمیرسد مگر بسئوال و کسی که دهن خود را ببندد و طلب نکند چیزی بوی عطا نمیشود ای میسر نیست دری که زده شود مگر اینکه باز میشود.»
و نیز ممکن نیست حکیم مطلق امر نماید بچیزی که فائده‌ای بر آن مترتب نخواهد شد پس از همان امر بدعاء و وعده اجابت توان استفاده نمود که بعضی از امور معلق بدعا و طلب است.

پاسخ سؤال چهارم

آری چنین است وعده الهی تخلف‌پذیر نیست هر کس او را بخواند وی را می پذیرد و مینوازد یعنی وقتی انسان روی دل بطرف حق آورد و دست نیازمندی بدامن کرم او زند بکلی وی را مأیوس نخواهد نمود، لکن اولا اجابت غیر از بر آمدن حاجت است، زیرا نظر بدلالت آیات و اخبار و قوله تعالی أَستَجِب مقصود از استجابت اینکه است که وقتی بنده روی دل بسوی بی‌نیاز مطلق گردانید و بزبان نیازمندی از وی طلب نمود او نیز بلطف و کرم خداوندیش او را میپذیرد و جواب میدهد، لکن عطای مسئول وی تفضل دیگری است که منوط بمصلحت و حکمت است.
و ثانیا دعاء آداب و شرائطی دارد از انتخاب نمودن وقت و مکان و غذای حلال و غیر اینها که بسیار است و در کتب ادعیه ضبط نموده‌اند که کمتر کسی موفق میگردد بمراعات آن خلاصه شاید مقصود از امر بدعا و ترغیب و تحریص و تشویق بر آن توجه بحق

صفحه : ۲۲۱

تعالی و اقبال بسوی کرم و رحمت او باشد تا آنکه باین وسیله داعی حق بمقام قرب یزدی نائل گردد و از زلال آب معرفت و محبت او قطره‌ای بجگر خشک وی برسد و منزلت و مقامی نزد کردگار عالم پیدا نماید، زیرا دعاء عبارت از توجه بمعبود است و طلب حاجت متفرع بر اوست و اجابت از خواص و آثار آن بشمار میرود، و کسی که خدا را نشناسد چگونه ممکن است هنگام دعاء توجه باو داشته باشد تا آنکه او را بخواند و از او طلب کند و ملتجی بکرم او گردد.
و از جمله آثار دعا اینکه است که وقتی عارف با قلب تصفیه شده پاك از آلایش طبیعت که خالی باشد از کثافات نفسانی و اخلاقی و با عزم راسخ با تمام قوی و مشاعر رو کند بحق خداوند نیز رو میکند باو و قلب او را باز میگرداند و بوی قوت و شوکت و عظمتی افاضه مینماید که بر ما دون خود غالب میگردد آن وقت بآن قوت و شوکتی که خداوند بوی کرامت نموده در ما دون خود باذن حق تعالی تأثیر مینماید و بعضی از حوادث منقاد و مطیع و تحت اختیار وی باذن رب العالمین قرار می‌گیرند آن وقت ممکن است مستجاب الدعوه گردد و مأمول او در عین دعای او انجام گیرد.
لکن اینکه مقام و منزلت کسی را سزد که اولا در تمام اوقات هدف و نقطه‌نظر وی خدا باشد و از خلق منقطع گردیده و بتمام قوی و مشاعر بکرم او پیوسته باشد.
روایت از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که
«ادعوا اللّه دعاء الغریق»

بخوانید خدا را در حالی که بکلی از غیر او مأیوس باشید و ثانیا «لا مؤثر فی الوجود را نصب العین خود نمائید».
و از اینجا پاسخ سؤال پنجم نیز داده میشود که فائده دعاء منحصر ببرآمدن حاجات نیست برآمدن حاجات یکی از آثار و نتایج دعاء بشمار میرود که هر جا حکمت و مصلحت باشد مسئول عنایت میگردد.
و البته مقصود اصلی از دعاء جذب منافع و رفع مضار است منتهی چون داعی از جهات مصلحت و ضرر مطلع نیست ممکن است طلب کند چیزی که بضرر وی تمام شود بگمان اینکه خیر اوست و چون خداوند مطلع و عالم بر عاقبت امور است در اثر دعای

صفحه : ۲۲۲

او آن خیری که حقیقتا مقصود اصلی وی بوده بوی عطا مینماید.
أُحِلَّ لَکُم لَیلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُم مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که در ماه رمضان از اول شب تا بعد از نماز عشاء مؤمنین مرخص بودند در اکل و شرب و جماع و بعد از آن مأمور بودند که تا شب بعد از مفطرات امساک نمایند و از آنچه روزه را فاسد میگرداند خودداری کنند.
شبی از شبهای ماه رمضان یکی از صحابه که گویند او عمر بوده نماز خفتن با رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم کرد و بخانه رفت شهوتش غالب شد و با اینکه نهی داشت با حلال خود نزدیکی نمود، پس از آن پشیمان شد صبح آمد خدمت پیغمبر اکرم و گفت یا رسول اللّه من بشکایت اینکه نفس خطاکار نزد تو آمده‌ام و قضیه شب گذشته را بسمع مبارکش رسانید، جماعت دیگر نیز برخواستند و گفتند یا رسول اللّه بر ما نیز چنین اتفاق افتاده لکن شرم حضور مانع از اظهار گردید آیا در اینکه عمل رخصتی هست حضرتش در پاسخ فرمود رخصت بدست من نیست، پس از آن خداوند اینکه آیه را فرستاد و بمؤمنین رخصت داد و حلال کرد که در شب ماه رمضان تا صبح مأذونند با زنهای خود نزدیکی نمایند.
هُنَّ لِباسٌ لَکُم وَ أَنتُم لِباسٌ لَهُنَّ زنها لباسند برای شما و شما نیز لباسید برای آنها، معنی لباس ظاهر است که لباس آن چیزی است که انسان بدن خود را بآن میپوشاند و خود را از سرما و گرما حفظ میگرداند و شاید کنایه باشد که زن و شوهر هر یک دیگری را حفظ میکند که در خلاف و حرام واقع نگردند یا برای اینکه است که مثل لباس ملصق بهم میگردند.
از اینکه مبارک آیه و آیات دیگر توان استفاده نمود که زن و مرد در تمام شئونات زندگانی مساوی میباشند مگر آنچه را که اختصاص بمرد پیدا نموده یا آنچه را بزن اختصاص داده‌اند زیرا که لباس مساوی با قامت و قامت مساوی با لباس است.
و نکته قابل توجه اینجا است که نسبت زن و شوهر را تشبیه نموده‌اند بلباس که

صفحه : ۲۲۳

لباس بستگی بانسان دارد و همان طوری که بشر نمیتواند بدون لباس که وی را از سرما و گرما محفوظ دارد امرار حیات نماید و در عین حال لباس عورت او را میپوشاند و سبب تزیین و مزید بر جمال و فضیلت وی است و از آن لذت میبرد همین طور زن و شوهر هر یک دیگری را محفوظ میدارند که در خلاف افتند و هر یک نسبت بدیگری لباسی میباشند که «یواری به سوأته» که قبایح اعمال وی را میپوشاند و بستگی آنها با هم و آن ارتباط زوجیت و تولید مثل که در زناشویی پدید می‌گردد یک نوع وحدت و یگانگی بین آنان تولید مینماید که در مشکلات امور زندگانی معاون یکدیگر و در خوشی و غم با هم شرکت مینمایند و نیز بطور مشروع از لذائذ طبیعی و شهوی برخوردار میگردند و باین وسیله حیات مقرون بعیش و خوشی و امیدواری می‌یابند.
و نیز ازدواج قوه محرکه انسانی را بهیجان آورده و فعالیت روحی و جسمی در او پدید می‌گردد و آن قوای شهویه‌ای که ناظم و مدبر عالم در طبیعت بشری قرار داده که بآن جذب ملایم شود و بکار می‌اندازد و نفس از خمودی و بی‌قیدی و لاابالی‌گری نجات

یـافته شـایق و مایـل بکار و عمل می‌گردد و از روی میل و شوق فعالیت مینمایـد و تأمین امور معاش و تعمیر عمارت دنیا که یکی از مظاهر قدرت الهی است و بدست انسان بایستی تعمیر شود غالبا در اثر ازدواج صورت می‌گیرد.

اینکه است که شـارع مقـدس اسـلام در امر ازدواج خیلی اهمیت داده و آن را مورد نظر قرار داده و پـایه و اسـاس آن را بر قواعـد و اصول عقلی استوار گردانیده و مردم را ترغیب و تشویق نموده بازدواج چنانچه فرموده

«تناکحوا و تناسلوا»

و نیز فرموده

«انی اباهی بکم الامم یوم القیامهٔ و لو بالسقط»

و در مقام تهدید فرموده

«شرار موتاکم العزاب»

بدبخت‌ترین شما کسانی میباشند که زن نگیرند تا وقتی که بمیرند و از رهبانیت منع فرموده.

عَلِمَ اللّه أَنَّکُم کُنتُم تَختـانُونَ أَنفُسَـکُم ظاهرا اینجـا در مقـام علت و سـبب رخصت است که چـون خـدا میـدانست که نفسـهای شـما خیانتکار است اینکه است که بر شما تخفیف داد و اذن فرمود که با زنهای خود

صفحه : ۲۲۴

میتواند در شب ماه رمضان مباشرت نمائید.

جماعتی از مفسرین گفته‌اند آیه دلالت دارد که قبلا در شب ماه رمضان مباشرت با زن حرام بوده و اینکه آیه برای حلیت و رخصت فرود آمده و حرمت نسخ گردیده بدلیل قوله تعالی أُحِلَّ لَکُم، کُنتُم تَختانُونَ، فَتابَ عَلَیکُم وَ عَفا عَنکُم فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ که تمام اینها دلالت واضح دارد که در ابتداء اسلام در شب روزه رخصت در جماع نبوده و بعد تجویز شده و حرمت نسخ گردیده.

وَ کُلُوا وَ اشرَبُوا حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الخَیطُ الأَبیَضُ مِنَ الخَیطِ الأَسوَدِ مِنَ الفَجرِ طلوع فجر دو قسم است یکی را کـاذب و دیگری را صادق گویند فجر کاذب آن روشنایی است که از دم افق کشیده میشود بمثال دنباله گرگ و بعد تمام میشود پس از آن فجر صادق طلوع میکنـد و آن روشـنایی است که دم افق پهن می‌گردد و پراکنـده میشود در آن وقت بحکم شـرع نمـاز صـبح واجب میگردد و روزه‌دار از آن وقت بایستی امساک نماید از آنچه بحکم شرع مفطر روزه است و فجر اول را کاذب گفته‌اند برای آنکه خود را شبیه بصبح صادق نشان میدهد گویند چون اینکه آیه در علامت صبح نازل گردید عد بن حاتم هنگام صبح ریسمان سفید و سیاهی نزد خود گذاشت و در آن نگاه میکرد که وقتی ریسـمان سفید از سیاه تمیز داده شد بفهمد صبح شده و دیگر امساک نماید وقتی اینکه خبر بسـمع همایون حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم رسید بخندید و فرمود مقصود از ریسمان سفید از سیاه سفیدی صبح است از سیاهی شب.

ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیلِ پس روزه را تمام بداریـد تا شب «من والی» بقاعـده عربیت برای ابتـداء و انتهای عمل آرند که ابتداء روزه از فجر صادق است و انتهای آن تا شب.

و در اینکه مقصود از شب غیبت و فرو رفتن خورشـید است یا تمام شدن شفق مشرقی بین مفسرین گفتاری است، مشهور بین علمای امامیه اینکه است که دخول شب بفرو رفتن

صفحه : ۲۲۵

خورشـید است در طرف مغرب و علامت آن ذهاب حمره مشـرقی است زیرا مادامی که قرمزی از طرف مشـرق بلند شود و از سمت

الرأس نگذرد معلوم نميشود كه خورشيد از تمام افق غالب گرديده و ظاهرا مشهور بين علماى اهل تسنن و سنيها مقصود از شب همان فرو رفتن خورشيد است خواه خورشيد از تمام افق غايب گرديده باشد يا نه و بعقيده بعضى از علماى ما دخول شب محقق ميشود به بلند شدن شفق مشرقيه و لو اينكه از سمت الرأس نگذشته باشد همين قدر كه قرمزى از دم افق مشرق جدا شود معلوم ميشود كه خورشيد از تمام افق مغرب غائب گرديده و اقوال ديگرى در اينكه زمينه از علماى شيعه و سنى نقل شده كه اينجا جاى بحث آن نيست.

وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُم عاكِفُونَ فِي المَساجِدِ عكوف و اعتكاف بمعنى لغوى ملتزم شدن و ملازمت داشتن بر عملى است مثل اينكه وقتى گفته شود «عكفت بالمكان» يعنى اقامت نمودم در مكان و در عرف شرع عبارت از لبث و اقامت نمودن در مكان مخصوصى است براى عبادت و آن محل بايستى مسجد باشد و در اينكه هر مسجدى مشروع است يا مسجد بخصوص بين فقهاء محل بحث است.

مشهور بين فقهاء اماميه اعتكاف تمام نميشود مگر بسه شرط:

۱- بايستى در يكى از چهار مسجد باشد يا مسجد الحرام، يا مسجد رسول اللّه در مدينه، يا مسجد كوفه، يا مسجد بصره.

۲- بايد سه روز روزه بدارد كه اعتكاف بدون روزه صحيح نيست.

۳- در نيت داشته باشد كه تا سه روز در مسجد بماند و بايستى در اينكه سه روز خوددارى كند و اجتناب نمايد از آنچه وظيفه شخص محرم است كه از آن خوددارى نمايد از مباشرت با زن و استعمال بوى خوش و غير اينها.

و اينكه مخصوصا بايستى معتكف خوددارى نمايد از آنچه محرم خوددارى مينمود شايد براى اينكه باشد كه گمان نشود همين طورى كه روزه‌دار رخصت جماع

صفحه : ۲۲۶

دارد در شب ماه رمضان براى معتكف نيز مانعى ندارد، و احكام اعتكاف بسيار است و جاى بحث آن كتب فقهيه است.

تِلكَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَقرَبُوها اينكه دستورات و احكام و قوانينى است كه از جانب خداوند تعيين شده.

«فَلا تَقرَبُوها» گرد آن نگرديد و پيرامون آن نشويد يعنى از حدود الهى تعدى نكنيد و بر خلاف دستورات و تعليمات قرآنى عمل ننمائيد.

كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ آياتِهِ لِلنّاسِ اينچنين خداوند بيان ميكند و واضح مينمايد آيات قرآنى را و بيان احكام و ادله حرام و حلال را واضح مينمايد، و شما اگر بآن حدود و قوانين الهى عمل نمائيد و مخالفت نورزيد شايد متقى و پرهيزكار گرديد.

لَعَلَّهُم يَتَّقُونَ چنانچه در تفسير جزء اول سوره بقره گفته شد، لعل، چون بمعنى اميد اميدوارى نسبت بمقام قدس الهى روا نيست اينكه است كه در هر جا از كلام اللّه باشد بايستى بعبد برگردد پس بنا بر اينكه معنى جمله چنين ميشود كه كسانى كه بحدود و احكام و قوانين الهى از واجبات و مستحبات عمل مى‌كنند و از محرّمات و منهيّات اجتناب مينمايند چنين موقعيت پيدا نموده‌اند كه اميدوار باشند كه متصف گردند بصفت تقوى.

سؤال- كسى كه بدستورات الهى و قوانين اسلامى عمل نمايد چنين كسى داراى تقوى گرديده ديگر، لعل كه بمعنى اميدوارى است در باره او معنايى و موقعيتى ندارد پاسخ- آرى، لعل، را در جايى آرند كه مطلوب ممكن الحصول باشد و نسبت بچيزى كه حاصل شده ديگر آوردن لعل موقعيت ندارد لكن چنانچه مكرر گفته شده تقوى يك ملكه نفسانى و يك فضيلت روحانى است كه در جان و روان انسانى پديد مى‌گردد و آن صفت است نه عمل لكن تحقق و حصول آن منوط باعمال و اخلاقيات

صفحه : ۲۲۷

و عقاید انسانی است و تمام دستورات الهی و نوامیس شرعی برای تزکیه نفس و صفای روح آدمی است که در نتیجه صفت و ملکه تقوی در وی پدید گردد اینکه است که میفرماید خداوند آیات خود را برای شما بیان نموده که شما در اثر پیروی نمودن آن شاید موقعیت آن را پیدا نمائید که متصف گردید بصفت تقوی.

وَ لا تَأْكُلُوا أَموالَكُم بَيْنَكُم بِالباطِلِ مفسرین گوینـد مقصود از خوردن مال «و لا تأکلوا» صرف کردن و تصرف نمودن است یعنی مالهای خود را در باطل صرف ننمائید و اینکه صرف مال را تعبیر باکل نموده شاید برای اینکه است که انسان مال را در ما یحتاج خود از خوراک و پوشاک و مسکن و مقدمات آن صرف مینماید و مقدم بر تمام آنها خوراک است اینکه است که صرف مال را بخوراک تعبیر مینماید.

و مال مأخوذ از میل است و باطل مقابل حق و معنی آیه چنین میشود، مالی که در تصرف شما است و بآن رفع حوائج خود میکنید و تأمین حیات و امرار زندگانی بآن مینمائید بیهوده تلف نکنید بموقع و بجا خرج کنید.

وَ تُدلُوا بِها إِلَى الحُكّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِن أَموالِ النّاسِ بِالإِثمِ «ادلاء» بمعنی لغوی انـداختن دلو را گوینـد که در چاه انداخته شود برای اینکه آب بیرون آرنـد و در اینجا اشاره لطیف دارد و کنایه از اینکه است که مالی که دست‌آویز شما است و توانید بآن رفع احتیاجات زندگانی خود نمائید رها نکنید بسوی حکام ظلم که رشوه گیرند و حکم بناحق کنند تا اینکه جماعتی از آنان مالهای مردم را بناحق بگیرند و بخورند.

و چون مال را بناحق گرفتن یعنی در جایی که حق گرفتن و استحقاق آن نباشد گرفتن آن گناه است و خوردن آن نیز گناه است اینکه است که تعبیر باثم نموده که چنین عملی گناه و کننده آن مستوجب عذاب میشود.

صفحه : ۲۲۸

وَ أَنتُم تَعلَمُونَ در صورتی که شما عمل حکام جور را میدانید که آنها حکم بباطل میکنند چگونه مال خود را بیهوده تلف مینمائید.

در کتاب کافی روایت از ابی بصیر است که میگوید سؤال نمودم از امام جعفر صادق (ع) از معنی قوله تعالی وَ لا تَأْكُلُوا أَموالَكُم بَيْنَكُم بِالباطِلِ وَ تُدلُوا بِها إِلَى الحُكّامِ در پاسخ فرمود یا ابا بصیر «خدای عز و جل محققا میدانست که در امت حکامی میباشند که حکم آنها ظلم و جور است و مقصود حکام عدل نیست بلکه مقصود حکام ظلمه و اهل جورند پس خداوند ابا دارد که در قضاوت رجوع کنید بحکام و قاضیان ظلمه ابا محمّد اگر تو را حقی باشد بر مردی و تو را بخواند بسوی حکام ظلم که بین شما قضاوت کننـد هر آینه رجوع نموده‌اید بسوی طاغوت که محاکمه کند بین شما و آن قول خدای تعالی است أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزعُمُونَ أَنَّهُم آمَنُوا بِما أُنزِلَ إِلَيكَ وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحاكَمُوا إِلَى الطّاغُوتِ و طاغوت تفسیر شده بباطل.

خلاصه چنانچه از آیات بضمیمه روایات بر می‌آید هر حاکم و قاضی که دانسته یا ندانسته بغیر ما انزل اللّه حکم نماید و بدون آنکه شرائط قضاوت در او باشد اگر در مسند قضاوت بنشیند و حکم صادر نماید مال مردم را بباطل تلف نموده و کسانی که در دادگستری رجوع بآنها نمایند رجوع بطاغوت یعنی بباطل نموده‌اند و حکم آنها در باره کسی نافذ نیست.

يَسئَلُونَكَ عَنِ الأَهِلَّةِ خطاب به پیغمبر اکرم است که از تو سؤال میکننـد از ماهها، اهلّه جمع هلال و مأخوذ از اهلال است و اهلال بمعنی صوت است و بمناسبت آنکه وقت نمودار شـدن هلال در شب اول ماه خصوصا شب اول ماه رمضان و شب عیـد فطر مردم صدا بلند میکنند هلالش نامیده‌اند.

و غرض سؤال از ماهها بطور جمع فائده و علت هلال و بدر شدن آن است نه سؤال

صفحه : ۲۲۹

از علت تشکیلات و چگونگی آن زیرا چون بایستی جواب مطابق سؤال باشد اگر سؤال از علت و سبب تشکیلات ماه بود که چراگاهی باریک و گاهی پهن و گاهی ناپایدار می‌گردد بایستی علت و سببش را بیان نمایند نه اینکه بفرماید بآن وقتها تحدید می‌گردد.

مفسرین گویند شأن نزول آیه چنین است که معاد جبل و ثعلبهٔ بن انصاری آمدند نزد پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم و گفتند یا رسول اللّه چه جهت دارد که ماه گاهی باریک میشود و پس از آن کم کم پهن می‌گردد تا آنکه بدر میشود باز دو مرتبه باریک میگردد اینکه آیه فرو آمد قُل هِیَ مَواقِیتُ لِلنّاسِ وَ الحَجِّ مواقیت جمع میقات و میقات بمعنی وقت است یعنی وقتی چنین سؤال کردند تو در پاسخ سؤال آنان بگو اینکه تغییرات برای تحدید اوقات است که ماه و سال معلوم شود و وقت عبادت از روزه ماه رمضان و حج و باقی حدود و احکامی که موقت و محدود بوقت معین میباشد شناخته شوند.

وَ لَیسَ البِرُّ بِأَن تَأتُوا البُیُوتَ مِن ظُهُورِها وَ لکِنَّ البِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أتُوا البُیُوتَ مِن أَبوابِها وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ مفسرین گویند شأن نزول آیه چنانچه از روایات استفاده میشود اینکه است که قبل از اسلام که آن را زمان جاهلیت می‌نامیدند عادت اعراب اینکه بود که در حال احرام از درب خانه وارد نمیشدند بلکه پشت خانه را سوراخ میکردند و وارد میشدند باین مناسبت اینکه آیه فرود آمد که اینکه کار نیکی نیست که از پشت خانه داخل گردید بلکه نیکی را کسی داراست که متصف بصفت حمید، تقوی باشد و از درب خانه وارد گردد و باین عمل شاید رستگار گردید.

اگر چه گویند ظاهرا آیه چنین است که امر میفرماید در حال احرام از پشت خانه داخل نشوید که اینکه کار خوبی نیست و امر بآن از اوامر ارشادی است نه مولوی لکن ارشاد دارد و شاید کنایه باشد به اینکه در امتثال احکام الهی و قوانین شرعی بآن وجهی و طریقی که دستور رسیده عمل نمائید و بعقل و رأی خود احکام را تغییر ندهید و هر

صفحه : ۲۳۰

عملی را از راهش داخل گردید.

از کتاب محاسن برقی از امام محمّد باقر علیه السلام چنین روایت می‌کنند که وقتی از حضرتش سؤال میشود از قوله تعالی وَ أتُوا البُیُوتَ مِن أَبوابِها فرمود یعنی هر امری را بوجه خودش و آن طوری که رسیده بیاورید.

و در کافی از صادق آل محمّد چنین روایت دارد که اوصیاء ابواب اللّهاند که بطریق آنها توان راهی بحق پیدا نمود و اگر آنها نبودند خدا شناخته نمیشد و خداوند بآنها حجت را بر خلق تمام نموده.

و در حدیث مشهور نبوی است که فرموده

«انا مدینهٔ العلم و علی بابها».

که من شهر علمم علیم در است درست اینکه سخن گفت پیغمبر است

«مثنوی»

صفحه : ۲۳۱

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۶]

اشاره

وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُم وَ لا تَعتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ (۱۹۰) وَ اقتُلُوهُم حَیثُ ثَقِفتُمُوهُم وَ أَخرِجُوهُم مِن حَیثُ أَخرَجُوکُم وَ الفِتنَهُ أَشَدُّ مِنَ القَتلِ وَ لا تُقاتِلُوهُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ حَتّی یُقاتِلُوکُم فِیهِ فَإِن قاتَلُوکُم فَاقتُلُوهُم کَذلِکَ جَزاءُ الکافِرِینَ (۱۹۱) فَإِنِ انتَهَوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۹۲) وَ قاتِلُوهُم حَتّی لا تَکُونَ فِتنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلّهِ فَإِنِ انتَهَوا فَلا عُدوانَ إِلّا عَلَی الظّالِمِینَ (۱۹۳) الشَّهرُ الحَرامُ بِالشَّهرِ الحَرامِ وَ الحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعتَدی عَلَیکُم فَاعتَدُوا عَلَیهِ بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ المُتَّقِینَ (۱۹۴)

وَ أَنفِقُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لا تُلقُوا بِأَیدِیکُم إِلَی التَّهلُکَهِ وَ أَحسِنُوا إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُحسِنِینَ (۱۹۵) وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ العُمرَهَ لِلّهِ فَإِن أُحصِرتُم فَمَا استَیسَرَ مِنَ الهَدیِ وَ لا تَحلِقُوا رُؤُسَکُم حَتّی یَبلُغَ الهَدیُ مَحِلَّهُ فَمَن کانَ مِنکُم مَرِیضاً أَو بِهِ أَذیً مِن رَأسِهِ فَفِدیَهٌ مِن صِیامٍ أَو صَدَقَهٍ أَو نُسُکٍ فَإِذا أَمِنتُم فَمَن تَمَتَّعَ بِالعُمرَهِ إِلَی الحَجِّ فَمَا استَیسَرَ مِنَ الهَدیِ فَمَن لَم یَجِد فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیّامٍ فِی الحَجِّ وَ سَبعَهٍ إِذا رَجَعتُم تِلکَ عَشَرَهٌ کامِلَهٌ ذلِکَ لِمَن لَم یَکُن أَهلُهُ حاضِرِی المَسجِدِ الحَرامِ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ (۱۹۶)

ترجمه:

ای مؤمنین جهاد کنید در راه خدا با کسانی که با شما جنگ میکنند لکن ستمکار نباشید که خدا ستمکاران را دوست نمیدارد و هر جا کافران را یافتید

صفحه : ۲۳۲

بکشید آنها را و آنها را از شهر بیرون کنید همین طور که شما را از شهر و دیار خودتان بیرون کردند و فساد و فتنه‌گری که آنها می‌کنند بدتر از قتل است و نزد مسجد الحرام مقاتله و جنگ نکنید تا وقتی که آنها شروع نمودند بجنگ و خونریزی پس اگر آنها با شما بنای جنگ گذاردند شما بکشید آنها را چنین است جزای کافرین.

و اگر آنها دست از ستم بر دارند (متعرض آنها نشوید) زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است،

و شما جهاد کنید تا وقتی که جلو فساد گرفته شود و دین خالص گردد برای خدا پس اگر آنها دست از فساد برداشتند تعدی نکنید مگر بر ستمکاران،

ماههای حرام مقابل ماههای حرام است کسی که حرمت آن را نگاه نداشت و با شما مقاتله نمودند شما قصاص کنید پس کسی که تعدی کرد و بشما ستم وارد نمود شما نیز مثل ستمی که وارد نموده‌اند تقاص کنید (نه زیادتر و بعدل عمل کنید) و متقی و پرهیزکار باشید و بدانید که خدا با اشخاص با تقوی است،

در راه خدا انفاق نمائید و خود را بدست خود در مهلکه نیندازید و نیکوکار باشید زیرا که خداوند دوست میدارد نیکو کاران را، تمامی اعمال حج و عمره را برای خدا بپایان رسانید و اگر ترس منعی پیش آید پس آنچه را میسر گردد قربانی کنید و سر نتراشید تا وقتی که قربانی بجای خود برسد (یعنی واقع گردد) پس کسی که از شما مریض باشد یا آزاری از سر داشته (سر بتراشد) پس از آن فدیه بدهد از روزه گرفتن یا صدقه دادن یا قربانی کردن پس از آنکه از ترس یا مرض مطمئن گردید هر کس از عمره تمتع بحج آید بقدری که وی را مسیر است (از شتر یا گاو و یا گوسفند) قربانی کند و اگر استطاعت ندارد باید سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز پس از آن وقتی که از حج برگشت که ده روز تمام شود و اینکه عمل روزه برای کسی است که از اهل مکه نباشد و از نافرمانی خدا بترسید و بدانید که خداوند سخت انتقام می‌کشد.

توضیح آیات

اشاره

وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُم مفسرین گویند اینکه اول آیه‌ای بود که دستور جهاد داده شد و بروایت إبن عباس

صفحه : ۲۳۳

در صلح حدیبیه نازل گردید که چون حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم از مدینه بیرون آمد برای اینکه عمره بجا آورد و با حضرتش هزار و چهار صد مرد بودند چون بحدیبیه رسیدند کفار مکه آمدند و مانع شدند و نگذاشتند حضرت داخل مکه گردد و چون مأمور بجنگ نبود با آنها صلح کرد و قربانی که با خود آورده بود همانجا کشت و صلح‌نامه‌ای بخط حضرت امیر علیه السلام نوشتند و چنین قرارداد نمودند که سال بعد قریش مکه را تخلیه نمایند و سه روز پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در مکه بماند اعمال حج کند و برگردد چون سال بعد رسید حضرت رسول با اصحاب عازم مکه گردید و با خود اندیشه نمود که مبادا قریش بعهد خود وفا نکنند و مانع او گردند و در آن وقت بایست با آنها جنگ نمود در صورتی که مایل نبود که در ماه حرام و در زمین مکه جنگ واقع گردد آن وقت اینکه آیه نازل گردید و رخصت داده شد که اگر آنها با شما جنگ کردند با آنها جنگ کنید اگر چه در حرم باشد وَ لا تَعتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ شما اول شروع بجنگ نکنید.

از ربیع بن انس و عبد الرحمن بن زید بن اسلم چنین نقل میکنند که اینکه آیه در حکم جهاد فرود آمد و حضرت رسول با هر کس که با او جنگ می‌کرد جنگ مینمود و با هر کس که با او جنگ نمی‌کرد کاری نداشت تا وقتی که اینکه آیه نازل گردید فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ حَیثُ وَجَدتُمُوهُم و با اینکه آیه آیه اول نسخ گردید و از مجاهد و إبن عباس نقل می‌کنند که آیه اول نسخ نشده بلکه «لا تعتدوا» مخصوص بزنها و اطفال است که بآنها تعدی نکنید.

وَ اقتُلُوهُم حَیثُ ثَقِفتُمُوهُم وَ أَخرِجُوهُم مِن حَیثُ أَخرَجُوکُم «ثقف ثقافهٔ» یعنی یافت گردد و ادراک شور خطاب بمؤمنین است که بکشید کفار را هر کجا یافتید آنها را و از مکه بیرونشان کنید همانطوری که شما را از مکه بیرون کردند.

صفحه : ۲۳۴

وَ الفِتنَهُ أَشَدُّ مِنَ القَتلِ و فتنه یعنی شرک بخدا و مخالفت رسول شدیدتر است از قتل در ماه حرام گویند سبب نزول آیه اینکه بوده که مردی از اصحاب در شهر حرام یکی از کفار را کشت مؤمنین باو اعتراض نمودند که چرا در ماه حرام چنین کردی اینکه آیه نازل شد «مجمع البیان» وَ لا تُقاتِلُوهُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ حَتّی یُقاتِلُوکُم فِیهِ و جهاد نکنید و خونریزی ننمائید در مسجد الحرام مگر وقتی که آنها خواستند با شما بجنگند که برای دفاع و حفظ جان خود با آنها بجنگید.

فَإِن قاتَلُوکُم فَاقتُلُوهُم کَذلِکَ جَزاءُ الکافِرِینَ پس اگر خواستند با شما بجنگند با آنها بجنگید و آنها را بکشید چنین است جزای کافرین.

فَإِنِ انتَهَوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ پس اگر کفار امتناع نمودند و باز داشتند خود را از قتال و خونریزی و ایمان آوردند و توبه نمودند خداوند آمرزنده و مهربان است.

وَ قاتِلُوهُم حَتّی لا تَکُونَ فِتنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلّهِ یعنی با کفار و مشرکین جهاد کنید تا اینکه فساد برطرف گردد و دین حق خالص شود.

گویا در اینکه آیه علت و سبب حکم جهاد و خونریزی کفار را بیان می‌فرماید که حکم جهاد دو حکمت دارد یکی رفع فتنه و فساد که در آیه پیش فتنه را شدیدتر از خونریزی بشمار می‌آورد «الفِتنَةُ أَشَدُّ مِنَ القَتلِ» که فتنه تفسیر شده بشرک بخدا و مخالفت رسول. و دیگر خالص شدن دین و مخصوص گردیدن آن بخدا یعنی برای اینکه کفار و مشرکین اعدام گردند و باین وسیله اعلان کلمه حق گردد و دین اسلام شایع شود با آنان بجنگید و تمام مردم را بدین حق در آرید.

صفحه : ۲۳۵

از همین مبارک آیه میتوان سرّ تأسیس جنگ و خونریزی را بدست آورد و جواب اعتراض بعضی کوته‌نظران را داد.

اعتراض نصاری بدین اسلام

دین اسلام را دین اجباری و خونریزی نامیده‌اند و گویند بایستی قبول دین از روی میل و اختیار باشد نه باکراه که مردم از ترس شمشیر و قتل و غارت ایمان آرند و گویند اینکه طور تبلیغ که با شمشیر توأم باشد از خصوصیات دین اسلام است پیمبران دیگر چنین نمیکردند.

پاسخ

گوئیم آری دین اجباری دین نیست چنانچه در آیهٔ الکرسی گوشزد بشر میکند لا إِکراهَ فِی الدِّینِ قَد تَبَیَّنَ الرُّشدُ مِنَ الغَیِّ غرض از جهاد با کفار که پیغمبر اسلام مأمور بآن گردیده آن طوری که از آیات توان استفاده نمود دو فائده در بر دارد یکی رفع فساد کفار اگر از ترس شمشیر پیغمبر و اصحابش نبود همان ابتدای امر کفار و مشرکین عرب نه اسلامی بپا میگذاشتند نه مسلمانی زیرا که اعراب چنانچه تاریخ نشان میدهد که از تمام اصناف مردم وحشی‌تر متعصب‌تر جسورتر بودند خداوند از آنها خبر میدهد الأَعرابُ أَشَدُّ کُفراً وَ نِفاقاً اعراب خودخواه، متکبر، حسود که نه نظامی بین آنها حکمفرما بود و نه حس انسانیت داشتند نه قومیت و ملیت می‌شناختند نه عاطفه خویشاوندی میدانستند ببین چگونه ابو جهل عموی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم که بایستی بوجود شریف او افتخار کند و در امر رسالت کمک او باشد در نتیجه همان کفر و نفاق که جبلی او بوده چه صدمات فوق العاده بوجود مبارکش وارد نمود و جهادی که در اول اسلام پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم مأمور بآن گردید همان طوری که از آیه بالا بر می‌آید وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُم وَ لا تَعتَدُوا دفاع بوده یعنی مسلمانها وقتی اذن در جهاد داشتند که کفار قصد کشتن و ایذاء آنها را داشته باشند نه ابتداء بلکه نهی داشته «و لا تعتدوا» که شما تعدی نکنید و نیز در سوره حج آیه ۴۰ فرموده

صفحه : ۲۳۶

أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُم ظُلِمُوا که بسیاری از آیات مشعر باین است که در مقابل تعدی کفار و مشرکین دفاع از خود نمایند.
آری بعضی آیات دیگری هست که بطور اطلاق یعنی در غیر مورد دفاع امر بجهاد مینماید راجع بمشرکین فرموده فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ حَیثُ وَجَدتُمُوهُم سوره توبه آیه ۶. قاتِلُوا المُشرِکِینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُم کَافَّةً سوره توبه آیه ۲۷.
راجع باهل کتاب قوله تعالی قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالیَومِ الآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ حَتّی یُعطُوا الجِزیَةَ عَن یَدٍ وَ هُم صاغِرُونَ سوره توبه آیه ۳۰.

که راجع باهل کتاب در جایی که ایمان نیاورند جز به معین کرده که دلالت بر ذلت و خواری آنها کند.
پس بدلالت قوله تعالی وَ قاتِلُوهُم حَتّی لا تَکُونَ فِتنَةٌ امر قتال و جهاد را محدود مینماید تا زمانی که فتنه و فساد برداشته شود و نیز در مقام تأسیس جهاد فرموده وَ لَو لا دَفعُ اللّهِ النّاسَ بَعضَهُم بِبَعضٍ لَفَسَدَتِ الأَرضُ سوره بقره آیه ۲۵۱.
و فائده دوم ابقاء دین و اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلّهِ علت و سبب جهاد را بیان میکند که شما جهاد کنید تا خباثت شرک و کفر از زمین برداشته شود و دین حق برای خدا خالص گردد و قوله تعالی وَ الفِتنَةُ أَشَدُّ مِنَ القَتلِ که فتنه تفسیر شده بشرک مشعر بر اینکه است که گمان نشود چون بکشتن اعدام نفس میشود عقل ابا دارد از آن اینطور نیست بلکه کفر و شرک بخدا بدتر از قتل است یعنی مشرک و کافر را بحال خود گذاشتن و متعرض او نگشتن که یا ایمان آرد یا کشته شود بدتر است از باقی گذاشتن او و نیز دلالت واضح دارد بر اینکه معنی قوله تعالی لِیُحِقَّ الحَقَّ وَ یُبطِلَ الباطِلَ وَ لَو کَرِهَ المُجرِمُونَ که جهاد با کفار برای اینکه است که حق و دین حق بجای خود قرار گیرد و باطل یعنی کفر و شرک و بت‌پرستی باطل و زایل گردد.
خلاصه چنانچه واضح است ارسال رسل و انزال کتب آسمانی برای اعلان کلمه توحید و اخلاص در دین است و جهاد برای رفع موانع و فساد و جلوگیری از شر

صفحه : ۲۳۷

مفسدان و منافقان و شیاطین انسی است که اینها سد راه افراد بشر میباشند و نیز برای اینکه است که امر رسالت شایع گردد و کسانی که استعداد قبول دارند بفهمند و خواهی نخواهی حاضر گردند وقتی حاضر شدند و بعقل و سریره خود تمیز بین حق و باطل دادند از روی فهمیدگی و دانستگی بمیل و رغبت قبول حق نمایند و چون دین اسلام بایستی تا قیامت باقی ماند و تحقیق هر چیزی منوط بدو چیز است یکی مقتضی و دیگری رفع مانع و شاید قوله تعالی لَقَد أَرسَلنا رُسُلَنا بِالبَیِّناتِ وَ أَنزَلنا مَعَهُمُ الکِتابَ وَ المِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالقِسطِ وَ أَنزَلنَا الحَدِیدَ فِیهِ بَأسٌ شَدِیدٌ سوره حدید آیه ۲۵ اشاره بهر دو جهت دارد که ارسال رسل و انزال کتب آسمانی میزانی است عدل و مقتضی اعلان کلمه توحید و موجب خلوص در بندگی است و انزال حدید اشاره باشد که در صورتی ارسال پیمبران و کتب آنها مقتضی ایمان است که مانع در کار نباشد و برای رفع مانع آهن را که شاید اشاره بشمشیر و باقی مهمات جنگی است از سماء قدرت فرود آوردیم برای رفع فساد مفسدین که مانع برداشته شود و کلمه حق نفوذ نماید.
و اینکه نصاری در مقام اعتراض گویند مردم را باجبار داخل در دین میکردند پاسخ گوئیم اصلا دین اجباری معنی ندارد زیرا که دین عبارت از تصدیق زبانی و اذعان قلبی است چگونه ممکن است بزور و اجبار بشود کسی ایمان آرد و اگر فرضا بزبان تنها کسی کلمه شهادتین بگوید و قلبش اذعان بآن نداشته باشد هرگز نمی‌شود چنین کسی را زیر بار احکام و تکالیف برند مثل منافقین که یا از ترس و یا بطمع اظهار ایمان میکردند لکن در مقام عمل رسوا میشدند با اینکه تاریخ نشان میدهد که مؤمنین صدر اول چنان در ایمان خود محکم و پابرجا بودند که از جان و مال و آنچه داشتند در راه اسلام فدا میدادند اعرابی که همیشه برای خونریزی یکدیگر شمشیر کشیده بودند در اثر تعلیمات اسلامی چنان اتحاد و یگانگی بین آنان پدید گردید و تمام آنها زیر لوای توحید چنان مجتمع گردیدند که گویا یک بدن از تمامی آنها تشکیل شده بود آیا عقل قبول میکند که دینی و ایمانی که از روی اجبار و از ترس شمشیر باشد چنین نفوذی پیدا کند هرگز نمیشود اگر ایمان حقیقی در مؤمنین صدر اسلام نبود چگونه مؤمنین میتوانستند اکثر

صفحه : ۲۳۸

ربع مسکون را در تصرف خود آرند.

خلاصه اگر خوب بنگرى ميفهمى كه جهاد پيغمبر اسلام يا براى دفاع بوده كه براى حفظ جان خود و مؤمنين مأمور بجهاد گرديده بود و يا براى رفع فساد و جلوگيرى از مفسدين كه نمى‌گذاشتند مردم بدين حق در آيند و نيز براى اينكه حكم اسلام نفوذ نمايد و مانع برطرف گردد.

و اينكه گويند انبياء در مقام تبليغ اقتصار بدعوت مينمودند و متعرض كسى نميشدند و كسانى كه ايمان مى‌آوردند برضا و رغبت ايمان مى‌آوردند نه باجبار و اكراه كتابهاى آسمانى مثل قرآن و چنانچه مفسرين گويند تورات خلاف آن را نشان ميدهد در قرآن مجيد خبر ميدهد كه موسى عليه السلام قوم خود را مأمور گردانيد بجنگ اَمالقه آنجا كه فرموده إِذ قالَ مُوسى لِقَومِهِ تا آنجا كه گويد يا قَومِ ادخُلُوا الأَرضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّهُ لَكُم وَ لا تَرتَدُّوا عَلى أَدبارِكُم تا آخر آيه و نيز حكايت سليمان راجع بشهر سبأ كه آنها را بجنگ تهديد مينمايد.

آرى راجع بزمان حضرت عيسى عليه السلام معلوم نيست جنگى واقع شده باشد البته حضرت عيسى عليه السلام براى حكمتى مأمور بجهاد نبوده و با اينحال ببين چگونه كفار نگذاشتند امرار حيات نمايد و بگمان غلط خود او را بدار زدند و خداوند او را بآسمان بالا برد.

الشَّهرُ الحَرامُ بِالشَّهرِ الحَرامِ وَ الحُرُماتُ قِصاصٌ حرمات جمع حرمت است مفسرين گويند مقصود از ماه حرام ماه ذى القعده است كه حضرت رسول عازم حج بود و كفار قريش نگذاشتند وارد مكه گردد و آن وقت مأمور بجنگ نبود اينكه بود كه حج ننموده برگشت و در هر سالى چهار ماه آن را حرام ناميده‌اند، ذى القعده الحرام، ذى الحجة الحرام، محرم الحرام كه اينكه سه ماه از ماههاى حرام دنبال يكديگر است و يك ماه ديگر كه ماه رجب باشد كه آن نيز از ماههاى حرام شمرده ميشود جدا افتاده و اينكه چهار ماه را حرام گفتند براى اينكه در اينها جنگ كردن حرام بوده و گويند مؤمنين بقدرى حرمت اينكه چهار ماه را مراعات مينمودند كه اگر كسى قاتل پدر خود را هم ميديد او را رها مينمود و متعرض او نميشد.

صفحه : ۲۳۹

بين مفسرين در معنى آيه گفتارى است بعضى گويند چون سال اول كه رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم عازم حج شد ماه ذى القعده بود سنه شش كه يكى از ماههاى حرام بشمار ميرفت و سال دوم در سنه هفت بود معنى آيه اينكه است كه ماه اول بدل ماه دوم كه هر دو ماه ذى القعده بوده و در حرمت مساوى ميباشند قول ديگر اينكه است كه اينكه جهادى كه شما گمان ميكنيد واقع مى‌گردد در صورت ممانعت كردن كفار مكه عوض آن جنگى است كه آنها با شما كنند اگر آنها روا ميدارند در ماه حرام با شما جنگ كنند شما نيز با آنها بجنگيد.

فَمَنِ اعتَدى عَلَيكُم فَاعتَدُوا عَلَيهِ بِمِثلِ مَا اعتَدى عَلَيكُم كسى كه بر شما ظلم و تعدى كند شما نيز دفاع از خود كنيد بمثل آن ظلمى كه بشما وارد نموده اگر چه بعضى از مفسرين گويند مورد نزول آيه همان حج پيغمبر و ممانعت كفار است لكن از آيه تعميم بر مى‌آيد مثل آنجا كه فرموده وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثلُها.

وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ المُتَّقِينَ و روش خود را تقوى و پرهيزكارى قرار دهيد و بدانيد كه خدا با مردمان متقى و پرهيزكار است.

وَ أَنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ امر فرموده بانفاق نمودن در راه خدا و انفاق در خصوص مال شامل ميگردد تمام صدقات را چه واجب باشد و چه مستحب لكن بقرينه امر «انفقوا» بنا بر اينكه امر حقيقت در وجوب باشد نفقات مستحبه خارج ميگردد و شامل واجبات مثل زكاة و خمس و باقى واجبات مى‌گردد.

وَ لا تُلقُوا بِأَيدِيكُم إِلَى التَّهلُكَةِ گويند «باء» بايديكم، زائده و براى تأكيد است و معنى آيه چنين ميشود كه

صفحه : ۲۴۰

البته دستهای خود را بمهلکه نیاندازید و دست کنایه از قوت و استطاعت است زیرا که دست نماینده توانایی است.
و شاید مقصود چنین باشد که قوت و قدرت خود را در همه کار مراعات نمائید و مال و توانایی خود را محافظت کنید که شما را حفظ کند از اینکه در هلاکت بیفتید و در هر کاری که بحکم شرع یا عقل نباید اقدام کنید داخل نگردید و در همه کار حد وسط را مراعات نمائید تا اینکه از مهلکه حفظ گردید.
در مجمع البیان چنین گوید در معنی آیه بین مفسرین گفتاری است:
۱- خود را در مهلکه نیاندازید بر ترک انفاق در راه خدا که در اثر امساک دشمن بر شما غالب گردد. «إبن عباس و جماعتی از مفسرین» ۲- مأیوس از رحمت و مغفرت خداوند نباشید که در اثر یأس خود را در معصیت اندازید. «برا بن عازب و عبیدة سلمانی» ۳- داخل جنگ نشوید مگر وقتی که وسائل مهیا باشد و قدرت بر دفاع داشته باشید. «بلخی» ۴- زیاده‌روی و افراط در انفاق ننمائید که در سختی فقر و تنگدستی معاش بیافتید «جبائی» و قریب باین قول است روایتی که بامام صادق علیه السلام نسبت میدهند که فرموده اگر مردی تمام مال خود را در راه خدا انفاق نماید کار خوبی نکرده زیرا خداوند فرموده:
وَ لا تُلقُوا بِأَیدِیکُم إِلَی التَّهلُکَةِ ۵- گمان نیکو بخدا داشته باشید تا از مهلکه نجات یابید. «عکرمه» ۶- نیکوکار باشید تا اینکه محتاج نگردید و در مهلکه واقع نگردید.
«عبد الرحمن زید» و بهتر اینکه است که گفته شود آیه شامل بر تمام اینها میشود «و لا تهلکوا» دلالت دارد بر اینکه حرام است اقدام نمودن بر آنچه بر نفس ترسیده شود و نیز دلالت دارد بر جواز ترک امر بمعروف و ترک نهی از منکر در موقع خوف از ضرر و نیز دلالت دارد

صفحه : ۲۴۱

بر جواز صلح با کفار و در موقع جنگ چنانچه پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم در سال حدیبیه با کفار قریش صلح نمود و حضرت امیر علیه السلام با معاویه در جنگ صفین و نیز امام حسن علیه السلام با معاویه صلح نمود. «پایان» وَ أَحسِنُوا إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُحسِنِینَ نیکوکاری میانه‌روی و اقتصاد در کارها است.
بعضی از علمای تفسیر در اینجا کلام خوبی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گوید اینکه پنج آیه از قوله تعالی وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ، تا إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُحسِنِینَ تماما راجع بحدود و احکام و در مقام بیان لوازم یک حکم است وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ تا آخر در مقام تأسیس حکم جهاد است «لا تعتدوا» تا آخر تحدید حکم جهاد است از حیث نظام که تعدی نمودن مخالف نظام (یعنی بر خلاف قانون اجتماعی و تمدن است) «و اقتلوهم» تا آخر تحدید حکم جهاد است و تأکید در آن وَ لا تُقاتِلُوهُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ تا آخر تحدید حکم است از جهت مکان که نهی نموده از جهاد در مسجد الحرام وَ قاتِلُوهُم حَتّی لا تَکُونَ فِتنَةٌ تا آخر تأسیس حکم جهاد است و راجع بوقت و مدت که جهاد کنید تا وقتی که رفع فتنه و فساد گردد الشَّهرُ الحَرامُ تا آخر تأسیس حکم جهاد است راجع بدفاع و معامله مثل بمثل «و انفقوا» تا آخر حکم انفاق مالی است برای مجهز نمودن مقدمات جهاد پس باین بیان میتوان گفت مجموع آیات پنجگانه راجع باطراف و حدود و تأسیس حکم جهاد فرود آمده بدون اینکه گفته شود بعضی ناسخ و زایل کننده بعض دیگر است چنانچه بعضی گفته‌اند بلکه غرض از تمامی آنها تأسیس حکم جهاد است با مشرکین مکه که در صدد اعدام مؤمنین و ایذاء آنان بودند. «تفسیر المیزان» وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ العُمرَةَ لِلّهِ فَإِن أُحصِرتُم فَمَا استَیسَرَ مِنَ الهَدیِ مفسرین گویند اینکه آیه در حجة الوداع که آخرین حج پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود فرود آمده وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ العُمرَةَ اشاره باین

است که عمره یکی از اجزاء

صفحه : ۲۴۲

و متمّمات حج بشمار میرود که بدون آن حج تمام نمی گردد.

و حج همان عمل معروف و مشهور بین مسلمانها است که تشریع آن از زمان ابراهیم علیه السلام شد و بعد از آن نیز در میان اعراب رواج داشت تا زمان پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم که همان عمل را با خصوصیاتی امضاء نمود و تا قیامت باقی گذاشت.

در تفسیر ابو الفتوح رازی چنین گوید حج سه قسم است: حج تمتع، حج قران حج افراد، حج تمتع حج کسی است که از اهل و اهالی مسجد الحرام نباشد و حج افراد و حج قران کسی راست که از اهل مکه باشد و مسافت منزل وی تا مسجد الحرام بیشتر از دوازده میل از چهار جانب نباشد.

و حج یا واجب است یا مستحب ارکان حج واجب دو قسم است یا رکن است یا غیر رکن و ارکان حج تمتع ده عدد است: ۱- نیت، ۲- احرام از میقات، ۳- طواف عمره، ۴- سعی بین صفا و مروه برای عمره، ۵- نیت حج، ۶- احرام برای حج، ۷- وقوف بعرفات، ۸- وقوف بمشعر، ۹- طواف حج، ۱۰- سعی بین صفا و مروه برای حج و آنچه رکن نیست هشت عمل است:

۱- لبیک چهارگانه با تمکن، ۲- دو رکعت نماز طواف عمره، ۳- تقصیر پس از سعی عمره، ۴- لبیک موقع احرام حج یا آنچه قائم مقام آن است، ۵- قربانی یا آنچه قائم مقام آن است از روزه وقتی نتوانند قربانی کند، ۶- دو رکعت نماز طواف حج، ۷- طواف نساء، ۸- دو رکعت نماز طواف نساء و فرق بین حج قران و حج افراد اینکه است که در حج قران قربانی را با خود آرند و در حج افراد نیاورند.

و مستحبات حج تمتع نیز چند چیز است:

۱- بلند گفتن لبیک، ۲- بمنا رفتن و سنگ انداختن، ۳- سر تراشیدن.

و در لغت عمره بمعنی زیارت است و در شرع تخصیص پیدا نموده بزیارت خانه کعبه برای اداء مناسک مخصوص. «پایان»

صفحه : ۲۴۳

فَإِن أُحصِرتُم فَمَا استَيسَرَ مِنَ الهَديِ وَ لا تَحلِقُوا رُؤُسَكُم حَتّى يَبلُغَ الهَديُ مَحِلَّهُ احصار بمعنی لغوی حبس و منع است و در اینجا مقصود اینکه است کسی که مانعی پیدا نمود از اتمام نمودن ارکان حج بعد از شروع در آن از مرض یا ترس بکیفر آن آن اندازه‌ای که وی را میسر است فدیه دهد یعنی بعوض ناتمامی حج قربانی کند و بایست سر نتراشد تا اینکه عوض هر عملی که نتوانسته بکند قربانی نماید فَمَن كانَ مِنكُم مَرِيضاً أَو بِهِ أَذىً مِن رَأسِهِ فَفِديَةٌ مِن صِيامٍ أَو صَدَقَةٍ أَو نُسُكٍ اگر کسی از شما در حال احرام مریض باشد یا در سرش مرضی حادث شود از صداع یا غیر آن که برای رفع مرض لا بد بایستی سر بتراشد در همچه موردی سر بتراشد و جبران کند بفدیه دادن.

در روایات از ائمه طاهرین رسیده که فدیه سر تراشیدن در موقع مرض یکی از سه چیز است که مخیر بین آنها است: یا سه روز روزه بگیرد، یا شش مسکین و در بعضی از روایات ده مسکین طعام دهد، یا گوسفندی قربانی کند.

فَإِذا أَمِنتُم فَمَن تَمَتَّعَ بِالعُمرَةِ إِلَى الحَجِّ فَمَا استَيسَرَ مِنَ الهَديِ وقتی که از دشمن مطمئن شدید یا از مرض بهبودی حاصل نمودید یا آنچه مانع از اتمام حج باشد برطرف گردید پس از آنچه میسر است برای شما قربانی نمائید.

در تفسیر مجمع البیان چنین گوید که حج تمتع نزد ما برای کسی که از حاضرین مسجد الحرام نباشد واجب و لازم است و حاضرین مسجد الحرام کسانی میباشند که در اطراف مکه دوازده میل فاصله بیشتر ندارد، و کسی که خارج از اینکه حد باشد یعنی بمکه

دورتر باشد از حاضرین مکه بشمار نمی‌رود، و بایستی حج تمتع بجا آورد.

و حج تمتع اینکه است که در ماه حج محرم گردد و داخل مکه شود و طواف خانه کعبه نماید و پس از سعی بین صفا و مروه تقصیر کند و محل گردد و از احرام بیرون آید پس از آن ثانیا از مسجد الحرام محرم گردد برای حج و بعرفات برود و از آنجا بمشعر پس از آن برگردد و اعمال حج را تمام کند، و بآنچه در کتب فقهیه ذکر شده و تحدید

صفحه : ۲۴۴

گردید حج را باتمام رسانید و در بعضی اعمال حج بین فقهاء گفتاری است که جای بحث آن کتب فقهیه است لکن در حج تمتع خلافی نیست در اینکه نظر بظاهر قرآن قربانی واجب است. «پایان» فَمَن لَم یَجِد فَصِیامُ ثَلاثَةِ أَیّامٍ فِی الحَجِّ وَ سَبعَةٍ إِذا رَجَعتُم کسی که قربانی نداشته باشد بایستی در همان مکه سه روز روزه بدارد و پس از برگشتن بوطن نیز هفت روز دیگر «تِلکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ» تا اینکه مجموعا بجبران قربانی آن سه روزی که در مکه روزه داشته با اینکه هفت روز ده روز تمام روزه داشته باشد ذلِکَ لِمَن لَم یَکُن أَهلُهُ حاضِرِی المَسجِدِ الحَرامِ حج تمتع برای کسی است که از اهل مکه نباشد و چنانچه گفته شد کسانی را اهل مکه گویند که زیادتر از دوازده میل از چهار طرف از مکه دورتر نباشد.

وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ در اینجا تأکید اکید دارد که مؤمنین بایستی ترک الحج نکنند و به کسانی که استطاعت دارند امر مینمایند بتقوی که ظاهرا مقصود از تقوی در اینجا اینکه است که اشخاص مستطیع بایستی خود داری نمایند و مخالفت امر حق تعالی ننمایند در ترک حج و بدانند که محققا خداوند سخت مجازات مینماید.

از اینجا است که دانشمندان ترک حج را یکی از گناهان کبیره بشمار آورده‌اند نظر به اینکه گناه کبیره آن گناهی است که در قرآن وعده عذاب بر آن داده شده.

بنا بر آنچه مشهور و معروف است حج در شریعت اسلام سه قسم است: حج تمتع حج قران، حج افراد و فرق است بین حج تمتع و حج قران و افراد به اینکه در حج تمتع عمره مقدم بر حج است و در آن دو قسم مؤخر دیگر در حج تمتع قربانی نمودن واجب است بدلیل قوله تعالی «فَمَا استَیسَرَ مِنَ الهَدیِ» و در آن دو قسم مستحب و دیگر در عمره تمتع طواف نساء واجب نیست لکن در حج قران و افراد واجب است و در حج تمتع نیز واجب است و فرق است بین حج قران و افراد که در حج قران قربانی را با خود

صفحه : ۲۴۵

آرند و در حج افراد نیاورند.

و بدلیل همین آیات و بضمیمه روایات بسیار حج تمتع در زمان رسول اللّه واجب بوده لکن عمر بن خطاب در زمان خلافت خود از حج تمتع نهی نموده و روایات بسیار از طرف سنی و شیعه رسیده که وقتی عمر بر مسند خلافت نشست خطبه‌ای انشاء نمود و پس از آن گفت در عهد رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دو متعه جاری بوده و من از آن دو متعه نهی مینمایم یکی متعه نساء و دیگر متعه حج و هر کسی که اقدام نماید بر یکی از اینکه دو متعه وی را مجازات مینمایم لکن در مذهب جعفری همان حج تمتع که پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تأسیس فرموده جاری و برقرار است و اینکه یکی از خطاهایی است که در عصر خلافت عمر واقع گردیده زیرا که امام را نمیرسد که تغییر در قوانین و مقررات دین کند بلکه وظیفه امام اینکه است که همان قوانین اسلام را بین مردم اجرا گرداند.

صفحه : ۲۴۶

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۹۷ تا ۲۰۳]

اشاره

الحَجُّ أَشهُرٌ مَعلُوماتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الحَجِّ وَ ما تَفعَلُوا مِن خَيرٍ يَعلَمهُ اللّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيرَ الزّادِ التَّقوى وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الأَلبابِ (۱۹۷) لَيسَ عَلَيكُم جُناحٌ أَن تَبتَغُوا فَضلاً مِن رَبِّكُم فَإِذا أَفَضتُم مِن عَرَفاتٍ فَاذكُرُوا اللّهَ عِندَ المَشعَرِ الحَرامِ وَ اذكُرُوهُ كَما هَداكُم وَ إِن كُنتُم مِن قَبلِهِ لَمِنَ الضّالِّينَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِيضُوا مِن حَيثُ أَفاضَ النّاسُ وَ استَغفِرُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹) فَإِذا قَضَيتُم مَناسِكَكُم فَاذكُرُوا اللّهَ كَذِكرِكُم آباءَكُم أَو أَشَدَّ ذِكراً فَمِنَ النّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنيا وَ ما لَهُ فِي الآخِرَةِ مِن خَلاقٍ (۲۰۰) وَ مِنهُم مَن يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنيا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النّارِ (۲۰۱)
أُولئِكَ لَهُم نَصِيبٌ مِمّا كَسَبُوا وَ اللّهُ سَرِيعُ الحِسابِ (۲۰۲) وَ اذكُرُوا اللّهَ فِي أَيّامٍ مَعدُوداتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَومَينِ فَلا إِثمَ عَلَيهِ وَ مَن تَأَخَّرَ فَلا إِثمَ عَلَيهِ لِمَنِ اتَّقى وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّكُم إِلَيهِ تُحشَرُونَ (۲۰۳)

ترجمه:

موقع حج در ماههای معین است پس برای کسی که در اینکه ماهها حج واجب شد بایست با زن خود نزدیکی نکند و پیرامون کارهای ناروا (مثل دروغ بد گویی فحش ناسزا) و دعوی و نزاع نگردد و آنچه کار نیک کنید خداوند عالم باوست و ای مسلمانان توشه بردارید و بهترین توشه‌ها تقوی است، و تقوی را شعار خود نمائید ای کسانی که صاحب عقل و خرد میباشید،
بر شما گناهی نیست اینکه (کسب معاش کنید) و طلب کنید فضل و رحمت از پروردگار خودتان و وقتی از عرفات برگشتید

صفحه : ۲۴۷

نزد مشعر الحرام یاد خدا نمائید و متذکر باشید و ذکر خدا گوئید چنانچه شما گمراه بودید و از گمراهی شما را (براه راست) هدایت نمود،
پس از آن بهمان راهی که مردم میروند بروید (بعرفات) و از خدا طلب آمرزش نمائید زیرا که خداوند پذیرنده توبه و مهربان است،
و پس از آنکه مناسك حج شما بپایان رسید یاد کنید خدا را آن طوری که پدران خود را یاد میکنید بلکه بیشتر از پدران خدا را یاد کنید پس بعضی از مردم کسانی میباشند که میگویند پروردگارا بما از نعمتهای دنیا عطا کن چنین اشخاصی از آخرت بهره‌ای ندارند،
و بعضی از مردم کسانی میباشند که میگویند پروردگارا از نعمت‌های دنیا و آخرت هر دو ما را بهره‌مند گردان و باز دار ما را از عذاب آتش،
چنین اشخاصی بهره‌مند میشوند از آن اعمال نیکی که کسب نموده‌اند و خداوند بحساب مردم زود میرسد،
و ای مسلمانان یاد کنید خدا را در روزهای معین (یعنی ایام تشریق) و باکی نیست و گناهی نکرده کسی که پرهیزکار باشد که دو روز جلو بیاندازد یا دو روز عقب اندازد و تقوی پیشه خود کنید و بدانید که حشر شما بسوی خداوند است.

توضیح آیات

الحَجُّ أَشهُرٌ مَعلُوماتٌ اهل عربیت گویند «الحج» مبتدا «اشهر» خبر آن و چون بایستی اینکه جمله کلامی در بر داشته باشد تا معنی

تمام شود چنين ميشود (وقت حج ماههاى مشهور است) كه بضميمه اخبار ماه شوال و ذى القعده و ذى الحجه ميباشد.
فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الحَجَّ كسى كه در اينكه ماهها مهياى حج شد و بر وى حج واجب گرديد بايستى از اينكه چند چيز خوددارى نمايد.
فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الحَجِّ مفسرين گويند بين قراء در قرائت اينكه چند كلمه اختلاف است إبن كثير و ابو عمر

صفحه : ۲۴۸

و يعقوب كه سه نفر از قراءاند فَلاـ رَفَثٌ وَ لاـ فُسُوقٌ بضمه (ث) در رفث و (قاف) در فسوق خوانده‌اند «و لاـ جدال» را بفتحه لام قرائت نموده‌اند، و ابو رجاء عطاردى بعكس خوانده و باقى قراء تماما چنانچه رسم الخط قرآن نيز چنين است هر سه كلمه را بفتحه خوانده‌اند.
و بنا بر اينكه بفتحه خوانده شود لام در هر سه كلمه بقانون عربيت بمعنى نفى جنس ميشود يعنى بكليه اينكه سه عمل كه يكى جماع باشد بطريق علماى شيعه و ديگر تمام معاصى از دروغ و نزاع و فحش در حال حج ممنوع است كه بصحت حج خلل ميرساند.
و بنا بر اينكه لام در هر سه كلمه لام نفى جنس نباشد و لام، نهى باشد در آن گفتارى است:
۱- مقصود «فسوق» اينكه است كه مردم را بلقب بد بخوانند بدليل قوله تعالى وَ لا تَنابَزُوا بِالأَلقابِ بِئسَ الِاسمُ الفُسُوقُ بَعدَ الإِيمانِ «ضحاك» ۲- مقصود از فسوق دشنام دادن است بدليل آنكه از پيغمبر اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم است فحش دادن بمسلمان فسق است و كشتن او كفر است. «ابراهيم و مجاهد و عطار» ۳- فسق شامل ميگردد آنچه را كه براى محرم حرام است از قبيل صيد كردن ناخن گرفتن، موى سر كندن، و آنچه مانند اينها است. «عبد اللّه عمر» و در بعض اخبار است «الفسوق» يعنى دروغ گفتن و بسيارى از مفسرين گفته‌اند مقصود از «و لا جدال» مجادله و مخاصمه يعنى نزاع كردن و با هم دشمنى كردن، قرطبى گفته عرب وقتى حج ميكردند با هم نزاع مينمودند و هر يك ميگفتند حج من بهتر است و آيه در نهى آن وارد شده.
فخر رازى در تفسير كبير چنين گفته سرّ اينكه در اينكه آيه بر اينكه سه عمل اقتصار نموده «رفث، فسوق، جدال» نه زيادتر اينكه است كه در علوم عقليه ثابت است كه انسان داراى چهار قوه است: شهوانيه، بهيميه، غضبانيه، سبعيه، وهميه شيطانيه، عقليه ملكيه، و مقصود از جميع عبادات مقهور گردانيدن قواى سه‌گانه است يعنى شهويه، غضبيه، وهميه.

صفحه : ۲۴۹

پس قوله تعالى فَلا رَفَثَ اشاره بمقهور نمودن قواى شهويه است تحت قواى عقل وَ لا فُسُوقَ اشاره بمقهور نمودن قواى غضبيه است كه از سركشى آن تمرد و نافرمانى پديد ميگردد وَ لاـ جِدالَ اشاره دارد بمقهور گردانيدن قوه وهميه تحت فرمان عقل كه بلند پروازى نكند و در آنچه شأن وى نيست در ذات خدا و صفات و افعال و احكام او بحث و جدال نكند.
و همين قواى سه‌گانه است كه انسان را وادار مينمايد كه با مردم نزاع و ضديت نمايد و تمام ظلم و تعديات بشر از همين سه قوه سر چشمه ميگيرد اينكه است كه در آيه فرموده فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الحَجِّ يعنى كسى كه مقصودش معرفت خدا و محبت او باشد و بخواهد اطلاع پيدا نمايد بر نور جلال احدى و در سلك خواص از بندگان حق تعالى واقع گردد بايستى جلو اينكه قواى سه‌گانه حيوانى خود را ببندد كه هيجان نكنند و اينكه معانى كه گفته شد بالاترين اسرارى است در حج كه ميتوان از اينكه آيات استفاده نمود پس سزاوار نيست كه عاقل از آن غافل گردد. «پايان» و اينكه در اينكه آيات لفظ حج تكرار شده براى تعدد موارد و متعلقات آنست جايى اشاره دارد باصل تشريع حج و امر باتيان آن جاى ديگر اشاره دارد باعمال و خصوصيات آن جايى ديگر اشاره بزمانى است كه بايستى در آن وقت حج واقع گردد مثل همين آيه الحَجُّ أَشهُرٌ مَعلُوماتٌ كه حج بايستى در اوقاتى كه تعيين

برای حج شده واقع گردد وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيرَ الزّادِ التَّقوى مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه است که جماعتی از یمن بقصد حج آمدند مکه و هیچ زاد و توشه‌ای همراه خود برنداشتند بگمان اینکه ما مهمان خدائیم و خداوند روزی ما را میدهد در راه بیچاره شدند و مجبور بگدایی گردیدند اینکه آیه نازل شد که برای مسافرت دنیای خود توشه بردارید و بهترین توشه‌ها برای سفر آخرت تقوی است تَزَوَّدُوا اشاره بتوشه سفر دنیا است که از متاع دنیا توشه بردارید برای

صفحه : ۲۵۰

سفر دنیا «خَيرَ الزّادِ التَّقوى» اشاره بتوشه سفر آخرت است که فقط توشه سفر آخرت تقوی است.

وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الأَلبابِ در جلد اول تفسیر سوره بقره راجع بمراتب و معانی تقوی اندازه‌ای بحث نمودیم و چنانچه معلوم است در کتاب کریم مکرر در مکرر ذکر تقوی و تأکید در باره آن و اهمیت آن شده.

و بنا بر اینکه برای تقوی چنانچه دانشمندان گفته‌اند مراتب و درجاتی باشد و لفظ تقوی مشترک بین آن معانی باشد پس در هر موقعی که تقوی گفته شود موقعیت آن مورد قرینه بر مراد میشود، زیرا که بقاعده عربیت هر جا لفظ مشترک آرند بایستی با قرینه‌ای که دلالت بر مراد کند توأم باشد و چون در اینجا در موقع حج و عبادات واقع گردیده شاید اشاره باشد بدرجه عالی و آخرین مراتب تقوی که مقصود توجه کامل بحق باشد «فاتقون» یعنی در اعمال و افعال هدف و مراد شما فقط من و بندگی من که خدای شما میباشم باشد که بهیچ وجه حظ نفسانی در نظر نباشد.

و در اینکه آیه معجزنما که از بدیع‌ترین و ملیح‌ترین آیات قرآنی بشمار میرود اول امر میفرماید که برای مسافرت دنیا و تأمین معاش و حفظ بدن بقدر رفع احتیاج امور دنیوی توشه بردارید زیرا که زندگانی دنیا مقدمه و پیش‌رو سفر آخرت است لکن در عین حال بایستی با تقوی توأم باشد کسی که دنیا را برای دنیا بخواهد آخرت خود را بباد داده وَ ما لَهُ فِي الآخِرَةِ مِن نَصِيبٍ لکن کسی که دنیا را برای آخرت بخواهد و از دنیا قناعت کند بقدری که مسافر توشه برای مسافرت خود برمیدارد چنین کسی تمام اعمال و افعال وی زاد و توشه آخرتش میشود.

پس تقوی که زاد و توشه آخرت است با کسب و کار و تأمین امور طبیعی بقدر لزوم منافی نیست بلکه با هم توأم میگردد.

و اشاره بهمین مطلب دارد کلام مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام در

نهج- البلاغه۱» «و اعلموا عباد اللّه ان المتقین ذهبوا بعاجل الدنیا و آجل الاخرة فشارکوا اهل

صفحه : ۲۵۱

الدنیا فی دنیاهم و لم یشارکهم اهل الدنیا فی آخرتهم سکنوا الدنیا بافضل ما سکنت و اکلوها بافضل ما اکلت فحظوا من الدنیا بما حظی به المترفون و اخذوا منها ما اخذت الجبابرة المتکبرون ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ و المتجر الرابح اصابوا لذة الزهد فی دنیاهم و تیقنوا انهم جیران اللّه غدا فی آخرتهم لا ترد لهم دعوة و لا ینقص لهم نصیب من لذة»

لَيسَ عَلَيكُم جُناحٌ أَن تَبتَغُوا فَضلًا مِن رَبِّكُم مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه است که جماعتی از عرب وقتی بحج میرفتند هیچ نحو از تجارتی روا نمیداشتند و اگر کسی تجارت مینمود وی را سرزنش مینمودند اینکه آیه فرود آمد و آنها را مرخص نمود در تجارت کردن.

فَإِذا أَفَضتُم مِن عَرَفاتٍ فَاذكُرُوا اللّهَ عِندَ المَشعَرِ الحَرامِ خداوند بمؤمنین امر میفرماید که وقتی از عرفات باز آئید یاد کنید خدا را هنگام ورود بمشعر الحرام، در اینکه عرفات را عرفه نامیده‌اند بین مفسرین گفتاری است از ضحاک است اینجا مکانی بوده که پس از آنکه آدم بزمین هند فرود آمد و حوا بجده یکدیگر را جستجو مینمودند بزمین عرفات بهم رسیدند اینکه است که آنجا را عرفات

---

(۱) علی عليه السلام در اينكه خطبه در مقام معرفی و فضيلت مردمان با تقوی و پرهيزكار برآمده كه پيشه‌وران و پرهيزكاران رفتند و منتفع گرديدند از منافع دنيا و آخرت هر دو زيرا كه آنچه اهل دنيا از آن محظوظ ميگردند از نعمتهای طبيعی دنيوی پرهيزكاران نيز با آنها شركت مينمايند ساكن گرديدند در منزلهايی كه بهتر از آنان است و خوردند بهترين غذای آنان را پس بهره‌مند گرديدند از دنيا مثل آنچه را كه متمولين از آن محظوظ گرديدند و برگشتند از دنيا بسوی آخرت با توشه‌ای كه آنها را بمقصد رساند و از تجارت دنيا نفع بسيار بردند و با اينكه از دنيا منتفع گرديدند و در دنيا ميباشند بی‌رغبت و بی‌اعتناء بدنياانـد و اهل تقوی يقين دارند كه فردای قيامت در جوار و همسايگی خدای خودشان ساكن ميگردند و نيز متقين حائز مقامی ميباشند كه دعای ايشان رد نميشود و نيز فاقد لذتی از لذائذ طبيعی يا روحانی نميباشند.

صفحه : ۲۵۲

ناميدنـد، سـدی گفته وقتی اسـماعيل از هـاجر متولـد شـد ساره حسـد برد و بهاجر گفت برخيز و از نزد من بيرون رو هاجر در زمين عرفات قرار گرفت وقتی ابراهيم خواست آنها را ببيند ساره گفت با من عهد كن از اسب خود فرود نيايی وقتی ابراهيم بآن جا رسيد اسـماعيل نبود برگشت دفعه ديگر آمـد و در زمين عرفات يكديگر را ملاقات نمودند باين مناسبت آنجا را عرفات ناميده‌اند و اقوال ديگری نيز برای سبب اسم عرفات گفته شده.

و مشعر مأخوذ از شعار است و شعار بمعنی علامت است و گويند مشعر الحرام را مشعر گويند برای اينكه يكی از علامت حج بشمار ميرود يعنی اركان حـج است كه بـدون توقف در آن حـج تمام نميشود و بمؤمنين امر ميفرمايـد كه در آنجا ياد خـدا كنيـد و متذكر نعمتهای خدا باشـيد وَ اذكُرُوهُ كَما هَداكُم كه بالاترين نعمت‌ها نعمت هدايت است كه شـما بايستی متذكر باشـيد وَ إِن كُنتُم مِن قَبلِهِ لَمِنَ الضّالِّينَ

آری تا كسـی متذكر نعمتی نباشد هرگز نتواند شـكر ولی نعمت خود را نمايد اول مؤمنين بايستی متذكر باشند كه دين و اسلام آنها را از پرتگاه ضلالت و بی‌خردی بشاهراه هدايت رهسپار گردانيده و پس از آنكه متذكر شدند مايل ميگردند كه بآن راهی كه مأمور شده‌اند بروند تا سعادت خود را دريابند و نيز بوظيفه خود عمل نمايند و طريقه بندگی را باتمام رسانند.

فَإِذا قَضَيتُم مَناسِكَكُم فَاذكُرُوا اللّهَ كَذِكرِكُم آباءَكُم خدای جليل در قرآن مجيد مكرر امر فرموده بمداومت نمودن بذكر خود اذكُرُوا اللّهَ ذِكراً كَثِيراً سـوره احزاب آيه ۴۱ وَ الـذّاكِرِينَ اللّهَ كَثِيراً سوره احزاب آيه ۳۵. و امثـال آن كه امر ميفرمايـد بـذكر و چنانچه قبلا تـذكر داديم و لو اينكه ذكر زبـانی را هم ذكر گفته ميشود لكن ذكر حقيقی تعلق بقلب دارد زيرا كه حقيقت ذكر يـاد كردن و بنظر آوردن مـذكور است اگر دل متوجه بحق نباشـد فقط بلقلقه لسان يكی از اسـماء اللّه را بگويـد چنـدان فائده‌ای بر آن مترتب نخواهد شد

صفحه : ۲۵۳

بلكه حقيقتا معنی ذكر بر آن صادق نمی‌آيد.

در بعضـی از تفاسـير چنين می‌گويد كه بسـياری از مفسرين گفته‌اند عادت عرب اينكه بوده كه بعد از اعمال حج می‌آمدند نزديك كعبه و بپـدران خود افتخار می‌كردنـد كه پدر ما چنين و چنان بوده اينكه بود كه اينكه آيه فرود آمد كه بعد از اداء مناسك حج ياد خدا كنيد و ستايش كردگار خود نمائيد مثل اينكه اوصاف پدران خود را می‌گوييد.

أَو أَشَدَّ ذِكراً نه فقط سـتايش حق را بمقدار سـتايش پدران خود كنيد بلكه بايستی سـتايش شما نسبت بخدا كه آفريننده شما است و

جان شما در قبضه اقتدار اوست بمراتب بسیار زیادتر و بالاتر باشد از ستایش نمودن پدران و شاید اشاره باین باشد که پدران شما فقط سبب اعدادی و مادی وجود شما میباشند و علت حقیقی و سبب واقعی وجود شما آن کسی است که شما را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده است پس بایستی همیشه بیاد او باشید و او را بستائید.
فَمِنَ النّاسِ مَن یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا بعضی از مردم کسانی میباشند که از خدا فقط منافع دنیا میطلبند گویند عادت عرب اینکه بوده که دور کعبه برهنه طواف میکردند و راجع بدنیای خود دعا میکردند (که خدایا ما را از آب باران سیراب گردان و ما را بر دشمنان غالب گردان و ما را بسلامت بوطن خود برسان و امثال اینها که تماما راجع بدنیا و امور طبیعی بوده).
وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن خَلاقٍ آری کسی که تمام همش دنیا شد و هدف و وجهه قلبش مایل بلذائذ طبیعی و محظوظات مادی گردید چگونه ممکن است از خدا غیر از آنچه مایل باوست طلب نماید و اگر گاهی اوقات بزبان قال راجع بامور اخروی طلبی نماید باز وقتی خوب باطن آن را مینگری بازگشت آن بامور طبیعی میگردد وقتی از دنیا مأیوس می‌گردد آخرت از خدا می‌طلبد و البته نظر بوعده‌ای که داده ادعُونِی أَستَجِب لَکُم آنچه

صفحه : ۲۵۴

انسان بزبان قال و استعداد از خداوند طلب نماید باو خواهد داد و کسی که منافع مادی و حظوظ طبیعی در نظر داشته باشد و بگوید رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا از دنیا که محط نظر و هدف اوست بوی عطا مینماید لکن چون همش دنیا است وی را از آخرت نصیبی نیست.
وَ مِنهُم مَن یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً در مقام ستایش فرموده مؤمنین کسانی میباشند که بزبان نیازمندی از خدا طلب میکنند نیکی دنیا و نیکی آخرت را و از خدا می‌طلبند که آنها را از عذاب آتش پناه دهد.
و از اینکه مبارک آیه چند مطلب توان استخراج نمود:
۱- ستایش مؤمنین و علامت یقینشان اینکه است که در مقام مناجات و طلب اینکه طور دعا میکنند و دیگر اینکه بما بیاموزد که شما در مقام طلب یک جهت نباشید که یا فقط منافع دنیا آرزو کنید یا سعادت آخرت بلکه بایستی منافع دنیا طلب کنید مقدمتا برای فائز شدن بنعیم آخرت و از اینکه نسبت بهر دو حسنه فرموده اشاره باین است که دنیا را برای دنیا نخواهید زیرا که طلب منافع دنیا وقتی در تعداد حسنات بشمار میرود که دنیا را برای تحصیل کردن آخرت بخواهید.
أُولئِکَ لَهُم نَصِیبٌ مِمّا کَسَبُوا وَ اللّهُ سَرِیعُ الحِسابِ اولئک اسم اشاره است یعنی چنین اشخاصی که از خداوند طلب میکنند حسنه دنیا و حسنه آخرت را اینها کسانی میباشند که از عمل خود نصیبی عاید آنها می‌گردد و نتیجه اعمال خود را خواهند برد.
در تفسیر ابو الفتوح مینویسد بین مفسرین اختلاف است که مقصود از اینکه دو حسنه دنیا و آخرت چیست روایت از حضرت امیر علیه السلام است که «حسنه دنیا زن صالحه است و حسنه آخرت حور العین وَ قِنا عَذابَ النّارِ مقصود از عذاب نار زن بد است» حسن بصری، چنین گفته حسنه دنیا علم و عبادت است و حسنه آخرت بهشت است، سدی و مقاتل، گفته‌اند حسنه دنیا روزی فراخ و حلال است و حسنه آخرت آمرزش و ثواب. «عطیه» گفته حسنه دنیا علم و عمل است و حسنه آخرت مسامحه در حساب

صفحه : ۲۵۵

و بهشت است.
و گفتار دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن بهترین تفسیر برای حسنه دنیا و حسنه آخرت همان است که اول گفته شد که بایست از خدا بخواهیم که لوازم حیات دنیوی ما را باحسن وجه در دسترس ما گذارد برای اینکه در تحصیل سعادت اخروی بکوشیم نظر به اینکه

«من لا معاش له لا معاد له»

کسی که طریق معاش و زندگانی دنیوی وی بقدر رفع احتیاج وی منظم و مرتب نباشد کجا فراغت خاطر پیدا می‌نماید که امور معاد خود را تکمیل نماید پس اندازه‌ای نعمت‌های دنیا برای درک سعادت اخروی ضروری است.

وَ اذکُرُوا اللّه فِی أَیّامٍ مَعدُوداتٍ ایـام معدودات روز یـازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و اینکه سه روز را ایام تشریق نامند و گویند دلیل بر اینکه تخصیص بسه روز داده شده قوله تعالی است فَمَن تَعَجَّلَ فِی یَومَین تا آخر زیرا یومین دلالت دارد بر اینکه مقصود از ایام سه روز است نظر به اینکه جمع بالف و تا را برای قلت آورند و اقل جمع سه عدد است پس ایام تشریق سه روز است و مفسرین گویند مقصود از ذکر خدا که امر فرموده در ایام تشریق یاد خدا کنند تکبیر است که در رمی حجرات در منی هر سنگی با تکبیر زده شود.

فَمَن تَعَجَّلَ فِی یَومَینِ فَلا إِثمَ عَلَیهِ وَ مَن تَأَخَّرَ فَلا إِثمَ عَلَیهِ لِمَنِ اتَّقی بعضی از مفسرین گفته‌اند «لا» در فلا اثم لای نفی جنس است یعنی کسی که تعجیل کند در دو روز اول هیچ نحو گناهی نکرده در تفسیر مجمع البیان است که فَمَن تَعَجَّلَ فِی یَومَینِ رخصت است در اینکه روز دوازدهم جایز است از منی بیرون رفت و بهتر اینکه است که بمانند تا روز سیزدهم ذی الحجه که سوم روز تشریق میشود و اگر کسی در روز دوم تشریق حرکت کرد بایستی بعد از ظهر حرکت کند تا قبل از غروب لکن اگر غروب شد دیگر جایز نیست حرکت کند تا روز سوم تشریق و در معنی قوله تعالی فَلا إِثمَ عَلَیهِ دو قول است یکی گناهی بر او نیست زیرا بعمل حج

صفحه : ۲۵۶

سیئات او تبدیل بحسنات گردیده. «إبن سعود» و دیگر نیست گناهی در تقدیم و تأخیر و نفی اثم برای اینکه است که توهم نشود در تقدیم گناه است. «حسن» و در قوله تعالی لِمَنِ اتَّقی نیز دو قول است قولی اشاره باین است که حج مقبول کفاره سیئات و گناهان میشود و قول دیگر چنانچه اصحاب ما روایت کرده‌اند.

و نیز بروایت إبن عباس «لمن اتقی» راجع بتعجیل فی یومین است پس گناهی نیست برای کسی که صبر کند تا انقضاء کوچ دسته آخر اهل حاج از منی و آنچه باقی مانده از احرامش و از ابی عبد اللّه روایت میکنند قوله تعالی فَمَن تَعَجَّلَ فِی یَومَینِ یعنی کسی که در اینکه دو روز مرد تمام گناهانش بخشیده میشود و کسی که اجلش تأخیر افتاد یعنی در اینکه دو روز نمیرد اگر از گناهان کبیره اجتناب کند گناهی بر او نیست.

«پایان» وَ اتَّقُوا اللّه وَ اعلَمُوا أَنَّکُم إِلَیهِ تُحشَرُونَ خطاب بمؤمنین است که تقوی را شعار خود نمائید و بدانید که البته بازگشت شما بسوی حق است و در قیامت شما جمع میشوید برای اینکه هر کسی بکیفر اعمال خود برسد از خوب و بد و شاید اشاره باین باشد که از اجتماع خودتان در عرفات و منی و مشعر الحرام و باقی اماکن مشرفه یاد آرید اجتماع خودتان را در روز رستاخیز و متنبه گردید.

صفحه : ۲۵۷

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۳]

اشاره

وَ مِنَ النّاسِ مَن يُعجِبُكَ قَولُه فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ يُشهِدُ اللّهَ عَلي ما فِي قَلبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الخِصامِ (۲۰۴) وَ إِذا تَوَلّي سَعي فِي الأَرضِ لِيُفسِدَ فِيها وَ يُهلِكَ الحَرثَ وَ النَّسلَ وَ اللّهُ لا يُحِبُّ الفَسادَ (۲۰۵) وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتهُ العِزَّةُ بِالإِثمِ فَحَسبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئسَ المِهادُ (۲۰۶) وَ مِنَ النّاسِ مَن يَشرِي نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ (۲۰۷) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادخُلُوا فِي السِّلمِ كَافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيطانِ إِنَّهُ لَكُم عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۰۸)

فَإِن زَلَلتُم مِن بَعدِ ما جاءَتكُمُ البَيِّناتُ فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹) هَل يَنظُرُونَ إِلاّ أَن يَأتِيَهُمُ اللّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الغَمامِ وَ المَلائِكَةُ وَ قُضِيَ الأَمرُ وَ إِلَي اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ (۲۱۰) سَل بَنِي إِسرائِيلَ كَم آتَيناهُم مِن آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَ مَن يُبَدِّل نِعمَةَ اللّهِ مِن بَعدِ ما جاءَتهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدِيدُ العِقابِ (۲۱۱) زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الحَياةُ الدُّنيا وَ يَسخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ اتَّقَوا فَوقَهُم يَومَ القِيامَةِ وَ اللّهُ يَرزُقُ مَن يَشاءُ بِغَيرِ حِسابٍ (۲۱۲) كانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنزَلَ مَعَهُمُ الكِتابَ بِالحَقِّ لِيَحكُمَ بَينَ النّاسِ فِيمَا اختَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اختَلَفَ فِيهِ إِلاَّ الَّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَيِّناتُ بَغياً بَينَهُم فَهَدَي اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختَلَفُوا فِيهِ مِنَ الحَقِّ بِإِذنِهِ وَ اللّهُ يَهدِي مَن يَشاءُ إِلي صِراطٍ مُستَقِيمٍ (۲۱۳)

صفحه : ۲۵۸

ترجمه:

بعضی از مردم کسانی میباشند که از گفتار آن تعجب میکنی و مراد آن رسیدن بمتاع دنیا است و خدا را شاهد میگیرد در درستی گفتار خود و اینکه آدم از بدترین دشمنان اسلام است،

و وقتی (از نزد تو دور گردد) کوشش می‌کند که در زمین فساد کند و حاصل زراعت را تباه نماید و نسل بشر را قطع کند و خدا مفسدان را دوست نمیدارد،

و وقتی بوی گفته شود بترس از خدا و فساد مکن غرور و خودپسندی او را بگناه وامیدارد پس جهنم کفایت می‌کند او را و جهنم بد آرامگاهی است،

و بعضی از مردم کسی است که نفس خود را در راه رضای حق تعالی میفروشد و خدا ببندگان خود مهربان است،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همه شما باتفاق داخل شوید در اسلام و تسلیم اوامر حق گردید و متابعت منمائید گامهای شیطان را (و بدانید) که محققا شیطان دشمن ظاهریست برای شما،

پس اگر بعد از آنکه حجت خدا بر شما تمام گردید و پس از ادله روشن که برای هدایت شما آمد گمراه گردیدید (و براه خطا رفتید) پس بدانید که خداوند غالب و درستکار است

آیا اشخاصی که از دین حق لغزش پیدا نمودند چنین انتظار دارند که خداوند با ملائکه بیایند در سایبانها از ابر سفید رقیق (یا منتظر عذاب خدا میباشند بتوسط ملک عذاب) و امر پروردگار جاری گشته و بازگشت تمام امور بسوی خدا است،

ای رسول اکرم بپرس از بنی اسرائیلیان چقدر از آیات روشن و ادله واضح که برای آنها فرستادیم و کسی که تبدیل گرداند نعمت خدا را پس از آمدن آن پس محققا خداوند سخت انتقام میکشد و مجازات مینماید،

حیات عاریتی دنیا نزد کافرین جلوه نمود که اهل ایمان را مسخره می‌کنند لکن مقام اشخاص با تقوی در قیامت فوق مقام کافرین است و خدا روزی میدهد هر کرا بخواهد بدون اندازه،

مردم یک گروهند خداوند پیمبران را فرستاد که مژده دهند نیکوکاران را و تهدید نمایند زشتکاران را و با پیمبران فرود آورد کتاب‌های آسمانی را تا اینکه بحق و درستی بین مردم حکم کنند در آنچه در آن اختلاف نمایند سپس همان گروه که برای آنان

کتاب آسمانی آمد از راه طغیان و تعدی بحقوق یکدیگر در کتاب حق شبهه و خلاف افکندند پس خدا اهل ایمان را از آن ظلمت شبهات و اختلاف آنها براه حق هدایت

صفحه : ۲۵۹

نمود و خداوند هدایت مینماید هر کرا بخواهد و رهسپار میگرداند وی را براه راست.

توضیح آیات

وَ مِنَ النّاسِ مَن يُعجِبُكَ قَولُهُ فِي الحَياةِ الدُّنيا بعضی از مردم طوری نطّاق و حرّاف و صراحت در گفتار دارند که تو که پیمبری از گفتار و انطلاق لهجه وی بشگفت می‌آیی فِي الحَياةِ الدُّنيا مقید نموده به حیات دنیا چون عالم دنیا عالم ظاهر و عالم آخرت عالم باطن و روزی است که حقیقت اشیاء ظاهر و باطنها هویدا میگردد اینکه است که دنیا را معرفی نموده‌اند بعالم غرور که باطنها در آن مخفی و حقیقت پوشیده و پنهانست و بظاهر انسان را فریب میدهد و بر خلاف آنچه هست ارائه میدهد.

وَ يُشهِدُ اللّهَ عَلي ما فِي قَلبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الخِصامِ بقاعده عربیت الد افعل التفضیل از لد لدودا مأخوذ گردیده، و خصام جمع خصم مثل صعب و صعاب و کعب و کعاب و نیز گفته‌اند الخصام مصدر است، و «الد الخصام» یعنی سخت‌ترین و بدترین دشمنان است و چون تو بشری و بمقتضای بشریت ظاهر او را می‌نگری و وجهه دنیوی وی را مشاهده می کنی اینکه است که ممکن است حسن کلمات و ظاهر گفتار او ترا بفریبد و گمان کنی او دوست شما و تابع اسلام است لکن خداوند که از ظاهر و باطن همه چیز آگاهست و باطنها نزد او مکشوف و هویداست مشاهده میکند که او بدترین و شدیدترین دشمنهای اسلام است.

در اینکه آیا آیه در باره شخص معینی فرود آمده یا عام است از مفسرین دو قول نقلشده بعضی از مفسرین گفته‌اند شأن نزول آیه چنین است که شخصی بنام حنس بن شریق آمد نزد رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم و بظاهر ایمان آورد و نسبت برسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم اظهار محبت و دوستی نمود و قسم بخدا خورد که در ادعای دوستی راستگو میباشم و آن آدم منافقی بود که زبانش با دلش یکی نبود و بآن خبث باطنی که داشت چون از حضور مبارکش بیرون رفت گذرش بمزرعه جماعتی از مسلمین افتاد حاصل مزرعه را سوزانید

صفحه : ۲۶۰

و آدم‌کشی کرد و جنایت نمود.

دیگری گفته آیه عام است راجع بشخص معینی یا اشخاص بخصوصی نیست بلکه آیه در مقام اینکه است که پیمبر اکرم را گوشزد نماید که بزبان چرب و نرم مردم فریفته نگردد و بظاهر آنها ننگرد بلکه باطن و سریره آنان را بنگرد و اینکه آیه نظیر آنجا است که خطاب به پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نموده وَ لا تُطِع كُلَّ حَلّافٍ مَهِينٍ هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَمِيمٍ سوره قلم آیه «۱۱۱».

و اینکه دو قول با هم منافی نیست بسیاری از آیات قرآن چنین است که در مورد بخصوصی فرود آمده لکن مقصود عموم دارد چنانچه گویند مورد مخصص نیست.

وَ إِذا تَوَلّي سَعي فِي الأَرضِ لِيُفسِدَ فِيها تولی بمعنی لغوی سلطنت و ولایت است و نیز بمعنی پشت کردن و اعتراض نمودن استعمال شده و بنا بر اینکه مقصود از «من النّاس» در اول آیه شخص معینی باشد و نیز «تولی» را بمعنی پشت کردن و اعتراض نمودن گرفتیم معنی آیه چنین میشود که به پیغمبر خود خبر میدهد آن کسی که از حسن گفتار و صراحت لحجه او تو را بتعجب آورده و اظهار دوستی و محبت با تو میکند وقتی که از نزد تو بیرون میرود چنین و چنان میکند.

وَ يُهلِكَ الحَرثَ وَ النَّسلَ وَ اللّه لا يُحِبّ الفَسادَ و فساد او اينكه است كه زراعت و كشت و كار مردم را فاسد مى گرداند و نيز بخونريزى و قتل و غارت نسل بشر را تباه مى گرداند در صورتى كه خداوند دوست نميدارد فساد را.

بعضى از مفسرين لا يحب الفساد را حمل بر فساد در دين نموده نظر به اينكه اينكه عالم عالم تنازع در بقاء و عالم كون و فساد است و بتقدير ايزد متعال واقع است پس نميتوان گفت خداوند دوست نميدارد فساد را اگر فساد روى زمين را كه در اثر تضاد بين موجودات

---

(۱) خطاب برسول اكرم (ص) است كه فرمان مبر آن كسى كه بسيار قسم ميخورد كه سست و بيمقدار است و عيبجو و سخن‌چين است.

صفحه : ۲۶۱

مادى و از لوازم تنازع در بقاء رخ ميدهد دوست نميداشت چنين تقدير نمينمود.

لكن اينكه كلام درست بنظر نمى‌آيد زيرا كه بقرينه قوله تعالى وَ يُهلِكَ الحَرثَ وَ النَّسلَ مقصود از فساد همان تصرّفات عدوانى است كه در مال و جان مردم بسوء اختيار بشر واقع مى گردد.

اگر چه عالم دنيا را عالم تنازع در بقا و عالم كون و فساد ناميده‌اند لكن فسادى كه مقتضى طبيعت عالم است و از روى حكمت و نظام عالم تأسيس شده آن فساد نيست بلكه عين رحمت و مقدمه پيدايش موجودات و از مبدء حكيم از روى قانون حكمت در عالم جريان دارد بلكه توان گفت فسادى در عالم طبيعت تصور ندارد زيرا عالم رو بكمال ميرود و هر موجود دانى و پستى بمقتضاى طبيعت و آن غريزه‌اى كه قادر متعال در كمون وى نهاده ميكوشد و بصدد كمال برمى‌آيد و مرتبه ناقص خود را رها ميكند تا آنكه مرتبه بالاترى را اشغال نمايد و بكمال مخصوص بخود برسد.

خلاصه هر كس موجودات را بنظر تدبر بنگرد ميفهمد كه تغييرات و تبدلاتى كه در آنها ديده ميشود چيز خودسرانه و بيهوده‌اى نيست بلكه تماما لبس بعد از لبس است نه لبس بعد از خلع يعنى چنين نيست كه گمان بشود چيزى بكلى مفقود و معدوم شده چيز ديگرى پديد گرديده اينكه طور نيست بلكه هر چيزى كه پا بدائره وجود گذاشت على الدوام در استكمال است تا دائره سيرش تمام شود و بغايت فائده‌اى كه مربى و ناظم عالم براى آن وى را از نيستى بهستى آورده برسد.

پس فساد در عالم تصور ندارد و هر چيزى بجاى خود ثابت و برقرار است (كه هر چيزى بجاى خويش نيكو است) و چون چنين است جان دارد گفته شود وقتى خداوند خودش خالق كون و فساد است نميشود گفت فساد را دوست نميدارد و باين لحاظ گفته شود مقصود از فساد در آيه فساد در دين است آرى اگر فسادى در عالم پديد گردد از سوء اختيار بشر پديد گرديده و خداوند چنين فسادى را دوست ندارد.

لكن ممكن است گفته شود فساد اعم است از فساد در دين و فساد در دنيا كه منشأ هر يك از آنها سوء اختيار بشر ميشود كه بآن اختيار موقتى كه براى حكمت

صفحه : ۲۶۲

چندى بوى داده شده عوض اينكه از اينكه موهبت عظمى سعادت خود و ديگران را تأمين كند و عالم را منظم و مرتب گرداند فساد ميكند و خود را بدرك حيوانيت ميكشاند و دين و دنياى خود و ديگران را تباه ميگرداند.

وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتهُ العِزَّةُ بِالإِثمِ وقتى بچنين آدمى امر بتقوى شود كه از خدا بترس و در زمين فساد نكن عزت نفس و

پیشوایی را از طریق گناه و فساد می‌گیرد، از اینکه آیه چنین بر می‌آید که مقصود از «تولی» در آیه پیش ولایت و پیشوایی است بدلیل اینکه وقتی بچنین کسی گویند فساد نکن و جان و مال مردم را تباه نگردان برای عزت و غلبه مرتکب گناه میگردد و عزت را از راه گناه و فساد بدست می‌آورد و خداوند مذمت میکند کسی را که از راه تعدی و ستم پیشوایی بدست آرد، بلکه چنین عزتی عزت نیست عزت حقیقی اولا لایق ذات احدیت است و بس پس از آن آن است که از طرف حق تعالی افاضه گردد بکسی که لایق آن است وَ تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بِیَدِکَ الخَیرُ سوره آل عمران آیه ۲۵. عزت و ذلت بخواست او انجام می‌گیرد.

وَ مِنَ النّاسِ مَن یَشرِی نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ رویه و روش قرآن غالبا اینکه است که هر جا مذمت و تنقید نماید جماعتی را در عقب مدح و ستایش میکند جماعت دیگر را و بعکس هر جا تعریف و تمجید باشد در عقب تنقید و مذمت است.

و نیز غالبا هر جا تهدید و عذاب نامبرده شده در عقب تشویق برحمت و مغفرت می‌نماید و شاید سرش اینکه باشد که چون یکی از فضائل بسیار نیک انسانی اینکه است که همیشه بین خوف و رجاء باشد و برای اعتدال حاش که نه جری و مغرور گردد بآیات رحمت و نه مأیوس گردد از رحمت الهی که فرموده لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ سوره یوسف. بایستی همیشه بین خوف و رجا باشد در اخبار آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که (باید خوف و رجا مثل دو طرف میزان بقدر هم باشند که از هیچ

صفحه : ۲۶۳

طرف زیادتی نکند).

خوف و رجاء دو اصل ایمانی و اخلاقی است و بدون تحقق اینکه دو اصل ایمان کامل نمی‌گردد و از طریق شیعه و سنی روایات بسیاری رسیده که اینکه آیه در شأن مولای متقیان و امیر مؤمنان علی علیه السلام فرود آمده وقتی حضرتش برای حفظ جان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در فراش آن حضرت خوابید و نفس شریف خود را در معرض اعدام قرار داد که جان رسول اکرم سالم ماند اینکه آیه نازل گردید و بضمیمه روایات معنی آیه چنین میشود که علی آن کسی است که در راه رضای الهی نفس و جان خود را فدا داد پس آیه اول وَ مِنَ النّاسِ مَن یُعجِبُکَ تا آخر راجع بدشمنان رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آمده و آیه دوم در باره دوستان صمیمی او که بالاترین آنها وجود مبارک علی علیه السلام است نزول نموده.

و جان‌نثاری و فداکاری او در راه حق و حقیقت بقدری است که دشمن و دوست در باره آن کتابهایی نوشته و همگی معترفند و تصدیق مینمایند که یگانه کسی که در راه محبت او از هیچگونه فداکاری کوتاهی نمی‌نمود علی علیه السلام بود و اخبار بسیاری که از طریق موافق و مخالف رسیده شاهد بر آن است بعضی از علمای بزرگ سنی مینویسند دین اسلام از شمشیر علی علیه السلام و مال خدیجه رواج گرفت.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادخُلُوا فِی السِّلمِ کَافَّةً خطاب از حضرت عزت بتمامی مؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید بایستی تمام شما داخل گردید در اسلام و تسلیم اوامر حق و تعلیمات قرآن و قوانین اسلام گردید و بظاهر و باطن تابع و زیر فرمان الهی و اوامر حق تعالی در آئید «و کافة» بقاعده عربیت برای تأکید آرند و در اینجا مؤکد میکند ضمیر جمع در «ادخلوا» را یعنی ای کسانی که پذیرفته‌اید دین اسلام را بایستی تسلیم اوامر و دستورات و مقررات اسلام گردید بدون اینکه پیش خود رأی اندیشی کنید و چیزی در آن زیاد یا از آن کم نمائید بعضی از مفسرین گویند اینکه آیه خطاب بمؤمنین اهل کتاب است که آنها بنا بر عادتی که داشتند بعد از اسلام آوردن بعضی از آنها احکام تورات را مراعات می‌نمودند مثل اینکه باحکام شنبه عمل میکردند و گوشت و شیر شتر را استعمال نمی‌کردند و

صفحه : ۲۶۴

میگفتند یا رسول اللّه تورات کتاب خدا است بگذار ما در نماز شب بعضی از آیات آن را بخوانیم حضرت میفرمود احکامی که نسخ شده نباید پیرامون آن بگردید.

سلّم و اسلام و تسلیم بیک معنی گفته میشود و اینکه اسلامی که بمؤمنین امر مینماید که داخل آن گردید آن اسلامی است که بعد از مرتبه ایمان تحقق میپذیرد و چنانچه در صفحات پیش تذکر داده‌ایم همین طوری که ایمان مراتب و درجاتی دارد اسلام نیز مراتبی دارد و اشاره دارد بمرتبه اول اسلام قوله تعالی قالَتِ الأَعرابُ آمَنّا قُل لَم تُؤمِنُوا وَ لکِن قُولُوا أَسلَمنا و بعضی عرفاء اینکه قسم از اسلام را اسلام اصغر نامیده‌اند و بمرتبه فوق اینکه اسلام نظر دارد قوله خدای سبحان یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادخُلُوا فِی السِّلمِ کَافَّةً که اینکه اسلامی که بمؤمنین امر مینماید که بایستی تمامی شما داخل آن گردید بعد از تحقق مرتبه اول ایمان است زیرا که خطاب بمؤمنین میباشد که مرتبه اول اسلام و اول ایمان را دارا بودند.

و بسیاری از مفسرین گویند اینکه اسلام عبارت از تسلیم و منقاد بودن و ترک اعتراض بر اوامر شرعی و تکوینی است و مسلمان واقعی کسی است که بدل و زبان اذعان نماید که تمام دستورات اسلامی از روی حکمت و درستی آن چنان که بایستی واقع گردد انجام گرفته و اشاره بهمین دارد قول امیر المؤمنین علی علیه السلام در روایت

مرفوعه برقی «ان الاسلام هو التسلیم و التسلیم هو الیقین»

و در کلام اللّه مجید است إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ«۱». اشاره بهمین مرتبه است.

پس مسلمان واقعی کسی است که عقل و رأی و هوای خود را تابع و مطیع دستورات قرآنی و نوامیس الهی گرداند و بدستورات شرع مقدس اعتراض و رأی اندیشی ننماید و مطیع و فرمانبر باشد آن وقت ممکن است دارای مرتبه عبودیت گردد و از مطیعین محسوب گردد و در نتیجه شرح صدر پیدا نماید و از کسانی گردد که در باره وی فرموده:

أَ فَمَن شَرَحَ اللّهُ صَدرَهُ لِلإِسلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِن رَبِّهِ«۲» سورة الزمر آیه ۲۳

---

(۱) دینی که سبب نجات و رستگاری است فقط اسلام است.

(۲) کسی که سینه او باز شده برای اسلام وی دارای نوری است از جانب پروردگار خود.

صفحه : ۲۶۵

در جای دیگر فَمَن أَسلَمَ فَأُولئِکَ تَحَرَّوا رَشَداً و در روایت کابلی است که از امام صادق علیه السلام چنین روایت میکند

۱» «لو انّ قوما عبدوا اللّه تعالی وحده لا شریک له و اقاموا الصلاة و آتوا الزکاة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشیء صنعه اللّه او صنعه رسول اللّه الّا صنع بخلاف الذی صنع او وجد ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین الی ان قال فعلیکم بالتسلیم»«.

وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ إِنَّهُ لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ هر حقی در مقابل آن باطلی و هر طریق درست و مستقیمی در برابر آن نادرستی و کجی است، طریق اسلام طریق حق و راه مستقیم است راه مستقیم اقرب طریق بمقصود است و در مقابل آن راههای کج و معوج بسیار است و طریق شیطان راه کجروی و طریق معوج است که سر انجام آن دوری از رحمت الهی و رسیدن بپرتگاه درک حیوانی و نائل شدن باسفل السافلین طبیعت است و شیطان نسبت بانسان دشمنی است ظاهر و هویدا که از راه دشمنی کوشش میکند که انسان را از راه حق و حقیقت و از دائره اسلام که طریق سلّم و سلامت است در بیراهه کشاند.

اینکه است که خدای رحمان از راه مرحمت و تفضل پیمبران و سفراء خود را فرستاده که طریق سلّم و سلامت را بانسان بیاموزند

که بمتابعت شياطين جنی و انسی از پرتگاه ضلالت بشاهراه هدايت رهسپار گردند و اشاره بهمين دارد قوله تعالی:
فَإِن زَلَلتُم مِن بَعدِ ما جاءَتكُمُ البَيِّناتُ فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اگر شـما مؤمنين از پس از معجزات و كراماتی که كاشف بر صدق انبياء و سفرای

---

(۱) اگر مردمانی عبادت كنند خدای يگانه‌ای که شريك و مثلی برای او نيست و نماز را بپای دارند و عطا نمايند زكاة مال خود را و شهر رمضـان را روزه دارنـد پس از آن نسبت بچيزی از دسـتورات حق تعالی يا فرمايشات رسول اللّه اعتراض نماينـد و بگوينـد اگر چنين و چنان نكرده بود بهتر بود و اگر چه بزبان نگويند و در دل خود اعتراض نمايند بهمين اعتراض داخل در مشـركين ميگردند تا آنجا که فرموده بر شما است که تسليم دستورات الهی و تعليمات قرآنی گرديد.

صفحه : ۲۶۶

الهی است و پس از آنکه راه عذری برای شـما باقی نمانده و مطلب برای شـما واضح گرديد لغزش پيدا نموديد و از دائره اسلام که طريق سلّم و سـلامت و سـعادت انسانی در آن است بيرون رفتيـد بدانيـد که خداوند غالب و امر او نافذ و حكم او بر آنچه مقتضـی حكمت است در باره شما نافذ است.
هَل يَنظُرُونَ إِلّا أَن يَأتِيَهُمُ اللّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الغَمامِ ظلل جمع ظلّه و ظلّه آن چيزيست که سايه ميانـدازد، غمام بمعنی ابر سـفيد است «و الملائكة» عطف بر اللّه است يعنی آيا چنين انتظار دارند که خدا بيايد با ملائكه در سايبانهايی از ابر سفيد.
و چون اينكه آيه از متشابهات قرآن است و در جزء اول اينكه تفسير گفتيم که در توضـيح آيات اقتصار ميكنم بر محكمات قرآن و پيرامـون متشابهـات نميگردم اينكه است که در اينجـا بعضـی توجيهـاتی که مفسـرين در آيه كرده‌انـد تـذكر ميـدهم و از خـود رأی انديشـی نميكنم در تفسير كبير راجع بتوضـيح آيه و بياناتی که مفسـرين در آن كرده‌اند كلام مفصـلی دارد که اجمالی از آن را در اينجا ترجمه مينمايم:
چنين گويد قوله تعالی هَل يَنظُرُونَ إِلّا أَن يَأتِيَهُمُ اللّهُ در آن چند معنی گفته شده:
۱- طريق صـلحای گذشـتگانست که گفته‌انـد پس از آنكه ببراهين و ادله قطعيه ثابت گرديده که رفت و آمد يعنی حركت كردن و اياب و ذهاب نمودن نسبت بخـدا محال و غير ممكن است پس علم قطعی پديـد ميگردد که مقصود از آيه رفت و آمـد نيست بلكه مقصود ديگری در كار است و اگر ما بخواهيم معين كنيم که مقصود چيست شايد براه خطا رفته باشيم پس باين لحاظ بهتر است که سكـوت كنيم و گوئيم علم آن نزد خـدا و رسول است، و همين است مقصود از روايـتی که بطريق إبن عبـاس از معصوم رسـيده که قرآن منطوی بر چهار وجه است:
اول- آن وجهی که دانش آن ممكن است لكن مردم دنبال تحصـيل آن نميرونـد دوم- آن وجهی است که دانشـمندان می‌فهمنـد و تفسير می كنند.

صفحه : ۲۶۷

سوم- آن وجهی است که فقط از قبل عربيت شناخته ميشود (يعنی از ظاهر و از قبل الفاظ فهميده ميشود).
چهارم- وجهی است که نميداند آن را مگر خدا.
لكن جمهور متكلمين در اينكه آيه توجيهاتی نموده‌انـد اول مقصود از قوله تعالی أَن يَأتِيَهُمُ اللّهُ فرود آمـدن آيات خدا است و اينكه آمدن آيات را آمدن خودش ناميده برای عظمت شأن آيات است مثل اينكه وقتی لشـگر بيايند گويند سـلطان آمده و شاهد بر اينكه

مطلب آیه بالا است فَإِن زَلَلتُم مِن بَعدِ ما جاءَتکَمُ البَیِّناتُ تا آنجا که میگوید وجه ششم که نزد من واضح‌ترین وجوهست اینکه است که از آن آیه اول یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادخُلُوا فِی السِّلمِ کَافَّةً و آیه بعـد فَإِن زَلَلتُم مِن بَعـدِ ما جاءَتکُمُ البَیِّناتُ راجع بیهودیها و خطاب بآنـان است و بنـا بر اینکه قوله تعـالی هَل یَنظُرُونَ إِلّا أَن یَأتِیَهُمُ اللّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الغَمامِ وَ المَلائِکَةُ حکایت یهودیها است و معنی آیه چنین میشود که یهودیهـا دین تو را قبول نمیکننـد مگر اینکه خـدا و ملائکه بیاینـد در سایه‌بانهـایی از ابر سـفید، آیـا نمیبینی آنهـا با موسی چه کردند مثل اینکه گفتند لَن نُؤمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهرَةً.

وقتی گفتیم آیه اعتراض بیهودیها است مانعی نـدارد که آیه را بظاهر خود باقی گذاریم زیرا که مذهب یهودیها تشبیه است و آمد و رفت را بر خدا جایز میدانند چنانچه می‌گفتند خدا در کوه طور برای موسـی در سایه‌ای از ابر تجلی نموده و چون از حضـرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین خواهشـی نمودنـد اینکه آیه حکـایت گفتـار سـخیف آنان است که بعقیـده نادرست خود منتظرند خداوند بر آنها فرود آید پس بنا بر اینکه معنی آیه بظاهر خود باقی است.

و در پاسـخ اشـکال که اگر معنی آیه اینطور باشـد چه وجهی دارد قوله تعالی وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ گوید چون حق تعالی حکایت نمود دشـمنی آنان را و اینکه قبول اسلام نمیکنند مگر باین شرط فاسد در مقام تهدید فرموده (بازگشت امور بسوی خدا است) پس از آنکه توجیهاتی از متکلمین نقل میکند گفته نزد من اینکه

صفحه : ۲۶۸

وجه در آیه بهترین وجوه است. «پایان» ظاهرا همان طوری که فخر رازی اظهار عقیـده نموده از جهتی تفسیر خوبی است که در آیه نموده‌انـد لکن اینکه گفته از اول آن آیه ادخُلُوا فِی السِّلمِ کَافَّةً تـا آخر اینکه آیه وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ تماما در باره یهودیها فرود آمـده ظاهرا درست بنظر نمی‌آیـد زیرا که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خطاب بمؤمنین است و بنا بر اینکه توجیه یهودیها قبل از قبول ایمان از پیغمبر اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم چنین ایرادی مینمودند و نیز آیه اول یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خطاب بحاضـرین است هَل یَنظُرُونَ اشاره بغایب است پس از اینجا معلوم میشود که اینکه آیات در یک مورد فرود نیامده موارد آن مختلف است.

لکن میتوان گفت یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادخُلُوا فِی السِّلمِ کَافَّةً خطـاب بمؤمنین است شـما که ایمـان آورده‌ایـد خود را بکمـال اسـلام برسانید و کاملا منقاد و مطیع اوامر حق تعالی گردید و اینکه آیه «هل ینظرون» تا آخر شـرح حال یهودیها باشد که آنان چنین انتظار دارند که خداوند با ملائکه از آسمان فرود آیند، آری کسانی که بگوساله بگمان اینکه خدا در آن حلول نموده سجده کنند ممکن است بگمان فاسد خود چنین انتظاری هم داشته باشند که خدا بر آنها با ملائکه فرود آیند.

و بسیاری از مفسـرین گفته‌انـد مقصود از قوله تعـالی أَن یَأتِیَهُمُ اللّهُ یعنی انتظار دارنـد که بیایـد امر پروردگار مثل اینکه فرموده هَل یَنظُرُونَ إِلّا أَن تَأتِیَهُمُ المَلائِکَةُ أَو یَأتِیَ أَمرُ رَبِّکَ سوره نحل آیه ۳۳. و از حضرت امام رضا علیه السلام چنین روایت میکنند

هل ینظرون الا ان یأتیهم اللّه فی ظلل من الغمام

و نیز قوله تعالی وَ جاءَ رَبُّکَ وَ المَلَکُ صَفًّا صَفًّا خداوند متصف بآمد و رفت نمی‌گردد و معنی چنین است که آمد امر پروردگار تو وَ المَلَکُ صَفًّا صَفًّا.

و در آیه توجیهات دیگری نیز شده لکن بهتر همان قول سابقین است که گفته‌اند چون آیه از متشابهاتست خوب است که معنی آیه را محول کنیم بخدا و راسخین در علم.

صفحه : ۲۶۹

وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ یعنی بـازگشت تمـام امور بسوی خـدا است شایـد اشـاره بـاین باشـد که بر عکس گمـان فاسـد یهودیهـا که

منتظرند خدا بتوسط ابر بر آنها فرود آید تمام امور بازگشت بخدا مینماید أَلا إِلَی اللّهِ تَصِیرُ الأُمُورُ که پیدایش هر چیزی از اوست و بازگشت هر چیزی نیز بسوی اوست که مبدء موجودات و غایت و نهایت همه چیز هم اوست.

سَل بَنِی إِسرائِیلَ کَم آتَیناهُم مِن آیَهٍْ بَیِّنَهٍْ خطاب برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که از بنی اسرائیل بپرس چه اندازه از آیات روشن و معجزات واضح که برای آنها فرستادیم، اشاره بمعجزات و کراماتی است که برای اثبات پیمبری جناب موسی علیه السلام خداوند بدست حضرتش جاری نمود و بنی- اسرائیلیان دست از لجاجت و مخالفت بر نداشتند و بانکار خود باقی بودند، از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که آیه بالا هَل یَنظُرُونَ تا آخر چنانچه گفته شد اعتراض بیهودیها است و آنها چنین انتظاری داشتند و شاید از رسول خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین خواهشی مینمودند که ما ایمان نمی‌آوریم مگر وقتی که خدا با ملائکه فرود آیند و از قوم یهود و سوء سابقه و نفهمی و بی‌خردی آنان چنین کلام مزخرفی دور نیست.

وَ مَن یُبَدِّل نِعمَهَْ اللّهِ مِن بَعدِ ما جاءَتهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ تهدید مینماید کسانی را که تبدیل مینمایند نعمت خدا را پس از آمدن نعمت که بر آنان است عذاب سخت.

شاید تهدید در اینکه آیه نیز راجع بیهودیانست که آنها نعمت خدا یعنی تورات که از طرف حق فرود آمده و کتاب آسمانی آنان بوده و در آن اوصاف پیغمبر خاتم ذکر شده تحریف و تبدیل نمودند که کسی که کفران چنین نعمتی بنماید بایستی بداند که خداوند سخت انتقام است و البته آنها بکیفر عمل زشت خود مجازات سخت میبینند.

صفحه : ۲۷۰

زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا الحَیاهُْ الدُّنیا وَ یَسخَرُونَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا زین و زینت بمعنی لغوی اسم است برای هر چیزی که دارای حسن بسیار باشد و کفر بمعنی پوشیدن و پنهان نمودن است.

و در شأن نزول آیه از مفسرین گفتاری حکایت شده:

۱- اینکه آیه در باره ابو جهل و غیر او از رؤسای قریش فرود آمده که آنان ثروتمند و ریاست و مقامی دارا بودند و چون دنیای خود را آراسته میدیدند و بمال و ریاست خود مغرور بودند و فقرای مسلمانها را مسخره مینمودند و می‌گفتند اگر محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم حق بود بایستی اشراف و بزرگان تابع او گردند. «إبن عباس» ۲- اینکه آیه در باره عبد اللّه ابی و اصحاب و یاران وی فرود آمده که ضعفاء و فقراء مؤمنین را مسخره مینمودند. «مقاتل» ۳- اینکه آیه در باره رؤسای یهود فرود آمده که جماعتی از بنی قریظه و نظیر و قینقاع از متمولین یهودیها که آنان فقراء مهاجرین را مسخره مینمودند. «عطاء» لکن آیه عموم دارد اگر هم در مورد خواصی فرود آمده باشد عموم آیه شامل میشود هر کسی را که در مقام مسخره مسلمانی بر آید و اعتراض بر هر کسی است که مؤمنین را برنجاند و وی را توهین نماید.

آری زینت مال و منال دنیا است که خودآرایی می‌کند و عالم حقیقت را می- پوشاند و چشم دل را کور می‌گرداند و نمیگذارد آن تلألؤ و درخشندگی نور ایمان مؤمنین هویدا گردد و اشاره بهمین دارد قوله تعالی زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنِینَ وَ القَناطِیرِ المُقَنطَرَهِْ«۱» سوره آل عمران آیه ۱۲.

و دنیا را متاع غرور معرفی نموده آنجا که فرموده (و اعلم انها مَتاعُ الغُرُورِ مال و زر و زیور دنیا آدمی را گول میزند و وی را میفریبد و مغرور می‌گرداند.

وَ الَّذِینَ اتَّقَوا فَوقَهُم یَومَ القِیامَهِْ اشاره باین است که مؤمن با تقوی اگر چه در دنیا که همه چیز را عوضی نشان

---

(۱) زینت داده شده برای مردم محبت شهوات از زنها و پسران و مالهای بسیار.

صفحه : ۲۷۱

میدهد بنظر کوته‌نظران و بی‌خردان که چشم حقیقت‌بین آنان نابینا گردیده مقام و رتبه‌ای ندارند و بنظر توهین آن برگزیدگان را مینگرند لکن در آخرت که حقیقت و واقعیت هر چیزی را نشان میدهد موقعیت و منزلت آنها فوق کفار است و در اینکه مقصود از فوقیت متقین در روز قیامت چیست گفتاری از مفسرین نقل شده:

۱- درجات و مقامات مردمان با تقوی در قیامت بلندتر از کفار است.

۲- حظ مؤمنین با تقوی در قیامت زیادتر است از حظوظ کفار از امتعه و ریاست دنیا.

۳- حال متقین در آخرت بهتر از حال کفار است زیرا که متقین در اعلی علیین میباشند و کفار در سجین و آن مثل قوله تعالی است أَصحابُ الجَنَّةِ یَومَئِذٍ خَیرٌ مُستَقَرًّا.

«مجمع البیان» فوقیت مقابل تحتیت مراتبی دارد: ۱- فوقیت مکانی، ۲- فوقیت رتبی، ۳- فوقیت معنوی، ۴- فوقیت حقیقی.

فوقیت مکانی مثل اینکه گوئیم خورشید بالای سر ما است، فوقیت رتبی مثل اینکه گوئیم مقام و مرتبه بعضی راجع بشئونات زندگانی یا نسبت بدرجه و قرب بسلطان یا غیر آن فوق رتبه دیگران بشمار میآید.

فوقیت معنوی اینکه است که بعضی راجع بکمالات روحانی از دانش و عقل و تدبیر در کارها فوق دیگران باشند فوقیت حقیقی راجع بکمال عقل و تجرد روح و ارتباط یافتن بعالم قدس است که مقام و مرتبه هر کسی بقدر ارتباط وی است بعالم اله و بقول قدسیه که هر کس نزدیکتر بآن عالم است فوق دیگران بشمار می‌آید شاید اشاره باین مرتبه اخیر دارد قوله تعالی وَ الَّذِینَ اتَّقَوا فَوقَهُم یَومَ القِیامَةِ بدلیل اینکه تقوی را اضافه نموده بایمان و تقوی فوق ایمان و مقام متقین فوق مقام مؤمنین فاقد تقوی میباشد خلاصه از اطلاق کلمه «فوقهم» در آیه که تخصیص بمرتبه‌ای دون مرتبه دیگر نداده چنین بر میآید که مؤمن با تقوی در قیامت موقعیتی پیدا مینماید و حائز مقام و مرتبه‌ای می‌گردد که مزیت و فضیلت بر باقی خلق پیدا می‌کند و بتمام جهات

صفحه : ۲۷۲

و مراتب مرتبه و مقام وی فوق دیگران است.

و چون اینکه عالم دنیا عالم ظاهر و عالم آخرت عالم «تبلی السرائر» است که باطنها ظاهر میگردد اینکه است که کفار در اینکه عالم که عالم قشر و مجاز نامیده شده در پرده سیاه طبیعت فرو رفته‌اند و چشم حقیقت‌بین آنان کور گردیده اینکه است که حقیقت مؤمنین و مقام متقین را نمی‌نگرند و گر نه در همین عالم نیز مقام کسانی که متصف بایمان و تقوی میباشند بتمام معنی بالاتر از دیگران است.

پس از اینجا معلوم میشود که مؤمن با تقوی در اینکه عالم نیز حائز مقام و مرتبه‌ای میباشد که دیگران فاقد آنند و اختصاص بقیامت ندارد لکن تحصیل چنین مقامی را بایستی در همین عالم نمود کسی که در اینکه عالم از طریق دانش و عمل نیکو مقام فوقیت بر خود تهیه ننمود در آخرت نیز مقام بلندی نخواهد پیدا نمود و اینکه در آیه اختصاص بقیامت داده شاید نظر باین باشد که در آنجا هر چیزی بحقیقت تظاهر مینماید و پرده و حجابی در کار نیست اینکه است که مقام چنین اشخاصی بر همه کس پدیدار میگردد.

وَ اللّهُ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ خداوند روزی میدهد هر کس را بخواهد بغیر حساب و بدون آنکه فیض و رحمت او محدود باشد بحدی و اندازه‌ای معین زیرا که فیض و رحمت او غیر متناهی است و هر که را بخواهد بلند میکند و عزت میدهد و هر که را خواهد ذلت میدهد و خوار میگرداند.

لکن بایـد دانست که خواست و اراده او جزافی نیست آنچه کند از روی حکمت و عدل میکند و آنچه اراده کند بموقع خود انجام

ميگيرد.

كـانَ النّـاسُ أُمَّةً واحِـدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ امت بمعنى لغوى بمعنى دين و ملت است لكن در اينكه تمـام مردم و افراد بشـر داراى يك دين بودند يعنى چه آيا همه بر دين كفر بودند چنانچه در روايت إبن عباس است يا همه خداپرست بودند چنانچه گويند نظريه قتاده و مجاهد و عكرمه و ضحاك از مفسرين چنين است.

صفحه : ٢٧٣

و اگر همه كافر بودنـد آيا در چه وقت كافر بودنـد، بعضـى گفته‌انـد بعـد از آدم تا زمان نوح عليهما السـلام تمام مردم كافر بودنـد، بعضى ديگر گويند بعد از نوح تا زمان ابراهيم عليه السلام همه كافر بودند.

و پاسـخ اعتراض كه چگونه ممكن است در زمـان ممتـدى مردم همه كافر باشـند و يك نفر موحـد و خـداپرست در بين مردم يافت نگردد گويند در ميان آنها موحدين يافت ميشدند لكن تقيهً اظهار نمينمودند.

لكن اينكه جواب درست بنظر نمى‌آيـد زيرا اولا بـدلالت الف و لام النّاس كه براى جنس يا اسـتغراق ميآورنـد چنين ميشود كه تمام افراد بشر كافر بودند تا وقتى پيمبران آمدند براى هدايت آنان و اگر در ميان آنها خداپرستى بود الف و لام استغراق كه شامل گردد تمام افراد را معنى نداشت.

و در ثـانى بنا بر اينكه معنايى كه شـد بايـد همه كافر باشـند تا وقتى پيمبران مبعوث گردنـد و بقاعـده لطف كه متكلمين براى اثبات نبوت و امـامت مى‌آورنـد درست نمى‌آيـد زيرا كه گوينـد در هر زمـانى بـايستى پيغمبر يـا امـامى بين مردم حكم‌فرما باشـد زيرا كه رحمت الهى مقتضـى اينكه است كه اتمام حجت نمايـد و خلق را مهمل نگـذارد و نيز ممكن نيست زمين خالى از حجت باشـد پس چگونه ممكن است در زمانى طولانى مردم را بدون رهنما گذارد.

و نيز ظـاهر آيه چنين مينمايـد كه قبلا- پيمبرى نبوده و بعـدا چون مردم كـافر بودنـد خداونـد انبياء را براى هـدايت آنان فرسـتاده در صورتى كه اول بشـرى كه خلقت گرديد آدم ابو البشر بود و او خود پيمبر بود پس كى مردم كافر بودند تا وقتى انبياء آمدند و بنا بر توجيه دوم كه همه مردم خـداپرست بودنـد نيز ظاهرا درست نمى‌آيـد زيرا از فاء «فنبيين» كه براى تفريع آورند چنين اسـتفاده ميشود كه چون بر دين حق نبودند پيمبرانى فرستاديم براى هدايت آنان.

و ممكن است در آيه تـوجيه ديگرى بشـود چنـانچه بعضـى از مفسـرين گفته‌انـد به اينكه گوئيم «ملت» را بمعنى دين و ملت نگيريم بلكه «ملت» را بمعنى تمدن

صفحه : ٢٧۴

جـامعه بشـرى بگيريم باين لحاظ كه گوئيم الف و لام «النّاس» الف و لام جنس است نه اسـتغراق و آيه در مقام اينكه است كه چون جنس انسـانى مـدتى بـالطبع است و منفردا نميتوانـد زنـدگانى خود را تـأمين نمايـد بلكه بايستى بكمك يكـديگر زنـدگانى خود را اصـلاح نماينـد و تمدن برقرار گردد و از آن طرف حس خودخواهى و تنازع بقاء و حب ارتقاء جبلى بشـر است كه غالب مغلوب را اعدام نمايد و چون طبيعت بشـرى چنين است اگر مصـلحتى كه مؤيد عند اللّه باشد در بين بشر حكم‌فرما نباشد كه قانون خدايى بين آنـان اجراء نمايـد و روح و جسم بشـر را بوعـد و وعيـد و ببشارت و تهديـد از فساد بصـلاح آورد نوع بشـر رو باضـمحلال و نيستى خواهنـد رهسـپار گرديـد بلكه اگر بشـر بتوسط پيمبران طريق سـعادت خود را كه در تقويت روح و روان بـدست مى‌آيد پيدا ننمايد نفس و شـهوات حيوانى چنـان غـالب ميگردنـد كه علاوه بر اينكه جهـات روحـانى آنـان فاسـد مى‌گردد بفسـاد اخلاقى نيز گرفتار خواهنـد گرديد و در نتيجه روح و جسم آنها هر دو خراب خواهد گرديد و باين بيانى كه شد اينكه آيه اقوى دليل ميشود كه در هر

زمانی بايستی قوانين الهی بين مردم حكم‌فرما باشد و دين حق كه طريق سعادت و فضيلت بشر را تأمين گرداند ابراز فعاليت نمايد و اگر خلق را بدون رهنما مهمل گذارد نقض غرض ميشود زيرا غرض از خلقت بشر اينكه است كه بكمال انسانی نائل گردد و طريق صلاح و فساد خود را بشناسد و بدون پيشوا و تأسيس قانون خدايی ممكن نيست بشر طريق سعادت را پيدا نمايد.

مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنزَلَ مَعَهُمُ الكِتابَ بِالحَقِّ برای اصلاح جامعه بشری و اينكه روح وحدت و مليّت و قوميّت بين مردم استوار گردد و تمدن صحيح بين آنان دائر و در نتيجه روحانيت بشر كامل گردد و راه سعادت و فضيلت خود را بجويند خداوند پيمبرانی فرستاده كه هم بشارت دهند بآنها ببهشت اگر مطيع و فرمانبر باشند و هم تهديد نمايند و بترسانند آنان را از جهنم و عذاب اگر مخالفت نمايند و با آنها كتاب آسمانی مثل تورات و انجيل و زبور و قرآن و باقی كتب آسمانی فرستاده كه شاهد صدق گفتار آنها باشد و نيز قانون خدايی را بين بشر اجرا نمايند.

صفحه : ۲۷۵

قانون صحيح كه بشر را از پرتگاه جهالت و بی‌خردی بشاهراه سعادت و فضيلت رهبری نمايد اينكه است كه خدايی باشد يعنی بايستی از جايی سر چشمه بگيرد كه تحت تأثير نفس و طبيعت واقع نباشد زيرا كه نفس بشر هر قدر مهذّب و پاك باشد باز دانسته يا ندانسته ممكن است تحت تأثير طبيعت واقع گردد اينكه است كه قانون صحيح عادلانه آن است از طرف مبدء عالم وجود بتوسط پيمبران تأسيس گردد و آن ميزان عدلی است كه قوانين آن محكم و پا برجاست و سر سوزنی مايل بطرف افراط و تفريط نرفته مخصوصا قانون محمدی صلی اللّه عليه و آله و سلّم و نواميس احمدی صلی اللّه عليه و آله و سلّم كه دستوراتش چنان در نقطه اعتدال واقع و روی ميزان عقل و منطق استوار گرديده كه با هر دوره و زمانی وفق ميدهد و گردش روزگار آن را كهنه نمی‌گرداند و برای تكميل نوع بشر بدون تقييد بافراد معين يا اشخاص بخصوص مجهز و قوانين آن موقعيت آن را دارد كه تا قيامت ابراز فعاليت نمايد.

صفحه : ۲۷۶

[سوره البقرة (۲): آيات ۲۱۴ تا ۲۱۸]

اشاره

أَم حَسِبتُم أَن تَدخُلُوا الجَنَّةَ وَ لَمّا يَأتِكُم مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوا مِن قَبلِكُم مَسَّتهُمُ البَأساءُ وَ الضَّرّاءُ وَ زُلزِلُوا حَتّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصرُ اللّهِ أَلا إِنَّ نَصرَ اللّهِ قَرِيبٌ (۲۱۴) يَسئَلُونَكَ ما ذا يُنفِقُونَ قُل ما أَنفَقتُم مِن خَيرٍ فَلِلوالِدَينِ وَ الأَقرَبِينَ وَ اليَتامى وَ المَساكِينِ وَ ابنِ السَّبِيلِ وَ ما تَفعَلُوا مِن خَيرٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۱۵) كُتِبَ عَلَيكُمُ القِتالُ وَ هُوَ كُرهٌ لَكُم وَ عَسى أَن تَكرَهُوا شَيئاً وَ هُوَ خَيرٌ لَكُم وَ عَسى أَن تُحِبُّوا شَيئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُم وَ اللّهُ يَعلَمُ وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ (۲۱۶) يَسئَلُونَكَ عَنِ الشَّهرِ الحَرامِ قِتالٍ فِيهِ قُل قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَ كُفرٌ بِهِ وَ المَسجِدِ الحَرامِ وَ إِخراجُ أَهلِهِ مِنهُ أَكبَرُ عِندَ اللّهِ وَ الفِتنَةُ أَكبَرُ مِنَ القَتلِ وَ لا يَزالُونَ يُقاتِلُونَكُم حَتّى يَرُدُّوكُم عَن دِينِكُم إِنِ استَطاعُوا وَ مَن يَرتَدِد مِنكُم عَن دِينِهِ فَيَمُت وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ حَبِطَت أَعمالُهُم فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ أُولئِكَ أَصحابُ النّارِ هُم فِيها خالِدُونَ (۲۱۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أُولئِكَ يَرجُونَ رَحمَتَ اللّهِ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸)

ترجمه:

آیا چنین گمان میکنید که داخل بهشت میشوید و نیامده باشد شما را مصیباتی که وارد شده بر کسانی که پیش از شما بودند که بر آنان سختیها و ضررها رسید و مضطرب و پریشان خاطر بودند تا وقتی که رسول و کسانی که باو گرویده بودند پناه بحق آورده گفتند خدایا چه وقت ما را یاری میکنی (ای رسول اکرم) آگاه

صفحه : ۲۷۷

باش که یاری خدا نزدیک است،

ای پیغمبر از تو سؤال میکننـد چطور انفاق کنیم بگو آنچه از خوبی انفاق مینمائیـد در باره پدر و مادر و ارحام و نزدیکان خودتان و بچه‌های یتیم و فقیران و راهگذران باشد و آنچه کار خیر و خوب بکنید خداوند بر آن آگاهست،

نوشته شده و ثبت گردیده برای شما جهاد کردن با کفار در صورتی که شما کراهت دارید از جنگ کردن و چه بسیار امری برای شما ناگوار است در صورتی که خیر و خوبی شما در آن است و چه بسیار چیزی را دوست دارید که شر است برای شما و خدا دانا و عالم بهمه چیز است و شما نمیدانید،

سؤال مینماینـد از تـو راجع بجنـگ نمـودن در شـهرهای حرام بگـو جنـگ نمودن در ماههـای حرام گنـاه بزرگ است و بسـتن راه خداست و کفر و هتک حرمت مسـجد الحرام است و بیرون کردن اهل حرم را از مسجد گناهش بزرگتر است نزد خدا و فتنه‌انگیزی بزرگتر و بـدتر از جنگ و جـدال است و کافرین همیشه با شـما جنگ میکننـد تا اینکه اگر قـدرت داشـته باشـند شـما را از دین حق برگردانند و کسی که از دین حق برگردد و کافر بمیرد چنین کسی اعمال او در دنیا و آخرت ضایع و باطل می‌گردد و از اهل آتش است و همیشه در آتش جاویدانست،

محققـا کسـانی که ایمـان آورده‌انـد و کسانی که از وطن خود هجرت نموده‌انـد و در راه خـدا جهاد کرده‌انـد اینها امیـدوار و منتظر رحمت خدا باشند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

توضیح آیات

أَم حَسِبتُم أَن تَدخُلُوا الجَنَّةَ وَ لَمّا یَأتِکُم مَثَلُ‌الَّذِینَ‌خَلَوا مِن قَبلِکُم در شأن نزول آیه از مفسرین گفتاری نقل شده:

۱- اینکه آیه در روزی فرود آمـده که اصـحاب رسول اللّه براهنمایی سـلمان فارسـی دور مدینه را خندق می‌کندند که دشـمن وارد نشود و آن وقت چون دشـمن آنها را محاصـره نموده بود متوحش و مضـطرب بودنـد اینکه بود که خداونـد آنها را امر بصبر نمود و اینکه از خدا فتح و فیروزی بطلبند. «قتاده و سدی» ۲- اینکه آیه در جنگ احد فرود آمد آن وقتی که لشگر اسلام شکست خوردند کفار بمسلمین طعنه زدند که اگر محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم پیمبر بر حق بود چرا شکست خورد و مسلمانها

صفحه : ۲۷۸

کشته شدند. «بعضی از مفسرین» ۳- اینکه آیه در باره مهاجرین از اصـحاب رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سلّم نازل گردیده که آنـان در یـاری اسـلام دست از مال و دیار خود برداشـتند و متحمل همه طور سـختی و مرارت گردیدنـد. «عطاء» خلاصه آیه خطاب بمؤمنین است که شما چنین گمان کردید که لایق بهشت میشوید پیش از آنکه امتحان شوید شما بایستی امتحان شوید همان طوری که ملتهای پیش از شما از کسانی که تابع پیمبران سابق بودند امتحان شدند.

«شیخ طبرسی» مَسَّتهُمُ‌البَأساءُ وَ الضَّرّاءُ وَ زُلزِلُوا ملتهای پیش از شما چنان در مضیقه و سختی و شدت میافتادند و متزلزل میگردند که سختی آنها بجایی میرسید که حتی پیمبران آنها می‌گفتند.

مَتى نَصرُ اللّهِ که بخدا پناه میبردنـد و منتظر یاری خـدا بودنـد که آنها را از سـختی و شـدت برهانـد و فتـح و فیروزی بآنان کرامت فرماید.

چنـانچه مفسـرین گفته‌انـد در اینجـا دو قول است یکی خود مؤمنین پس از آنکه از خـدا طلب یـاری میکردنـد پیش خود بمقتضـای ایمانی که داشتند متذکر میشدند که وعده الهی حق است و بما وعده فتح و فیروزی داده و بزودی بر دشمن غالب میگردیم.

و دیگر مؤمنین هر امتی از پیغمبر خود سؤال مینمودند که چه وقت وعده گشایش ما میرسد و چه وقت خداوند ما را یاری میکند آن پیمبر میگفت آگاه باشید که بزودی خداوند شما را یاری میکند و از دشمن نجات می‌یابید.

از اینکه مبـارک آیه مطـالبی توان اسـتخراج نمود یکی اشـاره بـاین است که نعمتهای اخروی محفوف ببلیات دنیوی است و صبر در ناملایمات و پایداری و استقامت

صفحه : ۲۷۹

در دینـداری و بلیات و مصـیبات و نارساهایی که انسان در مدت حیاتش بر وی وارد میگردد اگر با متانت و اسـتقامت همراه گردید روحانیت وی را بزرگ میکند آن وقت لایق بهشت که دار کرامت حق و محل سـعداء و نیکوکاران است میگردد خصوصا اگر صبر و خودداری در راه دین باشـد و بهمین امتحان میگردد اینکه است که در قرآن مجید فرموده أ حَسِبَ النّاسُ أَن یُترَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا یُفتَنُونَ، وَ لَقَد فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبلِهِم سوره عنکبوت آیه ۱ و ۲. آیـا مردم چنین گمان میکننـد که مجرد اینکه گفتنـد ایمان آوردیم از آنها قبول میشود و آنها امتحان نمیشوند اینطور نیست بایستی در معرض امتحان در آیند و ما محققا امتحان کردیم آنهایی که پیش از شما بودند.

و دیگر در مقام تسـلیت مؤمنین است که شـما گمان نکنیـد که فقط شـما گرفتار بلیات می‌شوید تمام ملل دنیا گرفتار بودند زیرا که دنیا دار بلاء و امتحان است.

۳- گوشزد مؤمنین مینماید که هر گاه در مورد بلاء و امتحان واقع شدید از خدا یاری بخواهید که بزودی مظفریت و فیروزی نصیب شما خواهد گردید.

یَسئَلُونَکَ ما ذا یُنفِقُونَ قُل ما أَنفَقتُم مِن خَیرٍ بعضـی از مفسرین بروایت إبن عباس که از عطا نقل میکند چنین گویند مردی آمد نزد رسول اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سلّم و گفت من یک دینار مال دارم حضرت فرمود صرف خودت کن پس از آن گفت دو دینار دارم فرمود صرف عیالت کن گفت سه دینار دارم فرمود صرف خدمتگزارت کن گفت چهار دینار دارم فرمود صرف پدر و مادرت کن گفت پنج دینار دارم فرمود در راه خدا انفاق کن.

حدیث دیگر عمرو بن جموع پیر مردی بود و مال بسیاری جمع کرده بود آمد خدمت حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم و گفت یا رسول اللّه چه چیز انفاق کنم و بچه کس بدهم اینکه آیه فرود آمد.

مفسـرین گوینـد «ما» در قوله تعالی ما ذا یُنفِقُونَ باعتبار نحو و اعراب در محل رفع است و مبتـداء و ذا خبر اوست و بنا بر اینکه معنی چنین میشود چه چیز است آن چیزی که باید انفاق شود، یا اینکه گفته شود، ذا، در، ما ذا، موصوله و بمعنی

صفحه : ۲۸۰

الذی است و ینفقون صله او و ما ذا بیک معنی باشد بمعنی الذی که خلاصه سؤال از آن چیزی است که بایستی انفاق شود.

ممکن است در اینجـا سؤالی پیش آیـد که جواب بـایستی مطـابق بـا سؤال باشـد وقتی سؤال میشود از جنس انفاق که چه چیز انفاق کنیم بایستی جواب داده شود بآن چیزی که بایستی انفاق شود نه بکسانی که مستحق انفاق میباشند.

مفسرین از اینکه اعتراض پیش‌بینی کرده‌اند و جوابهایی داده‌اند.

۱- ما أَنفَقتُم مِن خَيرٍ آنچه از خیر انفاق میکنید که خیر شامل هر چیز نیکی است که بذل و بخشش گردد و معنی واضح آن مال است یعنی آنچه از مال انفاق میکنید و باضافه موارد انفاق را نیز بیان فرموده که انفاق کامل و نتیجه‌بخش نیست مگر وقتی که در موضوع استحقاق واقع گردد.

۲- چون از خارج نزد همه معلوم است که انفاق بمال میشود و چون موضوع انفاق محرز بوده وسائل نیز میدانسته که بایستی بمال انفاق کند و سؤال وی راجع بمستحقین بوده که نمیدانست بچه کس بایستی انفاق نماید اینکه بود که در پاسخ سؤال تعداد و مراتب مستحقین را بیان میفرماید پس بنا بر اینکه، جواب مطابق با سؤال می‌گردد، و نظیر او قوله تعالی ادعُ لَنا رَبَّکَ يُبَيِّن لَنا ما هِيَ إِنَّ البَقَرَ تَشابَهَ عَلَينا سوره بقره آیه ۶۵. که آنجا سؤال از بقره میشود و جواب اوصاف بقره را بیان میفرماید و اینطور سؤال و جواب برای ظهور مطلب است که سؤال از شیء بلحاظ آثار یا بعضی از خصوصیات وی است و همین طوری که وقتی سؤال از بقره میشود سؤال راجع بخصوصیات وی است زیرا که معلوم است بقره حیوان است و مقصود از سؤال اوصاف آن است همین طور وقتی سؤال از انفاق میکنند خصوصیات و موارد آن را بیان مینماید برای اینکه موضوع انفاق محرز و معلوم است. «تفسیر کبیر» فَلِلوالِدَينِ وَ الأَقرَبِينَ وَ اليَتامي وَ المَساكِينِ وَ ابنِ السَّبِيلِ چون پدر و مادر واسطه و معدّند برای پیدایش وجود اولاد و شجره وجود ویند و ولی نعمت او میباشند و بحکم عقل انسان وظیفه‌شناس بایستی مراعات حقوق آنان

صفحه : ۲۸۱

را بنماید و به پاداشت زحمات آنها از هیچگونه فداکاری در باره پدر و مادر کوتاهی ننماید.

و اینکه قرآن مجید مرتبه اول از انفاق را تخصیص بآنها داده همان ارشاد بحکم عقل است هَل جَزاءُ الإِحسانِ إِلَّا الإِحسانُ و غالبا وقتی اولاد بحد رشد و جوانی میرسد که پدر و مادر پیر و ضعیف گردیده‌اند و جوانی و مال و آنچه داشته‌اند در پرستاری اولاد فدا داده‌اند بامید اینکه در پیری آنان را کمک نماید و در واقع اولاد مدیون پدر و مادر است اگر بپا داشت زحمات آنان نیکی و احسان در باره آنها نکند و حق آنها را از گردن خود رفع ننماید ظلم در باره آنان نموده و بکیفر آن در دادگاه عدل الهی مستحق مجازات سخت می‌گردد.

و آیات و اخبار در حقوق والدین بسیار وارد شده بقدری احسان بپدر و مادر اهمیت دارد که خداوند در کلام مجیدش احسان بآنها را ردیف عبادت و بندگی خود بشمار آورده آنجا که فرموده وَ إِذ أَخَذنا مِيثاقَ بَنِي إِسرائِيلَ لا تَعبُدُونَ إِلَّا اللّهَ وَ بِالوالِدَينِ إِحساناً سوره بقره آیه ۸۳. و اینکه آیه اشاره باین دارد که بعد از اداء حقوق اللّه و وظائف عبودیت مراعات حقوق پدر و مادر اهم وظائف و بالاترین وظیفه دینی و ایمانی است.

و از بعضی روایات نقل شده که «بهشت زیر قدم مادر است» و شاید کنایه باشد اگر آرزوی بهشت داری بایستی خاك زیر قدم مادر را سرمه چشم خود گردانی یعنی مطیع و خدمتگزار وی باشی و بهر قیمتی که تمام میشود رضایت وی را بدست آری.

ببین چقدر اطاعت پدر و مادر اهمیت دارد که بدون رضایت آنان عبادات مستحبه صحیح نیست بلکه نسبت بواجبات اگر چه رضایت آنها شرط نیست لکن کسی که پدر و مادر از وی راضی نباشد عبادات او بدرجه قبول نمیرسد، و عاق والدین را در تعداد گناهان کبیره بشمار آورده‌اند و در اخبار دارد «که بوی بهشت تا پانصد سال راه میرسد و کسی که عاق گردید هرگز بوی بهشت بمشام وی نخواهد رسید.»

خلاصه آیات و اخبار در حقوق والدین بقدری است که از تعداد و شماره بیرون

صفحه : ۲۸۲

است و راجع بآن کتابهای مستقل نوشته شده اینجا جای بحث تمام آنها نیست همین قدر میخواهم گوشزد مطالعه کنندگان محترم نمایم که کسی که مراعات حقوق والدین ننماید و زجر و جفا نسبت بآنان روا دارد نه از زندگانی دنیا بطور شایستگی بهره‌مند می‌گردد و نه از فیوضات اخروی برخوردار میشود مخصوصا حقوق مادر بسیار است نظر بآن زحمات و مشقتهایی که در پرستاری اولاد متحمل میگردد و اینکه خلاف انصاف و عاطفه بشری و حقوق اجتماعی است که در پیری و شکستگی اولاد جوان نیرومند مراعات حقوق والدین را ننماید و آنها را بخود واگذارد.

و پس از آن هر کس نزدیکتر است بایستی وی را مقدم بر سایرین قرار داد و پس از آن اطفال یتیم که سر پرستار ندارند البته مراعات آنها هم بنظر اجتماعی و هم بنظر فردی لازم و بسیار دارای اهمیت است.

و پس از آن مساکین و فقراء و کسانی که قوت سال خود و عیالات و عائله آنها معوّق و قدرت بر تأمین معاش آنها نداشته‌اند و پس از آن إبن السبیل کسانی میباشند که در غربت بیچاره میگردند بایستی مورد احسان قرار داده شوند.

و اینکه ترتیبی که در اینجا راجع بانفاق گفته شده و در آیه پیش راجع باحسان تعیین شده روی میزان عقل و منطق و ارشاد عقلی استوار گردیده نه اینکه است که اینکه ترتیب لازم باشد یا طوری باشد که با هم جمع نشود اینکه است که فقهاء راجع باین ترتیب حکم بلزوم و وجوب نموده‌اند بلکه اینکه ترتیب را نیکو و مستحب دانسته‌اند و وجوب نفقه پدر و مادر هر گاه فقیر باشند بادله دیگری ثابت گردیده و شاید اشاره بهمین استحسان عقلی و امر ارشادی دارد نه مولوی قوله تعالی.

وَ ما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ ما، در ما تَفعَلُوا ماء موصوله و از آن عموم استفاده میشود یعنی آنچه عمل خوب و نیکو کنید باین ترتیبی که ذکر شد یا بغیر اینکه ترتیب در مورد انفاق مال باشد یا غیر آن خداوند میداند و بمقتضای وعده‌ای که داده جزای خیر میدهد.

صفحه : ۲۸۳

کُتِبَ عَلَیکُمُ القِتالُ وَ هُوَ کُرهٌ لَکُم جهاد برای شما مردهای مسلمانها واجب شد و ثابت گردیده در صورتی که جهاد کردن برای شما ناگوار است و از آن گریزانید و کراهت دارید.

خلافی نیست در اینکه جهاد با شرائطش یکی از واجبات بشمار میرود و خلافی که هست در اینکه است که آیا واجب عینی است یا واجب کفایی که وقتی بعضی بقدر کافی اقدام بر آن نمودند از دیگران ساقط میگردد یا نه، دو قول است:

بعقیده بعضی از مفسرین واجب کفایی است، لکن از اطلاقات آیات جهاد چنین بر میآید که واجب عینی است زیرا که خطاب بتمام مؤمنین است مگر آنهایی که بآیات دیگر استثناء گردیده‌اند مثل قوله تعالی لَیسَ عَلَی الأَعمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الأَعرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی المَرِیضِ حَرَجٌ سوره نور آیه ۶۱. و نیز زنها مشمول حکم جهاد نیستند که از ابتداء حکم شامل آنها نبوده تا اینکه بعضی افراد از آنها استثناء گردند.

و در عصر رسول اللّه دستور جهاد بیک منوال نرسیده بود مادامی که حضرتش در مکه تشریف داشته اصلا دستور جهاد نداشت پس از آنکه بمدینه مهاجرت فرمود چنین دستور رسید که هر کس با مؤمنین بنای جنگ دارد آنان از خود دفاع نمایند و با وی بجنگند که جانشان محفوظ ماند پس از آن دستور رسید که با تمام کفار و مشرکین جهاد کنند قاتِلُوا المُشرِکِینَ کَافَّةً و کره، بضم کاف بمعنی لغوی مشقت داخلی و راجع بطبیعت انسان است، و کره بفتح کاف مشقتی است که از خارج بانسان وارد میگردد و دیگری مجبور میگرداند وی را بر عملی که بر وی ناگوار است مثل آنجا که فرموده لا یَحِلُّ لَکُم أَن تَرِثُوا النِّساءَ کَرهاً سوره نساء آیه ۱۸، و نیز آنجا که فرموده فَقالَ لَها وَ لِلأَرضِ ائتِیا طَوعاً أَو کَرهاً سوره فصلت آیه ۱۱: بعضی از مفسرین گفته کره، راجع بجهاد

بهر دو معنی در باره مؤمنین صادق میآید.

البته مؤمنین طبعا کاره از جهاد بودند نظر به اینکه در جهاد اتلاف نفس و تعب

صفحه : ۲۸۴

بدن و ضرر مالی و جانی و ناامنی و هرج و مرج و غیر اینها بسیار است که انسان بالطبع از اینگونه امور گریزان است.

و نیز چون عقیده مؤمنین چنین بود که نظر بقلت عددشان و ضعف قوتشان و عدم استعدادشان صلاح در جنگ با کفار نیست و از آن طرف بحکم خدا مجبور بودند بجهاد اینکه بود که باجبار و کراهت داخل در جهاد می‌شدند، و نیز چون مؤمنین بتربیت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم از آن شفقت و رحمتی که مخصوص بخود حضرتش بود و یکی از اوصاف او «رحمهٔ للعالمین» بود و اشراقی بقلب آنان تابیده کراهت داشتند که نزاع و خونریزی نمایند و اینکه عمل را نیکو نمیدانستند و چون اینکه عقیده بر خلاف تمدن و صلاح جامعه و نظام اسلامی بود فرمود.

وَ عَسی أَن تَکرَهُوا شَیئاً وَ هُوَ خَیرٌ لَکُم در بیان آیات پیش گفته شد که لعل و عسی که بمعنی امیدواری است در باره خداوندی که عالم بهمه چیز و صفحه موجودات نزد او مبرز و مکشوف است درست نمی آید، پس هر جا که چنین کلماتی در قرآن مجید گفته شد بایستی بگوئیم یا رجاء و امیدواری راجع بمخاطب و کسانی است که طرف خطابند یا راجع بموقعیت تخاطب است یعنی موضوع کلام در جایی است که جای امیدواری است، در اینجا نیز چنین است که شمایی که کراهت از جهاد دارید و گمان میکنید جهاد بر ضرر شما تمام میشود اینکه طور نیست که تصور نموده‌اید در جهاد امید خیریت و مظفریت شما در کار است.

وَ عَسی أَن تُحِبُّوا شَیئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُم شما مؤمنین و تمام افراد بشر چون دانا بعاقبت امور نیستید و صلاح و فساد اعمال خود را نمیدانید نه در موضوع جهاد و نه در باقی امور زندگانی و دانا نیستید چه عملی بخیر شما است و چه عملی بضرر شما تمام میشود اینکه است که از روی جهل و نادانی چیزهایی را مکره میباشید و از آن فرار میکنید در صورتی که خیر شما در آن است و

صفحه : ۲۸۵

بعکس چیزهایی دوست میدارید بگمان اینکه خیر شما در آن است در صورتی که همان شرّ است و بضرر شما تمام می‌گردد.

وَ اللّهُ یَعلَمُ وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ چون علم الهی بتمام جهات خیر و شر احاطه دارد و بتمام مصالح و مفاسد امور بشر آشنا است اینکه است که آنچه بشما دستور دهد موافق مصلحت و صلاح دید شما است و شما عارف بمصالح خویش نمیباشید.

آری حال بشر در اینکه عالم بچه‌ای ماند که از روی بیخردی و نفهمی چیزی میطلبد که مضر بحال وی است مثل غذایی که بحال او زیان دارد و از چیزی فرار میکند که نفع وی در آن است مثل اینکه مدرسه رفتن و تحصیل نمودن برای او ناگوار است و اولیای او در آنچه میدانند صلاح او در آن است وادارش می‌نمایند بآن و آنچه را میدانند مضر بحال اوست از آن بازش میدارند.

یَسئَلُونَکَ عَنِ الشَّهرِ الحَرامِ قِتالٍ فِیهِ در تفسیر ابو الفتوح رازی است که رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم دو ماه پیش از جنگ بدر در ماه جمادی الاخر که هفده ماه از هجرت گذشته بود پسر عمه خود عبد اللّه جحش را با هشت نفر از مهاجرین سعد ابو وقاص، و ابو عکاشهٔ بن المحض الاسدی و عتبهٔ بن عزوان السلمی، و ابو حذیفهٔ بن عتبهٔ بن ربیعه، و سهل بن بیضا، و عامر بن ربیعه، و واقد بن عبد اللّه، و خالد بن کبیر، و نامه‌ای نوشتند برای امیر ایشان عبد اللّه جحش و باو فرمود نامه را باز مکن تا پس از آنکه دو منزل از مدینه بیرون روی و اگر همراهان تو کسی نخواهد بیاید باجبار او را مبر چون دو منزل بیرون رفتند سر نامه باز کرد نوشته بود: بسم اللّه الرحمن الرحیم اما بعد برو با یارانت تا ببطن نخله فرود آیی و راه کاروان قریش را نگاه دار و خبری بما بده پس از آنکه عبد اللّه نامه را خواند به همراهان خود گفت فرموده‌اند شما را باکراه نبرم هر که را آرزوی شهادت است خود بیاید و هر که

نخواهد بر گردد آنها گفتند ما مطیع خدا و رسول میباشیم و رفتند

صفحه : ۲۸۶

تا بجایی رسیدند که آنجا را بحر بالا فرع می‌گفتند سعد ابو وقاص شتری گم کرد و بعتبهٔ بن عزوان دستور داد که در طلب شتر رود و عبد اللّه جحش با اصحابش رفتند تا میان طائف و مکه رسیدند آنجا فرود آمدند و منزل کردند دیدند کاروانی از طائف می‌آید که مویز و ادیم داشت و در میان کاروان عمرو بن خضرمی با چند نفر بودند چون آنها اصحاب رسول اللّه را دیدند ترسیدند عبد اللّه جحش گفت اینها ترسیدند یکی را بنشانید و سرش را بتراشید که اینها گمان کنند برای عمره حج آمده‌اید مطمئن گردند، و آن روز روز آخر جمادی الثانی بود و بعضی میگفتند اول ماه رجب است آنها با هم گفتند اگر امشب توقف کنیم فردا اول ماه رجب است و ماه رجب ماه حرام است و نمیتوان جنگ نمود واقد بن عبد اللّه تیری رها کرد و عمر بن خضرمی را کشت و او اول کسی بود که از مشرکین کشته شد و عثمان را باسیری بگرفتند و او نیز اول اسیری بود که در اسلام گرفته شد وقتی اینکه خبر شیوع پیدا نمود قریش طعنه زدند و گفتند محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم در ماه حرام خونریزی میکند و جنگ را حلال کرده و در اینکه ماههای حرام مردم از قتل و غارت و خونریزی مطمئن بودند اینکه را نیز حلال نمود چون اینکه خبر برسول للّه رسید حضرت عبد اللّه جحش را طلبید و فرمود من نگفتم در ماه حرام جنگ کنید و خون کسی را بریزید و اسیر بگیرید آنها گفتند ما آخر جمادی الاخر بود جنگ کردیم و خضرمی را کشتیم «پایان» قُل قِتالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَ کُفرٌ بِهِ صدّ، بمعنی لغوی منع کردن و منصرف ساختن از سبیل اللّه و طریق عبادت است و شاید در اینجا مقصود مناسک حج باشد.

«وَ کُفرٌ بِهِ» ضمیر به راجع بسبیل اللّه است.

بعضی از مفسرین گفته در اینکه آیه کفر در مقام عمل است نه کفر در مقام اعتقاد.

وَ المَسجِدِ الحَرامِ عطف است بسبیل اللّه خلاصه آیه دلالت دارد که جنگ کردن و خونریزی نمودن

صفحه : ۲۸۷

در ماههای حرام گناه کبیره و کفر در مقام عمل است و باعث باز داشتن از بندگی و مناسک میشود.

و بعضی گویند اینکه آیه بآیه فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ حَیثُ وَجَدتُمُوهُم سوره توبه آیه ۶. نسخ شده لکن ممکن است جمع کنیم بین آیات چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند به اینکه هر کس حرمت ماههای حرام را نگاه داشت و با شما در مقام جنگ جویی بر نیامد شما نیز متعرض وی نشوید لکن کسی که با شما بنای جنگ گذاشت شما نیز از خود دفاع نمائید.

وَ إِخراجُ أَهلِهِ مِنهُ أَکبَرُ عِندَ اللّهِ وَ الفِتنَةُ أَکبَرُ مِنَ القَتلِ چون کفار مکه در مقام عیب‌جویی گفتند اصحاب محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم در ماه حرام که موقع امنیت مردم بود خون‌ریزی نمودند آیه در ردّ آنها بر آمده که اگر چه در ماه حرام جنگ و خونریزی روا نیست و از گناهان کبیره بشمار میرود لکن عمل کفار قریش که نسبت برسول اللّه نمودند و حضرتش را از مکه که وطن اصلی او بود بیرون کردند نزد خدا بزرگتر است از آن عملی که اصحاب رسول اللّه کرده‌اند که بگمان اینکه آخر جمادی الاول است تیر زدند و عمرو بن خضرمی را کشتند و نیز فساد کفار بزرگتر از قتل است شاید مقصود از فتنه که بالاتر از قتل بشمار آورده کفر و شرک بخدا است.

وَ لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُم حَتّی یَرُدُّوکُم عَن دِینِکُم إِنِ استَطاعُوا و کفار همیشه در مقام جنگ با شمایند تا وقتی که شما را از دین برگردانند و اینکه آیه با آیات دیگر که در خصوص جنگ با کفار رسیده ممکن است جمع نمود، به اینکه آیاتی که در موضوع جهاد رسیده مختلف است بعضی دلالت دارد که در ماههای حرام جهاد کردن ممنوع است مثل همین آیه یَسئَلُونَکَ عَنِ الشَّهرِ

الحَرامِ و بعضی آیات دلالت دارد که برای مؤمنین جایز نیست ابتداء شروع بجنگ نمایند مگر وقتی که کفار در مقام ایذاء آنها برآیند و بعضی آیات مثل فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ حَیثُ

صفحه : ۲۸۸

وَجَدتُمُوهُم که اختصاص بوقتی دون وقتی ندارد هر وقت دست یافتید آنها را از پا در آرید و بعضی از مفسرین گمان کرده‌اند که اینکه آیات بعضی ناسخ بعضی دیگرند لکن ظاهرا اینکه نظریه درست بنظر نمی‌آید بلکه بدلالت همین آیه وَ لا یَزالُونَ تا آخر چنین بر می‌آید که چون کفار همیشه با شما بنای جنگ دارند و در صدد ایذاء شما میباشند شما نیز هر جا آنها را یافتید پیش از آنکه بشما اذیت کنند پیشدستی کنید و آنها را از پا در آرید.

خلاصه چون آیات قرآنی بعضی مفسر بعضی دیگرند ممکن است گفته شود که اصلا تشریع جهاد در اسلام همان دفاع بوده که چون کفار همیشه در صدد قتل مسلمانها بودند امر شد که آنها نیز همیشه و هر جا که بر آنها تسلط یافتند آنها را بکشند اگر پیغمبر اسلام امر بجهاد نکرده بود کفار نمی‌گذاشتند اسلام رونق گیرد همان ابتدا نه پیغمبر میگذاشتند و نه امت.

وَ مَن یَرتَدِد مِنکُم عَن دِینِهِ فَیَمُت وَ هُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَت أَعمالُهُم خداوند گوشزد مؤمنین میکند که مشرکین و کفار همیشه همت می‌گمارند که شما را از دین خارج گردانند و از شما اگر کسی از دین خارج گردد و بهمان حال کفر بمیرد اعمال آن حبط می‌گردد، حبط بمعنی لغوی حیوانی را گویند که بزیاد خوردن شکم او باد کند.

و در اینکه مقصود از حبط اعمال چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- حبط بطلان عمل و زائل شدن تأثیر آن است و اینکه فرموده کسی که مرتد شد و از دین برگشت اعمال وی حبط می‌گردد یعنی کفر اثر اعمال را طوری باطل می‌کند که دیگر نه در حیات دنیوی برای فاعل نتیجه‌بخش میشود و نه در آخرت فائده‌ای بحال وی دارد زیرا عمل صالح نه فقط حیات‌بخش طیب در آخرت است بلکه در دنیا نیز عمل نیک انسان را همیشه سرشار میدارد و قلب و دل او را باز میگرداند و بنور معرفت و محبت حق روشن میکند چنانچه فرموده مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجزِیَنَّهُم أَجرَهُم بِأَحسَنِ ما کانُوا یَعمَلُونَ

صفحه : ۲۸۹

و کسی که مرتد گردید یا در اصل کافر باشد قلبش تعلق بامر ثابت یعنی وجود حق تعالی ندارد که هنگام نعمت مبتهج بوی باشد و هنگام بلاء و مصیبت خود را بوی تسلی دهد و دلخوش باشد و هنگام حاجت و بیچارگی باو پناه ببرد و عرض حاجت نماید قال اللّه تعالی أَ وَ مَن کانَ مَیتاً فَأَحیَیناهُ وَ جَعَلنا لَهُ نُوراً یَمشِی بِهِ فِی النّاسِ کَمَن مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیسَ بِخارِجٍ مِنها سوره انعام آیه ۱۲۲. از اینکه آیه معلوم میشود که مؤمن را نیز در اینکه عالم برای او حیات نورانی است و کافر را چنین حیاتی نیست و نیز چنین دلالت دارد در آنجا که فرموده فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشقی وَ مَن أَعرَضَ عَن ذِکرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً وَ نَحشُرُهُ یَومَ القِیامَةِ أَعمی سوره طه آیه ۱۲۷. کسی که تابع دین حق شود و براه هدایت رهسپار گردد نه هیچوقت گمراه میگردد و نه وی را ترسی و خوفی است و کسی که از یاد حق اعراض نماید چنین کسی در ظلمت طبیعت فرو رفته و زندگانی او تنگ میشود و خداوند جمع نموده بین اقسام سعادت و شقاوت را بقوله ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ مَولَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الکافِرِینَ لا مَولی لَهُم سوره محمّد آیه ۱۱ پس از اینکه بیان معلوم شد که مقصود از اعمالی که بارتداد حبط میگردد آن اعمالی است که غرض انسان از آن سعادت حیات است نه فقط عبادات و اعمالی که برای قرب بحق میکند زیرا که حبط اعمال نسبت بکفار نیز داده شده مثل آنجا که فرموده یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللّهَ یَنصُرکُم وَ یُثَبِّت أَقدامَکُم وَ الَّذِینَ کَفَرُوا فَتَعساً لَهُم وَ أَضَلَّ أَعمالَهُم ذلِکَ بِأَنَّهُم کَرِهُوا ما أَنزَلَ اللّهُ فَأَحبَطَ أَعمالَهُم

«تفسیر المیزان» ۲- ارتـداد مؤمن درست نیست یعنی هرگز مؤمن واقعی مرتـد نمیشود زیرا که اجماعی است که بر ایمـان استحقاق ثواب ابـدی و کفر استحقاق عقـاب ابـدی است و جمع بین یک نفر که هم مستحق عقاب باشـد و هم مستحق ثواب در یک وقت ممکن نیست پس احباط که حقیقتا شـخص مؤمن باشـد و بعـد برگردد از ایمان درست نیست مگر اینکه از اول در اظهار ایمان یا از روی تقیه باشد یا بطمع یا غیر آن خلاصه ارتداد کشف از اینکه میکند که از اول

صفحه : ۲۹۰

ایمـان حقیقی در بین نبوده بلکه فقـط تظاهر بایمان مینموده چگونه ممکن است کسـی از روی حقیقت ایمان آورد و عمل نیکو بجا آرد و از ایمان برگردد و آن وقت اعمالش باطل گردد در صورتی که در کلام مجید فرموده أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم و معنای حبـط عمل در ارتـداد اینکه است که خداونـد منافق را رسوا میگردانـد و عمل ظاهری او را باطل می‌گردانـد زیرا معنی حبوط اینکه است که حیوان اینقـدر بخورد که شـکمش باد کنـد و بمیرد و وجودش باطل و بی‌اثر گردد و چون عمل منافق وقتی فاش شد که از روی حقیقـت نبـوده باطـل و بی‌اثر می‌گردد و دیگر نـه فائـده دنیـوی بحـال وی دارد و نـه اخروی لهـذا اعمـال چنین کسـی را حبط گفته‌اند. «ابو الفتوح رازی» ۳- بعضی از مفسرین گویند کسانی که مرتد می‌گردند اعمالی که در حین ایمان کرده‌اند باقی میماند تا هنگـام مرگ اگر بر نگشـتند و توبه نکردنـد اعمالشـان باطـل میشود بـدلیل قوله تعـالی وَ مَن یَرتَـدِد مِنکُم عَن دِینِهِ فَیَمُت وَ هُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَت أَعمالُهُم فِی الـدُّنیا وَ الآخِرَهِٔ و آیه در مقام بیان حال کفار است که در وقت مردن اگر با ایمان باشـند اعمال گذشـته آنها نتیجه‌بخش میگردد و گر نه باطل و عاطل میگردد.

۴- جماعت دیگری گفته‌انـد از همان وقتی که مرتـد گردیـد اعمال وی باطل می‌گردد اگر چه بعد از ارتداد برگردد بایمان و اینکه مقید فرموده بموت برای اینکه است که آخر عمر حال وی معلوم میشود نسبت بکفر و ایمان.

۵- قول دیگر شـرط بطلان عمل را در اینکه آیه چنین فرموده که اگر کسی مرتد گردد و با حال ارتداد بمیرد در اینصورت اعمالش باطل می‌گردد لکن اگر بعد از مرتد شدن برگشت بایمان اعمال نیک او بحال خود باقی است که مناط حال مردن است.

لکن چنین بنظر می‌آید که بهترین اقوال همان قول ابو الفتوح است که از ارتداد کشف میشود که مرتد از ابتدا ایمان صـحیح نداشته و گر نه چگونه ممکن است کسی از روی حقیقت و دانستگی ایمان آرد و بعد برگردد مخصوصا اگر اعمال صالحی

صفحه : ۲۹۱

و نیز در اینکه زمینه کرده باشـد که عمل صالـح ایمان را محکم میگردانـد و بر یقین میافزاید و ضـمیر منکم اگر چه دلالت دارد که مرتـد از مؤمنین میباشـد و از ایمـان برگشـته لکن یـا ایمانش صوری و تقلیـدی بوده یا از روی نفاق ایمان آورده بوده و اعمال وقتی سعـادت دنیـا و آخرت بـآن تـأمین میگردد که از روی ایمـان واقعی انجـام گیرد و قول حق تعالی (که عمل کسـی را باطل نمیکنـد) منصرف بجایی است که عمل از روی ایمان صحیح واقعی انجام گرفته باشد نه از روی خوف و طمع یا بی‌خردی و نفهمی.

بعضـی از مفسـرین عنوان نموده و مورد بحث قرار داده که آیـا گنـاه و خطاکـاری غیر از کفر نیز چنین است که اثر اعمـال نیـک را میبرد و حبط و باطل میگردانـد و بعکس اعمال نیک اثر اعمال بد را میبرد یا هر کدام بجای خود باقی است اگر بد است بحسب آن مجازات میشود و اگر خوب است بحسب آن ثواب داده میشود مگر اینکه بعضی از حسنات و اعمال نیکو اثر بعضی گناهان را میبرد مثـل تقوی قوله تعـالی یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللّهَ یَجعَل لَکُم فُرقاناً وَ یُکَفِّر عَنکُم سَیِّئاتِکُم سوره انفال آیه ۲۹ و مثل اجتناب از کبـائر إِن تَجتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنهُ نُکَفِّر عَنکُم سَیِّئاتِکُم سوره نساء آیه ۳۵. یا اینکه کسـر و انکسار و موازنه بین آنها واقع میگردد بـدلالت آیـات و اخبـار قول اخیر معتبرتر است لکن نه بطور تحابط باشـد که مثلا اعمال بـد بکلی اثر اعمال خوب را ببرد و لو آنکه

غالب باشد یا بعکس اعمال خوب بکلی اثر اعمال بد را زائل گرداند بلکه در قیامت در میزان حساب موازنه میشود.

آری عمل نیکی که بکلی اثر اعمال بد را باطل و زایل میگرداند بالاترین آنها اسلام و دیگر توبه است که بکلی اثر گناه را زایل میگرداند و دیگر نماز است چنانچه فرموده وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیلِ إِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ سوره هود آیه ۱۱۵. لکن از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که هر عمل حسنه‌ای که بمرتبه قبول برسد اثر اعمال بد را میبرد زیرا که الف و لام در «الحسنات» یا الف و لام جنس است یا استغراق هر کدام باشد مفید عموم است پس بنا بر اینکه چنین میشود که راجع بسیئات فقط کفر و شرک بخدا و ارتداد است که اعمال

صفحه : ۲۹۲

حسنه نیکو را فاسد میگرداند لکن راجع باعمال نیک که از حسنات محسوب گردد تمام سیئات و خطیئات را زائل میگرداند مگر شرک بخدا و ارتداد که هیچ عمل نیکی جلوگیری از آن نمیکند حتی توبه که فرمود إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَکَ بِهِ وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ زیرا که شرک و ارتداد روح عبادت و موضوع عبودیت را زائل میگرداند بلکه روح انسانی که لطیفه ربانی است میمیراند کسی که کافر بخدا گردید روح انسانیت او مرده.

وَ مَن أَعرَضَ عَن ذِکرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً وَ نَحشُرُهُ یَومَ القِیامَةِ أَعمی«۱» سوره طه آیه ۱۲۳.

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ اینکه آیه در مقام ستایش مؤمنین و کسانی است که دست از شهر و دیار خود برداشتند و با رسول اللّه از مکه به مدینه مهاجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند و جان خود را در معرض اعدام قرار دادند.

أُولئِکَ یَرجُونَ رَحمَتَ اللّهِ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ چنین اشخاصی که مال و جان خود را در راه خدا فدا دادند اینها کسانی میباشند که امیدوار برحمت خدایند و خداوند آمرزنده و مهربان است آری کسی حقیقتا امیدوار برحمت و کرم حق است که خود را در معرض رحمت در آورد لکن کسانی که فقط بزبان گویند ما امیدوار برحمت حق میباشیم یا اینکه میگویند خدا کریم است اینکه طور گفتار ناشی از غرور و بیخردی است کسی که حقیقتا امیدوار برحمت الهی باشد بایستی علامت امیدواری وی ظاهر باشد یعنی دل و قلبش همیشه بسوی او نگران باشد و طوق بندگی بگردن آویخته در فرمانبری سستی و تنبلی ننماید

---

(۱) کسی که اعراض کند از یاد من زندگانی وی سخت میگردد و محشور میگردانیم او را روز قیامت در حالی که نابینا است.

صفحه : ۲۹۳

جماعتی از مفسرین در شأن نزول آیه گویند که عبد اللّه بن جحش که در آیه پیش وصفش گفته شد که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم وی را بجنگ فرستاده بود پس از آنکه برگشت آمد نزد رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم و گفت آیا بر اینکه عمل ما اجری هست یا نه اینکه آیه نازل گردید زیرا که عبد اللّه عمه زاده پیغمبر و از مهاجرین و مجاهدین فی سبیل اللّه بود.

صفحه : ۲۹۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۳]

اشاره

يَسئَلُونَكَ عَنِ الخَمرِ وَ المَيسِرِ قُل فِيهِما إِثمٌ كَبِيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ إِثمُهُما أَكبَرُ مِن نَفعِهِما وَ يَسئَلُونَكَ ما ذا يُنفِقُونَ قُلِ العَفوَ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الآياتِ لَعَلَّكُم تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹) فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ يَسئَلُونَكَ عَنِ اليَتامى قُل إِصلاحٌ لَهُم خَيرٌ وَ إِن تُخالِطُوهُم فَإِخوانُكُم وَ اللّهُ يَعلَمُ المُفسِدَ مِنَ المُصلِحِ وَ لَو شاءَ اللّهُ لَأَعنَتَكُم إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰) وَ لا تَنكِحُوا المُشرِكاتِ حَتّى يُؤمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤمِنَةٌ خَيرٌ مِن مُشرِكَةٍ وَ لَو أَعجَبَتكُم وَ لا تُنكِحُوا المُشرِكِينَ حَتّى يُؤمِنُوا وَ لَعَبدٌ مُؤمِنٌ خَيرٌ مِن مُشرِكٍ وَ لَو أَعجَبَكُم أُولئِكَ يَدعُونَ إِلَى النّارِ وَ اللّهُ يَدعُوا إِلَى الجَنَّةِ وَ المَغفِرَةِ بِإِذنِهِ وَ يُبَيِّنُ آياتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُم يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱) وَ يَسئَلُونَكَ عَنِ المَحِيضِ قُل هُوَ أَذىً فَاعتَزِلُوا النِّساءَ فِي المَحِيضِ وَ لا تَقرَبُوهُنَّ حَتّى يَطهُرنَ فَإِذا تَطَهَّرنَ فَأتُوهُنَّ مِن حَيثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ وَ يُحِبُّ المُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲) نِساؤُكُم حَرثٌ لَكُم فَأتُوا حَرثَكُم أَنّى شِئتُم وَ قَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّكُم مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِينَ (۲۲۳)

ترجمه:

از تو سؤال میکننـد از حکم شـراب و قمـار بگو در اینکه دو عمـل گنـاه بزرگ است و منـافع و سودی است برای مردم و گنـاه آنها بزرگتر و زیـادتر از نفع آنهـا است و از تو سؤال میکننـد که چه چیز انفاق کننـد بگو آنچه زائـد بر امور زنـدگانی شـما است اینطور خداوند بیان می‌کند آیات خود را شاید شما بخود آئید و فکر خود را بکار اندازید،

برای اصلاح کار دنیا و آخرت، و سؤال میکنند از تو از چگونگی

صفحه : ۲۹۵

رفتار با یتیمان بگو کوشیدن در صلاح کار آنها خوب است و اینکه با آنها آمیزش نمائید که آنها برادران دینی شما هستند و خدا میداند مفسد کیست و مصلح کدامست (و خدا کار یتیمان را آسان نموده) و اگر میخواست شما را در امر یتیمان بزحمت میانداخت زیرا که خداوند غالب و درستکار است

ای مسلمانان با زنان مشرکه ازدواج نکنید تا وقتی که ایمان آرند و یک کنیز با ایمان بهتر است از یک زن آزاد مشرک و لو آنکه حسن وی شما را بشگفت آورد و نیز زن با ایمان نباید با مرد مشرک ازدواج کند تا وقتی که ایمان آرد و هر آینه یک بنده با ایمان بهتر است از یک مردی که آزاد و کافر باشد و لو اینکه حسن و کمال ظاهر آن شما را بشگفت آورد زیرا که مشرکین شما را دعوت بآتش میکننـد و خداونـد شـما را (از راه عمـل نیـک) دعوت ببهشت و مغفرت و آمرزش مینمایـد بخواست خود و روشن و هویدا مینماید آیات خود را برای مردم شاید آنها متذکر گردند،

و ای پیغمبر از تو سؤال میکنند از حکم حیض بگو آن آزاری است برای زنان در ایام حیض نزدیکی با آنها ننمائید تا وقتی که پاک گردنـد چون طهارت یافتنـد نزدیکی با آنها نمائیـد بآن طوری که خداونـد بشـما دسـتور داده بـدرستی که خـدا دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد طهارت یافته‌گان را،

زنان شـما کشـت‌زار شـمایند و داخل گردیـد در کشتزار خود از هر راهی که بخواهیـد و برای نفع خود اعمال نیکی پیش فرستید (و دستورات و اوامر خدا را) نگاهدارید و بدانید محققا شما خدا را ملاقات خواهید نمود و ای رسول اکرم مژده و بشارت بده بکسانی که ایمان آورده‌اند.

توضیح آیات

يَسئَلُونَكَ عَنِ الخَمرِ وَ المَيسِرِ قُل فِيهِما إِثمٌ كَبِيرٌ خمر بمعنی لغوی ستر و پرده است مقنعه را خمـار گوینـد چون سـر و گردن را

ميپوشاند و بمعنى عرفى و شرعى و آن هر مايعى است كه سكر و مستى‌آور باشد و بمناسبت اينكه عقل را ميپوشاند هر مسكرى را خمرش گويند و الميسر در لغهٔ بمعنى سهولهٔ است و قمار را ميسر گفته‌اند براى اينكه بسهولت مال بدست ميآيد.

صفحه : ۲۹۶

و مفسرين در شأن نزول آيه چنين گويند كه جماعتى از صحابه شرفياب حضور مبارك حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله و سلّم شدند و گفتند «افتنا فى الخمر و الميسر فانهما مذهبهٔ للعقل مسلبهٔ للمال» وقتى اصحاب از حضرت حكم خمر و ميسر را خواستند كه خمر عقل را زايل ميگرداند و قمار مال را تلف ميكند اينكه آيه نازل گرديد.

قُل فِيهِما إِثمٌ كَبِيرٌ بعضى از مفسرين اثم كثير قرائت كرده‌اند و گويند اثم و ذنب در معنى نزديك بهم و شبيه يكديگرند و در اينكه از اينكه آيه حرمت بر مى‌آيد يا نه از بعضى مفسرين نقل ميكنند كه گفته از اينكه آيه حرمت برنمى‌آيد زيرا كه حرمت در جايى است كه منفعت در آن نباشد و در اينكه آيه فرموده وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ پس همين قدر از آيه بر مى‌آيد كه در خمر ضرر است و ضررش زيادتر از نفع آن است لكن اينكه حرف خلاف است زيرا كه اثم بمعنى گناه استعمال شده مثل قوله تعالى وَ مَن يُشرِك بِاللّهِ فَقَدِ افتَرى إِثماً عَظِيماً سوره نساء آيه ۴۷. اگر حرام نبود چگونه مرتكب آن گناهكار بود.

و در جاى ديگر هر حرامى را اثم ناميده قُل إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنها وَ ما بَطَنَ وَ الإِثمَ كه هر حرامى اثم و گناهست خصوصا بضميمه قوله تعالى إِثمٌ كَبِيرٌ و بدلالت آيات ديگر كه يك جا فرموده إِنَّمَا الخَمرُ وَ المَيسِرُ وَ الأَنصابُ وَ الأَزلامُ رِجسٌ مِن عَمَلِ الشَّيطانِ فَاجتَنِبُوهُ تا آنجا كه فرموده فَهَل أَنتُم مُنتَهُونَ صريح در حرمت است زيرا كه نهى دلالت بر حرمت دارد و در جاى ديگر لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنتُم سُكارى سوره نساء آيه ۴۲. اگر چه نهى در آيه اخير راجع بنماز است لكن مناط حرمت زايل شدن عقل و باقى مضراتى است كه از مشروبات الكلى و مسكرات پديد ميگردد مخصوص بنماز نيست.

بعضى از مفسرين توضيح داده مضراتى كه از شرب مسكرات عايد انسان ميشود كه مختصرى از آن را ترجمه مينمايم چنين گويد اما شرب خمر مضرات طبيّه‌اى كه از آن پديد ميگردد در معده و رودها و كبد و ريه و سلسله اعصاب و شرائين و قلب و حواس

صفحه : ۲۹۷

مثل قوه بينايى و ذائقه و غير اينها بقدرى زياد است كه اطباء و پزشكها جديدا و قديما كتابهاى بسيارى در آن تأليف نموده‌اند و نيز آنچه احصائيه نشان ميدهد چه بسيار كسانى كه از اينكه سمّ مهلك مبتلا بچه امراض غريب و عجيب گرديده‌اند اما ضرر مسكرات راجع باخلاق و امور نفسانى از سوء خلق و فحاشى و جنايات و قتل و افشاء سرّ و هتك حرمت دين و ابطال تمام قوانين و نواميس مدنيت و انسانيت كه اساس سعادت حيات بشرى بر آن است بسيار است آدم مست نه عفت مى‌شناسد نه عرض نه مراعات نفوس مينمايد نه مال، نميداند چه ميگويد و نميفهمد چه ميكند و كم جنايتى در عالم واقع ميگردد كه باعث آن همان مستى و سكر نباشد. اما ضرر مسكرات راجع بامور روحانى مثل زائل شدن عقل و اختلال در فكر و تغيير اوضاع دماغيه در حال مستى بلكه در حال هشيارى نيز قابل انكار نيست در صورتى كه شريعت اسلامى وضع شريعت را روى ميزان عقل سليم قرار داده و نهى شديد فرموده از آنچه باعث بطلان عمل عقل ميشود باشد منع مثل خوردن مشروبات و عمل قمار و زيادتر چيزى كه بسلامتى عقل ضرر ميرساند شرب مسكرات است و بالاترين عملى كه حكومت عقل را باطل ميگرداند و تعادل اوضاع دماغيه را بهم ميزند همان مشروبات است چنانچه بالاتر چيزى كه بقول انسان ضرر ميرساند و از اعتبار ميااندازد كلام زور و دروغ است. «تفسير الميزان» و در اينكه آيا شرب مسكرات قبل از منع شارع اسلام در عصر پيمبران سابق حلال بوده يا نه در مذهب جعفرى معلوم نيست كسى قائل بحليت آن باشد و ادعاى اجماع توان نمود كه در هيچ عصرى حلال نبوده و هيچ پيمبرى شرب مسكرات را تجويز ننموده چگونه ممكن است چنين

باشد در صورتی که اصلا ارسال رسل و انزال کتب آسمانی برای تحصیل سعادت دنیوی و اخروی و تأمین امور تمدن و اجتماعیات بشری است و اینکه بتأسیس قوانین الهیه حیات روحانی و جسمانی در انسان تولید گردد و سعادت در اینکه دنیا و آخرت نصیب وی گردد در صورتی که شرب مسکرات بقوای جسمانی و روحانی و اوضاع دماغی بشر صدمه فوق العاده میزند واحدی منکر مضرات مسکرات نشده پس

صفحه : ۲۹۸

چگونه توان تصور نمود که پیغمبری که برای هدایت خلق مبعوث گردیده تجویز نماید چنین عمل رکیک را و اگر قبول کنیم که اصحاب رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم قبل از نهی صریح شرب خمر مینمودند از عادت جاهلیت بوده که قوانین پیمبران پیش متروک شده بود و مردم بعضی که بدیانت حضرت مسیح یا حضرت موسی نبودند بت‌پرست بودند و آنهایی که بدیانت مسیح یا موسی بودند باحکام و دستورات آنها عمل نمیکردند و اینکه بعضی از عیسویان یا موسویان نسبت شرب خمر به پیمبران میدهند مسلما خلاف و غیر واقع و دروغ است ممکن نیست پیمبری که برای هدایت خلق مبعوث شده کاری کند که عقلش زائل گردد تا اینکه در حین زوال عقل نسبت ناروا بخداوند بدهد یا چنین عمل نکوهیده‌ای را که بجان و روح و عرض و ناموس انسان ضرر میرساند تجویز نماید هرگز ممکن نیست.

و اجماعی است که (کلّ مسکر حرام) هر چیزی که سکرآور باشد حرام است حتی اگر اندکی نیز از مسکرات خورده شود آن را نیز حرام دانسته‌اند و چیز بخصوصی مدخلیت در حرمت ندارد از آنچه گرفته شود خواه انگور باشد خواه مویز و خرما و جو هر چه باشد وقتی مستی آورد خوردن آن حرام است زیرا که روایت در اینکه خصوص بسیار رسیده که هر چه بسیارش مستی آورد اندکش نیز حرام است، بروایت ابو الفتوح رازی رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده هر مشروبی که مستی آورد خواه از انگور و خرما باشد خواه از مویز و جو و گندم و ارزن و عسل گرفته شده باشد اگر مستی‌آور باشد خوردن آن حرام است.

و نیز اخبار در نهی از شرف خمر و عذاب و عقاب و مفاسدی که بر آن مترتب میگردد بقدری زیاد است که در شمار نمی‌آید و در کافی ابی بصیر از معصوم چنین روایت میکند که فرموده «خداوند قرار داد از برای گناهان خانه‌ای و از برای خانه دری و برای در قفلی و برای قفل آن قفل کلیدی و کلید تمام معاصی خمر است و نیز در کافی از ابی عبد اللّه علیه السلام است که فرمود

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم «ان الخمر رأس کل اثم»

خمر سر تمام گناهان است و نیز از کافی روایت میکنند که جابر از ابی عبد اللّه نقل می‌کند

صفحه : ۲۹۹

که فرمود پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم ده طائفه را لعن نمود: ۱- آن کس که مایع مسکرات را غرس میکند، ۲- آن کس که حراست آن را میکند و آن را بعمل می‌آورد، ۳- آن کس که انگور یا غیر آن را برای گرفتن شراب میفشارد، ۴- آن کس که- می‌آشامد، ۵- آن کس که ساقی میشود، ۶- آن کس که حمل و وضع میکند ۷- آن کسی که بارش را بدوش میکشد، ۸- آن کسی که میفروشد ۹- آن کسی که میخرد، ۱۰- آن کس که میخورد.

و نیز از کافی از صادق آل محمّد علیه السلام چنین روایت میکنند که قال رسول اللّه ملعون ملعون کسی که بنشیند بر سفره‌ای که در آن شرب خمر میشود.

و از کتاب خصال از ابی امامه روایت میکنند که رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده چهار نفرند که خداوند در روز قیامت بآنها نظر نمی‌کند: عاق، منان، منکر قدر، مدمن خمر، و نیز روایت دیگر از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که خداوند

قسم خورده كه بنده‌ای نيست كه در دنيا شرب خمر نموده باشد مگر اينكه در قيامت می‌آشامند بوی از آب حميم خواه معذب باشد يا آمرزيده پس از آن فرموده شارب الخمر روز قيامت می‌آيد در حالی كه روی او سياهست «مزرقة عيناه، بائلا شدقه، سائلا لعابه، و الغا لسانه من قفاه»«۱».

بعضی از مفسرين گفته‌اند كه تأييد ميكند اينكه روايات را قوله تعالی إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعامُ الأَثِيمِ كَالمُهلِ يَغلِي فِي البُطُونِ كَغَلیِ الحَمِيمِ خُذُوهُ فَاعتِلُوهُ إِلی سَواءِ الجَحِيمِ ثُمَّ صُبُّوا فَوقَ رَأسِهِ مِن عَذابِ الحَمِيمِ ذُق إِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ الكَرِيمُ

و در مذمت قمار نيز اخبار بسيار رسيده و بدلالت اينكه مقارن با خمر نموده معلوم ميشود هم در حرمت و هم در عقوبت و هم در ضرر جانی و مالی قمار دست كمی از

----

(۱) يعنی شارب مسكرات روز قيامت ميآيد در حالی كه روی او سياهست چشمهای وی ازرق گرديده و بگودی فرو رفته آب از دهنش ريزانست لبهايش آويزان گرديده و از پشت سرش بيرون افتاده.

صفحه : ۳۰۰

شرب خمر ندارد و چنانچه از اخبار بر می‌آيد قمار اسم بر هر چيزی است كه در آن برد و باخت باشد.

وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ شايد مقصود از منافعی كه در شرب خمر تصور ميشود قوت بدنی و لذت طبيعی موقتی باشد و در قمار منافع مالی خيالی تصور می‌گردد كه قمار باز بطمع نفع مشغول قمار می‌شود.

وَ إِثمُهُما أَكبَرُ مِن نَفعِهِما اگر چه اندك منافعی در شرب خمر و قمار بنظر ميآيد لكن گناه آن كه در اثر مخالفت نهی صريح و ضررهای جانی و مالی عايد شخص ميگردد بمراتب بزرگتر از آن منافع جزئی خيالی است.

جانا اگر مايل بشراب و مستی ميباشی قطره‌ای از شراب عشق حقيقی بذائقه جانت برسان و از «شرابا زنجبيلا» روحت را گرم كن و از «شرابا كافورا» قلب خود را خنك گردان و از «ماء سلسبيل» قوی و مشاعر خود را رونق ده و از آن نهر آب «غير آسن» كه هرگز در آن فساد و تغييری پديد نمی‌گردد جگر سوخته خود را سيراب گردان و حيات جديدی بر خود تأمين گردان و از آن نهر شيری كه قوت بخش جان و روح است خود را محظوظ گردان و بجان و روح خودت قوت بده و از «شرابا طهورا» ذره‌ای بچش تا آنكه مست گردی و پس از مستی بوجد آيی و وقتی مست عشق گشتی از وجد بوجود آيی و از وجود بوجدان و از و جدان بشهود رسی آن وقت خواهی ديد چه عالم وسيع جانفزايی بنظرت جلوه مينمايد.

«اگر ببينی و دست از ترنج بشناسی روا بود كه ملامت كنی زليخا را»

وَ يَسئَلُونَكَ ما ذا يُنفِقُونَ قُلِ العَفوَ در شأن نزول آيه گفته‌اند وقتی حضرت رسول صلی اللّه عليه و آله و سلّم راجع بصدقه تأكيد فرمود گفتند يا رسول اللّه بيان فرما چه دهيم و چند دهيم و بكی دهيم اينكه بود كه اينكه آيه

صفحه : ۳۰۱

فرود آمد كه وقتی از تو از انفاق سؤال نمودند قُلِ العَفوَ عفو بمعنی لغوی زياد و كثرت است.

بعضی از قراء «العفو» را بضمه قرائت كرده‌اند كه خبر مبتدای محذوف باشد كه بگو آنچه انفاق ميكنيد و بعضی بفتحه خوانده‌اند «قل انفقوا العفو».

و در اينكه مقصود از عفو، در آيه چيست بين مفسرين گفتاری است:

۱- جماعتی از مفسرین گفته‌اند «عفو» آن مالی است که از قوت سال شخص و عیالات وی زیاد آید.
۲- عفو، آن زیادتی مال است که شخص وقتی انفاق نمود درویش و فقیر نشود.
(حسن بصری) ۳- عفو آن مال بسیاری است که از انفاق نقصانی در آن پدید نگردد.
«عبد اللّه عباس» ۴- صدقه است از راه توانگری. «مجاهد» ۵- عفو، انفاق نمودن بقدر متعارف و متوسط است که در طرف افراط و تفریط نیفتد. «عمر بن دینار و عطاء» ۶- عفو: انفاق کردن بقدر طاقت است. «ضحاك» ۷- مقصود از عفو، اینکه است که هر چه شد از کم و زیاد انفاق شود.
«عبد اللّه عباس» ۸- عفو، هر مالی است که حلال‌تر و پاکیزه‌تر باشد برای انفاق.
«تفسیر ابو الفتوح رازی» کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُم تَتَفَکَّرُونَ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ اینطور خداوند برای شما ظاهر میگرداند آنچه را که نفع دنیوی و اخروی شما در آن است که هم دنیای شما در اثر حفظ مال تأمین گردد و هم آخرت شما در اثر انفاق زیادتی مال اصلاح شود شاید شما فکر خود را بکار بیاندازید و همیشه راجع بمنافع دنیا و آخرت خود اندیشه نمائید و صلاح و فساد خود را بشناسید.

صفحه : ۳۰۲

وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الیَتامی در شأن نزول آیه دو قول است:
عبد اللّه عباس بروایت عطیّه و ضحّاك و سدی چنین گفته که قاعده عرب در زمان جاهلیت اینکه بوده که نظر به اینکه کار یتیم خیلی اهمیت داشته مال او را از مال خود جدا میکردند و به هیچ وجه مداخله در آن نمی‌نمودند حتی کسی حیوان سواری او را سوار نمی‌شد و بخدمه او خدمتی رجوع نمی‌نمود اینکه بود که پس از آنکه از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم در باره یتیمان سؤال شد اینکه آیه آمد.
قُل إِصلاحٌ لَهُم خَیرٌ بگو اصلاح کار آنها از روی مصلحت بهتر است.
۲- جماعت دیگری گفته‌اند چون خداوند در باره مال ایتام سفارش فرموده و آیاتی فرستاده مثل وَ لا تَقرَبُوا مالَ الیَتِیمِ و قوله تعالی الَّذِینَ یَأکُلُونَ أَموالَ الیَتامی ظُلماً مردم ترسیدند و یتیمان را از خود دور گردانیدند و غذای آنها را از غذای خود جدا نمودند حتی اگر طعام ایتام چیزی زیاد می‌آمد هیچ تصرف نمی- نمودند تا آنکه خراب میشد و اینکه مطلب بر مردم مشکل شد اینکه بود که از حضرت رسول سؤال نمودند و خداوند آیه فرستاد که اصلاح کردن کار یتیم و حفظ مال او بدون اینکه طمع در مال او کنید یا اجرتی بخواهید برای آنها و نیز برای خودتان بهتر است و اگر صلاح کار یتیم در آن باشد که با آنها آمیزش کنید آنها را از خود دور نگردانید وَ إِن تُخالِطُوهُم فَإِخوانُکُم که آنها برادران شما هستند یعنی همان عملی که با برادران خود میکنید در باره یتیمان نیز مرعی دارید و آنها را از خود مرانید و دور نکنید.
ابو عبیده چنین گوید که اینکه آیه دلیل بر اینکه است که هر گاه چند نفر با هم مسافرت نمودند رواست که با هم یك جا خرج کنند و هم‌خرج باشند و کم و زیادی که بین آنها در خوراك پیدا میگردد هر گاه برضایت باشد باکی نیست.

صفحه : ۳۰۳

وَ اللّهُ یَعلَمُ المُفسِدَ مِنَ المُصلِحِ خدا میداند چه کس غرض او نسبت بمال یتیم فساد است و چه کس غرض او در مخالطهٔ با یتیمان صلاح حال آنان است.
وَ لَو شاءَ اللّهُ لَأَعنَتَکُم و اگر خدا میخواست راجع بکار یتیم شما را بزحمت می‌انداخت.

إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ خداوند غالب و قاهر است بر آنچه حكم كند حكيم است كه آنچه حكم كند مطابق حكمت و صلاحديد است. «تفسير ابو الفتوح رازى» و در تفسير قمى از حضرت صادق روايت ميكند كه چون فرود آمد آيه إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَموالَ الْيَتامى ظُلماً إِنَّما يَأكُلُونَ فِي بُطُونِهِم ناراً وَ سَيَصلَونَ سَعِيراً هر كس بچه يتيمى نزد او بود از خود او را جدا نمود و چون از رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلّم سؤال نمودند در اخراج آنها اينكه آيه رسيد كه قُل إِصلاحٌ لَهُم خَيرٌ وَ إِن تُخالِطُوهُم فَإِخوانُكُم فى الدين وَ اللّهُ يَعلَمُ المُفسِدَ مِنَ المُصلِحِ.

وَ لا تَنكِحُوا المُشرِكاتِ حَتّى يُؤمِنَّ مفسرين در شأن نزول آيه چنين گويند كه حضرت رسول شخصى كه نامش ايمن بود و او را مرثد بن ابى مرثد غنوى مى‌گفتند و مرد قوى و شجاع بود فرستاد بمكه كه جمعى از مسلمانان كه در آنجا بودند بياورد و در مكه با زنى از مشركين سابقه رفاقت داشت و نامش عناق بود وقتى آن زن شنيد كه ايمن بمكه آمده نزد او آمد و گفت بيا ساعتى با هم بنشينيم ايمن گفت اسلام بين من و تو را جدايى انداخته و براى من ديگر چنين كارى روا نيست آن زن گفت با من ازدواج نما گفت بايست از حضرت رسول دستور بخواهم و چون آن زن ميدانست كه چنين دستورى باو نميدهد عده‌اى را بسر او ريخت كه او را بزدند از دست آنها خود را نجات داد و پس از آنكه كار خود را انجام داد برگشت بمدينه و از رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلّم سؤال نمود اينكه آيه

صفحه : ۳۰۴

نازل گرديد كه ازدواج نكنيد با زنهاى مشركه تا وقتى كه ايمان آرند بعضى گفته‌اند اينكه آيه وَ لا تَنكِحُوا المُشرِكاتِ حَتّى يُؤمِنَّ بآيه ديگر كه در سوره مائده آيه ۶ است اليَومَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ طَعامُ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ حِلٌّ لَكُم وَ طَعامُكُم حِلٌّ لَهُم وَ المُحصَناتُ مِنَ المُؤمِناتِ وَ المُحصَناتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ مِن قَبلِكُم نسخ شده لكن چنانچه بعضى از مفسرين گفته‌اند آيه سوره مائده ناسخ وَ لا تَنكِحُوا المُشرِكاتِ نيست زيرا كه نهى راجع بزنهاى مشركه است و جواز نكاح راجع بزنهاى اهل كتاب از يهوديها و نصرانيها و غير آنها.

و مشرك اسم فاعل است يعنى آن كسى كه براى خدا شريك و انباز قرار ميدهد و براى شرك بخدا مراتبى گفته شده فرد واضح آن قائل شدن بتعدد اله و عبادت بتها و طلب شفاعت از اصنام و غير اينها ميباشد و مرتبه پائين‌تر شرك نصرانيها است كه بگويند مسيح پسر خدا است و يهوديها كه گويند عزير پسر خدا است يا اينكه گويند ما پسرهاى خدا ميباشيم چنانچه قرآن بآنها اشاره دارد و مرتبه پائين‌تر شرك در مقام عبادت است كه در مقام عبادت خالص نباشد براى خدا و غيرى و جهتى در نظر باشد و پائين‌تر از آن شرك در مقام فعل است كه شخص متمسك باسباب باشد و اسباب را مستقلا مؤثر داند و چشم از مسبب الاسباب پوشد و تمسك نمايد باسباب و مخلصينى كه از شر شيطان در امانند كسانى ميباشند كه در هر چهار مرتبه توحيد كامل گردند يعنى توحيد در مقام ذات، توحيد در مقام صفات، توحيد در مقام افعال، توحيد در مقام عبادت و هدف و نقطه نظر آنها در مقام امور بحق است و بس و آنها كسانى ميباشند كه شيطان قسم خورده تمام بنى آدم را گمراه ميكنم مگر «مخلصين» اگر چه چنانچه در حديث دارد مخلصين نيز در خطرند چنانچه كفر نيز مراتبى دارد بالاترين اقسام كفر انكار الوهيت و انكار نبوت و معاد است و پائين‌ترين مراتب كفر ترك واجبات است مثل اينكه تارك حج را كافر ناميده و نيز كسى كه ترك بعضى واجبات نمايد او را كافر گفته‌اند لكن تارك واجبات را حقيقتا نميتوان كافر ناميد بلكه كسى كه ترك بعضى واجبات نمايد در صورتى كه

صفحه : ۳۰۵

انكار ضروريات اسلام را ننمايد بايستى چنين كسى را فاسق ناميد نه كافر.

و آن شرکی که مانع از ازدواج است آن شرک بمعنی اول است که در مقام الوهیت مشرک باشد نه بآن معانی دیگری که در اقسام شرک گفته شد.

وَ لَأَمَةٌ مُؤمِنَةٌ خَیرٌ مِن مُشرِکَةٍ وَ لَو أَعجَبَتکُم کنیز با ایمان بهتر است از زن آزادی که فاقد ایمان و مشرک باشد.

اشاره به اینکه شما جمال صوری را ننگرید رنگ و خال فریبنده و خالی از حقیقت است گل زیبای جمال انسان باندک باد خزان آفاتی بزودی پژمرده می‌گردد و طراوت و زیبایی وی تبدیل میشود جمال حقیقی حسن باطنی است که در اثر ایمان و تقوی پدید میگردد و آن جمال دائمی و همیشگی است که دست تطاول روزگار و تغییر لیل و نهار آن را فاسد نمیگرداند بلکه آفات و بلیات دنیا اگر با صبر و متانت همراه باشد بر نورانیت و قوت و متانت آن می‌افزاید.

وَ لا تُنکِحُوا المُشرِکِینَ حَتّی یُؤمِنُوا وَ لَعَبدٌ مُؤمِنٌ خَیرٌ مِن مُشرِکٍ وَ لَو أَعجَبَکُم و لو آنکه مشرک در جمال صوری بحد اعجاب رسیده باشد زیرا خیریت و کمال در جمال باطنی است نه در شمایل ظاهری جمال باطنی جوهر و حقیقت و واقعیت است جمال ظاهر مجاز و نمایش بی‌معنی است جمال باطنی پرتو نور ازلیت است جمال ظاهر صورت بلا حقیقت است.

أُولئِکَ یَدعُونَ إِلَی النّارِ زن مشرکه و مرد مشرک شما را بآتش دعوت میکنند و خداوند شما را بسوی بهشت میخواند.

در مقام علت حکم و سبب تأسیس آن است که مانع از ازدواج با مشرکین برای اینکه است که زن و شوهر بآن ارتباط و آمیزشی با هم پیدا می‌کنند هر یک مایلند که دیگری را با خود هم کیش و هم‌مسلک و هم عقیده نمایند و بآن جذّابیتی که بین آنان دائر است از راه گفتار و کردار و جهات دیگر در روحیه یکدیگر تأثیر مینمایند

صفحه : ۳۰۶

اینکه است که ظلمت کفر و آن تیرگی و خباثتی که در قلب مشرک تعبیه شده قرین خود را می‌کشاند بسوی آتش و ممکن است مؤمن را خصوصا کسانی که تازه از شرک بایمان گرویده‌اند برگردانند بحالت شرک زیرا هنوز ایمان در قلب آنان نفوذ ننموده و چون ایمان واقعی پرتو نور ازلی است که بر قلب مؤمن پرتو افکنده و هر کس با مؤمن آمیزش نماید او بآن نور حقیقت وی را رهبری مینماید ببهشت اینکه است که در اینکه مبارک آیه نهی صریح میفرماید که از ازدواج با مشرکین خودداری نمائید

ذره ذره کاندرین ارض و سما است جنس خود را همچه کاه و کهرباء است

ناریان مر ناریان را طالبند نوریان مر نوریان را جاذبند

«مثنوی» وَ اللّهُ یَدعُوا إِلَی الجَنَّةِ وَ المَغفِرَةِ بِإِذنِهِ لکن مؤمن که بحق و حقیقت دعوت میکند دعوت او دعوت خدایی است که شما را میخواند بسوی بهشت و آمرزش باذن حق تعالی و فرمان او یعنی بخواست و اراده او.

وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ و خداوند طریق هدایت و راه رسیدن بسعادت را بشما میآموزد و بیان میفرماید که غرض از تعلیمات قرآنی آن چیزی است که بنفع شما تمام شود و شما را از آتش که در نتیجه نافرمانی و اعمال بد شما پدید میگردد نجات دهد شاید شما متذکر گردید و در اثر پیروی دین محمدی صلی اللّه علیه و آله و سلّم صلاح و فساد خود را بشناسید و خود را از پرتگاه جهالت باوج عزت و دانش برسانید.

وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ المَحِیضِ بقاعده نحو و عربیت محیض و حیض هر دو مصدر و از باب حاض یحیض میباشد و محل اجتماع ماء را حوض گویند و گفته میشود حاضت المرأة تحیض حیضا و محیضا و در عرف شرع حیض خونی است که معروف و مخصوص بزن در موقع معین با صفات معین

صفحه : ۳۰۷

که بی‌نیاز از وصف و تعریف است.

بعضـی از مفسـرین از سـعید جبیر نقل میکند که او از عبد اللّه عباس چنین حکایت میکند که گفت ندیدم ملتی را که بهتر باشـند از اصحاب رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم که از حضرتش سؤال نکردند زیادتر از سیزده مطلب و تمام آن در قرآن است:

۱- یَسئَلُونَکَ عَنِ الأَهِلَّةِ، ۲- یَسئَلُونَکَ عَنِ الشَّهرِ الحَرامِ، ۳- یَسئَلُونَکَ ما ذا یُنفِقُونَ، ۴- یَسئَلُونَکَ عَنِ الخَمرِ وَ المَیسِرِ، ۵- یَسئَلُونَکَ عَنِ الیَتـامی، ۶- یَسـئَلُونَکَ عَنِ المَحِیضِ، ۷- یَسـئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرساها، ۸- وَ إِذا سَأَلَـکَ عِبـادِی عَنِّی، ۹- یَسئَلُونَکَ عَنِ الأَنفالِ، ۱۰- یَسئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ، ۱۱- یَسئَلُونَکَ عَن ذِی القَرنَینِ ۱۲- یَسئَلُونَکَ عَنِ الجِبالِ.

اینکه در اول سـیزده سـؤال گفته و بعـد بیشـتر از دوازده سؤال شـماره ننموده شایـد باعتبـار اینکه است که خمر و میسـر دو سؤال در حساب آیند که باین اعتبار سؤالات سیزده عدد میشود.

توضیح آیه: ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم از تو سؤال میکنند از حیض، مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند چون عادت عرب در زمـان جـاهلیت اینکه بوده که در موقع حیض از زن بکلی کنـاره‌گیری میکردنـد و او را در خـانه تنها میگذاشـتند و به هیچ وجه با وی معاشـرت نمیکردند همانطوری که عادت مجوس بر همین منوال بوده شخصـی بنام ابو الدحداح از حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال نمود و گفت: یا رسول اللّه ما بایستی در موقع حیض با زن چه عملی کنیم آن وقت اینکه آیه فرود آمد:

قُل هُوَ أَذیً در معنی «اذی» از مفسرین سه قول نقل شده:

قتاده و سدی گفته‌اند یعنی حیض نجاست و قذارت است، مجاهد گفته: «اذی» بمعنی خون حیض است.

قاضـی گفته «اذی» اشاره بایذاء و مشـتقی است راجع بزن در ایام حیض و قول سوم اقرب بحقیقت و معتبرتر است و شاید اشاره باین باشد که جماع در حال حیض برای زن

صفحه : ۳۰۸

ضرر کلی دارد چنانچه اطباء گفته‌انـد در حال حیض منافـذ رحم باز است و طبیعت مشـغول بتطهیر رحم و مهیا کردن آن است برای حمل و ممکن است رگهای نازکی که باز شـده برای خارج کردن خون زائـد بجماع خدشه‌ای بآن وارد آید و رحم را فاسد گرداند اینکه است که قرآن امر میفرماید که خودداری نمائید از جماع در حال حیض:

فَاعتَزِلُوا النِّساءَ فِی المَحِیضِ امر بـدوری نمودن از زن در حال حیض اگر چه مطلق است لکن بقرینه آیه بعد فَأتُوهُنَّ مِن حَیثُ أَمَرَکُمُ اللّهُ معلوم میشود فقط امر راجع بجماع است نه مطلق استلذاذ.

لکن بین مفسرین در معنی فَاعتَزِلُوا گفتاری است:

۱- اجتنـاب کنیـد از جمـاع بـا آنها و اینکه قول محمّـد بن حسن و إبن عباس و عایشه و قتاده و مجاهـد است و موافق طریقه جعفری است که حرام نیست نزدیک شدن با زن در موقع حیض مگر موضع خروج خون فقط.

۲- تا حدود پیراهن مانعی ندارد لکن ما دون آن ممنوع است.

ابی حنفیه و شافعی و شـریح و سـید بن مسیب «مجمع البیان» وَ لا تَقرَبُوهُنَّ حَتّی یَطهُرنَ حتی برای انتهای حکم است که منع تا وقتی ادامه دارد که پاک نشـده و پس از آن حکم برداشـته میشود، و یَطهُرنَ دو طور قرائت شده در تفسـیر ابو الفتوح رازی گوید کوفیان تماما «یطهرن» بـدون تشدید قرائت کرده‌اند مگر عاصم که با تشدید قرائت نموده و باقی قراء بدون تشدید قرائت کرده‌اند پس بنا بر اینکه که بدون تشدید باشد معنی آیه چنین میشود نزدیکی نکنید تا وقتی که از حیض پاک شوند و لو آنکه غسل نکرده باشند.

و اگر «یطهرن» با تشدید قرائت شود چنین میشود در حال حیض با زنها نزدیکی نکنید تا وقتی که پاك شوند و غسل کنند.

صفحه : ۳۰۹

فَإِذا تَطَهَّرنَ فَأتُوهُنَّ مِن حَیثُ أَمَرَکُمُ اللّهُ پس وقتی که زن از حیض طاهر گردید و غسل نمود نهی برداشته میشود و دیگر منع و ردعی در کار نیست و با آنها آمیزش کنید بآنطوری که خداوند بشما امر فرموده و اسلام مثل باقی احکام راجع بحیض حد وسط را انتخاب نموده نه مثل مجوس و یهودیها که در ایام حیض بکلی زن را خارج مینمودند و تمام بدن او را نجس میدانستند و به هیچ وجه معاشرت با او را روا نمیدانستند و نه مثل نصاری که هیچ منعی بین آنان نبوده و در حال حیض مراعات هیچ حکمی نمیکردند.
و چنانچه بعضی از مفسرین شماره نموده‌اند راجع بحیض بیست حکم در شریعت اسلامی مقرر فرموده بعضی واجب بعضی حرام بعضی مکروه و چون بنای ما بر اختصار است از بیان و تعداد آن خودداری مینمائیم و جای بسط و بیان آن کتب فقهیه است.
إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابِینَ وَ یُحِبُّ المُتَطَهِّرِینَ پس از آنکه حکم حیض و بیان قذارت حیض را بیان فرموده که حیض نجاست ظاهری است و در ایام حیض مقاربت و نزدیکی با زن روا نیست زیرا که علاوه بر قذارت و نجاست و تنفر طبع از مقاربت ضرر طبیعی و بدنی بزن پدید میگردد و اسلام هم مراعات امور طبیعی را نموده و هم مراعات امور روحانی را فرموده و آیه اشاره باین دارد که چنانچه قذارات و نجاسات بدنی را بایستی بآب شستشو نمود تا رفع گردد نجاسات باطنی که در اثر معصیت و نافرمانی پدید میگردد بایستی بآب توبه و ندامت و رجوع بسوی حق تعالی خانه دل و قلب را شستشو داد تا اینکه پس از پاك شدن محل نفوذ و اشراق نور معرفت گردد «توابین و متطهرین» هر دو صیغه مبالغه است یعنی خداوند دوست میدارد کسانی را که بسیار توبه می‌کنند و ظاهر و باطن خود را از نجاسات صوری و معنوی پاکیزه میگردانند و بسیار در مقام تطهیر ظاهر و باطن خود بر می‌آیند.
در حدیث دارد که رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم روزی هفتاد مرتبه استغفار می‌نمود

صفحه : ۳۱۰

با اینکه حضرتش معصوم بوده در هیچ موقعی گناه و خلافی از وجود مبارکش سر نزده بود وقتی از آن حضرت از علت توبه سؤال میشد میفرموده توبه من برای آن غفلتهایی است که در اندك اوقاتی در موقع تبلیغ رسالت روی میدهد.
وقتی آن وجود مبارك با تنزه و عصمت و فناء فی اللّه که در باره وجود شریفش خدای جلیل در کتاب مجیدش فرموده ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی چنین باشد ماها که سر تا پا گناه میباشیم و چنان در گرداب طبیعت و نفس‌پرستی فرو رفته‌ایم که خود و خدای خود را فراموش کرده‌ایم بایستی آنی از توبه و ندامت از اعمال نکوهیده خود غافل نباشیم و قلب و دل و سریره خود را بآب توبه از قذارات معنوی پاك و طاهر گردانیم تا اینکه جان و روان ما محل جلوه‌گاه نور احدیت گردد و محبوب خدا گردیم.
نِساؤُکُم حَرثٌ لَکُم زنان شما موضع کشت و زراعت شمایند.
فرق است بین حرث و زرع که زمین زراعتی و آن محلی که در آن بذر پاشیده میشود و تخم‌گیری میشود آن را حرث گویند و آن حاصلی که از زمین روئیده میشود آن را زرع نامند پس رحم زن بمنزله زمین زراعتی است که تخم انسان در آن ریخته میشود.
و اینکه اینکه آیه عقب آیه محیض ذکر شده شاید کنایه باشد که همان طوری که زمین زراعتی بایستی از قذارات پاك و پاکیزه باشد تا آنکه حاصل آن خوب و پاکیزه گردد همین طور بایستی رحم زن نیز از قذارات خون حیض تصفیه گردیده مهیا گردد برای پذیرفتن نطفه و فرزند سالم خوب بعمل آرد.
فَأتُوا حَرثَکُم أَنّی شِئتُم شیخ طبرسی در اینجا کلامی دارد که اجمالی از آن را ترجمه مینمایم: چنین گوید بین مفسرین در معنی اینکه جمله اخیر گفتاری است:

صفحه : ۳۱۱

۱- زنان شما موضع کشت و زراعت شمایند أَنّی شِئتُم از هر جا بخواهید وارد گردید. «قتاده و ربیع» ۲- «کیف شئتم» وارد گردید هر طوری که بخواهید. «مجاهد» ۳- «متی شئتم» یعنی وارد گردید هر زمانی که بخواهید. «ضحاك» و اینکه معنی اخیر نزد اهل لغت صحیح نیست زیرا که انی در لغت بمعنی اینکه و اینکه مکان است چنانچه گفته میشود «أَنّی لَكِ هذا» کجا از برای تو است چنین امری تا آنجا که گفته مالك باین آیه استدلال کرده بر جواز وطی هر کسی باذن خود در دبر او، و از بسیاری از مفسرین مثل نافع، إبن عمر، زید بن اسلم، و محمّد بن منکدر چنین روایت میکنند، و بسیاری از اصحاب ما نیز چنین گفته‌اند لکن تمام فقهاء مخالفت کرده‌اند و گفته‌اند مقصود از حرث نیست مگر نسل پس بایستی بهمان موضع نسل اقتصار نمود و قائلین به اباحه اعتراض نموده‌اند که آیه را حمل بر موضع نسل نمودن درست نیست زیرا که وقتی زنان ما بمنزله محل زراعتی ما باشند بایستی برای ما مباح باشد هر طوری که بخواهیم وارد گردیم. «پایان» لکن چنانچه فقهاء گفته‌اند متبادر از ظاهر آیه که زن را بمنزله حرث قرار داده دلالت دارد بر اقتصار بهمان موضع نسل نه غیر آن و عمومیت از آن استفاده نمیگردد.

وعده‌ای از اخبار در کافی و تهذیب و غیره تأیید مینماید همان ظاهر آیه را در تفسیر قمی از صادق آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت می‌کنند که أَنّی شِئتُم یعنی هر زمانی که بخواهید در فرج زیرا که زرع موضع بذر است و تشبیه زن ببذر کنایه بموضع نطفه است و از مجموع اخبار میتوان استفاده نمود که قوله تعالی أَنّی شِئتُم یعنی راجع بهمان موضع مخصوص از هر راهی که بخواهی و هر وقت که بخواهی و هر کجا که بخواهی و بهر کیفیتی که بخواهی مختاری که اینکه توسعه در مقام استمتاع است.

و چنانچه بعضی از علمای تفسیر گفته‌اند اینکه بسیاری از علمای امامیه حکم بجواز داده‌اند با کراهت بادله دیگری است نه باین آیه زیرا که ظاهرا آیه انصراف

صفحه : ۳۱۲

از اینکه معنی دارد و دلالت بر اینکه طور توسعه ندارد.

و اینکه تشبیه یکی از اشارات لطیفه و بدیعه قرآن است که مرد را تشبیه بزارع و زن را بمزرعه و نطفه را بتخم و اولاد را بمحصول نموده.

وَ قَدِّمُوا لِأَنفُسِکُم خطاب بمؤمنین است که برای خود عمل صالح ذخیره نمائید و شاید مقصود اولاد صالح باشد که یکی از باقیات صالحات اولاد صالح است بقرینه اینکه پس از آنکه احکام حیض و حدود آن را بیان فرمود در مقام تحریص و ترغیب بر آمده باشد که ازدواج کنید تا اینکه نسل بشر زیاد گردد و باین وسیله گوینده کلمه توحید در نوع بشر در عالم منتشر شود و در عالم بشریت عبودیت دائر گردد که فرمود وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِیَعبُدُونِ سوره ذاریات آیه ۶۵ که غرض از خلقت جن و انس عبادتی است که از روی معرفت باشد.

و ظاهر از آیه بقرینه آیات دیگر مثل قوله تعالی وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِکُم مِن خَیرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ هُوَ خَیراً وَ أَعظَمَ أَجراً و امثال آن از آیات بسیار مقصود عمل صالح است که از جمله آنها ازدواج نمودن بقصد پدید شدن و بوجود آمدن اولاد صالح است که برای جامعه نافع باشد.

وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّکُم مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ و نظیر اینکه آیه در قرآن بسیار است مثل قوله تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لتَنظُر نَفسٌ ما قَدَّمَت لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ سوره حشر آیه ۱۸ که امر بتقوی میفرماید که از خدا بترسید و از حدود و قوانینی که در شریعت اسلامی برای شما مقرر گردیده تجاوز ننمائید و بدانید که البته بازگشت و سر انجام کار شما بسوی

پروردگار شما است و حساب شما با وی است، و ای رسول اکرم بشارت و مژده بده بمؤمنین که هنگام لقاء پروردگار بپاداش اعمال نیک صالح خود خواهید رسید.

صفحه : ۳۱۳

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۲۴ تا ۲۳۱]

اشاره

وَ لا تَجعَلُوا اللّهَ عُرضَةً لِأَيمانِكُم أَن تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصلِحُوا بَينَ النّاسِ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴) لا يُؤاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِي أَيمانِكُم وَ لكِن يُؤاخِذُكُم بِما كَسَبَت قُلُوبُكُم وَ اللّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵) لِلَّذِينَ يُؤلُونَ مِن نِسائِهِم تَرَبُّصُ أَربَعَةِ أَشهُرٍ فَإِن فاؤُ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲۶) وَ إِن عَزَمُوا الطَّلاقَ فَإِنَّ اللّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷) وَ المُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ وَ لا يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكتُمنَ ما خَلَقَ اللّهُ فِي أَرحامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤمِنَّ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذلِكَ إِن أَرادُوا إِصلاحاً وَ لَهُنَّ مِثلُ الَّذِي عَلَيهِنَّ بِالمَعرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَيهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۸)
الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمساكٌ بِمَعرُوفٍ أَو تَسرِيحٌ بِإِحسانٍ وَ لا يَحِلُّ لَكُم أَن تَأخُذُوا مِمّا آتَيتُمُوهُنَّ شَيئاً إِلّا أَن يَخافا أَلّا يُقِيما حُدُودَ اللّهِ فَإِن خِفتُم أَلّا يُقِيما حُدُودَ اللّهِ فَلا جُناحَ عَلَيهِما فِيمَا افتَدَت بِهِ تِلكَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَعتَدُوها وَ مَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۲۲۹) فَإِن طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعدُ حَتّى تَنكِحَ زَوجاً غَيرَهُ فَإِن طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَيهِما أَن يَتَراجَعا إِن ظَنّا أَن يُقِيما حُدُودَ اللّهِ وَ تِلكَ حُدُودُ اللّهِ يُبَيِّنُها لِقَومٍ يَعلَمُونَ (۲۳۰) وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمسِكُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ أَو سَرِّحُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ وَ لا تُمسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعتَدُوا وَ مَن يَفعَل ذلِكَ فَقَد ظَلَمَ نَفسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللّهِ هُزُواً وَ اذكُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَيكُم وَ ما أَنزَلَ عَلَيكُم مِنَ الكِتابِ وَ الحِكمَةِ يَعِظُكُم بِهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱)

صفحه : ۳۱۴

ترجمه:

قرار ندهید خدا را در معرض قسمهای خود تا باین واسطه از حقوق مردم تبرؤ نمائید و از مخالفت حق خودداری نمائید و بین مردم اصلاح کنید و خداوند شنوا و دانا است،
خداوند از سوگندهای لغو شما مؤاخذه نمیکند لکن انتقام میکشد از آنچه در دل خود اندوخته‌اید و خدا آمرزنده و بردبار است،
کسانی که با زنهای خود ایلاء کنند (یعنی قسم خورند بر ترک معاشرت با آنها) چهار ماه انتظار بکشند پس اگر برگشتند خداوند آمرزنده و مهربان است،
و اگر تصمیم بر طلاق نمودند خدا بگفتار آنها شنوا و دانا است،
زنهایی که طلاق داده شده‌اند از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه طهر بر آنها بگذرد و حلال نیست برای آنها اینکه پنهان نمایند آنچه را که خداوند خلق نموده در رحمهای ایشان اگر میباشند که ایمان داشته باشند بخدا و بروز آخرت و در زمان عدّه شوهرهای آنها حق دادند رجوع نمایند بآنها اگر مقصود آنان اصلاح و سازگاری باشد و زنان را بر شوهران حقوقی است در عرف مثل حقوقی که شوهران بر زنها دارند لکن مردان را بر زنان مزیتی است،

طلاقی که شوهر توانـد رجوع کند دو مرتبه است پس شوهر یا زن خود را نگه دارد بطور معروف و نیکی با وی را رها کند باحسان و خوبی و حلال نیست برای شما شوهران که چیزی از مهر زنهای خود بجبر بگیرید مگر اینکه بترسید که آنها بحدودی که برای آنها تعیین شده عمل نکنند پس اگر بترسید از عمل نکردن آنها بحدود الهی باکی نیست برای زن و شوهر که زن چیزی بشوهر بدهد (و طلاق بگیرد) اینکه است حدودی که خداوند تعیین نموده پس تجاوز نکنید و سرکشی ننمائید و کسانی که بحدود الهی عمل نکنند آنها از ظالمین و ستمکارانند،

و اگر بعد از دو طلاق باز (مرتبه سوم) طلاق واقع شد دیگر حلال نیست آن زن بر شوهر مگر اینکه شوهر دیگری اختیار

صفحه : ۳۱۵

کند پس اگر آن شوهر دوم او را طلاق داد دیگر گناهی نیست برای زن و شوهر اینکه رجوع بهم نمایند اگر بناء دارند که بپای دارند حدود الهی را اینکه حدودی است که خدا ظاهر نموده برای مردمی که عالم باشند (بقوانین شرع)،

و هر گاه زنها را طلاق دادید تا وقتی که عده آنها سر آمد پس نگاه دارید آنها را بطور خوبی و متعارف یا آنکه آنها را رها کنید بطور شایستگی و نگاه ندارید آنها را بطوری که بآنها آزار نمائید و از حق آنها تعدی کنید و کسی که چنین کند بنفس خود ظلم کرده و آیات خدا را بهزو و سخریه نگیرید و متذکر نعمتهای خدا باشید و یاد کنید آنچه برای شما فرستاده از کتاب و حکمت تا آنکه برای شما موعظه و اندرز باشد و پرهیزگار باشید و بدانید که محققا خداوند بهمه چیز عالم و دانا است.

توضیح آیات

اشاره

وَ لا تَجعَلُوا اللّهَ عُرضَةً لِأَیمانِکُم عرضه بضم بمعنی لغوی چیزی را گویند که صلاحیت پیدا نموده برای عملی مثل اینکه گویند فلانه چیز در معرض فلان عمل واقع گردیده و مثل چیزی که در معرض نمایش در آورند چنانچه جنس را برای فروش عرضه نمایند و در اینکه مبارک آیه نهی فرموده از اینکه خدا را در معرض قسم واقع گردانند و یمین و حلف بمعنی قسم است و در شأن نزول آیه مفسرین گویند عبد اللّه رواحه قسم خورده بود که با دامادش بشیر بن نعمان تکلم نکند و مراوده با وی ننماید و آنچه خواستند بین آنها را اصلاح نمایند قبول نمیکرد و میگفت من قسم خورده‌ام اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید و در معنی آیه از مفسرین سه قول گفته شده:

۱- قرار ندهید قسم بخدا را علت و مانع از برّ و تقوی و بعذر اینکه گوئید قسم خورده‌ام از کار خیر بازمانید. «حسن و طاووس و قتاده» ۲- عرضه بمعنی حجت و دلیل است یعنی قرار ندهید قسم بخدا را دلیل بر منع از تقوی و عمل نیکو که اگر قسم خورده باشید بر ترک عملی و بعد معلوم شود که آن عمل خیر و خوبی است قسم مانع آن نمیشود و برای اینکه قسم خورده‌اید ترک

صفحه : ۳۱۶

را نکنید. «إبن عباس و مجاهد و ربیع» ۳- نهی است که نباید خدا را در معرض قسم قرار دهید که برای هر کار جزئی و کلی یا نیك و بدی بخدا قسم بخورید و بنا بر اینکه قول معنی «ان تبروا» اینکه میشود که میخواهید بطریق قسم خوردن بخدا شما را راستگو و با تقوی دانند.

و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکنند که فرمود «وقتی برای کاری قسم خوردید و بعد دیدید خلاف سوگند بهتر است آن کار را بکنید و پس از آن کفاره قسم را بدهید زیرا که کفاره قسم بگردن شما است.

وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ خداوند شنوا است میشنود قسم خوردن شما را و عالم است بافعال و اعمال و نیات شما.

لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم در اخبار بسیار دارد که لغو در قسم که مؤاخذه‌ای بر آن نیست اینکه است که گفته شود «لا و اللّه و بلی و اللّه» یعنی نه و اللّه یا بگوید آری و اللّه که از روی اعتقاد و تصمیم نباشد.

لغو در لغت هر چیزی را گویند که اثر خارجی بر آن مترتب نگردد و بی‌ثمر باشد بعضی از مفسرین از عبد اللّه عباس از والبی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که «قسم لغو در جایی است که کسی در حال غضب قسم خورده و بر ترک چنین قسمی یعنی قسمی که اثری بر آن مترتب نگردد نه گناهست و نه کفاره‌ای و دلیلش قول نبی اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم که فرموده قسمی نیست در حال غضب و از عبد اللّه عباس است که اینکه طور قسم که جدی نباشد معصیت است و بایستی توبه نمود و کفاره‌ای بر آن نیست و نیز از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکنند که چنین فرموده «هر کس قسم خورد بر قطع رحمی یا بر معصیتی یا بر ترک عملی برّ و نیکی بر آن است که مخالفت قسم کند

صفحه : ۳۱۷

وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما کَسَبَت قُلُوبُکُم خداوند برای قسمهای لغو شما که از روی حقیقت و تصمیم و دانستگی نباشد شما را مؤاخذه نمیکند لکن در آن قسمهایی که از روی عمد و نیت باشد و مخالفت نمائید مؤاخذه مینماید.

«ما» در بِما کَسَبَت موصوله است و ممکن است راجع بهمان قسم باشد که قسمی که از روی عمد و دانستگی باشد بر ترک آن مؤاخذه میشود اما اگر روی کسب قلبی و تمیز و دانستگی نباشد لغو است و اثری بر آن مترتب نمیشود و ممکن است گفته شود چون ما موصوله عموم دارد حکم مؤاخذه را تعمیم دهیم و گوئیم آنچه از دل و قلب و از روی عمد و دانستگی سر زد چه عمل نیک باشد از گفتار و کردار و اعمال و چه عمل بد باشد خواه قسم باشد یا غیر آن مؤثر واقع میگردد لکن آن عملی که از روی ادراک که محل ادراک قلب انسانی است و تمیز عقلی که محل آن دماغ است سر نزند اثری از ثواب و عقاب بر آن مترتب نمیشود مثل حال نسیان یا خطاء یا غفلت یا جهل بحکم یا جهل بموضوع حکم هر کدام باشد ثواب و عقابی در آن مورد نمیباشد لِلَّذِینَ یُؤلُونَ مِن نِسائِهِم تَرَبُّصُ أَربَعَةِ أَشهُرٍ ایلاء مأخوذ از الیه بمعنی قسم است لکن در عرف شرع وضع ثانوی پیدا نموده و اختصاص داده شده به اینکه شوهر از روی غضب قسم بخورد که با زن حلال خود نزدیکی نکند و غرضش ایلاء و اذیت او باشد.

«التربص» در لغت بمعنی انتظار کشیدن است که اگر شوهر چنین قسمی بخورد در صورتی که قسم بیکی اسماء مختصه بحق تعالی باشد زن بایستی چهار ماه صبر کند اگر شوهر برنگشت و بزن رجوع ننمود بایستی زن رجوع کند بحاکم شرع که حاکم شرع شوهر را وادار نماید یا رجوع کند بزن و برگردد یا طلاق دهد.

در کافی از امام باقر و صادق (ع) چنین روایت میکنند که «هر گاه مرد قسم خورد که نزدیکی با زن خود نکند تا چهار ماه زن بایستی صبر کند و بر مرد گناهی نیست که تا چهار ماه با حلال خود مقاربت ننماید لکن پس از چهار ماه اگر مرد

صفحه : ۳۱۸

رجوع بزن ننمود زن رجوع کند بحاکم شرع و او بمرد امر میکند که یا زن را طلاق دهد یا از قسم برگردد و رجوع بزن نماید و اگر رجوع نکرد پس وقتی که حائض شد و طاهر گردید بایستی وی را طلاق دهد و مادامی که زن در عده میباشد شوهر میتواند باو رجوع کند اینکه است آن ایلایی که حکمش در کتاب خدا و سنت رسول اللّه آمده.

وَ الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ طلاق در لغت بمعنی تخلیه و رها شـدن از قید است و طلاق زن عبارت از رها شدن از قید زوجیت است، «تربص» بمعنی انتظار کشیدن بِأَنْفُسِهِنَّ خودداری نمودن زن است از شوهر کردن ثَلاثَةَ قُرُوءٍ تأسیس حکم عده است برای جلوگیری از اختلاط نطفه و مخلوط شـدن میاه و مقصود حفظ نسل است لکن چون قانون دائر مـدار حکمت غالبی است در جایی که مطمئن از اینکه مفسده باشد نیز حکم عده نگاهداشتن برای زن جاری است که بایستی عده نگاه دارد.

قُرُوءٍ جمع قرء از لغات اضـداد است که بمعنی حیض و طهر هر دو آمـده و در اینکه مقصود از «قروء» در آیه حیض یا طهر است دو قول از مفسـرین نقـل شـده، جماعتی گفته‌انـد طهر است یعنی بایستی زن بعـد از طلاق سه پاکی نگاه دارد در بین دو مرتبه حیض و اینکه قول زیـد بن ثابت و عبـد اللّه عمر و عایشه و مذهب ما است و بعضـی گفته‌اند مقصود از قروء حیض است. (تفسیر ابو الفتوح رازی) و نیز گفته شـده دلیل بر اینکه مقصود از «قروء» طهر است نه حیض قوله تعالی است: فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ یعنی طهری که در آن مقاربت نشـده باشد، و روایت نبوی است که وقتی که إبن عمر زن خود را طلاق داد زنش در حال حیض بود حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود برو و زن خود را برگردان بخـانه وقتی پـاک شـد او را طلاق ده یا وی را نگه دار و اینکه آیه را تلاوت فرمود: إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ یعنی در طهری که مقاربت نشده باشد، و نیز بقرینه جمع که قروء گفته دلالت بر طهر دارد نـه حیض بمناسبت اینکه طهر مـوقعی است که خـون حیض در رحم جمـع می‌شـود و آن را قروء نامنـد و نظر بجریـان آن در مـوقع حیض آن را نیز قروء گویند.

صفحه : ۳۱۹

پس بنا بر اینکه معنی قروء اسم میشود برای ایام پاکی و مجازا باعتبار جریان آن در موقع حیض آن را قروء نامند و تا وقتی که بشود لفظ بر معنی حقیقی کرد نباید حمل بر معنی مجازی نمود.

و بعضـی از مفسـرین گفته‌انـد مقصود از قروء سه حیض است و اینکه قول علی علیه السـلام است در یک روایت و عمر و عبد اللّه و جماعت دیگری نیز گفته‌اند.

و نیز از حضـرت امیر المؤمنین علیه السـلام در روایت دیگر است «وقتی زن مطلقه حلال میشود که از حیض سوم پاک شود و غسـل کند و نماز بخواند.

بعضـی از مفسـرین شماره نموده که از اینکه آیه وَ الْمُطَلَّقاتُ تا آنجا که فرموده وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ شش حکم از احکام طلاق و آنچه راجع بـآن است به بـدیع‌ترین اسلوب و ملیـح‌ترین بیـان و جـامع‌ترین ترتیب و محکمـترین و ثـابت‌ترین قـانون اجتمـاعیه و بالاـترین حکمت‌آمیز مدنیه تأسیس شده.

وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللّهُ فِی أَرْحامِهِنَّ و برای زنهای مطلقه حلال نیست که مخفی و پنهان نماینـد آنچه را خداونـد در رحمهای آنان خلق نموده و در اینکه مقصود از: ما خَلَقَ اللّهُ» چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- از صادق آل محمّـد صـلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکننـد که خداوند برای زن سه چیز واجب نموده حیض و طهر و حمل که روا نیست اینها را مخفی گرداند.

۲- مقصـود حمـل است که برای زن مطلقه حرام است حمـل خود را مخفی گردانـد «إبن عبـاس و قتـاده» ۳- مقصـود حیض و حمل است. «إبن عمر و حسین» ۴- برای زن حلال نیست حمـل خـود را کتمـان نمایـد برای اینکه شوهر بوی رجوع نکنـد. «إبن عبـاس» «مجمع البیان»

صفحه : ۳۲۰

إِن كُنَّ يُؤمِنَّ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ مقصود اينكه نيست اگر زنها ايمان بخدا و معاد نداشته باشند جائز است حمل يا حيض يا طهر خود را مخفى گردانند بلكه ظاهرا مقصود اينكه است كه ايمان بخدا و اعتقاد به اينكه خداوند عالم بهر چيزى است و ظاهر و باطن نزد او مكشوف است و نيز ايمان بمعاد و اينكه هر كسى بكيفر اعمال خود خواهد رسيد مانع از اينكه ميگردد كه زن حال خود را مخفى دارد.

سؤال

چه زنهایی بعد از طلاق عده دارند!

پاسخ

زنهاى مطلقه هر گاه با آنها نزديكى و مقاربت شده و نيز اگر يائسه و صغيره نباشند بايستى عده نگاهدارند و آن مشهور و معروف بين فقهاء سه طهر است و آن را تحديد بسه ماه و ده روز كرده‌اند لكن اگر مقاربت و جماع اصلا واقع نشده عده ندارد بدليل قوله تعالى إِذا نَكَحتُمُ المُؤمِناتِ ثُمَّ طَلَّقتُمُوهُنَّ مِن قَبلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَما لَكُم عَلَيهِنَّ مِن عِدَّةٍ تَعتَدُّونَها و اگر جماع واقع شده و زن حامله باشد عده او تا وقت وضع حمل اوست نه قرء بدليل قوله تعالى وَ أُولاتُ الأَحمالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعنَ حَملَهُنَّ ابو الفتوح رازى در تفسير خود راجع بعده كلامى دارد چنين گفته: اما كلام در عدّه و حكم او: بدان كه عده بر دو قسم است عده مطلقه (زنى كه او را طلاق داده باشند) وعده زنى كه شوهرش مرده باشد و حكم زنى كه مطلقه باشد دو قسم است قسمى عده ندارد و قسمى عده دارد آنكه عده ندارد سه قسم است: اول زنى كه با او مقاربت نشده باشد، دوم زنى كه باعتبار سن بموقع حيض نرسيده باشد، سوم زن يائسه كه از كبر سن موقع حيض او گذشته باشد. اما زنهايى كه بايستى عده نگاه دارند دو قسمند يكى آنكه حيض نبيند و لكن آنهايى كه هم سن او هستند حيض مى‌بينند

صفحه : ۳۲۱

كه اينها سه ماه بايستى عدّه نگاه دارند و ديگر زنى كه مرتبا حيض ببيند و او را عادت مستمرّ باشد كه بايستى تا سه پاكى بعد از حيض عده نگاه دارد يك پاكى بعد از حيضى كه طلاق گرفته و دو پاكى بعد از آن و پس از آنكه حيض سوم را ديد از عدّه بيرون آيد و آن زنى كه عادت مستمر ندارد گاهى حيض مى‌بيند و گاهى نمیبيند بايستى مراعات هر دو جهت را بنمايد هم ماه و هم سه پاكى تا آنجا كه گفته اما عده زنى كه شوهرش مرده باشد اگر زن آزاد باشد خواه نكاح دائمى باشد يا متعه خواه جماع واقع شده يا نشده هر كدام باشد عده او چهار ماه و ده روز است و در زن مملوكه عده او نصف زن آزاد است. (پايان) وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذلِكَ إِن أَرادُوا إِصلاحاً و اينكه حكم دوم است نسبت بطلاق، بعوله جمع بعل و بعل در مواردى استعمال ميشود كه استيلايى باشد و چون شوهر نسبت بزن خود راجع بحقوق زوجيت استيلايى دارد اينكه است كه فرموده بُعُولَتُهُنَّ يعنى شوهرهاى زنهاى مطلقه سزاوارترند به اينكه زنهايى كه طلاق داده‌اند و هنوز در عده رجعيه ميباشند برگردانند بسوى خود لكن در صورتى كه مقصود آنها اصلاح باشد نه اضرار نه اينكه بخواهند ضرر بآنها بزنند چنانچه در آيه بعد است وَ لا تُمسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعتَدُوا به اينكه مكرر طلاق دهند و رجوع كنند و غرض آنها اذيّت و آزار باشد نه اصلاح.

وَ لَهُنَّ مِثلُ الَّذِي عَلَيهِنَّ بِالمَعرُوفِ و زنان را بر مردان حقى است مثل اينكه مردان را بر زنان حقى است.

چون تعلیمات قرآنی بلکه تمام دستورات و مقررات اسلامی روی میزان اصول اجتماعی و مطابق قانون عقل و منطق استوار گردیده و یکی از اصول فطرت و قوانین مدنی و اجتماعی حقوق زناشویی و قوانین ازدواج است که بایستی روی قاعده و میزان صحیح انجام داده شود و قرآن بتمامتر وجهی و صحیح‌ترین قانونی که اهل فن میدانند که در عالم چنین قانون مضبوطی سابقه نداشته قانونی وضع نموده ببین چگونه پس

صفحه : ۳۲۲

از آنکه زن و شوهر را راجع بحقوق زناشویی مساوی قرار داده بلکه در تمام شؤنات اجتماعی و فردی مثل معاملات، معاشرات، حقوق، تجارات، و غیر اینها چنانچه از اینکه آیه وَ لَهُنَّ مِثلُ الَّذِی عَلَیهِنَّ بِالمَعرُوفِ استفاده توان نمود و شاید نظر بمساوات زن و مرد دارد آنجا که فرموده هُنَّ لِباسٌ لَکُم وَ أَنتُم لِباسٌ لَهُنَّ زیرا که لباس مساوی با قامت و قامت مساوی با لباس است و اگر چه مورد اینکه آیه حکم جماع در شب ماه رمضان است چنانچه آیه وَ لَهُنَّ مِثلُ الَّذِی عَلَیهِنَّ بِالمَعرُوفِ نیز در مورد حقوق زناشویی فرود آمده لکن چنانچه از معصوم رسیده قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطن آن را نیز باطنی است که تا هفت بطن تحدید می‌نماید و نیز اشارات و کنایات بسیاری دارد که ما یَعلَمُ تَأوِیلَهُ إِلَّا اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ و ایضا مورد مخصص نمیشود غالبا احکامی که از قرآن استفاده میشود در موارد خاصی فرود آمده لهذا ممکن است از عموم آیه بین زن و مرد در تمام شئونات زندگانی مساوات استفاده نمود مگر در مواردی که استثناء شده.

وَ لِلرِّجالِ عَلَیهِنَّ دَرَجَةٌ پس از آنکه زن و مرد را در حقوق زناشویی مساوی قرار داده و بمیزانی که در شرع و عرف تعیین شده بایستی هر یک مراعات حقوق یکدیگر را نمایند مرد برتری دارد بر زن و شاید مقصود از درجه و استیلاء مرد بر زن راجع بحقوق زوجیّت همان حق استمتاع باشد که شوهر مالک هر گونه استمتاع و حظی است که از زن توان برد که اینگونه استمتاع در مقابل نفقه و تأمین امور زندگانی زن است که بگردن شوهر قرار داده و زن بایستی در مقابل آن تمکین کند.

وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ و خداوند بر همه چیز غالب و در آنچه حکم کند درستکار است.

از میمونه زوجه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت می‌کنند که گفت شنیدم از حضرت رسول که بهترین مردهای امّت من کسی است که نسبت بزن خود بهتر باشد و بهترین

صفحه : ۳۲۳

زنان امّت من زنی است که نسبت بشوهر بهتر باشد و هر زنی که حامله گردد در هر شبانه روز اجر هزار شهید باو دهند که در راه خدا کشته شده باشد و هر یک از آنها را برتری دهند بر حور العین مثل برتری من از کمتر کسی از امت من و بهترین زنان امت من زنی است که در آنچه معصیت نباشد رضایت شوهر را بدست آرد و بهترین مردان امت من مردی است که با اهلش با لطف و مدارا زندگی نماید مثل مادر نسبت باولاد و چنین مردی در هر شبانه روزی اجر شهید که در راه خدا کشته شده دارد عمر خطاب گفت یا رسول اللّه چطور است که زنی که رضایت شوهر بدست آرد اجر هزار شهید دارد و مرد اجر صد شهید فرمود ندانی که اجر زنان را از اجر مردان نزد خدا بیش است و ثوابش تمامتر و خداوند در بهشت درجات مرد را بلند گرداند هر گاه زن از او راضی باشد نمیدانی بعد از شرک بخدا هیچ گناهی نزد خدا زیادتر نیست از ستم شوهر نسبت بزن از خدا بترسید در باره دو ضعیف زن و یتیم که خداوند راجع باینها از شما سؤال میکند هر کس باینها احسان کند برحمت و رضوان رسد و هر کس باینها بدی کند در معرض سخط حق تعالی واقع می‌گردد تا آخر حدیث.

و نیز از معاذ روایت میکنند که گفت یا رسول اللّه حق زنان بر مردان چیست فرمود اینکه بصورت آنها نزنند و بگفتار زشت آنها را

نخوانند و آنچه خود میخورند بآنها دهند و آنچه پوشند آنها را پوشانند و از آنها دوری ننمایند.
و از عبد اللّه عباس روایت میکند که گفت ما نزد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم بودیم زنی از صحابه آمد بالای سر رسول اللّه ایستاد و گفت السلام علیك یا رسول اللّه من از نزد زنها پیغام آورده‌ام و هیچ زنی نیست که اینکه پیغام مرا بشنود و راضی نباشد ای رسول خدای تعالی خدای مردان و زنان است و آدم پدر مردان و زنان است و حوّا مادر مردان و زنان است مردان چون در جهاد کشته شوند زنده‌اند و روزی خورند و ما از اینکه فضیلت محرومیم و ما بایستی در خانه‌ها محبوس باشیم و خدمت مردها را بکنیم آیا برای ما اجری هست فرمود آری سلام مرا بایشان برسان و بگو اطاعت شوهران کردن برابر جهاد و شهادت است لکن کم زنی است که چنین کند. (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۳۲۴

زن و مرد اگر چه در انسانیت شریکند لکن شالوده خلقت زن و مرد از لحاظ قوای دماغی جسمی احساسات طبیعی و مزاجی تفاوت دارد چنانچه تجربه شده مرد اگر چه قوه فکرش زیادتر است لکن زن حسّاس‌تر است.
بعضی از دانشمندان گفته‌اند زن و مرد اگر چه از حیث قوی و احساسات با هم تفاوت کامل دارند ولی هیچکدام قوی‌تر از دیگری نیستند و بواسطه اختلاف طبیعت زن و مرد وظیفه آنها در جامعه مختلف میگردد و مدبر و ناظم عالم هر یک را برای کاری ساخته و سازمان وجود وی برای همان کار است اینکه است که نه کار مرد از زن بطور شایستگی ساخته میشود نه کار زن از مرد و چنانچه تاریخ نشان می‌دهد قبل از اسلام بحکم غلبه قوی بر ضعیف و قانون تنازع بقاء زنها تحت فشار و ستمکاری مردها قرار گرفته بودند و چون اخلاق نیک و وظائف انسانیّت بین اهالی آن زمان وجود نداشت زن را تحت تأثیر خود در آورده و از هیچگونه جفاکاری در باره اینکه موجود جمیل ظریف که مظهر جمال خلقت است خودداری نمی‌نمودند.
اگر چه مرد در بسیاری از صفات و فعالیّت بر زن امتیاز دارد لکن زن را نیز خصوصیاتی است که از آن جهت بر مرد برتری دارد، قلب حساس پر عاطفه، بردبار فداکار، نوع‌دوست، نوع‌پرور، رقیق القلب، مربی عالم زن را طوری خلقت فرموده که مشقت آبستنی، زائیدن، شیر دادن، تربیت اولاد نوزاد، تا مدت مدیدی بلکه در تمام ایام جوانی عهده‌دار باشد.
و بعضی از علماء تفسیر راجع بهویت زن و حقوق آن در جامعه و مقدار ارزش آن در ملل متمدنه و غیر متمدنه قبل از اسلام و بعد از اسلام بیان مفصلی دارد از تفصیل آن خودداری میکنم لکن مختصری از آن را ترجمه مینمایم.
پس از بیان چگونگی نظریه ملل عالم نسبت بزن قبل از اسلام چنین گوید:
اما اسلام یعنی دین حنیفی که قرآن در آن نازل شده شالوده کار زن را نسبت بجامعه عوض نموده و بر خلاف آنچه عقیده اهل عالم بوده هویّت زن و حقوق او را در جامعه نشان داده.

صفحه : ۳۲۵

راجع بهویت زن در آیات قرآنی تذکر داده که زن و مرد هر دو انسانند و ماده و عنصر وجود مرد و زن یکی است و فضل و برتری برای احدی نیست مگر بتقوی یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقناکُم مِن ذَکَرٍ وَ أُنثی وَ جَعَلناکُم شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ أَتقاکُم سوره حجرات آیه ۱۳. و نیز هر فردی از بشر از زن و مرد گرفته شده که زن و مرد ماده وجود انسانند و فضل و برتری را در تقوی قرار داده خواه مرد باشد خواه زن هر کس تقوای او بیشتر باشد فضیلتش بیشتر است.
و نیز فرموده أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی بَعضُکُم مِن بَعضٍ سوره آل عمران آیه ۱۹۳. در اینکه آیه تصریح نموده که هیچ عملی نزد خدا ضایع نیست بخلاف کسانی که میگفتند عمل بد زنها راجع بخود آنها است و عمل خوب آنها برای مردها

است و بعضکم من بعض نتیجه قول حق تعالی است که إِنّا خَلَقناکُم مِن ذَکَرٍ وَ أُنثی یعنی زن و مرد هر دو از یک نوع و یک سنخند.

و آیه دیگر کُلُّ نَفسٍ بِما کَسَبَت رَهِینَةٌ معلوم میشود هر بشری خواه زن باشد یا مرد گرو اعمال خودش میباشد.

و پس از آنکه معلوم شد که فضیلت و کرامت در تقوی است نه در مرد بودن یا زن بودن و هر گاه اخلاق حمیده مثل درجات ایمان علم نافع، عقل، خلق نیکو، صبر، حلم، سخاوت، شجاعت و باقی اوصاف حمیده در زن باشد که در برابر وی مرد باین اوصاف نباشد چنین زنی فضیلت و برتری دارد بر آن مردی که در درجه او در تقوی و اخلاق نیکو باشد. و نیز آیات دیگر مثل قوله تعالی مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجزِیَنَّهُم أَجرَهُم بِأَحسَنِ ما کانُوا یَعمَلُونَ سوره نحل آیه ۹۶ و غیر اینها که دلالت دارد که زن و مرد بلحاظ کسب فضائل مساوی میباشند، و نیز خداوند مذمت نموده کسانی را که بدختر توهین مینمایند آنجا که فرموده وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالأُنثی.

و نیز راجع بامور اجتماعی و شئون حیاتی اسلام مساوات قرار داده بین زن و مرد و زن را در اراده و عمل مستقل قرار داده و نیز در نتیجه عمل وی را با مرد مساوی گردانیده

صفحه : ۳۲۶

آنجا که فرموده لَها ما کَسَبَت وَ عَلَیها مَا اکتَسَبَت و در دو جهت زن و مرد با هم فرق دارند یکی آنکه زن را تشبیه به زراعت نموده در تکون و پیدایش وجود بشر و دیگر چون بنیه زن لطیف و هویّت وی ضعیف‌تر از مرد است و اینکه دو جهت تأثیر دارد در حالات او اینکه است که وظائف اجتماعیه‌ای که محول باوست فرق پیدا میکند با مرد، زن راجع بشئون زندگانی وظیفه‌ای دارد و مرد وظیفه دیگری دارد که هر یک بایستی انجام وظیفه دهند.

خلاصه زن و مرد در غالب احکام عبادات و حقوق اجتماعی مساوی میباشند و همان طوری که مرد مستقل در امور اجتماعی است زن نیز استقلال دارد و در غالب امور اجتماعی حق مداخله دارد مثل کسب، عمل، ارث، تجارت، زراعت، تعلیم، تعلم، اخذ حقوق دفاع از دشمن و غیر اینها از مواردی که خلاف اقتضای طبعش نباشد و عمده چیزی که طبیعت زن مقتضی آن نیست قضاوت و ولایت و جهاد است. (تفسیر المیزان) لکن با اینکه زن و مرد در بسیاری از شئونات و امور اجتماعی مثل استقلال فکر، حریت، تصرف ارادی در امور اجتماعی و فردی و تصرف و اختیار او در امور شخصی خود چنانچه فرمود فَلا جُناحَ عَلَیکُم فِیما فَعَلنَ فِی أَنفُسِهِنَّ بِالمَعرُوفِ و غیر اینها مساوی میباشد با اینحال از بعضی جهات دیگر زن با مرد فرق دارد چنانچه اگر مقایسه شود متوسطین از مردها در خصوصیات کمالیه مثل دماغ و قلب و شرائین و اعصاب و قوای بدنی و جثه قوی‌ترند از زن لکن زن نیز بجهاتی مثل عاطفه، رقت قلب، میل بجمال و زینت بر مرد امتیاز دارد و دیگر از امتیازات مرد بر زن اینکه است که حیات مرد حیات تعقلی است و حیات زن حیات احساساتی است.

آری حق زن نیست که در قضاوت شرعی که از روی کتاب الهی و سنت نبوی اخذ شده مداخله نماید نه قضاوتی که در دادگستریها که از روی قوانین خارجه گرفته شده و قضات آن از قوانین شرع بی‌خبرند که چنین قضاوتی نه بر زن رواست نه بر مرد بلکه رجوع بچنین حکوماتی رجوع بطاغوت است که در کلام اللّه از آن نهی شده آنجا که فرموده أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزعُمُونَ أَنَّهُم آمَنُوا بِما أُنزِلَ إِلَیکَ وَ ما أُنزِلَ

صفحه : ۳۲۷

مِن قَبلِکَ یُرِیدُونَ أَن یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ وَ قَد أُمِرُوا أَن یَکفُرُوا بِهِ«۱» سوره نساء آیه ۶۳. و چنانچه تفسیر شده طاغوت رجوع

بباطل است و آن قاضـی که بحکم خـدا و روی میزان شـریعت حکم ننماید همان طاغوت است که حکم بباطل نموده و نیز خداوند بخودش قسم خورده که ایمـان نیاوردهانـد مگر کسـانی که در فصـل خصومـات پیغمبر خود را حکم قرار دهنـد و تسـلیم قضاوت او شونـد آنجا که فرموده فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَینَهُم ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنفُسِهِم حَرَجاً مِمّا قَضَیتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسلِیماً سوره نساء آیه ۹۸ و شایـد سرّ اینکه زن روا نیست قاضـی گردد و قضاوت نماید اینکه باشد که زن زودتر از مرد تحت تأثیر واقع میگردد و نیز بـآن رقّت قلبی که دارد شایـد نتوانـد راجع بجنایـات و حـدود و قصـاص قضـاوت بحقّ نمایـد و آنجـا که بـایستی قصاص شود از قطع ید سارق و اعدام جانی رقّت قلبش مانع گردد از اینکه حکم قصاص را جاری گرداند.

و سـبب دیگر لزوم حجـاب و تستر اوست که چنین امور اجتماعی با حجاب منافات دارد اینکه است که شارع اسلام برای زن کاری معیّن فرموده مثـل حمـل، وضع حمـل، ارضـاع، پرسـتاری اطفـال، ترتیب منزل و امثـال اینها و مشـقت کار و کسب را بعهـده مرد که قوی‌تر و فعال‌تر است قرار داده.

الطَّلاقُ مَرَّتانِ طلاقی که توان رجوع نمود دو طلاق است و در طلاق سوم دیگر رجوعی نیست هشام از عایشه روایت میکنـد که گفت زنی آمـد و بمن گفت شوهرم مرا چنـد دفعه طلاق داده و وقتی نزدیک بتمام شدن عدّه میشود رجوع میکند و غرضـش اذیّت بمن

---

(۱) خطاب برسول اکرم (ص) است که آیا ندیدی کسانی که گمان میکنند ایمان آورده‌اند بآنچه بتو و پیمبران قبل از تو فرود آمده و اراده میکننـد که در فصـل خصومات و محاکمه بین آنان رجوع بسوی طاغوت نماینـد (یعنی باطل) در صورتی که محققا مأمورند که نسبت بآنها مخالفت ورزند.

صفحه : ۳۲۸

است و در زمان جاهلیت مردهایی که زنهای خود را دوست نمیداشـتند و نمیخواستند شوهر دیگری کنند با آنها چنین میکردند پس از آنکه عایشه مطلب را برسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم عرضه مینمایـد اینکه آیه فرود می‌آید الطَّلاقُ مَرَّتانِ یعنی طلاقی که در آن رجوع است دو مرتبه است نه زیادتر که در طلاق سوم چنانچه در آیه بعد فرموده فَإِن طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ دیگر رجوعی نیسـت مگر اینکه پس از اتمام عده شوهر دیگر کند و طلاق بگیرد و دو مرتبه با شوهر اول ازدواج نماید.

فَإِمساکٌ بِمَعرُوفٍ أَو تَسرِیحٌ بِإِحسانٍ و اینکه حکم سوم است راجع بطلاق از حیث رجوع که پس از دو طلاق بـایستی یـا بطور شایستگی و متعارف نگاهش دارید یا وی را از قید زوجیت رهایش گردانید با نیکی و احسان.

و شایـد آیه اشاره باین باشد که اگر رجوع نمودی از روی عاطفه زناشویی و از روی انس و مودت باشد و اگر او را رها نمودید آن نیز بطور احسان و شایستگی انسانیت باشد که علاوه بر اینکه وقتی حقوق واجبه او را ادا نمودید مزید احسانی نیز در باره وی بنمائید زیرا که وظیفه انسانیت چنین است که پس از آنکه مـدتی با مودت و دوستی با هم گذرانیده‌ایـد سزاوار نیست که از روی سـخط و غضب و انتقام‌جویی بخواهید بهمسر خود اذیت و آزار نمائید و بجبر و اکراه او را از خود برانید.

وَ لا یَحِلُّ لَکُم أَن تَأخُذُوا مِمّا آتَیتُمُوهُنَّ شَیئاً و اینکه چهارمین حکمی است از احکام طلاق که در اینکه آیه تذکر میدهد که حلال نیست برای شـما مردان که آنچه بزنهـا دادهایـد از مهر و تحفه و لبـاس و طلاـ آلات و غیر آن از آنها بگیریـد و طلاق دهیـد چنانچه فرموده وَ إِن أَرَدتُمُ استِبدالَ زَوجٍ مَکانَ زَوجٍ وَ آتَیتُم إِحداهُنَّ قِنطاراً فَلا تَأخُذُوا مِنهُ شَیئاً.

صفحه : ۳۲۹

إِلّا أَن يَخافا أَلّا يُقِيما حُدُودَ اللّهِ مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که اینکه آیه در باره جمیله دختر ابی فرود آمده و شوهرش ثابت بن قیس بود و بسیار جمیله را دوست میداشت و جمیله شوهر خود را دوست نمیداشت دو مرتبه آمد نزد پدر خود و از شوهرش شکایت نمود پدرش میگفت برو با شوهر خود بساز آمد نزد رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم و از شوهر شکایت نمود حضرت کسی را فرستاد و او را حاضر نمود و از او سؤال نمود که جهت شکایت جمیله چیست گفت یا رسول اللّه نمیدانم شکایت او از چیست من در تمام روی زمین کسی را بیشتر از او دوست نمیدارم جمیله گفت راست می‌گوید من چیزی در باره او نمیگویم که فردا آیه‌ای آید و من خجل گردم او مرا دوست دارد لکن من او را دوست نمیدارم و اگر مرا رها نکند ترسم کاری کنم که هلاک گردم حضرت بآن مرد فرمودند چه می‌گویی گفت یا رسول اللّه باغی بوی داده‌ام و آن خرماستانی است بمن پس دهد تا او را طلاق دهم جمیله گفت و بیشتر هم میدهم و اینکه اول طلاق خلعی بود که در اسلام واقع گردید و طلاق خلع طلاقی است که از طرف زن سر میزند که بایستی شوهر را راضی کند و طلاق بگیرد.

فَإِن طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعدُ حَتّی تَنکِحَ زَوجاً غَیرَهُ و اینکه پنجمین حکمی است از احکام طلاق که وقتی مرد سه مرتبه زن خود را طلاق داد در مرتبه سوم دیگر حق رجوع ندارد مگر وقتی که شوهر دیگری اختیار کند و پس از آنکه شوهر دیگر با وی مقاربت و نزدیکی نمود او را طلاق دهد پس از انقضای عده ثانیا با شوهر اول ازدواج نماید.

إِن ظَنّا أَن يُقِيما حُدُودَ اللّهِ لکن در صورتی ازدواج دوم رواست که زن و شوهر در نظر داشته باشند که هر یک بوظائف زناشویی بطوری که در شریعت اسلامی مقرر شده عمل نمایند.

و شاید اینکه قید نظر بهمان عادات زمان جاهلیت دارد که برای اینکه بزنها

صفحه : ۳۳۰

اذیت نمایند آنها را طلاق میدادند نزدیک انقضای عده که میرسید باو رجوع مینمودند اینجا نهی دارد که در صورتی میتوان ازدواج تازه‌ای نمود که چنین قصدی در کار نباشد بلکه از ازدواج دوم مواصلت زناشویی باشد و اینکه یکی از الطاف الهی است که در باره زن اجرا نموده که کمتر تحت تأثیر جفای مردها واقع گردند.

وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمسِکُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ اجل بمعنی لغوی آخر مدت و عاقبت چیزی را گویند و معروف چیزی است که در نظر عقل و شرع پسندیده باشد مقابل منکر که نزد عقل و شرع رکیک و انزجار طبع میآورد.

خطاب بمردها است که هر گاه زنهای خود را طلاق دادید و نزدیک شد که مدت عده منقضی گردد اگر میل دارید آنها را نگاه دارید یعنی رجوع کنید بطور معروف که حقوق آنها را اداء کنید و با ملاطفت و مهربانی با آنها رفتار نمائید.

أَو سَرِّحُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ وَ لا تُمسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعتَدُوا یا آنها را رها کنید آن نیز بطور متعارف و آنچه بنظر عقل و عرف شایسته باشد و نهی فرموده که زنها را نگاه دارند برای اینکه بآنها ضرر رسانند چنانچه گویند در زمان جاهلیت اعراب چنین میکردند که زنها را مکرر طلاق میدادند چون نزدیک انقضاء عده میرسید رجوع مینمودند برای اینکه شوهر نکنند و مقصودشان اضرار و اذیت بآنان بوده اینکه است که خداوند در چند آیه نهی از اینکه عمل فرموده.

وَ مَن يَفعَل ذلِکَ فَقَد ظَلَمَ نَفسَهُ و کسی که از مردها چنین کاری کند که برای ستم نمودن و اذیت کردن بزن پس از طلاق رجوع کند بنفس خود ظلم کرده که خود را در معرض سخط خداوند قرار داده و نیز چون ناموس خلقت و نظام تمدن جامعه و توالد و تناسل روی میزان ازدواج قرار گرفته و ازدواج و زناشویی وقتی منتج زندگانی مرتب و سودمند می‌گردد که

صفحه : ۳۳۱

زن و شوهر هر یک بوظیفه خود رفتار و با میل و محبت با هم آمیزش نمایند وقتی پای ضدیّت و معاندت در کار آمد زندگانی آنها تلخ و عیش آنها مکدر میگردد.

وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللّهِ هُزُواً شاید مقصود از آیات، آیات قرآنی و تشریعی باشد و ممکن است مقصود آیات آفاقی یا مطلق آیات باشد، اگر آیات قرآنی باشد معنی چنین میشود که آیاتی که راجع بطلاق و رجوع و عده رسیده مثل قوله تعالی فَإِمساکٌ بِمَعرُوفٍ أَو تَسرِیحٌ بِإِحسانٍ بآن عمل کنید و بی‌اعتناء باحکام و قوانین الهی نباشید، و اگر مقصود مطلق آیات از آفاقی و تشریعی باشد معنی آیه چنین میشود که زن موجود ظریفی است از او استمتاع میبرید و آسایش شما و نسل شما باو تأمین میگردد پس بایستی بخوبی او را نگاهداری نمائید و حقوق او را بهزو و باطل نگیرید که هم عیش دنیوی خود را منقص گردانیده و هم بکفران نعمت خود را در معرض سخط پروردگار در آورده‌اید.

وَ اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم وَ ما أَنزَلَ عَلَیکُم مِنَ الکِتابِ وَ الحِکمَةِ یاد کنید و متذکر گردید نعمتهایی که بشما عنایت شده از نعمت ازدواج یا مطلق نعمتهای الهی بیاد آرید و نیز متذکر باشید نعمت دین و قرآنی که در آن قوانین و حکمت هر چیزی مندرج گردیده.

وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ و خودداری نمائید از نافرمانی و مخالفت اوامر و نواهی که بتوسط رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم در قرآن بشما دستور داده شده و بدانید که خداوند بتمام افعال و اعمال و اقوال و نیات شما آگاهست.

صفحه : ۳۳۲

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۳۲ تا ۲۳۵]

اشاره

وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعضُلُوهُنَّ أَن یَنکِحنَ أَزواجَهُنَّ إِذا تَراضَوا بَینَهُم بِالمَعرُوفِ ذلِکَ یُوعَظُ بِهِ مَن کانَ مِنکُم یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ ذلِکُم أَزکی لَکُم وَ أَطهَرُ وَ اللّهُ یَعلَمُ وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ (۲۳۲) وَ الوالِداتُ یُرضِعنَ أَولادَهُنَّ حَولَینِ کامِلَینِ لِمَن أَرادَ أَن یُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَی المَولُودِ لَهُ رِزقُهُنَّ وَ کِسوَتُهُنَّ بِالمَعرُوفِ لا تُکَلَّفُ نَفسٌ إِلاّ وُسعَها لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَولُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَی الوارِثِ مِثلُ ذلِکَ فَإِن أَرادا فِصالاً عَن تَراضٍ مِنهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَیهِما وَ إِن أَرَدتُم أَن تَستَرضِعُوا أَولادَکُم فَلا جُناحَ عَلَیکُم إِذا سَلَّمتُم ما آتَیتُم بِالمَعرُوفِ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (۲۳۳) وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم وَ یَذَرُونَ أَزواجاً یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ عَشراً فَإِذا بَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَلا جُناحَ عَلَیکُم فِیما فَعَلنَ فِی أَنفُسِهِنَّ بِالمَعرُوفِ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ (۲۳۴) وَ لا جُناحَ عَلَیکُم فِیما عَرَّضتُم بِهِ مِن خِطبَةِ النِّساءِ أَو أَکنَنتُم فِی أَنفُسِکُم عَلِمَ اللّهُ أَنَّکُم سَتَذکُرُونَهُنَّ وَ لکِن لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاّ أَن تَقُولُوا قَولاً مَعرُوفاً وَ لا تَعزِمُوا عُقدَةَ النِّکاحِ حَتّی یَبلُغَ الکِتابُ أَجَلَهُ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ ما فِی أَنفُسِکُم فَاحذَرُوهُ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ (۲۳۵)

ترجمه:

پس از آنکه زنها را طلاق دادید و عده آنها بپایان رسید مانع از

صفحه : ۳۳۳

شوهر کردن آنها نشوید هر گاه بطور مشروع و رضایت بین طرفین ازدواج واقع گردد و اینکه موعظه و اندرزی است برای کسی از شما که ایمان داشته باشد بخدا و بروز آخرت و اینکه دستوراتی که داده شد برای تزکیه و پاك کردن شما است و خدا دانا و عالم است بآنچه صلاح شما است و شما نمیدانید،

و مادرها بایستی دو سال کامل اولاد خود را شیر بدهند هر گاه بخواهند شیر کامل بدهند و بعهده صاحب فرزند (یعنی پدر است) خوراك و پوشاك زن شیر ده بطور معروف تکلیف هر کسی بقدر قوه و طاقت اوست نباید مادر بزحمت و مشقت افتد برای اولاد خود و نه پدر متضرر گردد (زیادتر از قدر متعارف، و وقتی طفل بی‌پدر باشد) باید وارث متحمل مخارج شیر طفل بشوند و هر گاه زن و شوهر بطور رضایت بخواهند از هم جدا شوند باکی نیست و هر گاه بخواهند اولاد خود را شیر بدهند گناهی بر شما نیست اگر اجرت شیر را بقسم متعارف بدهید و خودداری کنید از مخالفت امر خدا، و بدانید که خداوند بآنچه میکنید بینا است،

و از شما مؤمنین کسی که بمیرد زنهای او بایستی چهار ماه و ده روز عده نگاه دارند

پس از آنکه اینکه مدت بپایان رسید باکی نیست بر شما از اینکه آنها را خواستگاری کنید علانیه یا در دل خود مخفی دارید خدا می‌داند که بزودی بآنها اظهار میکنید و نباید با آنها قرارداد سری کنید و کلامی در میان آرید و گفتگو با آنها نکنید مگر بقسم متعارف و تصمیم بر عقد و نکاح نکنید مگر وقتی که عده آنها بپایان رسد و بدانید خدا میداند آنچه در باطن شما است پس از خدا بترسید و بدانید که خداوند آمرزنده و بردبار است.

توضیح آیات

وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعضُلُوهُنَّ در شأن نزول آیه از مفسرین دو قول نقل شده بیشتر مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در شأن جملاء دختر یسار آمده و او زن ابو الدّحداح بود وی را طلاق داد و رها کرد تا عده وی سر آمد خواست دو مرتبه با وی ازدواج کند برادرش معقل بن یسار مانع شد و گفت

صفحه : ۳۳۴

و اللّه هرگز نگذارم چرا خواهرم مرا طلاق داد و حال میخواهد دو مرتبه او را بگیرد و چون ابو الدحداح مرد نیکی بود اینکه آیه نازل شد و نهی شد از اینکه مانع گردند از ازدواج و شوهر نمودن زن بعد از طلاق و بعضی مفسرین گفته‌اند در مورد جابر بن عبد اللّه انصاری آمد که او دختر عم خود را بمردی داد و آن مرد او را طلاق داد بعد از انقضاء عده خواست با او ازدواج کند جابر مانع شد اینکه آیه فرود آمد.

فَلا تَعضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحنَ أَزواجَهُنَّ ظاهرا نهی در اینجا نهی ارشادی است که نباید اولیاء زن مانع گردند و آنها را منع کنند از اینکه با شوهران خود ازدواج کنند در صورتی که بین زن و شوهر رضایت باشد و هر دو بطیب نفس و بطور شایستگی راغب باشند و اینکه ششمین قانون طلاق است که در آیات قرآن تأسیس شده.

ذلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَن كانَ مِنكُم يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ و اینکه قوانین اندرزهایی است که خداوند برای اصلاح امور زندگانی و قانون تمدن و اصلاح جامعه بمؤمنین ابلاغ نموده.

ذلِكُم أَزكى لَكُم وَ أَطهَرُ وَ اللّهُ يَعلَمُ وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ و اینکه قانون ازدواج که اساس زندگانی و امور اجتماعی و اصلاح خانوادگی و تناسل شما منوط بآن است اگر مراعات شود و روی قانون مضبوطی که از طرف شرع تأسیس شده انجام گیرد شما را بیشتر تزکیه مینماید و بهتر قلب و دل شما از تفرعن و استبداد برأی طاهر میگرداند و از افتراق باتحاد میکشاند و صلاح کار شما را خدا میداند و شما نمیدانید که صلاح شما در اجتماع است نه در تفرقه.

وَ الوالِداتُ یُرضِعنَ أَولادَهُنَّ حَولَینِ کامِلَینِ یرضعن صیغه مضارع و بمعنی خبر است لکن گاهی صیغه مضارع بمعنی امر استعمال می گردد و چنانچه مفسرین گفته‌اند اگر بخواهیم حمل بر معنی اخبار

صفحه : ۳۳۵

نمائیم که مادرها بچه خود را دو سال شیر میدهند در بسیار جاها خلاف آن دیده شده پس بایستی حمل بر معنی امر نمود یعنی مادرهایی که بخواهند رضاع را تمام کنند بایستی طفل خود را دو سال تمام شیر دهند.

و پس از آنکه احکام طلاق و دستور آن را بیان فرمود شروع نمود در حکم اطفال شیرخوار و آنچه راجع بآنها است از حیث تربیت و ارضاع و بیان اینکه نفقه طفل از شیر و خوراک و لباس بگردن پدر است حتی مادر اگر نخواست طفل خود را شیر دهد و اجرت شیر خود را خواست پدر بایستی متکفّل اجرت شیر طفلش بشود بدلیل اینکه فرموده لِمَن أَرادَ أَن یُتِمَّ الرَّضاعَةَ در صورتی که مادر بخواهد شیر طفل خود را تمام بدهد یعنی بر او واجب نیست.

وَ عَلَی المَولُودِ لَهُ رِزقُهُنَّ وَ کِسوَتُهُنَّ بِالمَعرُوفِ یعنی بر پدر است خوراک و لباس مادر مادامی که شیر میدهد و در مجمع البیان گوید ثوری و ضحاک و اکثر مفسرین گفته‌اند که اینکه حکم راجع بزنهایی است که آنها را طلاق داده‌اند.

لا تُکَلَّفُ نَفسٌ إِلّا وُسعَها که خوراک و لباسی که پدر برای اجرت شیر بمادر بدهد بایستی بقسم متعارف باشد که در عرف لایق بهر کسی میدانند خداوند تکلیف نمیکند احدی را مگر بآنچه مقدور وی است و زیادتر از وسع و طاقت تکلیف ننموده.

لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها نباید مادر بطفل خود ضرر بزند به اینکه از روی غیظ و غضب که با پدر طفل دارد طفل را رها کند و او را شیر ندهد.

وَ لا مَولُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ یعنی نباید پدر نیز ضرر و صدمه زند باولاد خود و او را از مادر بگیرد.

صفحه : ۳۳۶

از بعض مفسرین است که معنی آیه چنین است پدر و مادر هیچکدام نباید بطفل اذیّت کنند که یا مادر طفل را رها کند و شیر ندهد یا پدر طفل را از مادر بگیرد زیرا که مادر نسبت به بچه خود مهربان‌تر از دایه است.

و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت میکنند که معنی آیه چنین است لا تُضَارَّ والِدَةٌ که مادر برای اینکه حمل پیدا نکند و ضرر بطفل شیرخوار وارد آید مانع گردد و نگذارد شوهر با وی نزدیکی کند پس بسبب طفل ضرر زند بپدر طفل که مانع ارضاع با وی گردد و بعضی گفته‌اند معنی آیه اینکه است که پدر نباید به بچه خود ضرر زند به اینکه با وجود اینکه مادر حاضر است که اجرت المثل بگیرد و بچه خود را شیر دهد پدر ممانعت کند و بچه را بدایه بدهد.

وَ عَلَی الوارِثِ مِثلُ ذلِکَ در معنی اینکه آیه بین مفسرین گفتار بسیاری است که آیا مقصود از وارث کیست که وقتی پدر نباشد وی بایستی متکفل طفل بشود لکن آنچه ظاهر و متبادر میشود از آیه اینکه است که اگر پدر طفل در حیات باشد مخارج طفل از شیر و باقی امور تربیت او بگردن پدر است و اگر پدر مرده باشد بگردن وارث او تعلّق میگیرد که هر یک از آنان بسهم خود بایستی مخارج طفل را بدهند و احکام و خصوصیات آن راجع بعلم فقه است.

فَإِن أَرادا فِصالًا عَن تَراضٍ مِنهُما وَ تَشاوُرٍ پس اگر پدر و مادر خواستند از روی رضایت و پس از مشورت با یکدیگر راجع به صلاحدید طفل که بچه را از شیر باز کنند بدون اینکه صدمه و آزاری بطفل وارد آید.

فَلا جُناحَ عَلَیهِما در اینکه صورت که از روی صلاحدید طفل باشد بر آنها حرجی نیست از اینکه آیه معلوم میشود آنجا که فرموده لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَولُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ نهی مولوی است که پدر و مادر نبایست کاری کنند که به بچه ضرر و صدمه وارد آید اما

اگر از

صفحه : ۳۳۷

روی صلاحدید طفل او را مثلا کمتر از دو سال شیر دهند یا زیادتر گناهی نکرده‌اند.

وَ إِن أَرَدتُم أَن تَستَرضِعُوا أَولادَکُم خطاب بپدران است که هر گاه بخواهید دایه برای طفل بگیرید برای اینکه مادر از باب شیر نداشتن یا حامله شدن یا پس از طلاق گرفتن بخواهد شوهر کند یا موانع دیگری در کار داشته باشد.

فَلا جُناحَ عَلَیکُم إِذا سَلَّمتُم ما آتَیتُم بِالمَعرُوفِ که در چنین موقعی منعی و حرجی نیست خلاصه راجع باسترضاع از اینکه آیات دستورات و احکامی بر می‌آید: ۱- اولی و بهتر اینکه است که بچه را دو سال تمام شیر داد.

۲- کفالت و اجرت شیر بچه با پدر است نه با مادر، ۳- پدر و مادر راجع بشیر نباید ضرر و صدمه به بچه بزنند و اینکه حکم شاید اشاره بآن موقعی است که بین زن و شوهر مشاجره و نزاع واقع گردد بدلیل اینکه بعد از آیات طلاق است و در اینکه میان بطفل بیگناه صدمه وارد آورند مثل اینکه مادر از روی غیظ بچه را بیندازد پیش پدر و پدر نیز متکفل تربیت او نشود چنانچه در بسیار موقع چنین اتفاق افتاده آن وقت یا طفل را سر راه گذارده و یا از بی‌شیری بمیرد یا ضعیف و رنجور و علیل المزاج میگردد اینکه است که در اینکه آیات خداوند نهی بلیغ فرموده که نباید پدر و مادر بطفل ضرر زنند، ۴- اگر پدر نباشد برای مخارج استرضاع طفل بایستی وارث آن متحمل مخارج طفل گردند.

۵- اگر پدر خواست طفل را از مادر بگیرد و دایه برای او تهیه نماید گناهی و حرجی بر او نیست در صورتی که آنچه در عرف و عادت بایست اجرت شیر را داد بدهد.

وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ و خودداری کنید از مخالفت حکم اللّه و در تمام امور حکم الهی را مراعات نمائید و بدانید که خداوند بآنچه میکنید بینا است.

صفحه : ۳۳۸

وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم وَ یَذَرُونَ أَزواجاً اینکه آیه راجع بزنانی است که شوهرشان وفات نموده‌اند و توفی چیزی را گویند که بالتمام گرفته شده باشد و بمناسبت اینکه بمردن جان انسان گرفته میشود گویند فلانی وفات نمود.

در اینجا «یتوفون» بصیغه مجهول خوانده شده یعنی کسانی که جانشان گرفته شده و در جای دیگر گرفتن جان را نسبت بملک الموت میدهند و در جایی نسبت ببعضی ملائکه میدهند و در جایی نسبت بخودش چنانچه فرموده اللّه یَتَوَفَّی الأَنفُسَ حِینَ مَوتِها دانشمندان گفته‌اند اینکه اختلاف راجع باختلاف مراتب و درجات انسان است که بعضی از افراد بشر آنها مقربین از انبیاء و اولیاء میباشند و بنا بر تحقیق انبیاء اولو العزم و نیز اولیاء و خلفاء آنها مقام و مرتبه آنها بالاتر از اینکه است که ملائکه حتی ملک الموت که ملک مقرب بارگاه احدیت است مسلط بر آنان گردد و اخذ روح نماید زیرا ممکن نیست دانی مسلط بر عالی گردد و بعضی در مرتبه نازل‌ترند ملک الموت قبض روح آنها را نماید و شاید آنها «اصحاب یمین» باشند که خداوند در سوره واقعه ایشان را ستوده تعریف نموده و کسانی که باقی ملائکه قبض روح آنها را مینمایند اصحاب شمال باشند یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ عَشراً زنهایی که شوهرهای آنان وفات نموده‌اند بایستی صبر کنند و خودداری نمایند از شوهر کردن تا چهار ماه و ده روز.

فَإِذا بَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَلا جُناحَ عَلَیکُم فِیما فَعَلنَ فِی أَنفُسِهِنَّ بِالمَعرُوفِ وقتی که مدت عده سر آمد مانعی نیست در آنچه زنها با خود کنند بطور معروف یعنی شوهر کنند و کسی را نمیرسد که مانع آنها گردد از ازدواج.

بعضی از مفسرین چنین گفته راجع بزن شوهر مرده ملل عالم بر چند دسته بودند

صفحه : ۳۳۹

قانون بعضـی چنین بوده که زن زنده را با شوهر مرده بسوزانند، بعضـی زن و شوهر مرده را در قبر دفن مینمودند بعضی منع میکردند که دیگر زن شوهر کند مثل نصاری و بعضـی تا مدت یک سال بعد از فوت شوهر درست نمیدانستند زن شوهر کند مثل اعراب در زمان جاهلیت و بعضـی تا نه ماه چنانچه در بعضـی از ملل راقیه قانونشان همین طور است و بعضـی یک مـدت بلا معینی را منع مینمودند و اینکه قوانینی بود که از روی سلیقه و صلاحدید خود وضع مینمودند نظر به اینکه ازدواج و امتزاج مبنی بر اساس انس و الفت و محبت است و محبت لوازمی دارد که مراعات آن لازم است و مراعات الفت و محبت اگر چه مشترك بین زن و شوهر است که اگر چنین مراعاتی لازم باشـد بایستی از طرفین انجام گیرد که روی اینکه قاعـده شوهری که زنش مرده باشـد آن نیز بایـد مدتی برای رعایت انس و محبت خودداری نمایـد غیر از اینکه مراعات مقام محبت و انس برای زن مناسبتر و لازم‌تر است و شارع اسلام اینکه قاعـده را تحدیـد نمـوده بچهـار مـاه و ده روز و حکم فرمـوده که پس از اینکه مـدت دیگر زن آزاد است و مختـار نفس خود میباشـد کسـی را بر وی تسلطی نیست. (تفسیر المیزان) وَ لا جُناحَ عَلَیکُم فِیما عَرَّضتُم بِهِ مِن خِطبَهِٔ النِّساءِ تعریض در لغت مقابل تصـریح آمده گاهی کلام صریحا گفته میشود و گاهی بکنایه و اشاره و امثال اینها اظهار میشود و پس از آنکه حکم طلاق و عده و احکـام رضـاع و شـیر دادن را بیـان فرمـوده و اینکه برای زن ممنـوع است در حـال عـده شوهر کنـد در مقـام برآمـده که اگر مردی خواستگار زنی شد در حالی که عده وی منقضی نشده اگر بکنایه و اشاره بوی بفهماند که خواستگار وی است گناهی نکرده.

مفسـرین گوینـد تعریض اینکه است که مثلا بگویـد خـدا بتو جمال و عقل داده و تو زن خوب صالح شایسـته‌ای میباشـی و من تو را دوست دارم بدون اینکه خواستگاری از او نماید و بعضی دیگر گفته‌اند نیز رواست هدیه و تعارفی برای وی فرستد که اینها علامت خواستگاری وی باشد.

صفحه : ۳۴۰

أَو أَکنَنتُم فِی أَنفُسِکُم عَلِمَ اللّهُ أَنَّکُم سَتَذکُرُونَهُنَّ اینکه آیه در مقـام بیان اینکه است که زنی که در عـدّه است مادامی که عـده وی منقضی نگردیده اگر مردی خواستگار او گردد بایستی خودداری نماید از اینکه صریحا اظهار نماید یا باید بکنایه بگوید یا میل خود را مخفی دارد تا وقتی که عده وی منقضی گردد.

و شایـد اینکه دسـتور برای اهمیت اینکه باشـد که نبایـد در عـده کسـی نزدیک بزن گردد و کلام شـهوت‌آمیز بگوید حتی نبایست صریحا خواسـتگاری او را نماید ممکن است مرد خواستگاری کند و زن قبول نماید و وقتی رضایت طرفین حاصل گردد کانه نکاح واقع گردیـده زیرا اگر چه بسـیاری از فقهاء صـیغه خوانـدن را در عقد نکاح شـرط دانسـته‌اند لکن در عقد نکاح و همچنین در تمام معاملات رضایت طرفین اس اساس صحت معامله است اینکه است که فرموده:

وَ لکِن لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلّا أَن تَقُولُوا قَولًا مَعرُوفاً و بایستی با چنین زنهایی که در عده‌انـد و عـده سری و پنهانی نکننـد مثل اینکه تعیین مهر نمایند یا تعارف و هدیه فرستند.

و بین مفسرین در جمله لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا گفتاری است:

۱- جماعتی گفته‌انـد مقصود از وعده سـری زنا است که مرد زن را بفریبد که با من آمیزش کن در خفا وقتی عدهات سـر آمد تو را عقد میکنم اینکه بود که خداوند از اینکه عمل نهی فرموده.

۲- مرد بزن گوید شوهر مکن که تو را بزنی خواهم گرفت. (مجاهد) ۳- مقصود اینکه است که در عده با آنها مخفیانه عقد مبندید و بعـد از عـده آشـکار نمائیـد. (زید بن اسـلم) و شاید مقصود اینکه باشد که در حال عده با زن مخفیانه مذاکره زناشویی و قرار داد

مهر و غیر آن نکنید بدلیل اینکه وقتی عقد کردن زن در حال عده حرام

صفحه : ۳۴۱

باشـد مقامات آن نیز مخصوصا قراردادی که رضایت طرفین تحقق پـذیرد روا نیست زیرا چنانچه گفتیم عمده در معاملات خصوصـا در ازدواج رضـایت طرفین است حتی بعضـی چنین اظهـار میدارنـد که وقتی رضـایت حاصـل شـد نکـاح تحقق پیـدا نموده و صـیغه خواندن کاشف از رضایت طرفین است.

وَ لا تَعزِمُوا عُقـدَةَ النِّکاحِ حَتّی یَبلُغَ الکِتابُ أَجَلَه اینکه آیه نیز تأکیـد آیات قبل است که مادامی که زن در عده است تصـمیم نگیرید بر عقد نکاح تا وقتی که مدت عده وی منقضی گردد.

و نیز آیه تأیید آن است که گفتیم رضایت طرفین و تصـمیم آنان مقدمه ازدواج بلکه حقیقت خود ازدواج است و اینکه آیات ارشاد باین است که همانطوری که صحیح نیست در عده عقد زناشویی بستن همین طور مقدمات آن از تعیین مهر و عزم و تصمیم بر آن و وعده‌های سری و پنهانی و غیر آن نیز روا نیست.

وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ ما فِی أَنفُسِکُم فَاحذَرُوه از اینکه نهی و تهدیـد حـذر کنیـد که خـدا عالم است بنیات شـما و آنچه شـما پنهان میکنیـد و نیز از نهی در آیه پیش لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا وَ لا تَعزِمُوا عُقدَةَ النِّکاحِ معلوم میشود که نهی در اینجا نهی مولوی است نه نهی ارشادی پس همانطوری که عقـد کردن در حال عده حرام است خواسـتگاری که بطور صـراحت و قرارداد و لو اینکه مخفیانه باشـد آن نیز حرام و نارواست.

وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ اینکه آیه اخیر نیز تأییـد مینمایـد اینکه گفتیم راجع بوعـده‌های سـری مـادامی که زن در عـده است نهی مولوی دارد زیرا که آمرزش که در آیه تذکر میدهد که خداوند آمرزنده و بردبار است آن در جایی صدق می‌کند که گناهی واقع شده باشد و بتوبه بخشیده شود.

صفحه : ۳۴۲

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۳۶ تا ۲۴۵]

اشاره

لا جُنـاحَ عَلَیکُـم إِن طَلَّقتُمُ النِّسـاءَ مـا لَم تَمَسُّوهُنَّ أَو تَفرِضُـوا لَهُنَّ فَرِیضَـةً وَ مَتِّعُـوهُنَّ عَلَی المُوسِعِ قَـدَرُه وَ عَلَی المُقـتِرِ قَـدَرُه مَتـاعاً بِالمَعرُوفِ حَقًّا عَلَی المُحسِنِینَ (۲۳۶) وَ إِن طَلَّقتُمُوهُنَّ مِن قَبلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَ قَد فَرَضتُم لَهُنَّ فَرِیضَةً فَنِصفُ ما فَرَضتُم إِلاّ أَن یَعفُونَ أَو یَعفُوَا الَّذِی بِیَدِه عُقدَةُ النِّکاحِ وَ أَن تَعفُوا أَقرَبُ لِلتَّقوی وَ لا تَنسَوُا الفَضلَ بَینَکُم إِنَّ اللّهَ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (۲۳۷) حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الوُسطی وَ قُومُوا لِلّهِ قانِتِینَ (۲۳۸) فَإِن خِفتُم فَرِجالاً أَو رُکباناً فَإِذا أَمِنتُم فَاذکُرُوا اللّهَ کَما عَلَّمَکُم ما لَم تَکُونُوا تَعلَمُونَ (۲۳۹) وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم وَ یَذَرُونَ أَزواجـاً وَصِیَّةً لِأَزواجِهِم مَتاعـاً إِلَی الحَولِ غَیرَ إِخراجٍ فَإِن خَرَجنَ فَلا جُنـاحَ عَلَیکُم فِی مـا فَعَلنَ فِی أَنفُسِهِنَّ مِن مَعرُوفٍ وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۴۰)

وَ لِلمُطَلَّقـاتِ مَتاعٌ بِالمَعرُوفِ حَقًّا عَلَی المُتَّقِینَ (۲۴۱) کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم آیاتِهِ لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ (۲۴۲) أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِن دِیارِهِم وَ هُم أُلُوفٌ حَذَرَ المَوتِ فَقالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحیاهُم إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضلٍ عَلَی النّاسِ وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ لا یَشکُرُونَ (۲۴۳) وَ قـاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۴۴) مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللّهَ قَرضـاً حَسَناً فَیُضـاعِفَهُ لَهُ أَضـعافاً کَثِیرَةً وَ اللّهُ یَقبِضُ وَ

یَبصُطُ وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ (۲۴۵)

ترجمه:

باکی نیست بر شما هر گاه زنان خود را طلاق دادید و با آنها تماس

صفحه : ۳۴۳

و نزدیکی ننموده‌اید و نیز مهری برای آنها ثابت ننموده‌اید لکن آنها را بهره‌مند گردانید غنی بقدر استطاعت خود و فقیر نیز بقدر استطاعت خود بهره شایسته‌ای که سزاوار است برای نیکوکاران،

و هر گاه طلاق دهید پیش از آنکه با آنها نزدیکی کرده باشید و برای آنها مهری فرض شده باشد باید نصف مهر را بآنها بدهید مگر آنکه خود آن زن یا کسی که اختیار نکاح (مثل پدر یا جدّ) بدست اوست ببخشد و بگذرد و نزدیکتر بتقوی اینکه است که ببخشند و بگذرند و فراموش نکنید طریق نیکی بین خودتان را زیرا که خداوند بآنچه میکنید بینا است،

باید مواظبت نمائید بر تمام نمازها بالخصوص نماز وسطی و ایستادگی کنید در مقام اطاعت و بندگی خدا و در مقام اطاعت ثابت باشید

پس اگر ترسی در کار باشد بهر طوری که میسّر است پیاده یا سواره نماز بجا آرید و وقتی امن شدید پس خدا را یاد کنید آن طوری که بشما آزموده‌ایم چیزی که نمیدانستید،

و کسانی که از شما مردند و زنهایی از آنها مانده وصیّت کنند که یک سال زنها را در خانه نگهداری کنند و آنها را از خانه بیرون نکنند و هر گاه خود آنها بیرون رفتند بر شما گناهی نیست در آنچه می‌کنند بطور متعارف و خدا غالب و درستکار است

حقّ است برای مردهای با تقوی که هر گاه زنهای خود را طلاق دهند آنها را بهره‌مند کنند،

اینطور خداوند آیات و قوانین برای شما واضح میگرداند شاید شما تعقل نمائید،

آیا ندیدی تو کسانی را که از ترس مرگ از شهر و دیار خود بیرون رفتند و آنها هزاران نفر بودند پس خدا بآنها گفت بمیرید مردند پس زنده نمود آنها را زیرا که خداوند صاحب فضل و رحمت است بر مردم لکن بیشترین افراد بشر شکر نمیکنند و کفران نعمت می‌نمایند،

ای مؤمنین جهاد کنید در راه خدا و بدانید خداوند شنوا و دانا است،

کیست که بخدا قرض بدهد قرض نیکو پس برای او زیاد کند بچندین برابر و خدا میگیرد (آنچه را انفاق نمائید) و خدا گشایش میدهد و بازگشت شما بسوی او است.

صفحه : ۳۴۴

توضیح آیات

لا جُناحَ عَلَیکُم إِن طَلَّقتُمُ النِّساءَ ما لَم تَمَسُّوهُنَّ خطاب بمردها است که برای شما گناهی نیست که زنان خود را طلاق دهید پیش از آنکه با آنها نزدیکی کرده باشید.

مس کنایه از جماع است و اینکه آیه راجع بحکم طلاق است از جهت تعیین مهر و عدم تعیین.

أَو تَفرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى المُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى المُقتِرِ قَدَرُهُ که در جایی که زن را طلاق دادید و مهری برای وی تعیین ننمودید و قبل از مقاربت و نزدیکی او را طلاق دادید بایستی وی را بهره‌مند گردانید اینکه است که فرموده وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى المُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى المُقتِرِ قَدَرُهُ که در چنین موردی هر کس بقدر وسع و استطاعت بطور متعارف عرفی بهره‌ای برای زن تعیین نماید.

حَقًّا عَلَى المُحسِنِينَ بعضی از مفسرین گفته‌اند بقرینه اینکه حق را تخصیص بنیکوکاران میدهد استحباب استفاده میشود و معلوم میشود اینکه حکم قطعی و بتی نیست بلکه لازمه نیکوکاری و احسان اینکه است که و لو اینکه با زن لمسی و مقاربتی واقع نشده و نیز مهری تعیین نکرده همین قدر که نکاحی واقع گردیده در مورد طلاق هر کسی بقدر استطاعت خود بایستی احسانی در باره زن بکند.

و نیز چنانچه تفسیر شده نفی جناح اشاره بعدم التزام مهر است پس باین دو قرینه که در اول آیه نفی حرج نموده در مورد اینکه قسم از طلاق که مهری تعیین نشده و نیز مقاربتی واقع نگردیده و در آخر آیه حق را اختصاص بنیکوکاران داده معلوم میشود در اینکه قسم از طلاق الزامی بر مرد نیست که حتما احسانی در باره زن نماید آری لازمه نیکوکاری اینکه است که در اینکه مورد هر کسی بقدر استطاعت احسانی در باره زن بکند

صفحه : ۳۴۵

که رفع دلخوری او بشود و نیز توهینی که در اینکه زمینه بوی شده جبران گردد.

وَ إِن طَلَّقتُمُوهُنَّ مِن قَبلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَ قَد فَرَضتُم لَهُنَّ فَرِيضَةً بیان قسم دیگری است از طلاق که هر گاه مرد زن خود را طلاق دهد قبل از آنکه با وی مقاربت و نزدیکی نموده در صورتی که مهری برای وی تعیین شده.

فَنِصفُ ما فَرَضتُم إِلّا أَن يَعفُونَ أَو يَعفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقدَةُ النِّكاحِ که هر گاه مردی زن خود را طلاق دهد پس از آنکه مهری برای وی مقرر نموده لکن هنوز مقاربت و جماعی نشده بایستی نصف مهر را بدهد و ظاهرا اینکه حکم مولوی است که نصف مهر واجب میشود بگردن مرد بدلیل اینکه چنانچه از آیه بر میآید اینکه دین ثابت است مگر در صورتی که زن یا اولیای او مثل پدر یا جد در صورتی که زن صغیره باشد نصف مهر را ببخشند.

وَ أَن تَعفُوا أَقرَبُ لِلتَّقوى وَ لا تَنسَوُا الفَضلَ بَينَكُم و گذشتن از مهر نزدیکتر بتقوی است و مناسب با گذشتن و فضیلت انسانی است که اشخاص با تقوی چندان اعتنایی بمال ندارند و بیشتر نظر آنان بفضائل روحانی است اینکه است که فرمود گذشتن از نصف نزدیکتر است بتقوی و از شئونات فضائل انسانی بشمار میرود.

و شاید در اینکه در اینجا فضیلت در گذشت نصف مهر است وجه عقلایی آن اینکه باشد که در جایی که مرد از زن استمتاعی نبرده و حظوظ نفسانی عاید وی نگردیده مالی که از وی گرفته میشود البته از روی طیب نفس و رضایت خاطر نیست و در واقع دادن بلاعوض است اینکه است که با اینکه بحسب قرارداد و نیز برای آن توهینی که قهرا در اینکه عمل بزن وارد میگردد بایستی جبران شود و نصف مهر داده شود لکن طریق فضل و احسان اینکه است که زن بگذرد و شوهر را تبرئه نماید.

خلاصه طلاق قبل از جماع راجع باداى مهر دو قسم تصور دارد و بعد از جماع نیز دو قسم فرض میشود و مجموعش چهار صورت پیدا میکند:

صفحه : ۳۴۶

۱- مرد زن خود را طلاق می‌دهد بدون اینکه مهری برای وی قرارداد کرده باشد و بدون اینکه جماعی واقع شده باشد در اینصورت بطور وجوب و لزوم چیزی بگردن او نیست لکن مستحب و نیکو است که هر کسی بقدر استطاعت و بطور متعارف احسانی در باره

زنش بکند و دليل آن همان آيه لا جُناحَ عَلَيكُم إن طَلَّقتُمُ النِّساءَ تا آخر آيه ۲- طلاق واقع گردد قبل از جماع لکن قبلا مهری تعيين شـده باشد در اينصورت بطور لزوم و وجوب بايستی شوهر نصف مهر را بپردازد و دليل آن آيه وَ إِن طَلَّقتُمُوهُنَّ مِن قَبلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَ قَد فَرَضتُم لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصفُ ما فَرَضتُم مگر اينکه خودش يا اوليای وی ببخشند.

۳- اينکه طلاق واقع گردد بعـد از تعيين مهر و مقـاربت و جمـاع نيز شـده باشـد که در اينصورت بطور لزوم و وجوب بايستی شوهر تمام مهر را بپردازد مگر در طلاق خلعی که زن مهر يا چيز ديگری بشوهر ميدهد و وی را راضی می‌کند و طلاق می‌گيرد.

۴- طلاق واقع گردد بعـد از جماع بـدون اينکه قبلا مهری مقرر شده باشد حکم اينکه قسم را چنانچه بعضـی از مفسـرين گفته‌اند از مفهوم همان آيه اول لا جُناحَ عَلَيكُم تا آخر توان اسـتخراج نمود زيرا که منطوق آيه عـدم جناح را مقيّـد نموده بـدو چيز يکی جماع واقع نشـدن و ديگر عـدم تعيين مهر وقتی اينطور شـد در طلاق دادن حرجی و کلفتی برای شوهر نيست و بطور لزوم و وجوب چيزی بر او نيست مگر اينکه احسـانی در باره زن نمايـد، لکن مفهوم آيه دو شق پيـدا می‌کنـد يکی آنجايی که طلاق بدهـد بعـد از جماع بدون تعيين مهر و ديگر طلاق بدهد بعد از تعيين مهر بدون اينکه جماعی واقع شده باشد که از مفهوم آيه بر می‌آيد که در اينکه دو صورت برای مرد حرج و کلفتی هست که بـايستی مهر بدهـد قسم دوم همان بود که بايستی نصف مهر را بدهـد مگر اينکه بخشوده شود لکن قسم اول که طلاق دهد بعد از وقوع جماع بدون اينکه مهری قرارداد شده باشد و لو اينکه مقدار مهر در آيه تصريح نشده لکن از مفهوم آيه توان استفاده نمود که برای مرد حرج هست و بايستی مهر بدهد و بادلّه ديگری ميشود استظهار نمود

صفحه : ۳۴۷

که در اينکه صورت بايستی مرد مهر المثل بدهد.

خلاصه بعد از آنکه بعقد نکاحی ازدواج تحقّق پذيرفت و جماع نيز واقع گرديد در مورد طلاق و لو اينکه ذکری از مهر نشده باشـد بمفهوم همان آيه لا جُناحَ توان ثابت نمود که شوهر بايستی مهر المثل بزن بدهد.

حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الوُسـطى وَ قُومُوا لِلّهِ قانِتِينَ حافِظُوا حفظ در لغت بمعنی ضـبط مقابل فراموشـی و وسطی بمعنی وسط است و چيزی را وسط گويند که بين دو چيز يا بين چيزهايی واقع گردد بطوری که طرفين آن مساوی باشند وَ قُومُوا مداومت نمودن بر چيزی را قنوت و قوام گويند.

پس از آنکه راجع بازدواج و مهر و طلاق و احکام زناشويی که راجع بقانون مدنی و جامعه بشـری و از امور طبيعی و دنيوی بشـمار ميرود دستوراتی فرموده و قوانينی تأسيس نموده که جامعه بشری تنظيم گردد شروع مينمايد بآنچه روح انسانی بآن تکميل ميگردد و آن مقام عبوديّت و بندگی است که بالاترين آنها نماز است و اينکه تأکيد فرموده بنماز شايد سرّش اينکه باشد که مبادا امور دنيوی و طبيعی که مهمّ آنهـا همان امر ازدواج است شـما را از ياد خـدا غافل گردانـد اينکه است که امر ميفرمايـد بر حفظ تمامی نمازهای پنجگـانه و بـالخصوص نمـازی که در وسـط نمازهای پنجگانه واقع است وَ قُومُوا لِلّهِ قانِتِينَ امر بمـداومت و اسـتقامت و ايسـتادگی و پايداری بر تمام نمازها است که جدّا بايستی مراعات نمازها را بنمايد.

در اينکه مبارک آيه راجع بنماز که از اهم عبادات بشمار ميرود دستوراتی داده شده:

۱- ضـبط و محـافظت نمائيـد بر تمـام نمازها را که با جميع آداب و شـرائط از مقـدمات و آنچه در صـحت نماز مقرّر نموده و آنچه راجع بـامور باطنی نماز و شـرط قبولی از حضور قلب که در واقع روح و حقيقت نماز است و تقوی که بـدون آن هيـچ عملی بمرتبه قبول نميرسد چنانچه فرموده إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِينَ واقع گردد.

صفحه : ۳۴۸

۲- تأکیـد زائـدی فرموده راجع بنماز وسـطی که مـداومت کنیـد بر نمازها و مداومت نمائید بر نماز وسـطی که اینطور تأکید اهمیت نماز را نشان میدهد.

۳- امر مینماید بقیام و استقامت که راجع بنماز علاوه بر اینکه بایستی نمازها را حفظ و ضبط کنید با تمام آداب و شرائط انجام گیرد بایستی با متانت و استقامت در مقام عبادت و بندگی خالق متعال ایستادگی نمائید و از روی فرمان‌بری عمل نمائید و بطریق بندگی گردن نهید.

و در اینکه مقصود از نماز وسطی که تأکید زیادتری در باره آن شده کدامیک از نمازهای پنجگانه است بین مفسرین گفتاری است و در هر یک از نمازها قولی دارد و اختلاف اقوال ناشی از اختلاف روایات است.

و شایـد اینکه تعیین نشـده که مقصود از نماز وسـطی کـدامیک از نمازها است و روایات نیز در باره آن مختلف رسـیده حکمت آن اینکه باشـد که بـایستی نمازها را مواظبت نمود چنانچه شب قـدر نیز تعیین نشـده که چه شبی است برای اینکه در تمام شـبها عبادت شود و ساعت استجابت دعا در شب و روز جمعه معین نشده برای اینکه در تمام ساعات جمعه دعا بشود و نیز اسم اعظم الهی از بین اسـماء اللّه معین نیست که کدامیک از اسماء است برای اینکه خدا را بتمام اسماء خوانده شود و ساعت مرگ معین نشده برای اینکه همیشه منتظر مرگ باشند.

و ممکن است گفته شود چون نمـاز وسـطی بر تمـام نمازها صادق آیـد و هر یک بلحاظی میشود موصوف بوسـطی گردد پس باین لحاظ عطف صـلاهٔ وسطی بر صلوات از باب تأکید باشد که معنی آیه چنین شود محافظت کنید و بپای دارید نمازهای پنجگانه را و محافظت نمائید هر یک از آنها را که وسط نمازهایند نه اینکه خصوصیت زائدی در یک کدام از آنها باشد و اینکه احتمال اگر چه باعتبـار ظـاهر لفـظ بعیـد بنظر می‌آیـد لکن باعتبار معنی و اینکه وسـطی بر هر یک از نمازها صادق میآیـد و تخصـیص بیکی از آنها تخصیص بلامخصص و ترجیح بلا مرجح است ظاهرا چندان اشکالی ندارد زیرا که ذکر خاص بعد از عام در کلام عرب بسیار دیده شده که برای تأکید آرند.

صفحه : ۳۴۹

خلاـصه بنـا بر اینکه مقصود از نمـاز وسـطی یکی از نمازهـای پنجگانه باشـد نه تمام آن از مفسـرین گفتاری نقل شـده که در کتب تفاسیر ضبط نموده‌اند.

۱- نماز صـبح است نظر به اینکه از موقع طلوع فجر صادق تا بر آمـدن آفتاب که موقع نماز صـبح است وسط بین شب و روز بشـمار میرود نه کاملا از شب محسوب میگردد نه از روز لهـذا نماز صـبح متصف گردیـده بنماز وسـطی و طرفداران اینکه قول از حضـرت امیر المؤمنین علیه السلام در اینکه خصوص روایتی نقل میکنند و نیز بعضی از صحابه همان قول بنماز صبح را ترجیح داده‌اند و فخر رازی در تفسیر کبیر ده دلیل اقامه نموده برای اثبات اینکه مقصود از نماز وسطی نماز صبح است.

و عمـده چیزی که میتوان بآن ترجیح داد که مقصود از نماز وسـطی نماز صـبح است اینکه است که نظر بآن حدیث معروف «افضـل الاعمـال احمزهـا» که بهترین اعمال مشـکلترین آنها است و نماز صـبح و لو اینکه از حیث عـدد رکعات کمتر از باقی نمازها بشـمار میرود لکن مشـقت آن نسبتا زیادتر است زیرا در تابسـتان چون شـبها کوتاه است از خواب برخاسـتن برای نماز صـبح قدری مشقت دارد و در زمسـتان صـبح که هوا سـردتر است از رختخواب گرم برخاسـتن و با آب سـرد که غالبا آب گرم در آن وقت مهیا نیسـت وضو گرفتن مشـکلتر است پس بـاین لحاظ ممکن است گفته شود مقصود از نماز وسـطی که تأکیـد زیادتری در باره آن شـده نماز صبح است که مبادا اشـخاص تنبل تن‌پرور نماز صـبح را ترک نمایند و نیز از ثلث آخر شب تا بر آمدن آفتاب بهترین موقعی اسـت برای عبادت و مناجات با قاضـی الحاجات و حمد و ستایش نمودن آن فرد بی‌همتا زیرا در اینکه وقت نسبتا موهومات کمتر و تراکم

خیالات نفسانی که سد بزرگی و پرده غلیظی است بین انسان و معبود خود قدری ضعیف میگردد و شاید روح ملکوتی در اینکه ساعت اندازه‌ای از اسارت نفس بهیمی خلاص گردد پس باین جهات میتوان ترجیح داد که مقصود از نماز وسطی نماز صبح است.

۲- نماز وسطی نماز ظهر است زیرا که هم وسط روز واقع است و هم بین نماز صبح و عصر که اول روز و آخر روز است قرار گرفته و طرفداران اینکه قول جماعت بسیاری

صفحه : ۳۵۰

از صحابه‌اند و گویند ابو حنیفه نیز همین قول را اختیار نموده و حدیثی از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکنند که فرموده باشد نماز وسطی نماز ظهر است و نیز از حضرت باقر و صادق (ع) نقل میکنند که مقصود از نماز وسطی نماز ظهر است و فخر رازی برای اثبات اینکه قول نه دلیل اقامه نموده.

۳- مقصود از نماز وسطی نماز عصر است که وسط بین نماز ظهر و نماز مغرب است و گویند سیوطی در درّ المنثور پنجاه و چند عدد روایت در اینکه خصوص ذکر نموده و نظر بکثرت روایات طرفداران اینکه قول بسیارند.

در تفسیر قمی چنین گفته پدر من از نضر بن سوید و او از إبن سنان و او از ابا عبد اللّه علیه السلام روایت میکند که حضرتش آیه را اینطور قرائت نموده «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی و صلاة العصر» قوله تعالی قُومُوا لِلّهِ قانِتِینَ یعنی مواظبت کنید خود را در نماز که چیزی شما را از نماز باز ندارد و مشغول ننماید.

۴- نماز وسطی نماز مغرب است نظر به اینکه نماز مغرب از جهت زمان وسط بین بیاض روز و سواد شب است و از حیث رکعات نیز وسط بین نمازهای چهار رکعتی و دو رکعتی صبح است و نیز در سفر قصر نمیشود و مرجحات دیگری نیز گفته‌اند.

۵- جماعتی چنین معتقدند که مقصود از نماز وسطی نماز عشاء است که وسط بین نماز مغرب و نماز صبح است و از خصوصیتی که برای نماز عشاء است اینکه است که اگر کسی بعد از نماز مغرب خوابش برد تا وقتی که نماز عشاء قضا شد بایستی فردای آن شب را روزه بدارد، و مفسرین برای هر یک از اینکه گفتارها ادله بسیاری آورده‌اند و چون بنای ما بر اختصار است بناچار از تفصیل آن خودداری مینمائیم.

لکن چنین بنظر اینکه قاصر میرسد که امر بمحافظت نماز وسطی بعد از امر بمحافظت تمام نمازها شاید رمزی باشد در کلام اللّه و چنانچه گفتیم غرض تأکید در تمام نمازهای پنجگانه باشد زیرا نه از آیه خصوصیتی نسبت بیکی برمی‌آید و نه از سنت روایت معتبری که نتوان مطمئن بآن شد ثابت گردید و ادله متعارضند وقتی ادله با هم تعارض نمودند ساقط میگردانند یعنی از اعتبار می‌افتند و چون وسطی بر

صفحه : ۳۵۱

تمام نمازها صادق می‌آید پس بهتر اینکه است که حمل بر تأکید نمائیم که اول بطور جمع امر بمحافظت نمازها نموده و بعد نسبت بهر یک یک تأکید مینماید در محافظت و ذکر خاص بعد از عام در کلام عرب و عجم بلکه در تمام لغات معمول است (و اللّه العالم باسرار کلامه).

فَإِن خِفتُم فَرِجالًا أَو رُکباناً پس از تأکید در امر نماز و محافظت بر آن در مقام بیان اینکه است که نماز در هیچ حالی ساقط نمیگردد و اینکه نیز اشاره باهمیت نماز است که در حال خوف خواه در میدان نبرد و جنگ باشد یا وقتی که دشمن در عقب در آید یا خوف از دزد و غیر اینها هر چه خوف‌آور باشد و نتوان بطور امنیت با آداب و شرائط اقدام بنماز نمود ایستاده یا در حال راه رفتن یا سواره در موقع تاخت و تاز مثلا در هر حال بایستی اقدام بنماز نمود و در هیچ موقعی ترک نماز روا نیست.

على بن ابراهيم قمى در تفسير خود چنين اظهار مينمايد كه اينطور نماز خواندن در حال سواره و راه رفتن رخصت است براى خائف و گفته نماز خوف سه قسم است قال اللّه تعالى وَ إِذا كُنتَ فِيهِم فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلتَقُم طائِفَةٌ مِنهُم مَعَكَ وَ لِيَأخُذُوا أَسلِحَتَهُم فَإِذا سَجَدُوا فَليَكُونُوا مِن وَرائِكُم وَ لتَأتِ طائِفَةٌ أُخرى لَم يُصَلُّوا فَليُصَلُّوا مَعَكَ وَ ليَأخُذُوا حِذرَهُم وَ أَسلِحَتَهُم«۱» سوره نساء آيه ۱۰۱. و يك نوع از صلاة خوف است كه در اينكه آيه تذكر داده.

قسم دوم از نماز خوف اينكه است كه در سفر اگر از دزد يا درنده بترسد بايستى رو بقبله بايستد و افتتاح نماز نمايد و بهمان راه و طريقى كه ميرفته برود وقتى از قرائت فارغ

---

(۱) خداوند به پيمبر خود چنين دستور ميدهد (در موقع جنگ) وقتى تو در ميان سپاه اسلام باشى و بر آنان نماز بپاى دارى بايد با تو سپاهى مسلح (براى حفاظت قشون اسلام) بپا بايستند و با تو نماز بخوانند و چون سجده نماز بجاى آرند اينكه سپاه قشون براى محافظت بروند و آنهايى كه نماز نخوانده‌اند در نماز آيند با لباس جنگ.

صفحه : ۳۵۲

شد و خواست سجده كند اگر قدرت دارد باز روى خود بقبله نمايد و اگر قدرت ندارد همانطورى كه ميرود توجه نمايد و اگر سواره باشد بايماء و اشاره بسر ركوع و سجود نمايد قسم سوم در ميدان جنگ و نبرد با دشمن اگر توانست پياده شود و نماز بخواند براى هر ركعتى يك تكبير بگويد و حضرت امير عليه السلام در جنگ صفين پنج نماز بهمين طور بجاى آورد كه براى هر ركعتى يك تكبير گفت. «پايان» و از تفسير عياشى از صادق آل محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم چنين روايت ميكنند كه فرموده:

فَإِن خِفتُم فَرِجالًا أَو رُكباناً وقتى بترسد از درنده يا دزد تكبير بگويد و ايماء كند يعنى ركوع و سجود را باشاره اداء كند.

و از فقيه از صادق آل محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم چنين روايت ميكنند كه «هر گاه جاى خوفناكى باشيد و از دزد يا سبع بترسيد بر همان مركوب نماز فريضه بجاى آريد» و راجع بنماز خوف و اقسام آن روايات بسيار رسيده و محل بحث آن كتب اخبار است.

فَاذكُرُوا اللّهَ كَما عَلَّمَكُم ما لَم تَكُونُوا تَعلَمُونَ پس از آنكه از دشمن مطمئن گشتيد خدا را ياد كنيد آن طورى كه خداوند بتوسط رسول اكرم خود صلى اللّه عليه و آله و سلّم بشما آزموده.

شايد اشاره باين باشد كه در عبادت و ذكر خداوند بسليقه و صلاحديد خود يا ديگران نبايد عمل كنيد بلكه بايستى اعمال شما مطابق تعليم رسول و تعليمات قرآنى باشد اگر غير از اينكه شد بدعت و نارواست و از عبادات محسوب نمى‌گردد و عبوديت‌آور نميباشد زيرا مقام عبوديت وقتى تحقق مى‌پذيرد كه عمل بامر مولا و دستورات وى انجام گيرد مطيع هر كس شدى بنده او گشته‌اى اگر بدلخواه خود عمل كنى بنده هواى نفس خودى اگر مطيع شيطان شدى بنده آنى اگر مطيع رحمان شدى عمل تو در پيشگاه قدس احدى ارزش پيدا ميكند و بمقام بندگى و عبوديت مفتخر ميگردى.

صفحه : ۳۵۳

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّونَ مِنكُم وَ يَذَرُونَ أَزواجاً وَصِيَّةً لِأَزواجِهِم مَتاعاً إِلَى الحَولِ جماعتى از قراء وَصِيَّةً بضمّه قرائت نموده‌اند و باقى بفتحه.

يعنى كسى كه نزديك بمردنش رسيده و زنهايى دارد بايستى وصيّت كند كه يك سال ورثه از آنان نگاهدارى كنند و آنها را متمتّع گردانند و خوراك و پوشاك و تمام لوازم زندگانى ايشان را متحمّل گردند.

غَيرَ إِخراجٍ فَإِن خَرَجنَ فَلا جُناحَ عَلَيكُم فِي ما فَعَلنَ فِي أَنفُسِهِنَّ مِن مَعرُوفٍ بايستى ورثه آنان را بيرون نكنند لكن اگر آنها باختيار

خود بیرون رفتند برای شما مردها گناهی و حرجی نیست در آنچه زنها نسبت بخود میکنند از آنچه معمول و متعارف است که بعد از منقضی شدن عدّه بخواهند شوهر کنند.

و در اینکه مقصود از فَلا جُناحَ در آیه چیست از مفسرین گفتاری نقل شده:

۱- بعضی گفته‌اند در صورتی که باختیار خود بیرون رفتند بر شما گناهی نیست در اینکه نفقه را قطع نمائید.

۲- واجب است برای زنی که شوهرش مرده یک سال در خانه شوهر بماند و اگر زودتر خودش بیرون رفت حق اقامه‌اش باطل میگردد. (حسن و سدی) ۳- گناهی نیست برای شما در اینکه منع نکنید آنها را از بیرون رفتن زیرا یک سال در خانه شوهر ماندن برای زن واجب نیست بلکه مستحب است. (جبائی) ۴- گناهی نیست هر گاه بعد از عده شوهر کنند (من معروف) یعنی طلب نکاح کنند.

لکن از ظاهر آیه همان قول اوّل متبادر بذهن می‌گردد که اگر زن در خانه شوهر ماند برای ورثه واجب باشد نگاهداری او و اگر خودش باختیار خود بیرون رفت و شوهر کرد یا نخواست در خانه شوهر بماند برای ورثه چیزی نیست.

وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ خداوند غالب و درستکار است که آنچه حکم کند مطابق حکمت و منطق و

صفحه : ۳۵۴

صلاحدید جامعه بشری است.

و اتفاقی بین علمای فقه است که اینکه آیه نسخ شده و از ابا عبد اللّه علیه السلام است اول اسلام چنین بود که وقتی مردی میمرد ورثه وی تا یک سال زنهای او را نگاه میداشتند و از اصل مال مخارج آنان را میدادند پس از یک سال آنها را از خانه بیرون میکردند بدون ارث پس از آن بآیه میراث که ثمن یا ربع نصیب زن مقرر شد اینکه آیه نسخ گردید و زن از نصیب خود باید خرج کند و در روایت دیگر فرموده اینکه آیه نسخ شده بآیه یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ عَشراً یا نسخ شده بآیه میراث (مجمع البیان) از ظاهر گفتار مفسرین چنین بر میآید که حکم اینکه آیه بکلی بآیه عده متوفی عنها زوجها و بآیه میراث نسخ شده لکن ممکن است گفته شود اگر اجماعی بر خلاف نباشد اینکه آیه را با آن آیاتی که راجع بارث و عده رسیده با هم جمع نمود به اینکه طور که آنها را حمل بر وجوب نمود و اینکه آیه را حمل بر استحباب یعنی اینکه وصیت کردن نیکو است چنانچه بعضی گفته‌اند.

و نیز اخراج ننمودن وارث زن را از خانه شوهر بعد از وفات او حمل بر استحباب نمود بدلیل آنکه حکم را معلق گردانیده بر میل و اراده زن که اگر خواست و ماند و از خانه شوهر بیرون نرفت روا نیست که تا یک سال ورثه او را از خانه بیرون کنند بلکه سزاوار است که بطور معروف از وی پذیرایی نمایند و اگر بیرون رفت دیگر بر آنها حرجی نیست و بایستی نصیب او را از مال شوهر بدهند.

وَ لِلمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالمَعرُوفِ حَقًّا عَلَی المُتَّقِینَ ممکن است آیه راجع بتمام اقسام طلاق باشد چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند، لکن ظاهرا بقرینه متاع در آیه مقصود از مطلقات آن قسم از طلاقی است که قبلا نه جماع واقع شده باشد و نه مهری برای زن تعیین گشته که آیه تأکید همان آیه باشد که فرموده لا جُناحَ عَلَیکُم إِن طَلَّقتُمُ النِّساءَ ما لَم تَمَسُّوهُنَّ أَو تَفرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَةً تا آخر، که بایستی مرد بقدر استطاعت و بقسم متعارف مقداری از مال خود

صفحه : ۳۵۵

زن را بهره‌مند گرداند و اندك مالی که از آن بهره برده میشود آن را متاع گویند و بقرینه قوله تعالی حَقًّا عَلَی المُتَّقِینَ اگر چه بعضی از مفسرین گفته‌اند دلالت بر استحباب دارد که متقین باقتضای تقوی در اینکه زمینه حقی بر خود قائلند لکن بقرینه کلمه حقا

که دلالت بر الزام دارد و در آخر هر دو آیه ذکر شده ظهور در وجوب دارد و ممکن است اختصاص دادن بمتقین برای اینکه باشد که تقوی مانع می‌شود که آدم متقی ترک امر واجب بنماید اگر چه در آن آیه پیش که فرموده حَقًّا عَلَى الْمُحسِنِينَ چنانچه استظهار نمودیم با نفی جناح که در اینکه قسم از طلاق عنوان فرموده اشعار باستحباب داشت زیرا که معنی آیه چنین میشود که اینجا موقعیت دارد برای احسان بدون اینکه الزامی و حرجی در کار باشد لکن وقتی اینکه آیه را با آیه فَلا جُناحَ عَلَيكُم بنا بر اینکه اینکه آیه تأکید همان آیه باشد با هم جمع کنیم نظر بتأکیدی که از آن فهمیده میشود مشعر بوجوب است نه استحباب یعنی در اینکه قسم از طلاق که نه مهری معین شده باشد و نه جماعی واقع شده واجب است مرد بقدر استطاعت چیزی به زن بدهد.

كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم آياتِهِ لَعَلَّكُم تَعقِلُونَ اینکه چنین خداوند بیان میکند آیات خود را شاید شما تعقل کنید و تفکر نمائید ظاهرا مقصود از آیات در اینجا آیات قرآنی است که تأسیس احکام می‌نماید لَعَلَّكُم تَعقِلُونَ اگر شما عقل و فکر خود را بکار بیاندازید و در آیات و تعلیمات قرآنی و نوامیس الهی تفکر و تدبر نمائید میفهمید که قوانین و دستورات دین اسلام بالاترین معجزه و کرامتی است برای حقانیت آن زیرا که تمام دستورات دین محمدی صلی اللّه علیه و آله و سلّم مطابق عقل و منطق است.

آری بالاترین نعمتی که خداوند بانسان کرامت نموده همان قوه عقل و فکر است که اختصاص بانسان دارد و همان قوه تمیزی است که راجع بعلوم و معارف حق و باطل را از هم تمیز میدهد و راجع بعملیات ضار و نافع خیر و شر را میشناسد و باعتباری آن را (عقل نظری و عقل عملی) گویند.

تعقل و تفکر رهبر نجات و کلید سعادت است کسی بمقام و رتبه‌ای نخواهد رسید

صفحه : ۳۵۶

مگر از پرتو تفکر و تدبر ایمان تقلیدی کسی را بسعادت و فضیلت نمیرساند کسی از پرتگاه بیخردی و جهالت بشاهراه هدایت رهسپار میگردد که اینکه قوه خداداد خود را بکار اندازد.

و چه بسیار در کتاب کریم و قرآن مجید بالفاظ مختلف تأکید فرموده که تفکر کنید و در خلقت آسمان و زمین و باقی مخلوقات تدبر نمائید آنجا که گفته.

أَ فَلَم يَسِيرُوا فِي الأَرضِ فَتَكُونَ لَهُم قُلُوبٌ يَعقِلُونَ بِها أَو آذانٌ يَسمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعمَى الأَبصارُ وَ لكِن تَعمَى القُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ سوره حج آیه ۴۲ و در حدیث وقتی از معصوم سؤال از عقل میشود در پاسخ میفرماید

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»

یعنی از روی عقل و تدبر در آیات الهی نظر کنید پس از شناسایی در مقام عمل برائید و کسب فضیلت کنید.

أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيارِهِم وَ هُم أُلُوفٌ حَذَرَ المَوتِ گاهی دیدن بچشم را رؤیت گویند و گاهی دیدن بچشم دل را که آن را بصیرت نامند رؤیت گویند و اعتقاد جزمی را نیز گاهی بر آن اطلاق رؤیت کنند أَ لَم تَرَ همزه استفهام انکاری است أُلُوفٌ جمع الف است خطاب به پیغمبر است آیا ندیدی یعنی میدانی کسانی که چندین هزار نفر بودند و از ترس مرگ از شهر و دیار خود بیرون رفتند و خداوند بامر تکوینی حکم موت آنها را صادر نمود و تمام آنها مردند پس از آن زنده گردانید آنها را.

پس از آیات احکام از آداب حج و روزه و نماز و بیان حرمت خمر و بیان احکام ازدواج و طلاق و عده و مهر و ارضاع و غیر اینها در مقام تهدید بر آمده و برای اظهار قدرت و استیلاء خود حکایت اشخاصی را مینماید که اینها از ترس مردن فرار کردند و گمان کردند توانند از حکم خدا یعنی مرگ فرار کنند که کسی گمان نکند بتواند از احکام الهی سر بپیچد و مخالفت نماید و اینکه می‌بینیم بسیاری از مردم شب و روز در نافرمانی و مخالفت بسر میبرند و آسیبی بآنها نمیرسد البته اینکه مهلت مصالح چندی در بر دارد که مربی عالم و حکیم علی الاطلاق عالم بر اوست.

صفحه : ۳۵۷

در اینکه آیـا اینکه الوف از مردم که از مرگ فرار کردنـد و بـامر خـدا مردنـد چه کسانی بودنـد و شـهر آنها کجا بود و بچه گناهی گرفتار مرگ شدنـد و پس از آن بچه سـبب زنده شدند و حکمت در زنده شدن آنها چه بود راجع باین مقالات بین مفسـرین گفتار بسـیاری است که هر یک طوری بیان کرده‌انـد و در اخبار و احادیث از معصومین نیز باختلاف روایت شده در تفسـیر قمی است که وقتی در شام مرض طاعون بسیار شـد پس جماعت بسـیاری از ترس مردن از شام بیرون رفتند در بیابانی و تمامی آنها در یک شب مردنـد و مرده‌های آنها مانـد تا وقتی که اسـتخوانهایشان پدیـد گردیـد و راهگذران بپای خود اسـتخوانها را از توی راه عقب میزدند پس از آن خداوند آنها را زنده نمود و مدتهای مدیدی زندگانی کردند تا وقتی که بمرگ طبیعی مردند.

و از کتـاب احتجـاج از صـادق آل محمّـد صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم در معنی آیه چنین روایت میکننـد که فرمـود خداونـد زنـده گردانیـد طائفه بسـیاری را که از طاعون فرار نمودنـد پس خداونـد امر کرد بمردن آنها و آنها مردند و مدت زمانی بدن آنها ماند تا وقتی که استخوان آنها پوشیده گردید و بندهای بدن آنها از هم جدا شد و خاک گشتند پس خداوند آنها را زنده گردانید در وقتی که خواست بـدعای پیمبری که نام او حزقیل بود که او دعاء کرد و اجزاء بـدن آنان جمع گردیـد و ارواح آنها برگشت با بـدان آنها بهمان هیئتی که اول بودند و هیچ یک از آنها باقی نماند مگر اینکه زنده گردید و مدتهای مدیدی زندگانی نمودند.

و روایـات دیگری بهمین مضـامین در کـافی و غیر آن رسـیده و اگر بخـواهیم گفتـار مفسـرین را راجع بـاین آیه تـذکر دهیم سـخن طولانی میگردد و چندان فائده‌ای در گفتار آنها بنظر نمی‌آید.

فَقـالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحیـاهُم إِنَّ اللّهَ لَـذُو فَضـلٍ عَلَی النّـاسِ خلاـصه در اینکه مبارک آیه و بیان اینکه حکایت اسـراری و رموزی نهفته چنانچه تمامی قصص و حکایات قرآنی چنین است.

اول آیه تهدید و انذار است و بیان اینکه انسان در هر کجای عالم باشد از

صفحه : ۳۵۸

حیطه اقتدار او خارج نیست و تقدیرات الهی در باره وی نافذ است و چون بعد از آیات احکام و نوامیس الهی است شاید اشاره دارد به اینکه همـانطوری که نمیتـوان از تحت اقتـدار او خـارج گردیـد هر کجـا روی ملـک او و تمـام اجزاء موجـودات زیر فرمـان اویند همـانطور نمیتوان از تحت فرمان او خارج گردیـد که هر کس از فرمان او سـرپیچید بزودی در قهر و غلبه او واقع میگردد و آخر آیه وعـده و رجاء و امیـدواری است اول وعیـد است آخر وعـده اول را میترساند از عذاب دنیوی بمرگ بیموقع و هلاکت، آخر امیدوار میگرداند بحیات و زندگانی قانون قرآن اینطور است که هر جا وعده بثواب دهد در عقب وعید و تهدید بعذاب میدهد و بعکس هر جا تهدید بعذاب نماید در پس آن امیدوار میگرداند بثواب و رحمت.

و اینطور بیان اشاره باین است که انسان بایستی همیشه بین خوف و رجاء باشد در حدیثی از صادق آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسـیده که از پدر بزرگوار خود چنین نقل مینماید که فرموده «هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آنکه در قلب او دو نور موجود است نور خوف و نور رجاء اگر با هم موازنه کنند (یعنی اگر با هم بسنجند) ذره‌ای با هم تفاوت ندارند.

آری خوف و رجـاء دو اصـل بزرگ و دو شـرط مهم از اصول اخلاقی و ایمانی بشـمار میرود و تساوی آنها عبارت از اعتـدال و حد وسط ما بین یأس از کرم خداونـدی و غرور نفسانی برحمت ایزدی پدید میگردد، تساوی بین خوف و رجاء و اعتدال آن یک شـرط اساسی از اصول دیانت و اول قدم راه سعادت و پیش قراول قافله راه روان بسوی خدا میباشد.

و ممکن نیست کسی بتواند قدم در راه سعادت و فضیلت گذارد مگر از پرتو خوف و رجاء زیرا ابتداء قوای سبعی و بهیمی در انسان

غالب و مستولی است اگر نبود تازیانه خوف از عذاب و نوید رحمت و امیدواری بثواب ممکن نبود اینکه نفس سرکش طاغی یاغی رام گردد و بار اطاعت بر گردن نهد و مادامی که انسان گرفتار هوی و هوس و مبتلا بهزار گونه آرزو و آمال است چگونه تواند توجه نماید بعالم اله و از انوار فیض او استمداد طلبد اینکه است که خداوند در بسیاری از آیات قرآنی وعده و تهدید بعذاب و نوید بمغفرت و ثواب را مقابل هم انداخته که نه مأیوس باشیم

صفحه : ۳۵۹

از کرم خداوندی و نه بغرور نفس و امید رحمت دست از عمل برداریم.

و سرّ دیگری که از اینکه آیه بنظر میرسد اینکه است که از اینکه حکایت بما بفهماند زنده شدن در قیامت واقع است همان طوری که اینکه جماعت بسیار پس از مردن و پراکنده شدن اجزاء بدن زنده شدند اینطور خداوند اجزاء خاك شده مردگان را در قیامت زنده میگرداند.

وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ لا یَشکُرُونَ و اینکه بیشترین افراد بشر شکرگزار نیستند چنانچه در جای دیگر وَ قَلِیلٌ مِن عِبادِیَ الشَّکُورُ برای اینکه است که شکر یکی از خصوصیات و امتیازات انسان کامل بشمار میرود و مقصود از چنین شکری که اختصاص بانسان کامل دارد نه فقط شکر زبانی است مثل گفتن «شکرا للّه» یا «حمدا للّه» بلکه مقصود آن شکری است که یکی از اوصاف حمیده و ردیف صفات فاضله انسانی و آن حصول حالت و ملکه امتنان و سپاس‌گزاری است که پس از حصول ملکات و اوصاف چندی در نفس تمرکز مینماید که از جمله آنها شناختن نعمت و منعم است وقتی خدا را ببزرگی شناختیم البته هر نعمتی را بزرگ میدانیم و قدرشناسی میکنیم و دیگر حقیقت شکرگزاری باین است که هر نعمتی را بمصرفی که برای آن افاضه نموده بموقع خودش اجرا نمائیم و در غیر موقع آن صرف ننمائیم.

وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ و جهاد کنید در راه خدا و بدانید که خداوند شنوا و دانا است.

بین مفسرین در اینجا دو قول است یکی آنکه خطاب بهمان کسانی است که مردند و بعد زنده شدند که اصلا سبب اینکه بعذاب گرفتار شدند همین بوده که از جهاد فی سبیل اللّه فرار نمودند اینکه بود که عذاب برای آنها نازل گردید و پس از آنکه زنده گشتند باز مأمور بجهاد شدند.

و دیگر آنکه خطاب بامت پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که امر مینماید آنها را

صفحه : ۳۶۰

بجهاد فی سبیل اللّه و اگر معنی اول باشد باید کلامی در تقدیر گرفت و بایستی بگوید گفته شد بآنها جهاد کنید. و اگر کلام بوجه خود بدون حذف و اضماری واقع شود بهتر است پس باین اعتبار معنی دوم بهتر است لکن باعتبار اینکه عذاب بدون تقصیر وارد نمیشود و نیز بدون جهت مردگان زنده نمیشوند و البته یک دفعه مردن آنها بسببی بوده و نیز زنده شدن آنها از روی حکمتی بوده معنی دوم بهتر بنظر میآید که سبب گرفتاری آنان مخالفت امر بجهاد بوده باشد.

مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللّهَ قَرضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ کیست آن کس که بخدا قرض دهد قرض نیکو اینطور خطاب و کلام را برای تشویق آرند و در اینکه آیه امر نفرموده و کسی را ملزم ننموده که حتما بایستی انفاق کنی مثل اینکه امر الزامی فرموده بجهاد و باقی واجبات بلکه بطور استفهام که کیست که بخدا قرض دهد اهمیت انفاق را میرساند و نکته کلام اینجا است که خود را مدیون بشمار آورده اشاره به اینکه همین طوری که مدیون ملزم است که دین را ادا کند کأنه خداوند نیز خود را ملزم نمودم که عوض دهد با منافع بسیار.

قرض در لغت بمعنی قطع است و قیچی را مقراض گویند برای اینکه ناخن و پارچه و چیزهای دیگر را قطع میکند.
و وام را قرض گویند باعتبار اینکه قطعه‌ای از مال بریده میشود و اینکه اینکه آیه شامل تمام انفاقات میشود یا اختصاص بمستحبات دارد ظاهر از سیاق آیه چنین بر میآید که مقصود آن انفاقاتی است که زائد بر قدر واجب باشد و ممکن است مقصود از قرض بخدا قرض الحسنه ببندگان خدا باشد.
و بعضی از مفسرین گفته‌اند معنی آیه چنین است که کیست قرض دهد محتاجین از بندگان خدا را.
در حدیث آمده روز قیامت خداوند خطاب عتاب‌آمیز می‌کند ببعضی مردم که ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی آشامیدنی خواستم ندادی جامه خواستم ندادی گوید بار خدایا تو منزهی کی و چه وقت از من طعام و شراب و جامه خواستی

صفحه : ۳۶۱

من ندادم جواب میرسد فلان بنده گرسنه من از تو طعام خواست و فلان برهنه از تو جامه خواست ندادی امروز فضل خود را از تو باز گیرم همان طوری که تو از وی باز گرفتی.
و اینکه آیه دلالت دارد که دادن بفقیر حقیقتا دادن بخدا است چنانچه فرموده أَ لَم یَعلَمُوا أَنّ‌َاللّه‌َ هُوَ یَقبَل‌ُ التَّوبَةَ عَن عِبادِهِ وَ یَأخُذُ الصَّدَقاتِ و همین طوری که انفاق کردن در راه خدا فضیلت دارد قرض دادن ثوابش زیادتر است، حدیث از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که بر در بهشت نوشته شده که صدقه را ده برابر حسنه است و قرض را هیجده برابر.
از سفیان ثوری است که گفته چون آیه مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَه‌ُ عَشرُ أَمثالِها فرمود آمد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفت بار خدایا اینکه آیه آمد مَثَل‌ُ الَّذِین‌َ یُنفِقُون‌َ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ گفت خدایا بیفزا اینکه آیه آمد إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُون‌َ أَجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ (تفسیر ابو الفتوح) فَیُضاعِفَه‌ُ لَه‌ُ أَضعافاً کَثِیرَةً کسی که بخدا قرض داد خداوند بچندین برابر مال وی را زیاد میکند و اینکه زیادتی راجع بفوائد و انتفاعات دنیوی است که در اثر انفاق مترتب بر مال میگردد و البته ثواب اخروی که تفضلا خداوند بمحسنین عنایت میکند زیادتر است.
وَ اللّه‌ُ یَقبِض‌ُ وَ یَبصُطُ مفسرین گویند وَ اللّه‌ُ یَقبِض‌ُ وَ یَبصُطُ یعنی خدای تعالی روزی را تنگ میگرداند و فراخ مینماید بدلیل اینکه قبض بمعنی امساک آمده در قوله تعالی وَ یَقبِضُون‌َ أَیدِیَهُم که اعتراض بکسانی است که نفقه را تنگ می‌گیرند و بسط بمعنی وسعت در رزق آمده بدلیل اینکه فرموده وَ لَو بَسَطَ اللّه‌ُ الرِّزق‌َ لِعِبادِهِ و گویند قبض و بسط کنایه از بخل و سخاوت است.

صفحه : ۳۶۲

و شاید اینکه سه جمله راجع باول آیه باشد که پس از آنکه مردم را تشویق و تحریص مینمایند بر انفاق مال و خود را مدیون میشمارد برای مزید احسان بخواهد بفرماید آنچه میدهید خدا میگیرد بدلیل قوله تعالی وَ یَأخُذُ الصَّدَقاتِ و خدا زیاد میکند و وسعت میدهد مال شما را فَیُضاعِفَه‌ُ لَه‌ُ أَضعافاً کَثِیرَةً وَ إِلَیهِ تُرجَعُون‌َ و بازگشت و سر انجام کار شما بسوی اوست و آنچه کنید از خوب و بد نزد او خواهید یافت.
آری اساس قومیت و مدنیت و ملیت روی دو اصل و دو پایه استوار گردیده یکی بذل جان و دیگری بذل مال، ملل راقیه عالم مدیون جوانهای رشید جنگجو میباشند که در اثر فداکاری روح مدنیت و ملیت را قوت و شوکت داده‌اند و اهل ملت خود را از اسارت بیگانگان رهایی داده و در سریر عزت و سیادت و شرافت زندگانی خود را ادامه میدهند.
شکی نیست که قوت و شوکت هر ملل و جامعه‌ای بثروت آن جامعه و بذل مال و مواسات و انفاق بین اهل آن جامعه صورت میگیرد چنانچه معروف و مشهور بین تمامی ملل اسلامی است بلکه باعتراف تمام دانشمندان عالم دین اسلام بدو چیز قوت گرفت:

یکی شمشیر علی علیه السلام و دیگری مال خدیجه.
اینکه است که در اینکه آیات خداوند پس از آنکه امر میفرماید بجهاد با کفار توصیه میفرماید بانفاق و اینقدر انفاق مالی را اهمیت میدهد که گویا خود را مدیون بحساب می‌آورد، و شاید اشاره باین باشد که کسی که مال خود را در راه قوت و شوکت جامعه اسلامی مصرف نماید گویا وام بخدا داده زیرا که یاری دین خدا یاری اوست چنانچه فرموده إِن تَنصُرُوا اللّهَ یَنصُرکُم که چنین تفسیر شده که مقصود از یاری کردن خدا یاری کردن دین خدا است.

صفحه : ۳۶۳

[سوره البقرة (۲): آيات ۲۴۶ تا ۲۵۴]

اشاره

أَ لَم تَرَ إِلَی المَلَإِ مِن بَنِی إِسرائِیلَ مِن بَعدِ مُوسی إِذ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابعَث لَنا مَلِکاً نُقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ قالَ هَل عَسَیتُم إِن کُتِبَ عَلَیکُمُ القِتالُ أَلاّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلاّ نُقاتِلَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ قَد أُخرِجنا مِن دِیارِنا وَ أَبنائِنا فَلَمّا کُتِبَ عَلَیهِمُ القِتالُ تَوَلَّوا إِلاّ قَلِیلاً مِنهُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمِینَ (۲۴۶) وَ قالَ لَهُم نَبِیُّهُم إِنَّ اللّهَ قَد بَعَثَ لَکُم طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أَنّی یَکُونُ لَهُ المُلکُ عَلَینا وَ نَحنُ أَحَقُّ بِالمُلکِ مِنهُ وَ لَم یُؤتَ سَعَةً مِنَ المالِ قالَ إِنَّ اللّهَ اصطَفاهُ عَلَیکُم وَ زادَهُ بَسطَةً فِی العِلمِ وَ الجِسمِ وَ اللّهُ یُؤتِی مُلکَهُ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ (۲۴۷) وَ قالَ لَهُم نَبِیُّهُم إِنَّ آیَةَ مُلکِهِ أَن یَأتِیَکُمُ التّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِن رَبِّکُم وَ بَقِیَّةٌ مِمّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ تَحمِلُهُ المَلائِکَةُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لَکُم إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۲۴۸) فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالجُنُودِ قالَ إِنَّ اللّهَ مُبتَلِیکُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنهُ فَلَیسَ مِنِّی وَ مَن لَم یَطعَمهُ فَإِنَّهُ مِنِّی إِلاّ مَنِ اغتَرَفَ غُرفَةً بِیَدِهِ فَشَرِبُوا مِنهُ إِلاّ قَلِیلاً مِنهُم فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لا طاقَةَ لَنَا الیَومَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاقُوا اللّهِ کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرِینَ (۲۴۹) وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفرِغ عَلَینا صَبراً وَ ثَبِّت أَقدامَنا وَ انصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرِینَ (۲۵۰)
فَهَزَمُوهُم بِإِذنِ اللّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللّهُ المُلکَ وَ الحِکمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ وَ لَو لا دَفعُ اللّهِ النّاسَ بَعضَهُم بِبَعضٍ لَفَسَدَتِ الأَرضُ وَ لکِنَّ اللّهَ ذُو فَضلٍ عَلَی العالَمِینَ (۲۵۱) تِلکَ آیاتُ اللّهِ نَتلُوها عَلَیکَ بِالحَقِّ وَ إِنَّکَ لَمِنَ المُرسَلِینَ (۲۵۲) تِلکَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم عَلی بَعضٍ مِنهُم مَن کَلَّمَ اللّهُ وَ رَفَعَ بَعضَهُم دَرَجاتٍ وَ آتَینا عِیسَی ابنَ مَریَمَ البَیِّناتِ وَ أَیَّدناهُ بِرُوحِ القُدُسِ وَ لَو شاءَ اللّهُ مَا اقتَتَلَ الَّذِینَ مِن بَعدِهِم مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ وَ لکِنِ اختَلَفُوا فَمِنهُم مَن آمَنَ وَ مِنهُم مَن کَفَرَ وَ لَو شاءَ اللّهُ مَا اقتَتَلُوا وَ لکِنَّ اللّهَ یَفعَلُ ما یُرِیدُ (۲۵۳) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِمّا رَزَقناکُم مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ یَومٌ لا بَیعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ الکافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ (۲۵۴)

صفحه : ۳۶۴

ترجمه:

آیا ندیدی آن گروه بنی اسرائیل را بعد از موسی (ع) وقتی تقاضا کردند از پیمبری که بسوی آنها فرستاده شده بود که رئیس برای ما تعیین نما که در راه خدا جهاد کنیم آن پیمبر گفت وقتی جهاد برای شما واجب گردد مبادا نافرمانی کنید گفتند چگونه حاضر نمی‌گردیم در راه خدا جهاد کنیم در صورتی که ما را از شهر و دیار و پسرهای خود بیرون کردند پس چون برای آنها جهاد واجب گردید از حکم جهاد اعراض نمودند مگر عده کمی از آنها و خدا دانا است بستمکاران

و پیمبر آنها گفت خداوند طالوت را بپادشاهی انتخاب نموده گفتند چگونه طالوت بر ما سلطان باشد در صورتی که ما بسلطنت شایسته‌تریم زیرا که او را ثروت و مالی نیست آن پیمبر در جواب آنها گفت خدا او را برگزید و برتری داد بر شما و او را بعلم و دانش و قوّت جسمانی بر شما افزونی بخشید و خداوند سلطنت عطا می‌کند بهر کس بخواهد،

و پیمبر آنها بآنها گفت نشانه شاهی او اینکه است که تابوتی که در آن سکینهٔ است و از آل موسی و از آل هارون باقی مانده ملائکه آن را از جانب پروردگار حمل نموده‌اند و اینکه تابوت هر آینه نشانه و علامتی است برای شما اگر شما ایمان دارید

صفحه : ۳۶۵

پس وقتی طالوت لشگر کشید بسپاه خود گفت خدا شما را آزمایش مینماید بنهر آبی کسی که از آن آب آشامید از من نیست و کسی که از آن نیاشامید از من است مگر آنکه یک کفی از آن بگیرد پس تمام لشگر از آن آب آشامیدند مگر عده کمی از آنها اینکه بود که وقتی طالوت و سپاه وی مواجه با دشمن شدند لشگر ترسیدند و گفتند ما طاقت جنگ کردن با جالوت و سپاه او را نداریم و آن عده کم (که از آن آب نیاشامیده بودند) و بملاقات رحمت خدا امیدوار بودند گفتند چه بسیار عده قلیلی که بخواست خدا غالب گشته بر جماعت بسیار و خداوند با صابرین است،

و وقتی سپاه طالوت مقابل شدند با سپاه جالوت (در مقام مناجات) گفتند پروردگارا ما را صبر ده و قدمهای ما را ثابت گردان و ما را یاری کن و غالب گردان بر قوم کافرین.

پس بیاری خدا قشون جالوت را شکست دادند و داود جالوت را کشت و خداوند بداود سلطنت و حکمت عنایت نمود و دانا گردانید او را از آنچه میخواست و اگر نبود که بعضی دفع کنند فساد بعضی دیگر را هر آینه زمین فاسد می‌گشت و لکن خداوند صاحب فضل و رحمت است بر تمام اهل عالم،

اینها که گفته شد آیات خدایی است (که ای رسول اکرم) بر تو قرائت نمودیم زیرا که تو از جمله رسولان مرسلی،

و بعضی از رسولان را برتری و فضیلت دادیم بر بعضی دیگر بعضی از پیمبران کسی است که خدا با او تکلم نمود و درجات بعضی از آنها را بلند نمود و بعیسی بن مریم معجزات ظاهر عطا نمودیم و او را مؤید نمودیم بروح القدس (جبرئیل) و اگر خدا میخواست بعد از آمدن پیمبران و ظهور معجزات ظاهر دیگر مردم نزاع و جدال نمیکردند لکن بعضی ایمان آوردند (و تصدیق پیمبران نمودند) و بعضی کافر شدند و اگر خدا میخواست نزاع و جدال بین مردم نبود لکن خدا بآنچه اراده‌اش (از روی حکمت و مصلحت‌اندیشی) تعلق گرفت عمل میکند،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه روزی شما کرده‌ایم در راه خدا انفاق نمائید پیش از اینکه بیاید شما را روزی که در آن روز نه بیع و خرید و فروشی و نه دوستی و نه شفیعی (که شما را یاری و کمک نماید) و کسانی که کافر شدند آنها ستمکارانند.

صفحه : ۳۶۶

توضیح آیات

أَ لَم تَرَ إِلَی المَلَإِ مِن بَنِی إِسرائِیلَ مِن بَعدِ مُوسی إِذ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابعَث لَنا مَلِکاً نُقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ «ملاء» جماعت بسیاری را گویند که از بزرگان و اشراف باشند خطاب به پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که آیا ندیدی یعنی تو از راه وحی میدانی و بچشم دل می- بینی که جماعت بسیاری از اشراف بنی اسرائیل از پیغمبر خود خواهش نمودند که برای ما پادشاهی تعیین نما که با ما در راه خدا جهاد نماید و در اینکه پیمبر آنها که بود بین مفسرین گفتاری است:

۱- یوشع بن نـون از ذریه ابراهیم (ع) بوده. (قتـاده) ۲- نامش شـمعون بوده که نسـبت وی بیعقوب میرسد. (سدی) ۳- بعضـی دیگر گفته‌اند اشـموئیل بوده که بزبان عبرانی اسـماعیل باشد (تفسیر ابو الفتوح رازی) جماعتی از مفسرین گفته‌اند چون جناب موسی (ع) زنـدگانی را بـدرود گفت و یوشع بن نون را خلیفه گردانیـد و او در بین مردم احکـام تورات را اجرا مینمود تا هنگام موت کالب را خلیفه خود گردانید، پس از آن خداوند حزقیل را بپیمبری فرسـتاد و در زمان وی بنی اسـرائیل طغیان نمودند و عهد خود را فراموش کردنـد و بت‌پرستی را آغاز نمودنـد خداوند الیاس را بپیمبری فرسـتاد و پس از الیاس الیسع بپیمبری آمد و تمامی آن پیمبران بهمان شریعت جناب موسـی (ع) قیام کردنـد تا آنکه بر آنان دشـمنی پدیـد گردیـد که وی را بلشـنا می‌گفتنـد و او از طائفه جالوت بود و جالوتیـان از ساحـل بحر روم تـا بمصـر و فلسـطین را تصـرف نمودنـد و بر بنی اسـرائیل استیلاء و تصـرف یافتنـد بعضـی از آنـان را می‌کشـتند بعضـی را اسیر میگرفتند تا چهار صد و چهل نفر از شاهزادگان آنها را ببردگی و اسـیری گرفتند و جزیه بر آنها نهادند و تورات را از آنان گرفتند و بنی اسرائیل را سخت تحت فشار آنها بودند و پیمبری بین آنها نبود و از

صفحه : ۳۶۷

خدا میخواسـتند که پیغمبری بین آنان مبعوث گرداند که دفع شـرّ دشمن از آنها بکند و نزدیک بود که بکلی نسل نبوت از بین آنها مفقود گردد فقط زنی از آنها آبسـتن بود امیـدوار بودنـد که آن طفل پیمبر باشـد تا آنکه آن زن پسـری زائید و نام وی را اشـموئیل نهادند، وقتی از مادر متولد شد تکبیر گفت چون بزرگ شد در بیت المقدس او را بپیری سپردند که از علمای بنی اسرائیل بود و باو علم تورات میآموخت چون بالغ شد شبی آن پسر در پهلوی پیر خفته بود جبرائیل بصدای همان پیر وی را صدا زد کودك از خواب جست و گفت ای پیر تو مرا صـدا زدی گفت بخواب خیز است، ثانیا باز او را صـدا زد پیر باو گفت جواب مـده و بخواب دفعه سوم جبرئیـل پیـدا شـد و بـاو گفت تو پیمبری برخیز و پیام خود را بمردم برسان وقتی او رسالت خود را بمردم ابلاغ نمود گفتنـد از خـدا بخواه برای مـا پادشـاهی فرسـتد که در راه خـدا جهـاد کنـد، و در آن وقت جنـگ کردن فقـط راجع بسـلاطین بود و تعیین قوانین و احکام با پیمبران.

و بعضـی از مفسرین گفته‌اند خداوند اشموئیل را بپیمبری فرستاد و او چهل سال پیغمبری کرد و جامعه بنی اسرائیلیان را اصلاح نمود پس از آن جـالوت و امـالقه پدیـد گشـتند آن وقت بنی اسـرائیلیان گفتنـد پادشـاهی برای ما تعیین نما که ما با او در راه خـدا جنگ کنیم. (پایان) قالَ هَل عَسَیتُم إِن کُتِبَ عَلَیکُمُ القِتالُ أَلّا تُقاتِلُوا هل بمعنی استفهام و عسی از افعال مقاربه است، و بعضی از قراء عسیتم بکسـر سـین قرائت نموده‌اند و باقی بفتحه و اگر بکسـر سـین قرائت شود بمعنی عصـیان و مخالفت میشود یعنی اشـموئیل گفت شاید وقتی برای شما جنگ نوشته شود و لازم گردد شما مخالفت کنید و بجنگ حاضر نشوید گفتند:

قالُوا وَ ما لَنا أَلّا نُقاتِلَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ قَد أُخرِجنا مِن دِیارِنا وَ أَبنائِنا ما اسـتفهامیه است یعنی چگونه ما حاضر نمیشویم بجهاد کردن در صورتی که ما را از دیار و خانه‌ها و فرزندان و اهل خود بیرون کردند.

صفحه : ۳۶۸

فَلَمّا کُتِبَ عَلَیهِمُ القِتالُ تَوَلَّوا إِلّا قَلِیلًا مِنهُم پس از آنکه خداونـد سـلطانی برای آنهـا گمـاشت و مـأمور بجهـاد شدنـد از قول خود برگشـتند و از جنگ اعراض نمودند و حاضـر نشدند بجنگ نمودن مگر اندکی از آنان وَ قالَ لَهُم نَبِیُّهُم إِنَّ اللّهَ قَد بَعَثَ لَکُم طالُوتَ مَلِکاً پس از آنکه از پیغمبر خود خواهش نمودنـد سـلطانی برای آنهـا بگمـارد که با دشـمنان آنان بجنگـد آن پیمبر گفت خـداوند طالوت را برای شـما سـلطان قرار داده گفتند چگونه طالوت بر ما سلطان باشد در صورتی که ما سزاوارتریم بممالک داری و طالوت مردی است فقیر و بی‌بضاعت.

قالَ إِنَّ اللّه اصطَفاه عَلَیکَم وَ زادَهُ بَسطَةً فِی العِلمِ وَ الجِسمِ پیمبر در پاسخ گفت خدا طالوت را بر شما تفوّق و برتری داده بدو چیز یکی بعلم و دیگری بجسم.

بعضی از مفسرین چنین گفته بنی اسرائیلیان گفتند طالوت نه از خاندان نبوت مثل موسی و عیسی است و نه از خاندان سلطنتی است مثل داود و سلیمان و علاوه فقیر و درویش است و چنین کسی چگونه لایق سلطنت میباشد.

پیمبر در پاسخ گفت شرافت بمال و نسب نیست سلطنت شخصیّت و لیاقت میخواهد و آن بمال و مکنت نیست بلکه بعلم سیاست و مملکت‌داری و قوّت و شجاعت بدنی است و او را طالوت می‌گفتند بمناسبت اینکه قامت وی خیلی بلند بوده و از اولادان إبن یامین بشمار میرفت.

وَ اللّه یُؤتِی مُلکَه مَن یَشاءُ وَ اللّه واسِعٌ عَلِیمٌ تمام عوالم وجود ملک خدا است قبض و بسط بدست اوست تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ وقتی صدر و ذیل آیه را با هم جمع کنیم چنین استفاده میشود که با اینکه عالم ملك خدا است و از راه کرم و احسان بهر کس هر چه بخواهد عطا می‌کند و هر

صفحه : ۳۶۹

تصرفی که بخواهد در آن میکند و کسی را نرسد بر او اعتراض نماید که چرا چنین و چنان کردی با اینحال آنچه کند از روی حکمت و نظام و مصلحت کون می‌کند ساحت قدس مربی و ناظم عالم از عبث و بیهوده‌کاری منزه و مبرا است.

وَ قالَ لَهُم نَبِیُّهُم إِنَّ آیَةَ مُلکِهِ أَن یَأتِیَکُمُ التّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ در اینکه در آن تابوتی که نشانه سلطنت طالوت بود چه بوده بین مفسرین گفتاری است و اختلاف آنان ناشی از اختلاف اخبار است:

۱- مقصود از تابوت صندوق تورات است و چون بنی اسرائیل بعد از موسی (ع) طغیان نمودند و سرکشی کردند خداوند آن صندوق را از میان آنها بالا برد و پس از آنکه آنها از آن پیمبر نشانه‌ای برای سلطنت طالوت خواستند آن صندوق بتوسط ملائکه بزمین فرود آمد نزد طالوت. (إبن عباس) ۲- خداوند برای آدم صندوقی فرود آورد که در آن تماثیل تمام پیمبران از آدم تا خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نقش شده بود و از چوب شمشاد تعبیه شده بود و بمقدار سه ذرع در دو ذرع طول و عرض داشت و اینکه صندوق نزد آدم (ع) بود و بعد از آدم بین اولاد وی دست بدست میگشت تا بیعقوب (ع) رسید پس از آن بدست بنی اسرائیلیان بود تا بموسی رسید و موسی (ع) تورات و بعضی چیزهای دیگر در آن نهاد و بین بنی اسرائیل دائر بود و چون بنی اسرائیلیان مخالفت ورزیدند خداوند امالقه را بر آنها مسلط گردانید و تابوت را از آنان ربودند و در جاهای کثیف مثل مستراح و محل کثافات گذاردند و هر کس در آن مستراح میرفت مبتلا میگردید بمرض بواسیر اینکه بود که خداوند صندوق را از آنها گرفت و چهار ملك برای محافظت آن گماشت وقتی مردم نشانه پادشاهی طالوت را خواستند آن صندوق را بتوسط آن چهار ملك بطالوت رسانید، و گفتگوی دیگری نیز در اینجا شده که در بیان او چندان فایده‌ای بنظر نمی‌آید.

فِیهِ سَکِینَةٌ مِن رَبِّکُم آن صندوقی بود که در آن سکونت و اطمینان نفس از طرف پروردگار شما پدید میگردید بعضی از دانشمندان چنین اظهار داشته‌اند که لفظ سکینه در سه معنی استعمال شده.

صفحه : ۳۷۰

۱- همان صندوقی است که نشانه پادشاهی طالوت قرار داده و آن معجزه پیمبری از پیمبران بوده که وقتی در میدان جنگ میگذاشتند صدایی از آن بیرون میآمده که قلب دشمن را میلرزانیده.

۲- آن لطائف حکمتی است که خداوند القاء مینماید بزبان فیلسوفی که در مقام بیان حکمت و فلسفه است، ۳- آن الهامات و

اسراری است که خداوند بطریق وحی بقلب انبیاء القاء میگرداند یا آن چیزی است که بقلوب مؤمنین ظهور و بروز میگرداند و آن قوّت و روح و نوری است از طرف حق تعالی که خائف را مطمئن میگرداند و محزون را تسلی میدهد چنانچه در کتاب کریمش فرموده فَأَنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤمِنِينَ و بعضی گفته‌اند تابوت قلب است و سکینهٔ آنچه در اوست از علم و اخلاص و ذکر خدا که قلبها بآن مطمئن میگردند و آمدن او اشاره بقلبی است که جای علم و وقار است. (مجمع البیان) آری چنانچه از اخبار و گفتار مفسرین بر میآید آن تابوتی که نشانه سلطنت طالوت قرار داده اگر چه ظاهرا صندوقی بوده محسوس و منطوی بر اسرار و رموز محیر العقول لکن قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطن آن را نیز باطنی است که معصوم تا هفت بطن میشمارد.

و چنانچه بعضی از دانشمندان گفته‌اند برای آیات قرآنی چهار مرتبه است که هر یک از اینکه چهار مرتبه را عرض عریضی است: عبارات، اشارات، لطائف، حقائق که فهم هر مرتبه‌ای از آن راجع بمرتبه‌ای از ایمان است و همین طوری که مردم در معرفت و ایمان تفاوت دارند در فهم آیات و اسرار قرآنی نیز همه بیک درجه نیستند.

پس شاید مقصود از قوله تعالی سَكِينَةٌ مِن رَبِّكُم اطمینان نفس و سکونت و استقامت در دین و ثبات در توحید و ایمان یقینی باشد بدون تزلزل و اضطراب زیرا که از خصوصیات ایمانی که بدرجه اطمینان برسد اینکه است که قلب و دل انسانی را مثل کوه پابرجا میگرداند که بادهای مخالف اوهام وی را تکان نمی‌دهد و نیز در مشکلات زندگانی چون اتکاء و بستگی خود را بحقیقت میداند بحلقه محکمی چنگ زده که گسستگی ندارد و نظیر اینکه آیه در قرآن مجید بسیار است مثل آنجا که

صفحه : ۳۷۱

فرموده هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤمِنِينَ و کسی که فاقد چنین سکونت و اطمینان قلبی باشد همیشه در ظلمات افکار و تهاجم موهومات و خیالات فاسده شیطانی گرفتار و مغلوب هواهای نفسانی و هموم و غموم بر وی مسلط گشته هر گوشه خاطرش مبتلاـ بغمی خانه دلش از ظلمات و هم و طبع تیره و تار گردیده و چون عالم طبیعت همیشه در کون و فساد و تغیر و تبدل است اینکه است کسی که چنگ نزند بحلقه محکم توحید و از مبدء عالم استمداد نجوید آن سکونت قلبی که عبارت از اطمینان نفس بمقام توحید است وی را میسر نگردد و در نتیجه خانه دلش را جای و مأوای شیاطین گردانیده و مثل عالم طبیعت که داخل در وی است همیشه در اضطراب و نزول است و سکونت برای وی میسر نیست چگونه ممکن است کسی که خود را مقید بچنین عالمی نموده سکونت برای وی میسر گردد همین طوری که عالم طبیعت در تغیر و تبدل دائمی است قلب انسان هواپرست نیز بدنبال وی در حرکت است لکن قلب موحد مثل کوه پابرجا ثابت و استوار و از تزلزل روزگار متزلزل نمی‌گردد زیرا که اتکاء و بستگی وی بجایی است و خود را قائم بکسی گردانیده که ساحت قدس او برتر از عالم طبیعت و منزه و مبرا از آفات امکانی و عدم در حقیقت او تعالی راه ندارد و البته چنین کسی در محل امن و امان قرار گرفته إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ وَ بَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ تَحمِلُهُ المَلائِكَةُ نزدیکترین و خصوصی‌ترین بشخص را آل او گویند و بعضی گویند آل شخص خود آنست زیرا که نزدیکترین بشخص و خصوصی‌ترین او خودش نسبت بخودش می‌باشد و پس از آن اولاد و ذریه وی نزدیکترین و خصوصی‌ترینند نسبت بوی.

و شاید نظر بهمین دو جهت دارد اینکه آل رسول خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را منحصر گردانیده‌اند بعلی و فاطمه و حسن و حسین و ذریه طاهرین او صلوات اللّه علیهم اجمعین زیرا که باتفاق شیعه و سنی علی علیه السلام خصوصی‌ترین مردم بود برسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم و از حیث حسب و نسب و مقام و فاطمه سلام اللّه علیها نزدیکترین مردم بود به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم زیرا که

صفحه : ۳۷۲

حضرتش یگانه فرزندی بود که از او باقی مانده بود و نیز ذریه او نزدیکترین مردمند برسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم بلکه توان گفت چون در اینکه زنها غیر از حجت وقت کسی از ذریه فاطمه معلوم نیست جز سادات آنها نیز از آل پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم محسوب میشوند و بنا بر اینکه توسعه صلواتی که برسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم و آل او فرستاده میشود شامل سادات هم میشود.

(و هذا فوز عظیم) و شاید مقصود از «بقیه» در آیه که موسی (ع) و هارون باقی گذاشته بودند تورات و بعض الواحی بوده که نزد خواص آنها بودیعه باقی مانده و در آن صندوق نهاده بودند و چون آن صندوق نظر بمحتویاتش محترم بوده لهذا ملائکه حافظ و مستخدم آن گماشته بودند.

فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالجُنُودِ قالَ إِنَّ اللّهَ مُبتَلِيكُم بِنَهَرٍ پس از آنکه بنی اسرائیلیان سلطنت طالوت را قبول نمودند و تسلیم وی گردیدند جماعت بسیاری از آنان با او حرکت کردند برای جهاد با جالوت طالوت بآنان اظهار نمود که خداوند شما را میآزماید به اینکه در بین راه بنهر آبی برخورد مینمائید.

فَمَن شَرِبَ مِنهُ فَلَيسَ مِنِّي وَ مَن لَم يَطعَمهُ فَإِنَّهُ مِنِّي از من نیست هر کس از آن آب آشامید یعنی از اهل قشون من نیست و از مجاهدین فی سبیل اللّه محسوب نمیگردد و کسی که از آن آب نیاشامید آن از من است یعنی از مجاهدین فی سبیل اللّه بشمار میرود.

إِلّا مَنِ اغتَرَفَ غُرفَةً بِيَدِهِ اینکه جمله استثناء گردیده از جمله وَ مَن لَم يَطعَمهُ یعنی کسی که از آن نهر نیاشامید مگر بقدر مشتی بکف دست خود چنین کسی از من نیست.

صفحه : ۳۷۳

فَشَرِبُوا مِنهُ إِلّا قَلِيلًا پس تمام آن قشون انبوه از آن آب خوردند مگر اندکی از آنان که با شدت عطش از آشامیدن آب خودداری نمودند.

و در احادیث و اخبار از طریق شیعه و سنی رسیده که آن عدهای که از آن آب نخوردند سیصد و سیزده مرد بودند و در حدیث از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که روز بدر فرمود امروز عدد اصحاب ما عدد اصحاب طالوت است و عدد اصحاب رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم در آن روز سیصد و سیزده نفر بودند و از آن جماعت بسیار که گویند هفتاد هزار یا هشتاد نفر مرد جنگی بودند همه آب خوردند مگر اندکی و آنها کسانی بودند که یا اصلا از آن آب نخوردند یا بمشتی قناعت نمودند.

آری همیشه امتحان بین افراد بشر جریان داشته و دارد (تا سیه روی شود هر که در او غش باشد) و منافق و دروغگو رسوا گردد ببین چگونه در ابتدای امر تدلیس شیطان ظاهر گردید در آنجا که مأمور گردید بآدم سجده کند تا اینکه حقیقت شیطانیت وی آشکار گردد و ساحت قدس ملائکه بتلبیس ابلیسیت آن لعین آلوده نگردد و معلوم شود که او شیطانی است بصورت خود را شبیه بملائکه گردانیده.

پس از آن در افراد بشر خود آدم و حوا امتحان گردیدند بنهی از خوردن شجره پس از آن دو پسران آدم هابیل و قابیل در بوته امتحان در آمدند بلکه پیمبران نیز بنوبه خود هر یک در مورد امتحان واقع میگردیدند و نیز در زمان هر پیمبری از پیمبران بمحض اظهار ایمان از کسی پذیرفته نمیگردید مگر وقتی که از بوته امتحان خالص بیرون میآمدند و اشاره بهمین دارد آنجا که فرموده أ حَسِبَ النّاسُ أَن يُترَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا يُفتَنُونَ وَ لَقَد فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبلِهِم فَلَيَعلَمَنَّ اللّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعلَمَنَّ الكاذِبِينَ«۱» سوره عنکبوت آیه اول.

---

(۱) آیا مردم چنین گمان میکنند که بمحض اینکه بگویند ایمان آوردیم از آنان پذیرفته میشود و آنها را در مورد آزمایش نمی‌آورند و بحقیقت آزمودیم کسانی که پیش از آنها بودند تا اینکه معلوم شود و تمیز داده شود که راستگو کیست و دروغگو کدامست.

صفحه : ۳۷۴

پس آن کس که در جاده شریعت و حقیقت قدم میگذارد بایستی چشم و گوش خود را باز کند و مواظب و مراقب حال خود باشد که در موقع امتحان مردود نگردد و جوهر وجود وی از بوته امتحان خالص بیرون آید و گر نه رسوا میگردد و دروغ او فاش میشود.
فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ پس از آنکه طالوت با آن عده قشون از آن نهر آب گذشتند.
قالُوا لا طاقَةَ لَنَا الیَومَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ ظاهرا آنهایی که چنین گفتند آن عده لشگریانی بودند که از آن آب نهر آشامیده بودند که اثر نفس‌پرستی در آنان بروز نموده گفتند ما طاقت مقاومت با جالوت و قشون وی نداریم اینکه بگفتند و از طالوت بر گشتند.
قالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاقُوا اللّهِ کسانی که گمان میکردند خدا را ملاقات می‌کنند، مفسرین گویند ظن در بسیاری از آیات قرآن بمعنی علم آمده و ملاقات خدا یعنی نزدیک شدن بثواب و رحمت خدا پس بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود آن جماعتی که یقین داشتند برحمت خدا و اینکه بپاداش عمل خود خواهند رسید گفتند.
کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذنِ اللّهِ چه بسیار عده کمی که بخواست خداوند غالب شدند بر جماعت بسیار.
وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرِینَ و خداوند با اشخاص صابر و بردبار است اگر چه بدلالت آیه مبارکه:
وَ هُوَ مَعَکُم أَینَ ما کُنتُم ذات احدیت بآن معنایی که منافی با مقام قدس نباشد با هر فردی از مؤمنین همراهست بلکه با هر موجودی معیت قومیّت دارد و بهر کسی نزدیکتر از رگ گردن وی است یا او نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ مِن حَبلِ الوَرِیدِ لکن

صفحه : ۳۷۵

خصوصیت زائدی که بصابرین نسبت میدهد شاید از باب زیاده نسبتی است که اشخاص بردبار و فداکار خصوصا کسانی که جان گرانبهای خود را در راه رضای حق تعالی فدا میدهند پدید گشته زیرا که مجاهدین و فدویان راه خدا در اثر بردباری و مقاومت و عزم ثابت و قوت اراده و روح جدیدی در آنان بروز و ظهور مینماید و همیشه زنده و جاویدند بحیات روحانی و علی الدوام افاضه میگردد بآنها نور رحمتی که رهبر و پیشرو آنها میگردد تا اینکه بجوار حق تعالی نزدیک گردند پس همانطوری که آنها با خدا میباشند باعتبار مقاومت و ایستادگی و پایداری در مقام بندگی خداوند نیز نسبت بآنها مزید عنایت دارد و همیشه مشمول رحمت و نظر لطف او هستند و چنین نور و روح جدیدی بدون صبر و متانت و استقامت در طریق حق و بندگی و تحصیل تقوی کسی را میسر نخواهد شد.
وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفرِغ عَلَینا صَبراً وَ ثَبِّت أَقدامَنا وَ انصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرِینَ وقتی قشون طالوت که شاید همان سیصد و سیزده نفر بودند برخورد نمودند به قشون جالوت و دیدند که عدد آنها بسیار است و گویند آنان هفتاد و شش هزار نفر بودند و جالوت مردی بود کهن و شجاع در برابر آنان خود را ضعیف و ناتوان پنداشتند اینکه بود که بخدا پناه بردند و از او یاری و کمک طلبیدند، و چون میدانستند ظفر و پیروزی دنبال صبر پدید میگردد و بدون صبر و ثبات و استقامت فتح و غلبه نصیب کسی نمیگردد (در اثر صبر نوبت ظفر آید) اینکه بود که فقط از خداوند طلب صبر و استقامت و ثبات گردند و گفتند خدایا بریزان بر ما صبر و ما را در طریق بندگی ثابت قدم گردان و مظفریت و فیروزی بما کرامت فرما.

فَهَزَمُوهُم بِإِذنِ اللّه ِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوت مفسرين گوينـد از جمله كسانى كه با طالوت از نهر گذشـتند شخصـى بود ايشا نام و او پـدر داود و ايشا سيزده پسر داشت و داود كوچكتر از همه آنها بشمار ميرفت

صفحه : ۳۷۶

هـم بسن و هم بجثه و داود گوسـفندچرانى ميكرد و نظر بهمـان كـوچكى و خردى او پـدرش وى را در ميـدان جنـگ نيـاورده بـود طالوت بامر خدا داود را طلبيد و داود با فلاخنى سنگى زد و جالوت را كشت و قشون او از ترس فرار نمودند.

وَ آتاهُ اللّه ُالمُلكَ وَ الحِكمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا يَشاءُ و خداوند بداود هم سـلطنت عطا نمود و هم حكمت و نبوت و دانا گردانيد او را بآنچه مشيت و اراده او بآن قرار گرفته.

وَ لَـو لا ـ دَفعُ اللّه ِ النّـاسَ بَعضَـهُم بِبَعضٍ لَفَسَـدَتِ الأَـرضُ و اگر نبود كه دفع و رفع كننـد بعضـى فسـاد بعضـى را هر آينه زمين فاسـد ميگشت و نظير اينكه آيه در جاى ديگر راجع بجهاد با اعداء و بيان حكمت آن فرموده:

وَ لَو لا دَفعُ اللّه ِ النّاسَ بَعضَهُم بِبَعضٍ لَهُدِّمَت صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذكَرُ فِيهَا اسمُ اللّه ِ كَثِيراً سوره حج آيه ۴۱.

و بعضـى از مفسرين اينكه آيه و امثال آن را حمل نموده‌اند بر قاعده (تنازع بقاء و انتخاب طبيعى) كه تنازع بقاء اينكه است كه روى قاعـده طبيعى هر موجودى مجبورا ميكوشد در حفظ بقاء خود و در اينكه زمينه آنچه منافى با بقاء وى است با وى تنازع و معارضـت مينمايد و در اينكه منازعه قوى غالب و ضـعيف تحت تأثير وى واقع ميگردد و نيز بقاعده انتخاب طبيعى طبيعت از بين افراد يك نوع يـا بين انواع هر نوعى يـا فردى كه كـاملتر و مجهزتر باشـد باقى ميگـذارد و باقى انواع يا افراد را منقرض ميگردانـد و اگر نبود اينكه تنازع بقاء و انتخاب طبيعى عالم رو بفنا ميرفت.

اينكه خلاصه قاعـده طبيعى است كه علماى طبيعى از روى تجربه بـدست آورده‌انـد و اينكه قاعـده و لو باندازه‌اى درست بنظر ميآيد لكن بطور كلى نميتوان اينكه قاعـده را تصـديق نمود زيرا اگر چنين باشد بايستى از روى (تنازع بقاء) هر موجودى براى حفظ وجود و بقاء خود موجودات ضـعيف را اعـدام نمايد و بغلبه اقوياء نسل ضـعفاء منقرض گردد با اينكه اينكه طور نيست بلكه بتجربه و علوم طبيعى معلوم و محقق

صفحه : ۳۷۷

گرديـده كه چه بسـيار انواع و افراد موجودات قوى فـانى و منقرض گرديـده و افراد و انواع ضـعيفى كه باقى مانـده بلكه گوئيم البته عـالم طبيعت روى يـك قاعـده مضـبوطى قرار گرفته و عليت و معلوليت بين اجزاء عـالم جريـان دارد لكن تمام اجزاء آن تحت يك عليت حقيقى و يـك عامـل واقعى مسـخر ميباشـند كه از روى حكمت و نظام عالم هر نوع ضـعيفى را تحت تأثير نوع قوى‌تر از خود قرار داده كه در مورد غلبه نوع ضعيف نوع قوى از فساد و زيادتى آن جلوگيرى نمايد و آن زيادتى و غلبه آن را كه بفساد ميانجامد باصـلاح آرد اينكه است كه مى‌بينيم ميكربهـاى خوردى كه بچشم نميآينـد خوراك ميكروبهاى قوى‌تر از آن قرار داده و نيز آنها را خوراك حشـرات زمين گردانيده بهمين ترتيب هر ما فوقى را مسـلط نموده بر آنچه تحت او واقع گرديده مثلا ماهى را مسلط نموده بر كرمهاى آبى كه بآنها تغذيه نمايند و بعضـى از همان ماهيان خوراك كبوتران ميشوند بهمين ترتيب عالم طبيعى سـيران مينمايد و اگر نبود (تنازع بقاء) بعضى انواع زيادتى مينمود و عالم را فاسد مى‌گردانيد.

چون در كليه عـالم طبيعى چنين است عـالم تمـدن انسانى نيز همين طور است كه تحت عامل واقعى و مربى حقيقى بايستى فساد آن را تبديل بصـلاح نمايد و افراد مفسد آن كه بمنزله عضو زائد در بدن اجتماع است زايل گردانند تا اينكه بدن تمدن سالم ماند اينكه است كه هر جامعه‌اى كه روى قاعـده مضـبوطى اسـتوار گرديـده و هر يك از افراد آن بوظائف اجتماعى خود عمل مى‌كنند بقاعده

(انتخاب طبیعی) برای بقاء شایسته‌ترند و بعکس هر جامعه‌ای که افراد آن در طرف افراط و تفریط رفته‌اند بزودی مضمحل و منقرض میگردند و شاید آیه اشاره بهمین مطلب دارد که (اگر نبود دفاع بعضی از بعضی دیگر زمین فاسد میگشت) یعنی فساد بعضی از افراد سرایت مینمود بباقی و تمامی اهل زمین فاسد می‌گشتند و اینکه از فساد افراد بشر بفساد زمین تعبیر نموده نکته‌ای بنظر میرسد که مقصود از فساد زمین عدم انتفاع از آن باشد که وقتی تمدن و جامعه بشری فاسد گشت گویا زمین فاسد گشته زیرا که دیگر انتفاعی که

صفحه : ۳۷۸

بایست از زمین برده شود که زمین را مهد و محل آرامگاه بشر قرار داده چنانچه فرموده الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرضَ مَهداً وَ جَعَلَ لَکُم فِیها سُبُلًا لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ سوره زخرف آیه ۹ چنین آرامشی از اهل زمین سلب و تمام اهل آن متزلزل میگردند.

تِلکَ آیاتُ اللّهِ مفسرین گویند تلک اشاره دارد بهمان اخباری که در آیات پیش بیان فرموده که بامر تکوینی حق تعالی یک دفعه صد هزار نفر مردند و پس از آن بخواست خداوند زنده شدند و نیز آیه بعد که حکایت طالوت و جالوت بمیان آورده و اینکه با شجاعت و کثرت قشون جالوت مغلوب گردید و داود که بظاهر بنا بر اینکه مفسرین گویند آن وقت طفلی بوده وی را بپاره سنگی کشت اینها آیات قدرت خدایی است.

نَتلُوها عَلَیکَ بِالحَقِّ وَ إِنَّکَ لَمِنَ المُرسَلِینَ که اینکه آیات و امور خارق العاده‌ای بود که بطور حقیقت و درستی و از طریق وحی بر تو تلاوت نمودیم تا اینکه ثابت شود که تو محققا از جمله پیمبرانی که اخبار پیشینیان بتوسط جبرئیل یا بغیر واسطه بر تو از طرف مبدء عالم القاء می‌گردد و تو بمردم خبر می‌دهی.

چنانچه حکماء گفته‌اند شخص پیمبر بایستی عقل نظری و عقل عملی او در منتهی درجه حدت و شدت باشد که بعقل نظری عارف گردد و احاطه نماید بعالم ملک و ملکوت و از گذشته و آینده مطلع گردد و خبر دهد چنانچه در باره ابراهیم خلیل (ع) فرموده نُرِی إِبراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ و بعقل عملی متصرف گردد در مواد ممکنات و بخواست خداوند هر طور تصرفی که منافی حکمت نباشد بتواند انجام دهد یعنی بایستی نبی دارای قوت و شوکتی باشد که ماده موجودات تحت تصرف وی آیند و بهر شکلی و طرزی که بخواهد بتواند ماده را تغییر دهد یعنی عالم ملک تحت استیلاء و تصرف او در آیند و مظهر و نماینده صفات الهی گردد.

صفحه : ۳۷۹

تِلکَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم عَلی بَعضٍ تلک اشاره است بجماعت پیمبرانی که در قرآن و غیر قرآن ذکری از آنها شده که اینکه پیمبران و سفرای الهی و لو آنکه تماما در اصل فضیلت مشترکند که همه ایشان دارای فضیلت نبوت و ولایت کلیه الهیه میباشند لکن بعضی بر بعضی برتری دارند همه آن بزرگواران در یک رتبه و مقام نمیباشند.

مِنهُم مَن کَلَّمَ اللّهُ بعضی از پیمبران که ظاهرا مقصود موسی کلیم اللّه باشد حضرتش را اختصاص داده بمنصب کلیم اللهی اگر چه اینکه فضیلت منحصر بآن جناب نبود چنانچه در حدیث است که خدای متعال در شب معراج با پیغمبر خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نیز تکلم نمود لکن منصب کلیم- اللهی مخصوص بآن حضرت میباشد و اینکه آیا سخن گفتن خدا با موسی بچه نحو و کیفیتی بود در کتب حکمت و کلام حکما و متکلمین متعرض شده‌اند اینجا جای بحث آن نیست لکن همین قدر بایست دانست که سخن گفتن حق تعالی مثل سخن گفتن ماها با یکدیگر نیست که برای ارائه ما فی الضمیر خود محتاج بآلات مثل لب و دهان و زبان و صوت و صدا باشیم بلکه شاید چنین باشد که ایجاد صوت و صدا می‌نمود در کوه یا درخت و امثال آن با اینکه در آن موقع تمام

اجزاء عالم حتی اجزاء بدن خود موسی (ع) بامر تکوینی گویا می‌گشتند بندای إِنِّی أَنَا اللّهُ

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه‌ای فرموده «آن کسی که با موسی تکلم نمود و باو آیات بزرگ خود را نشان داد بدون آلات و نطق با او سخن گفت».

آری تمامی موجودات باعتباری کلمات حقند که نمایش میدهند اوصاف ربوبی و وجود سرمدی را لکن البته اختصاص موسی (ع) بمنصب کلیم اللهی خصوصیت زائدی دارد که بآن لحاظ حضرتش مخصوص گردیده باین موهبت عظمی.

وَ رَفَعَ بَعضَهُم دَرَجاتٍ و درجه و منزلت بعضی از پیمبران را بلند گردانیده مثل اینکه حضرت ابراهیم

صفحه : ۳۸۰

علیه السلام را بخلعت خلت سر افراز گردانید و او را خلیل خود نامید وَ اتَّخَذَ اللّهُ إِبراهِیمَ خَلِیلًا و بداود (ع) سلطنت و نبوت بخشید و جن و انس و باد و طیور را برای سلیمان (ع) مسخر گردانید.

و مثل سید و نبی ما محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم که حضرتش را از تمام انبیاء و سفرای خود برتری داده بجهاتی مثل منصب حبیب اللهی و رسالت و پیمبری او بر تمام جن و انس وَ ما أَرسَلناکَ إِلّا کَافَّةً لِلنّاسِ و دوام شریعتش تا قیامت و نسخ تمام شرایع و ادیان بدین شریفش و نامیدنش (برحمهٔ للعالمین و خاتم النبیین) و بلندی مقامش به قابَ قَوسَینِ أَو أَدنی و معجزه باقیه‌اش قرآن مجید که تا قیامت ابراز فعالیّت می‌کند بطوری که هیچ کرامت و معجزه‌ای در برابر قرآن و اینکه کلام الهی که هم معجزه و هم کتاب قانونی است نتواند عرض اندام نماید و کرامات پیمبران سلف منحصر بزمان خودشان بوده امروز تابعین آنها چیزی در دست ندارند که بتوانند برخ ما بکشند و اثبات دین خود را نمایند و فضایل و خصوصیات حضرتش بقدری است که زبان عاجز از گفتار و قلم قاصر از بیان است اگر نبود همان خاتمیت و دوام شریعتش تا قیامت کافی بود برای اثبات برتری او بر تمام پیمبران و علو مقام و منزلتش نزد کردگار عالمیان.

و چنانچه گفته‌اند «العطیات علی قدر القابلیات» البته اختصاص هر پیمبری از پیمبران بمنصبی و خصوصیتی بمناسب مقام و منزلت آنان است و برتری بعضی بر بعضی راجع بکمالات روحانی آنها و مقامشان در مرتبه توحید و معرفت و محبت نسبت بذات احدیت است که از آن تعبیر بولایت کلیه الهیه می‌کنند.

و از بعضی عرفاء است که آخر درجه ایمان اول درجه ولایت و آخر درجه ولایت اول درجه نبوت و آخر درجه نبوت اول درجه رسالت و آخر درجه رسالت اول درجه اولو العزمی و آخر درجه اولو العزمی مرتبه خاتمیت است و بین هر مرتبه تا مرتبه دیگر مراتب بسیار است.

و چون بعد بین ممکن و واجب غیر متناهی است هر قدر مرتبه بشر بالا رود چون ممکن الوجود است باز امکان صعود ببالاتری دارد و درجه پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم اگر چه

صفحه : ۳۸۱

بالاترین درجات بشمار میرود لکن چون ممکن بمرتبه واجب نخواهد رسید اینکه است که هر قدر مقامش بالا رود باز قابل صعود بمرتبه بالاتری است و شاید همین باشد سرّ اینکه ما مأموریم در نماز و غیر نماز بروح مبارکش سلام و درود بفرستیم و از خدا بخواهیم که درجه او را بلند گرداند اگر چه توجیه شده که فایده صلوات عاید خودمان میشود زیرا که بآن اندازه‌ای که برای ممکن ممکن باشد صعود نماید نسبت بحضرتش محقق گردیده زیرا که درجه و مقام آن بزرگوار بمقام (قاب قوسین) رسیده لکن چون رحمت الهی غیر متناهی و نیز علو مقام بشر محدود نیست بحدی که تجاوز از آن ممکن نباشد اینکه است که هر قدر مقام انسان

بالا رود باز موفقیت برای بالاتری دارد که مشمول رحمت غیر متناهی الهی گردد پس کلام را بظاهرش گذاریم اولی بنظر میآید.

وَ آتَینا عِیسَی ابنَ مَریَمَ البَیِّناتِ وَ أَیَّدناهُ بِرُوحِ القُدُسِ و عیسی بن مریم را صاحب معجزات ظاهر گردانیدیم مثل زنده کردن مرده و شفا دادن کور مادرزاد و نزول مائده سماوی و غیر اینها و او را برگزیدیم و مؤید گرداندیم بروح القدس آن روح قدسی که پاك و پاکیزه بوده از قذارات بشری و بتوسط جبرئیل نفخه دمیده شد در مریم و نظر بعلو مقام اوست که روح مبارکش را نسبت بخودش میدهد و عیسی بن مریم (ع) در جای دیگر بروح اللّه معرفی مینماید و چون خداوند اجلّ از آنست که دارای روح باشد چه جای اینکه روح بشر گردد البته اینکه نسبت باعتبار شدت قرب و منزلت وی است نزد خالق متعال.

ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید که تخصیص دادن حضرت عیسی (ع) را ببینات با اینکه اظهار معجزات و کرامات از تمام پیمبران ظاهر گردیده اگر نگوئیم معجزات حضرت موسی (ع) زیادتر بوده حتما کمتر از کرامات آن حضرت نبوده پس اینکه تخصیص برای چیست مفسرین در پاسخ گویند چون یهودیها نسبت زنا میدادند بمریم صدیقه (س) لذا برای رفع تهمت آن معصومه از بین پیمبران عیسی (ع) را مخصوص گردانید به اینکه هم صاحب معجزات ظاهر و هم دارای روح قدسی الهی است از طرف حق تعالی بوی افاضه گردیده بود.

صفحه : ۳۸۲

و شاید مقصود اختصاص او بهمان روح قدسی باشد که در فقره اخیر آیه فرموده وَ أَیَّدناهُ بِرُوحِ القُدُسِ که حضرتش از بین انبیاء اختصاص پیدا نموده بآن روح قدسی که در پیدایش او در مریم دمیده شده و معجزات و کراماتی که از حضرتش ظهور و بروز مینمود از قبل همان روح قدسی بود نه فقط مقصود اظهار کرامات باشد.

وَ لَو شاءَ اللّهُ مَا اقتَتَلَ الَّذِینَ مِن بَعدِهِم مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ اگر اراده و مشیت الهی اقتضاء داشت که پس از اینهمه معجزات و کراماتی که از انبیاء مشاهده نمودند نزاع و جدال از بین آنها برداشته شود و نفاق آنها تبدیل باتحاد و یگانگی گردد و باجبار آنها را متحد گرداند البته حکم الهی و اراده ایزدی نافذ بود لکن چون منافی با اختیار میگردید لهذا آنها را بحال خود گذاشت.

وَ لکِنِ اختَلَفُوا فَمِنهُم مَن آمَنَ وَ مِنهُم مَن کَفَرَ و چون حکمت ازلی اقتضاء ننموده که بطور اجبار اتحاد و یگانگی بین آنها استوار گردد و بروح ایمانی با هم یکی گردند و اتحاد و وحدت بین آنها حکومت نماید و همگی بحق و حقیقت بگروند که از اجتماع آنها یك روح وحدانی تشکیل شود و نزاع و جدال از بین مردم برداشته شود اینکه بود که بعد از پیمبران اختلاف بین پیروانشان و غیر آنان پدید گردید بعضی مؤمن و بعضی کافر گردیدند.

وَ لَو شاءَ اللّهُ مَا اقتَتَلُوا وَ لکِنَّ اللّهَ یَفعَلُ ما یُرِیدُ و با اینکه بعضی مؤمن و بعضی کافر بودند اگر خدا میخواست صلح عمومی بین افراد بشر دائر مینمود که دست از جنگ و خونریزی یکدیگر بر میداشتند و لکن اراده حق تعالی نافذ و آنچه حکمت اقتضاء میکند انجام میگیرد.

از اینکه آیه بضمیمه آیات پیش که وَ لَو لا دَفعُ اللّهِ النّاسَ بَعضَهُم بِبَعضٍ لَفَسَدَتِ الأَرضُ و غیر آن چنین بر می‌آید که اینکه نزاع و جدالی که بیشتر اوقات بین مردم دائر است و تاریخ کمتر وقتی را نشان میدهد که در یك گوشه زمین جنگ و خونریزی نباشد از روی حکمت و نظام عالم است که اگر «تنازع بقاء» نبود و بعضی بعض

صفحه : ۳۸۳

دیگر را اعدام نمینمودند خون فاسد در بدن جامعه بشری طغیان مینمود و بدن جامعه را فاسد میگردانید و عالم رو بفنا و اضمحلال میرفت.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِمّا رَزَقناکُم خطاب بجماعت مؤمنین است که ای کسانی که بحق و بـدین حق گرویده‌اید از آنچه خداوند روزی شما نموده انفاق کنید.

مما از اسـماء اشاره و عموم دارد اگر چه باعتبار فهم عرفی انفاق منصـرف ببذل مالی است لکن باعتبار عمومی که از «الذی» استفاده میشود و معنی حقیقی موصولات چنین است امر به «انفقوا» شامل میگردد آنچه را که خداونـد بانسان بخشـش نموده اعم از علم مال مقام قوت شوکت و آنچه مردم محتاج بآننـد که امر میفرماید بمؤمنین که آنچه بشـما عطا نمودم شـما بمحتاجین آن بذل و بخشـش نمائید.

مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ یَومٌ لا بَیعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّهٌ وَ لا شَفاعَهٌ توصـیه باین است که آنچه توانیـد پیش فرستیـد برای روزی که در آن روز نه کسب و تجارتی میسر است که بتوانید انتفاع ببرید و نه دوست و رفیقی دارید که از وی کمک طلبید و نه شـفیعی و نه یار و یاور و دوستی هست که دست بـدامان وی بزنیـد بلکه تمام درها در آن روز بسـته میگردد و راه نجاتی ندارید پس امروز که وقت کسب و تجارت دارید برای روز بیچارگی و درماندگی خود فکری کنید و آنچه خداوند بشما عطا فرموده انفاق نمائید.

از اینجـا توان پی برد که بهترین توشه برای سـفر قیـامت انفـاق و کمـک بخلق است خواه بعلم و مـال و مقام باشـد خواه بزور بازو و دست و پا و زبان که گویا خـدای رحمان چنین نعمتهایی بانسان کرامت فرموده که هم در اثر آن امور دنیوی وی تأمین گردد و هم مایه تجارت اخروی شود و ربح آن در سرای دیگر عاید وی گردد.

صفحه : ۳۸۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۵۵ تا ۲۵۷]

اشاره

اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ لا تَأخُذُهُ سِنَهٌ وَ لا نَومٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ مَن ذَا الَّذِی یَشفَعُ عِندَهُ إِلّا بِإِذنِهِ یَعلَمُ ما بَینَ أَیدِیهِم وَ ما خَلفَهُم وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ إِلّا بِما شاءَ وَسِعَ کُرسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ لا یَؤُدُهُ حِفظُهُما وَ هُوَ العَلِیُّ العَظِیمُ (۲۵۵) لا إِکراهَ فِی الدِّینِ قَد تَبَیَّنَ الرُّشدُ مِنَ الغَیِّ فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَهِ الوُثقی لا انفِصامَ لَها وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۵۶) اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَولِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ (۲۵۷)

ترجمه:

خـدای یگـانه‌ای که نیست الهی مگر او زنـده و پاینـده و قـائم بـذات است او را خـواب و پینه‌کی فرا نمی‌گیرد ملـک او در تصـرف اوست آنچه در آسـمانها و آنچه در زمین است کی است که در خواسـته شفاعت کند نزد او مگر کسی را که اذن در شفاعت بدهد می‌دانـد آنچه را جلو خلق و آنچه را عقب آنها واقع می‌گردد و کسـی را احاطه بعلم او نیست مگر بآنچه بخواهد کرسیِ سـلطنت و اقتدار و بزرگواری او فرا گرفته آسمانها و زمین را نگهبانی آسمان‌ها و زمین برای او مشکل نیست اوست بزرگوار و بلند مرتبه،

اجباری در دین نیست خداونـد ظاهر و هویـدا نموده طریق رشـد و هدایت را از سرکشـی و طغیان پس کسـی که از باطل برگشت و بحق و حقیقت گرویـد و ایمان آورد بخدا چنین کسـی محققا چنگ زده بحلقه محکمی که گسسـتگی ندارد و خداوند شـنوا و دانا است،

خدا دوست کسانی است که ایمان آورده‌اند بیرون می- آورد آنها را از ظلمت کفر بنور ایمان و کسانی که کافر شدند آنها دوستداران باطل

صفحه : ۳۸۵

و در طریق باطل‌اند از نور آنها را بظلمت رهبری نماید و چنین کسانی یاران آتش‌اند و در آن جاویدانند.

توضیح آیات

اللّٰه لا إِلٰه إِلّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ کمترین آیه‌ای از آیات قرآنی است که بقدر آیهٔ الکرسی فضیلت در قرائت آن رسیده باشد حدیثی از ابی إبن کعب رسیده که گفته رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم از من پرسش نمود کدام آیه از آیات قرآن بزرگتر و عظیم‌تر بنظر میآید گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند تا سه مرتبه سؤال نمود همین جواب گفتم پس از آن گفتم آیهٔ الکرسی رسول اللّه دست بر سینه من نهاد و فرمود (گوارنده باد تو را علم یا ابا منذر) پس از آن فرمود بآن خدایی که جان من بامر اوست اینکه آیه را زبانی است که نزد ساق عرش خدا را تقدیس و ستایش مینماید و هر کس عقب هر نماز فریضه آیهٔ الکرسی بخواند خداوند خودش قبض روح وی را نماید و مثل کسی باشد که با پیمبران جهاد کرده و شهید شده.

و نیز بروایت إبن مسعود حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده سیّد آیه‌های قرآن آیهٔ الکرسی و قل هو اللّه احد است که نزد خدا بزرگتر از هر چیزی است.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که کدام عاقل وقت خواب آیهٔ الکرسی و آمن الرسول نخواند که آن کنز عرش است.

و از صادق آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که او از پدرانش و آنها از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و او از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکنند که فرمود وقتی آیهٔ الکرسی از کنز عرش فرود آمد هر بتی که در مشرق و مغرب بود برو افتاد.

و نیز از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که اینکه آیه در خانه‌ای خوانده نمیشود مگر آنکه شیطان تا سه روز نتواند گرد آن خانه بگردد و تا سی روز هیچ جادویی در آنجا تأثیر نکند و فرمود ای علی اینکه آیه را بیاموز و بفرزندانت نیز بیاموزان.

صفحه : ۳۸۶

و در حدیث دیگر هر کس اینکه آیه را پشت نمازهای فریضه‌اش بخواند هیچ چیز وی را مانع از بهشت نمی‌گردد مگر مرگ و کسی بر اینکه آیه مداومت نمی‌نماید مگر صدیقی یا عابدی و کسی که وقت خواب آیهٔ الکرسی بخواند خداوند خودش و خانه‌اش و خانه چند همسایه که در اطراف وی است ایمن میگرداند و غیر اینها از اخبار و احادیث در فضیلت آیهٔ الکرسی بسیار است.

از بعضی دانشمندان است که آیهٔ الکرسی سیادت و شرافت دارد بر هر یک یک از آیات قرآنی و از جامع‌ترین و شامل‌ترین معارف و خصوصیات علم توحید بشمار میرود و روح قرآن و جوهر و لب آیات و روح معانی در آن مندرج است و زبده معارف از معرفت ذات الهی است و صفات و افعال او در آن منطوی است و هیچ آیه از آیات الهی اینطور جامع بنظر نمی‌آید.

زیرا «اللّه» اشاره دارد بذاتی که متصف است بواجب الوجودی و غنای ذاتی لا إِلٰه إِلّا هُوَ اشاره دارد بتوحید ذات و نفی شریک و انباز و مثل و ضد و ند الحَیُّ القَیُّومُ اشاره دارد بصفات جمال و جلالت و عظمت خداوندی او مثل علم و قدرت و حکمت و اراده و مشیت که تمامی صفات ذو الجلال منطوی در معنی حیات است زیرا که «حی» موجود فعال و دراک را گویند و ذات احدیت بذات خود دراک و فعال است که ادراک هر مدرکی منطوی و ناشی از ادراک اوست چنانچه هر کجا علم و قدرت و کمالی در عالم

مشاهده گردد ترشحی است از منبع فیض ازلی و قطره‌ای است از دریای رحمت غیر متناهی.
«قیوم» است که قائم بذات خود و قوام هستی تمامی موجودات و هر کمال و بهایی که در ممکنات دیده میشود بازگشت آن بقیومیت اوست زیرا که ممکن در مرتبه ذات فاقد هر کمال و فضیلتی است و لیسیت ذاتی دارد که از خود هیچ ندارد و قوله تعالی أن به یا أَیُّهَا النّاسُ أَنتُمُ الفُقَراءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الغَنِیُّ الحَمِیدُ اشاره بهمان فقر ذاتی و لیسیت وجودی است.

صفحه : ۳۸۷

لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَومٌ اشاره دارد بصفات قدسیه تنزیهیه سلبیه زیرا که در آن تنزیه و تقدیس ذات احدیت است از نواقص ممکنات که بازگشت آن بقدم ذاتی و وجود واجبی می گردد.
لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ اشاره دارد بمقام افعال ذو الجلال که تمامی عوالم وجود از محسوسات و مادیات گرفته تا مجردات از عالم نفوس و عقول و ملائکه مقربین تماما ملك او و در قبضه اقتدار و تحت سلطنت و استیلاء وی و مسخر ویند.
یَعلَمُ ما بَینَ أَیدِیهِم وَ ما خَلفَهُم اشاره باحاطه علم تفصیلی اوست که هر فردی از موجودات گذشته و آینده و آنچه در عالم واقع شده و میشود تماما منطوی در علم ازلی و ازلا و ابدا مکشوف و حاضر نزد قیوم متعال میباشند.
وَسِعَ کُرسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الأَرضَ اشاره دارد بسعه علم تفصیلی و سعه احاطه و سلطنت و عظمت و اقتدار خداوندی آن حی متعال و اسرار دیگری که در آن منطوی است وَ لا یَؤُدُهُ حِفظُهُما اشاره دارد بکمال قدرت و عدم دثور و خستگی در عمل که ناشی از جهات جسمانی و لوازم طبیعی است.
وَ هُوَ العَلِیُّ العَظِیمُ اشاره دارد بعلو عظمت خداوندی او.
پس کسی که در اینکه مبارك آیه تأمل نماید بخوبی می‌یابد که چگونه تمام اوصاف جمال و جلال و عظمت کبریایی مبدء عالم در آن منطوی است. «پایان» چنانچه مفسرین شماره نموده‌اند آیه الکرسی پنجاه کلمه و یکصد و پنجاه حرف است اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ اللّه مبتداء لا نفی جنس الا استثناء هو ضمیر غائب مذکر مرجع و بازگشت آن باللّه است الحَیُّ القَیُّومُ دو اسم از اسماء الحسنی و دو صفت از اوصاف جمال است.
در اینکه مبارك آیه پنج اسم از اسماء اعظم الهی را تذکر میدهد:
۱- اللّهُ با اختلاف اقوال که آیا مشتق است یا جامد اسم است یا صفت

صفحه : ۳۸۸

و بنا بر اینکه مشتق باشد مبدء اشتقاق آن چیست، و نیز آیا از چه لغتی مأخوذ گردیده عربی یا سریانی و مقالات بسیاری که در اینکه زمینه شده اتفاقی بین دانشمندان است که «اللّه» علم و اسم و مخصوص بآن ذاتی است که جامع تمام اوصاف جلال و جمال و فضایل و کمالات باشد و راجع بلفظ و معنی اللّه در بسم اللّه مختصر بیانی شد تکرار نشود.
لا إِلهَ إِلّا هُوَ پس از اسم ذات در مقام اوصاف بر می‌آید که آن ذات یگانه‌ای است که در مرتبه معبودیت و مألوهیت شریك و انبازی برای وی نیست و بلای نفی جنس، بکلی معبودیت غیر را منفی مینماید و معبودیت و عبودیت را منحصر میگرداند بآن هویت مطلقه الهیه و «هو» اشاره دارد بهمان ذات و هویت... که کامل مطلق و در مرتبه کمال بالاتر از آن است که بتصور آید و ما فوق هر کمال و بهایی است که ممکن بتواند وی را ستایش نماید چگونه بشر تواند احاطه نماید بذاتی که محیط بر او و مستولی بر تمام موجودات و شراشر ممکنات است تا اینکه بتواند توصیف نماید آن ذات یگانه را بآنطوری که لایق عظمت و بزرگواری اوست مگر آن طوری که خودش خود را معرفی نموده.

«الحی» صفت مشبه و دلالت بر دوام و ثبات دارد و اینکه صفت سوم از اوصاف جمال ایزدی بشمار میرود که در اینکه آیه تذکر میدهد.

و حیات در انسان و حیوان آن قوه‌ای را گویند که مبدء حس و حرکت و مبدء افعالی است که منوط باحساسات حسی و مبدء علم و اراده و شعور است و موجود فعال دراک را موجود زنده میگویند.

پس حیات در هر موجودی یک نحو صفتی است که از آثار آن علم و ادراک و حس و اراده در انسان و حیوان پدید میگردد و در نباتات آثار حیات آن همان قوه نامیه اوست که وقتی مفقود گردید گیاه میخشکد و از انتفاء می‌افتد و نیز انسان و حیوان بفقدان حیات آثار خارجی آنان از حس و ادراک و عمل منتفی میگردد.

و حیات باشتراک لفظی و معنوی مشترک بین حیات حقیقی ذاتی و حیات عرضی

صفحه : ۳۸۹

اعتباری است حیاتی که نسبت بحق میدهند حیات حقیقی ذاتی است که عین ذات است مصداقا نه مفهوما زیرا باعتبار مفهوم ذهنی حیات نیز مثل باقی صفات جلال الوهیت غیر از ذات و یکی از صفات بشمار میرود و علم و قدرت و اراده و مشیّت لازمه حیاتی است که با ذات الوهیت یکی و عین حقیقت اوست و حیات هر موجودی غیر از آن عرضی و اعتباری است بدلیل آنکه هر موجود زنده‌ای غیر از ذات الوهیت در حالی که متصف بحیات است ممکن است بمیرد و فاقد حیات گردد.

خلاصه در ممکن هر صفت و فضیلتی که یافت شود و منسوب بوی گردد عرض و خارج از ذات وی است و بعکس در واجب هر صفت و کمالی که نسبت بآن ذات مقدس داده شود عین ذات و عین حقیقت و هویت مطلقه اوست.

و حیات با اینکه مشترک معنوی است بین مصادیق آن مثل وجود مراتب و درجات بسیار دارد و نازلترین آنها حیات نباتی است چنانچه فرموده أَنَّ اللّهَ یُحیِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها و مقصود از حیات زمین آثار خارجی مثل روئیدن گیاه و نشو و ارتقاء نباتات است مرتبه بالاتر حیات حیوانی و حیات دنیوی انسانی است که باضافه بر حیات نباتی دارای حس و حرکت و نمو و ادراک و اراده و احساسات است و بالاتر از آنها حیات برزخی انسانی است که واسطه بین مادیت و تجرد می‌باشند که از جهت جهات حیوانی از حس و ادراک با حیوانات یکی است و از جهت ادراک و تمیز عقلی و کسب علوم و معارف از حیوانات امتیاز یافته و منفرد بنوع گردیده اینکه است که آثار حیات از علم و قدرت و ادراک معقولات در اینکه نشاء دنیوی از وی بروز و ظهور می‌نماید و بالاتر از آن حیات حقیقی اخروی است که حیات اخروی فوق حیات نباتی حیوانی و انسان دنیوی بشمار می‌رود زیرا که آن حیاتی است که مرگ ندارد احسانی است که فقدان ندارد بقایی است که فناء ندارد در چند جای از کلام مجید حیات دنیا را نسبت بحیات اخروی حیات عاریتی معرفی نموده و آن را متاع اندک و منشأ لهو و لعب بشمار آورده آنجا که فرموده وَ مَا الحَیاةُ الدُّنیا إِلّا مَتاعُ الغُرُورِ سوره حدید آیه ۲. و در جای دیگر وَ ما هذِهِ الحَیاةُ الدُّنیا إِلّا لَهوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدّارَ

صفحه : ۳۹۰

الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ لَو کانُوا یَعلَمُونَ سوره عنکبوت آیه ۳۴.

لکن همین حیات حقیقی اخروی که خداوند آن را ستوده و کلیه عالم آخرت را عالم حیات نامیده و سعادت و فضیلت را مخصوص بحیات پاکیزه اخروی گردانیده چون صفت ممکن است و ممکن در حدّ ذات خود فاقد وجود و حیات و هر نوع کمالی است که بشود تصور نمود و در وجود و حیات و باقی کمالات وی قائم بوجود حق و باقی ببقاء اوست از خود هیچ ندارد اینکه است که حیات پاکیزه اخروی نیز بقیاس بحیات حقیقی واجبی حیات عرضی است نه ذاتی.

پس نتیجه اینکه شد که فقط و فقط حیات حقیقی مثل باقی صفات ذو الجلال از علم و قدرت و اراده و مشیت که از حیات ناشی می‌گردد نسبت بممکن عرضی و نسبت بواجب ذاتی است حی مطلق کسی است که علمش محیط بر تمام کائنات و حیات هر جنبنده‌ای ناشی از حیات او و موت و عدم در ساحت قدس او راه ندارد، و شاید همین باشد سرّ اینکه «الحی» را مقارن نموده «بالقیوم» هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ آن زنده و پاینده‌ای که قائم بذات خود و قوام تمامی موجودات بقیومیت او است هر جا حیاتی و کمالی یافت شود جز نمایندگی و مظهریت آن فرد ازلی چیز دیگری نیست عالم ظهور وجود او و مرآت اوصاف و کمالات آن کامل مطلق است.

باعتباراتی میتوان گفت الحَیُّ القَیُّومُ اسم اعظم الهی است چنانچه بسیاری از مفسرین چنین اظهار مینمایند بدلیل اینکه همانطوری که گفته شد حیات منشأ علم و قدرت و باقی صفات کمالیه است و حی موجود زنده‌ای را گویند که آثار حیاتی از حس و حرکت ارادی در حیوان و باضافه علم و قدرت و ادراک معقولات در انسان بروز و ظهور نماید.

پس چون «الحی» صفتی است که تمامی اسماء الحسنی الهی در آن مندرج و منطوی است و در معنی عبارت از همان بروز و ظهور اسماء اللّه است اینکه است که بزرگترین و شریف‌ترین اسماء الهی بشمار میرود.

«القیوم» صیغه مبالغه و بمعنی قیومیت و قوام بنفس که عبارت از وجود واجبی

صفحه : ۳۹۱

است که آن ذات مقدس قائم بنفس و تمامی موجودات قائم باو و موجود بوجود اویند و هیچ موجودی از حیطه وجود و قیومیّت آن فرد متعال خارج نیست و تمام اوصاف جلال و کمال ناشی از اینکه دو اسم مبارک است و باعتبار دیگر تمام صفات حقیقهٔ ناشی از تأکد وجود واجبی و حیات حقیقی اوست و تمام صفات اضافی از عالمیت و قادریت و غیر اینها ناشی از قیومیت آن فرد ازلی است.

پس از اینجا معلوم میشود که الحَیُّ القَیُّومُ بالاترین و بزرگترین اسماء الهی بشمار میرود و از اسماء مخصوصه بذات الهی است پس باین اعتبار توان آن را اسم اعظم نامید و ابو امامه از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکند که فرموده مهمترین و بزرگترین اسماء الهی در سه سوره قرآن است در سوره بقره و آل عمران و طه عمر بن ابی سلمه گفت اندیشه کردم که هیچ اسمی نیست که در اینکه سه سوره مطابق هم باشد مگر الحَیُّ القَیُّومُ در سوره بقره لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ در آل عمران الم اللّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ در سوره طه وَ عَنَتِ الوُجُوهُ لِلحَیِّ القَیُّومِ لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَومٌ دیگر از اوصاف جلال خداوندی اینکه است که فرا نگیرد او را خواب و نه پینکی سنه مرتبه اول خواب و مقدمه آن است که آن را پینکی گویند و نوم آن عشوه سنگینی است که بر قلب وارد میگردد.

پس از بیان اوصاف جمال و کمال از وحدت و الوهیت و حیات و قیومیت در مقام اوصاف جلال و تنزیه ذات مقدس بر آمده و از خود تعریف و تمجید نموده که قوت و قدرت و عظمت او بقدری است که خستگی که خواب یا پینکی آورد در ساحت قدس خداوندیش راه ندارد.

بعضی از مفسرین چنین گویند در ذات احدیت خواب و پینکی نیست زیرا که خواب آفت است و آفت بر او روا نیست، خواب تغیر است و تغییر بر او روا نیست خواب قهر است یعنی امر غیر اختیاری است و چنین امری بر وی روا نیست خواب برای آسایش رنج و تعب است و رنج و تعب و آسایش بر او روا نیست، خواب ضد علم است یعنی

صفحه : ۳۹۲

جهل و بیخردی و نفهمی بر او روا نیست و نوم برادر مرگ است و مرگ بر او روا نیست عبد اللّه انصاری چنین گفته از حضرت

رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدند در بهشت خواب هست فرمود نه زیرا که خواب برادر مرگ است و مرگ در بهشت نیست.

لَه ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص بذات مقدس خداوندی اوست یعنی قوام آسمانها و زمین و آنچه در آنست ملك حق و در تصرف اوست.

و اینکه جمله متفرع بر جمله پیش است و شاید اشاره باین باشد که چون آسمانها و زمین و منطویات آن ملك خدا و در تصرف و تحت اقتدار اوست و وجود همه آنها قائم بآن ذات احدیت است و اگر آنی غفلت نماید (بهم ریزند قالبها) بلکه یك دفعه تماما بر میگردند بحال نیستی اولی خود اینکه است که ناظم و مدبر عالم بایستی خواب و غفلت در ساحت کبریایی او راه نداشته باشد.

مَن ذَا الَّذِی یَشفَعُ عِندَهُ إِلّا بِإِذنِهِ مَن ذَا الَّذِی استفهام است یعنی کیست که بتواند واسطه گردد در ایصال فیض مگر بامر او و اوست سلطان مطلق.

شفع، مقابل «وتر» است و شفیع کسی را گویند که قرین دیگری گردد و در امر خیری وی را کمك نماید و واسطه گردد در رسیدن بآنچه مطلوب و مقصود اوست.

بعضی از مفسرین چنین اظهار میدارد که شفاعت یکی از اسباب و واسطه ایصال خیر است خواه راجع بامور تکوینی باشد یا تشریعی در امور تکوینی مقصود از توسط همان اسبابی است که بتوسط آن از مبدء متعال بمادون فیض میرساند إِلّا بِإِذنِهِ اشاره بآن دارد که اسباب مسخر امر حق‌اند و بمشیت و امر تکوینی او اسباب واسطه در فیض میگردند و آنان منتظر فرمان اویند و در تشریعیات در مقام مجازات اخروی آن نیز بامر حق کسان لایق مأذون در شفاعتند که واسطه در ایصال فیض گردند که بتوسط آنها فیض بخشش و عفو باشخاص عاصی و افاضه رحمت باهل ایمان و تقوی برسانند.

صفحه : ۳۹۳

اینکه آیه نظیر آیه دیگری است که فرموده اللّه الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما فِی سِتَّةِ أَیّامٍ ثُمَّ استَوی عَلَی العَرشِ ما لَکُم مِن دُونِهِ مِن وَلِیٍّ وَ لا شَفِیعٍ سوره الم سجده آیه ۴. و در بحث شفاعت گفته شد که همانطوری که شفاعت بامور تشریعیه منطبق میگردد همانطور با امور تکوینیه نیز منطبق میگردد. (تفسیر المیزان) یَعلَمُ ما بَینَ أَیدِیهِم وَ ما خَلفَهُم در اینکه مرجع ضمیر مغایب در ایدیهم و خلفهم بکجا عود مینماید بین مفسرین گفتاری است.

۱- ایدیهم یعنی آنچه پیشروی آنها است از امور دنیا و آنچه پشت سر آنها است از امور آخرت. (مجاهد و سدی) ۲- ما بَینَ أَیدِیهِم آنچه هنوز واقع نشده از امور دنیا وَ ما خَلفَهُم آنچه بر آنها از امور دنیا گذشته یعنی گذشته و آینده آنها را میداند. (إبن جریح) و غیر اینها از مقالاتی که در اینکه زمینه گفته شده.

لکن بهتر اینکه است که گفته شود اطلاق آیه شامل میگردد آنچه را برای بشر واقع شده و میشود و اشاره دارد به اینکه تمامی امور نزد خلاق متعال مکشوف و ظاهر است و احاطه دارد بر تمام مراتب و خصوصیات انسان آنچه راجع بدنیای اوست از گذشته و آینده و آنچه راجع بامور اخروی وی است از سعادت و شقاوت و آنچه بر آن مترتب گردد.

و ظاهرا اینکه آیات متفرع بر یکدیگر است که اول الوهیت و معبودیت را منحصر میگرداند بذات اقدس خود و بعد در مقام بر میآید که گوشزد بشر نماید که معبود بحق آن کسی است که حی است یعنی دراك و فعال است و افعال او جزافی نیست و (قیوم) است که قائم بخود و تمامی موجودات قائم باو میباشند پس از آن در مقام صفات تنزیهی بجمله لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَومٌ اشاره میکند که معبود بحق آن کسی است که بهیچ وجه تغییر و تبدیلی در ساحت کبریایی وی راه ندارد و بجمله یَعلَمُ ما بَینَ أَیدِیهِم وَ ما خَلفَهُم اشاره مینماید باحاطه علمیه خود که از بالاترین صفات ذو الجلال

صفحه : ۳۹۴

بشمار میرود که چیزی و موجودی نیست که از احاطه وجود و قیومیت آن فرد متعال خارج باشد و آنچه نزد خلق مخفی مانده نزد او مکشوف و هویدا است.

وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلّا بِما شاءَ اشاره باین است که همین طوری که وجود بشر بلکه تمامی ممکنات محدود و تحت اقتدار اویند علم و احاطه او نیز محدود است علم غیر متناهی مخصوص بحضرت احدیت است و بهر کسی بقدر استعدادش و باندازه‌ای که مشیتش اقتضاء نماید از منبع علم ازلی الهی ترشح مینماید که هر علم و دانش و کمالی که در عالم دیده میشود قطره‌ای از دریای فیض غیر متناهی حق تعالی ترشح نموده و قلوب مرده بشر را بنور دانش زنده میگرداند.

وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ «وسع» وسعت بمعنی پهنی و فراخی است کرسی محل استیلاء و قرارگاهست و اینکه آن کرسی که در خور ذات احدیت باشد و توان نسبت باو داد چیست بین مفسرین گفتاری است.

۱- مقصود از کرسی علم خدا است زیرا که دفتر را کراسیه گویند (و شاید بشود تعبیر از آن بلوح محفوظ نمود). (عبد اللّه عباس و سعید جبیر و مجاهد) ۲- مقصود از کرسی عظمت و سلطنت است و عرب ملك قدیم را کرسی خوانند و کرسی اصل هر چیزی است.

۳- کرسی اهل و منسوبان است وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ یعنی آسمان و زمین فرا گرفته بندگان مرا.

لکن چنین بنظر می‌رسد که بهترین گفتارها همان است که گفته شود مقصود از کرسی مقر سلطنت و کنایهٔ از احاطه رحمت و استیلای وجود آن فرد ازلی باشد.

حدیثی از ابو ذر غفاری است که گوید از رسول خدا پرسیدم کدام آیه از تمام آیات بزرگتر و عظمت آن زیادتر است فرمود آیهٔ الکرسی آن گاه فرمود نیست هفت آسمان در جنب کرسی مگر چون حلقه‌ای در بیابان.

صفحه : ۳۹۵

و در روایات آمده که «در میان عرش و کرسی هفتاد حجاب است از نور و هفتاد هزار حجاب از ظلمت اگر آن حجابها نبودی حمله کرسی از نور حمله عرش میسوختند».

از حسن بصری است که مقصود از کرسی عرش است. بعض مفسرین گفته‌اند کرسی نام فرشته‌ای است و اضافه بضمیر اللّه اضافه تشریفیه است که دلالت دارد بر بلندی مقام آن فرشته.

و باید دانست که قرآن مجید ظاهری دارد و باطنی صورتی دارد و معنایی روحی دارد و قالبی اینکه است که قرآن را «ام الکتاب» نامند و هر یك از آن وجوه که گفته شد صحیح است در مورد خود و بایستی حمل بر معنی حقیقی آن نمود و چون عموم خلق یا اصالهً یا بالتبع مخاطب بخطابات قرآنی میباشند و فهم مردم در ادراك بسیار متفاوت و مختلف است پس بایستی آیات قرآن طوری باشد که هر کس بقدر فهم و استعداد خود از اینکه کلام ربانی بهره‌مند گردد.

از اینجا معلوم میشود که آن کسی که عرش و کرسی و امثال آن را حمل بر معنی جسمی نموده باعتباری درست است و آنکه حمل بر معنویات نموده و گفته مقصود از عرش و کرسی مقر سلطنت و استیلای حق است آن نیز باعتباری درست گفته لکن نباید اقتصار بر یك جهت نمود بلکه بایستی حمل بر معنای جامع نمود بطوری که شامل صورت و معنی هر دو بشود و گفته شود شاید مقصود از کرسی تمام ما خلق اللّه از آسمانها و زمین و کرات و سیارات و آنچه در آنها و آنچه خارج از آنها از موجودات علوی و سفلی و روحانیون و تمام انواع و اقسام ملائکه و مجردات و بالجمله تمام مخلوقات و ممکنات باشد و اینکه تمام موجودات را کرسی خود

نامیـد اشاره باستیلاء و احاطه و قیومیت اوست که تمام موجودات مقر سـلطنت و تحت حیطه اقتدار و بزرگواری و عظمت خداوندی وی است.
صدر المتألهین در اینجا بیان مفصـلی دارد مختصـری از آن را ترجمه مینمایم چنین گفته خداوند خلق نکرده چیزی در عالم صورت مگر آنکه نظیر آن در عالم معنی موجود است و خلق نکرده چیزی در عالم معنی یعنی عالم آخرت مگر آنکه حقیقت

صفحه : ۳۹۶

آن در عـالم حق است و آن عـالم غیب الغیب است زیرا که عوالم متطابق و هر مرتبه دانی مثال عالم بالاتر از آن است، و مرتبه عالی حقیقت مرتبه دانی است و همین طور مراتب در طول یکدیگرنـد تـا برسـد بحقیقت الحقـایق پس آنچه در اینکه عـالم است مثال و قـالب آن چیزی است که در عالم آخرت موجود است و آنچه در عالم آخرت است مثال و اشـباح حقایق و اعیان ثابته است که آنها مظـاهر و نماینـده اسـماء اللّه میباشـند و در عـالم چیزی خلق نشـده مگر اینکه مثـال و انموذجی دارد در عالم انسانی و ما در حقیقت عرش و کرسی اقتصار میکنیم بمثال در عالم انسانی.
پس بـدان مثـال عرش در ظاهر عالم انسانی قلب اوست و در باطن آن جان انسانی وی است و در باطن باطن وی نفس ناطقه اوسـت که آن محل اسـتواء جوهر قدسـی و خلیفهٔ اللّه و سـلطان بدن است در اینکه عالم صغیر انسانی، و مثال کرسی در ظاهر سینه اوست و در بـاطن روح طبیعی است که محـل نفوذ نفس حیوانی است که فرا گرفته قوی طبیعی هفتگـانه از غـاذیه و نامیه و مولـده و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و عرض قابلیت جسد که فرا گرفته محل قابلیت اجزاء بدن را.
و بسیار عجیب و جای تعجب است که عرشـی که محل اسـتواء رحمن قرار داده بقوله تعالی الرَّحمنُ عَلَی العَرشِ اسـتَوی در حدیث قدسی فرموده «لا یسعنی ارضی و لا سمائی و انما یسعنی قلب عبدی المؤمن» و در جای دیگر «قلب المؤمن عرش الرحمن».
و بعضـی گفته‌انـد عرش نسبت بقلب انسـانی مثل حلقه‌ای مانـد در بیابان. (پایان) وَ لا یَؤُدُهُ حِفظُهُما وَ هُوَ العَلِیُّ العَظِیمُ بزرگ است خدایی که حفظ آسمانها با اینکه رفعت و زمین با اینکه وسعت و ثقالت نسبت بقدرت و عظمت خداوندی او اندك و بیمقدار است و او بالاـتر و بزرگـتر از هر چیزی است که بتوان تصور نمود و بزرگوار است که عظمت و بزرگواری او طوری است که آسـمانها با اینکه عظمت و اینکه کرات با اینکه کثرت نامحـدود و اینکه سیارات با شـدت حرکتی که دارنـد در مقابل عظمت و قوت و شـدت وجود مطلق غیر متناهی قادر متعال

صفحه : ۳۹۷

هیچ مینمایند اینکه است که حفظ و نگاهداری آنها برای وی زحمت‌آور نیست.
آری عالم اجسام و طبیعیات از سـماویات و ارضـیات و موجودات جوی با آن کثرت و سـعه وجودی که دارند و کلیه عالم طبیعت و جسـمانیات نسـبت بعالم نفوس انـدك بشـمار میآینـد، و عالم نفوس نسـبت بعالم عقول و مجردات و قدوسـیین کوچك و بی‌مقـدار محسوب میگرداند و عالم مجردات نسـبت بعالم ربوبی و مظاهر اسـماء و صفات سبحانی ظهور و بروز ندارد و تماما یك ترشحی از دریای فیض الهی بیش نیستند وجود تمامی موجودات ناشی از فیض رحمت و بقای آنان نیز بسته باراده و فیض لم یزلی اوست.
لا إِکراهَ فِی الـدِّینِ قَد تَبَیَّنَ الرُّشدُ مِنَ الغَیِّ در دین اجباری نیست و خداوند بتوسط سـفراء خود ظاهر و هویدا گردانیده طریق هدایت و سـعادت بشر را که هر کس طالب هدایت است ارشاد شود بطریق حق و حقیقت و راه هدایت برای وی روشن گردد و از کجروی ایمن گردد و نیز از طغیان و سرکشی افراد بشر جلوگیری شود.
بعضـی از مفسـرین در شـأن نزول آیه چنین گوینـد که اینکه آیه در موقعی فرود آمـده که مرد انصـاری غلاـمی داشت صبیـح نام و

میخواست باکراه وی را مسلمان نماید اینکه آیه فرود آمد که قبول دین بایستی از روی اراده و اختیار باشد نه باکراه.
و در شأن نزول آیه گفتار دیگری نیز هست.
خلاصه آیه در مقام اینکه است که قبول دین که عبارت از ایمان بوحدانیت حق تعالی و برسالت و معاد و باقی معارف باشد اجباری نیست هر کسی بایستی از روی اختیار و دانستگی و فهمیدگی قبول نماید چیزی که هست کرم و لطف خداوند مقتضی آن است که راه هدایت و سعادت بشر را از طریق عقل و تبلیغ پیمبران بآنان بنمایاند که بتبلیغ پیمبران با اعانت عقل از طغیان قوای نفسانیه جلوگیری شود و طریق رسیدن بسرحد سعادت بشری واضح نماید و پس از آنکه راه هدایت واضح گردید هر کس بخواهد باختیار طریق هدایت را پیش گیرد تا اینکه بمقصود نائل گردد.

صفحه : ۳۹۸

از اینجا معلوم میشود که اعتراض بعضی از عیسویان که دین اسلام بضرب شمشیر رواج گرفت اصلا اینکه حرف بی‌موضوع و بی‌اساس است زیرا که دین عبارت از اعتقاد و تصدیق قلبی است و در اعتقادیات اجبار معنی ندارد و چگونه ممکن است کسی را مجبور نمایند که تو بایستی چنین اعتقادی داشته باشی راجع باعمال ظاهری ممکن است کسی را اجبار نمایند بر عملی که مایل بآن نباشد لکن در ایمان و قبول دین که عمل قلبی است و دین عبارت از تصدیق و اعتقاد است چون کسی را تسلط بر قلب نیست اجباری نیز در کار نیست.
و باین بیان معلوم میشود لا إِکراهَ فِی الدِّینِ اخبار است نه انشاء یعنی خبر میدهد که دین اجباری اصلا دین نیست.
و نیز اینکه بعضی از مفسرین چنین اظهار مینمایند که اینکه آیه بآیه جهاد نسخ شده اینکه هم بنظر درست نمیآید زیرا که موضوع تشریع جهاد مطلب دیگری است و اینکه اکراهی در دین نیست مطلب دیگر و چنانچه در صفحات پیش گفته شد شاید یکی از تأسیس جهاد دفاع از دشمن و حفظ جان و ناموس مسلمانان بوده و حکمت دیگرش چون پیمبر اسلام مبعوث شده برای تمام افراد بشر بود پس بایستی جهاد کند تا اینکه صیت اسلام بتمامی نقاط عالم برسد و همه بفهمند چنین شخصی با آن اوصافی که در کتابهای آسمانی خود دیده‌اند مبعوث بپیمبری شده و اشخاص لایق ایمان آرند و بر تمام مردم اتمام حجت شود و اگر حضرتش معارضه با کفار نمیکرد اسم مبارکش در اطراف عالم کمتر شیوع پیدا مینمود آن وقت اشخاص لایق از فیض ایمان محروم میگردیدند.
فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّهِ طاغوت در لغت بمعنی طغیان و مبالغه در زیاده‌روی در شرارت است و جمع و مفرد آن یکسانست و در اینکه مقصود از طاغوت در آیه چیست که کفر آن را مقابل ایمان بخدا آورده بین مفسرین گفتاری است:
۱- مقصود طاغوت شیطان است. (عبد اللّه عباس)

صفحه : ۳۹۹

۲- مقصود صنم یعنی بت است. (مقاتل و کلبی) ۳- مقصود کاهن و ساحر است. ۴- چیزی از غیر خدا که وی را عبادت و پرستش نمایند طاغوت است. ۵- طاغوت هر کسی نفس وی است چنانچه فرموده.
إِنَّ النَّفسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ سوره یوسف آیه ۵۳ و چون طاغوت مأخوذ از طغیان است و تمام فسادها و طغیانها ناشی از نفس خود انسان بروز می‌نماید باین مناسبت حمل بر معنی اخیر مناسب‌تر بنظر میآید لکن ممکن است گفته شود هر چیز باطلی را طاغوت گویند و لازمه ایمان بخدا که روکردن بحق و حقیقت است پشت کردن بهر باطلی است پس لازمه ایمان بخدا پشت کردن و اعراض کردن از غیر وی است.

وَ یُؤمِن بِاللّهِ ایمان عبارت از تصدیق قلبی بمعارف و اصول دیانات است و راجع به اینکه آیا اقرار لسانی و عمل جوارحی در اصل ایمان مأخوذ است یا نه در صفحات پیش مختصر بیانی نمودیم و گفتیم ظاهرا حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و اقرار بلسان و عمل بجوارح کاشف از آن است زیرا که زبان ترجمان دل و عمل تظاهری است از آنچه در باطن انسان مخفی است اینکه است که ایمان باطنی تا وقتی که بزبان اقرار بشهادتین نشده احکام ایمان بر آن جاری و مترتب نمیگردد.

فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لَا انفِصامَ لَها عروهٔ طناب دلو را گویند و اشاره باین است کسی که کافر گردد بطاغوت و ایمان آرد بخدا مثل کسی ماند که چنگ زده بریسمان محکمی که گسستگی ندارد و هرگز پاره شدن ندارد البته باید چنین باشد کسی که از طغیان نفس سرکش جسور خود جلوگیری نمود و قلب و دل خود را از غیر خدا گسسته گردانید و بریسمان ایمان و عمل صالح کاملا پیوند خود را بمقام الوهیت محکم گردانید و علقه محبت خود را بخدا بسته نمود، چنین کسی در مقام امن و امان قرار گرفته إِنَّ المُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ

صفحه : ۴۰۰

وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ میشونـد بدون آلت گوش اقرار و اعتراف مؤمنین را و عالم است بآنچه در قلب و سریره خود اندوخته‌اند از عقاید باصول ایمانی و تصدیق قلبی و از ظاهر و باطن هر کس آگاهست.

اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا «ولی» در کلام عرب بمعنی بسیار آمده و نیز مورد استعمال آن زیاد است:

دوست، یاری کننده، مولی، صاحب اختیار، والی تدبیر کننده، سید، آقا، اولی بتصرف و غیر اینها که علمای لغت متعرض شده‌اند و در هر جا که لفظ ولیّ آرند بایستی با قرینه‌ای که تعیین مراد کند همراه باشد و گر نه کلام مجمل میشود و در اینجا بقرینه مقام مقصود اینکه است که خداوند دوست و یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند.

یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ خداوند مؤمنین را بیرون می‌آورد از ظلمت جهل و کفر و ضلالت بسوی نور هدایت و ایمان، و اینکه تشبیه نموده جهل و بی‌خردی و ضلالت را بظلمت، و ایمان و هدایت را بنور شاید نظر باین باشد که چون نور بمعنی حقیقی نه مجازی چنانچه بعضی از مفسرین چنین گمان کرده‌اند چیزی را گویند که ظاهر بخود و ظاهر کننده غیر خود است و حقیقت و روح و ایمان همانست که بذات خود ظاهر و نمایان و ظاهر کننده نفس قدسیه بشر است زیرا که روح و روان انسانی در ابتدا در پرده‌های ظلمانی طبیعت مخفی و مستور است اگر هدایت حق بوی نرسد در ظلمت طبیعت و بیخردی ماند و هیچ ابراز فعالیت نمیکند و بنور ایمان است که از ظلمت طبیعت و جهالت بیرون آمده و تجرد ذاتی و نور باطنی خود را مکشوف میگرداند و تظاهر مینماید.

ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید که اشخاصی که ایمان آورده‌اند البته از ظلمت کفر رهایی یافته و بنور ایمان پیوند گردیده‌اند چنانچه ایمان را بنور معرفی نموده پس دیگر ظلمتی باقی نمانده تا اینکه خداوند مؤمنین را از ظلمت بیرون آورد بنور

صفحه : ۴۰۱

ایمان زیرا که ظاهر آیه که «آمنوا» را بصیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد بیان فرموده و «یخرجهم» را بصیغه مضارع که دلالت بر آینده دارد آورده.

پس از آیه چنین استفاده میشود کسانی که قبلا ایمان آورده بودند بعدا آنها را از ظلمت بنور میآوریم و اینکه نیست مگر تحصیل حاصل.

پاسخ: گوئیم اولا صیغه مضارع مخصوص بآینده نیست گاهی در زمان حال استعمال می‌شود و مقصود بیان حال مؤمنین است که

بایمان از ظلمت کفر خلاص شده و در حال بنور ایمان روشن گشته‌اند.
و ثانیا ایمان مراتبی دارد اول مرتبه آن اقرار بشهادتین است بضمیمه تصدیق اجمالی و مرتبه آخر آن تحقیق یافتن بمقام عبودیت و مقام تسلیم و انقیاد تام است و هر مرتبه‌ای از آن نسبت بمرتبه بالاتر از آن ظلمت است که بایستی بنور ایمان از آن ظلمت بیرون آید و کسی کاملا از نور ایمان برخوردار گردیده که روح ایمان و نور اسلام در قلبش نفوذ نموده و بکلی از ظلمت شرک و هواپرستی عاری گردیده و شراشر وجودش بنور ایمان روشن گردیده و اینکه نوری است که خداوند وعده فرموده عنایت نماید باشخاصی که زیر بار اسلام رفته و بوظایف ایمان عمل میکنند به اینکه آنها را بکمال ایمان برساند چنانچه در جای دیگر در باره آنها فرموده زادَتهُم إِیماناً فَهُوَ عَلی نُورٍ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَولِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ کسانی که کافر شدند دوستاران آنها طاغوتند و چنانچه گفته شد هر چیز باطلی را طاغوت گویند و چون شیاطین شالوده و مظهر باطلند شاید آیه اشاره باین باشد که کسی که کافر شد دوست او شیطان است نه رحمان.
یُخرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ طاغوت که دوستاران کفارند آنان را از نور بظلمت میکشاند در اینکه آیا مقصود از آن نوری که در کفار بوده و طاغوت آنها را از نور بظلمت میکشانند چیست، بین مفسرین گفتاری است بهترین آنها اینکه است که گفته شود مقصود از آن نور که بظلمت

صفحه : ۴۰۲

کفر پوشیده میگردد همان نور توحیدی است که خداوند در فطرت بشر نهاده و شیاطین از طریق قوای طبیعی و وهمی بر انسان تسلط یافته وی را اغوا میگردانند و بظلمت کفر و نفس‌پرستی آن نور توحیدی که در فطرت او تعبیه شده پوشیده میگرداند أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ کسانی که در اثر متابعت کردن طاغوت کافر شدند و فطرت اولیه خود را باطل و زایل گردانیدند و آن روح و حقیقت انسانیت خود را زایل نمودند و آن فطرت توحیدی که در آن تعبیه شده بود از کف دادند آنها یاران آتش‌اند و جایگاه همیشگی آنها بمناسبت ظلمت نفسشان که فاقد نور توحید گردیده و سنخیت با آتش گشته جهنم است.
در بعض اخبار است که جهنم بقدری تاریک است که اهل آن از تاریکی بفغان می‌آیند آری کسی که در تاریکی و ظلمت نفس چنان گرفتار گردیده که نه خود را می بیند و نه خدای خود را می‌شناسد و شیطان و نفس سرکش بکلی نور علم و ایمان و توحید را از وی ربوده البته بایستی جایگاه همیشگی وی جهنم که شالوده ظلمت و دوری از اشراق شمس وجود احدیت است با شیاطین همراه باشد

صفحه : ۴۰۳

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۵۸ تا ۲۶۳]

اشاره

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبراهِیمَ فِی رَبِّهِ أَن آتاهُ اللّهُ المُلکَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحیِی وَ یُمِیتُ قالَ أَنَا أُحیِی وَ أُمِیتُ قالَ إِبراهِیمُ فَإِنَّ اللّهَ یَأتِی بِالشَّمسِ مِنَ المَشرِقِ فَأتِ بِها مِنَ المَغرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ (۲۵۸) أَو کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَریَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنّی یُحیِی هذِهِ اللّهُ بَعدَ مَوتِها فَأَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَم لَبِثتَ قالَ لَبِثتُ یَوماً أَو بَعضَ یَومٍ قالَ بَل لَبِثتَ مِائَةَ عامٍ فَانظُر إِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَم یَتَسَنَّه وَ انظُر إِلی حِمارِکَ وَ لِنَجعَلَکَ آیَةً لِلنّاسِ وَ انظُر إِلَی العِظامِ کَیفَ نُنشِزُها ثُمَّ

نَکسُوها لَحماً فَلَمّا تَبَیَّنَ لَه قالَ أَعلَمُ أَنَ اللّه عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۲۵۹) وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیفَ تُحیِ المَوتی قالَ أَ وَ لَم تُؤمِن قالَ بَلی وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی قالَ فَخُذ أَربَعَةً مِنَ الطَّیرِ فَصُرهُنَّ إِلَیکَ ثُمَّ اجعَل عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنهُنَّ جُزءاً ثُمَّ ادعُهُنَّ یَأتِینَکَ سَعیاً وَ اعلَم أَنَ اللّه عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۶۰) مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَت سَبعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّه یُضاعِفُ لِمَن یَشاءُ وَ اللّه واسِعٌ عَلِیمٌ (۲۶۱) الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ ثُمَّ لا یُتبِعُونَ ما أَنفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذیً لَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ (۲۶۲)
قَولٌ مَعرُوفٌ وَ مَغفِرَةٌ خَیرٌ مِن صَدَقَةٍ یَتبَعُها أَذیً وَ اللّه غَنِیٌّ حَلِیمٌ (۲۶۳)

صفحه : ۴۰۴

ترجمه:

آیا ندیدی آن کسی که بآن سلطنتی عطا شده بود در مقام محاجه در گفتگو با ابراهیم برآمد وقتی که ابراهیم گفت پروردگار من کسی است که زنده میکند و میمیراند گفت من زنده میکنم و میمیرانم ابراهیم گفت خدا خورشید را از مشرق طلوع میدهد (اگر تو راست می‌گویی) خورشید را از مغرب در آور آن کافر از جواب عاجز و مبهوت ماند و خدا هدایت نمیکند قوم ستمکاران را
یا بمانند کسی که بدهکده‌ای عبور نمود که خراب و ویران شده بود با خود گفت چگونه خدا زنده میکند اینها را بعد از مردنشان پس بخواست خدا آن شخص مرد و پس از صد سال وی را زنده گردانیدیم و باو گفت چند مدت خواب رفتی گفت یک روز یا بعضی از روز گفت بلکه صد سال مردی نگاه کن بطعام و مشروب خود ببین چگونه فاسد نگشته و نظر کن بخر خود (که اجزاء آن پوسیده و از هم متفرق گشته بود) و هر آینه تو را آیۀ و نشانه قرار میدهیم برای مردم (تا معتقد بمعاد گردند) و نظر کن باستخوان خر خود و ببین چگونه در هم پیوند میکنیم پس از آن بر آن گوشت میپوشانیم پس از آنکه برای (عزیز حقیقت معاد) ثابت و واضح گردید گفت دانستم که خداوند بر هر چیزی توانا است.
وقتی ابراهیم گفت پروردگار من بمن بنما چگونه مرده‌ها را زنده میگردانی خدای تعالی باو گفت آیا ایمان بمعاد نداری ابراهیم گفت آری ایمان دارم لکن غرضم اینکه است که قلبم مطمئن گردد خطاب از مصدر عزت رسید چهار کبوتر بگیر و گوشت آنها را مخلوط بهم گردان و هر جزئی از آن را بر سر کوهی بنه پس هر یک از آن کبوترها را باسم بخوان تا بسوی تو بشتاب پرواز نمایند و بدان که خداوند بر هر چیز غالب و درستکار است
مثل کسانی که مالهای خود را در راه خدا انفاق مینمایند مثل دانه‌ای ماند که یک دانه هفت خوشه بروید و در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و خدا بر هر کس بخواهد باز زیاد میکند و خداوند بهمه چیز احاطه دارد و دانا بآن است
کسانی که مالهای خود را در راه خدا انفاق مینمایند پس از آن منتی بر آن بخشش خود بفقیران نمیگذارند و نیز اذیتی بآنها نمیکنند اجر آنها نزد پروردگار آنهاست و هیچ ترسی و خوفی برای آنان نیست و محزون نمیباشند،
گفتار نیک و طلب مغفرت نمودن برای

صفحه : ۴۰۵

فقیر بهتر از بخششی است که همراه آن اذیت و منتی باشد (و باید دانست) که خداوند بی‌نیاز و بردبار است.

توضیح آیات

اشاره

أ لَم تَرَ إِلَى الَّذِی حَاجَّ إِبراهِیمَ فِی رَبِّهِ همزه «الم» همزه استفهام انکاری است و خطاب برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که آیا ندیدی یعنی بعلم الیقین یا بعین الیقین دیدی و دانستی «الذی حاج» محاجه از باب مفاعله آمده و در جایی آرند که خصومت و گفتگو بین دو نفر باشد و هر یک بخواهند در دعوی دیگری را مغلوب و مجاب نمایند و مفسرین گویند آنکه با ابراهیم علیه السّلام در باره اله محاجه نمود نمرود پسر کنعان بود که بدو واسطه نسبت وی بنوح نبی علیه السّلام میرسید و او اول کسی بود که تاج سلطنت بر سر نهاد و دعوی خدایی نمود.

أن آتاهُ اللّهُ المُلکَ مجاهد گفته دو نفر موحد و دو نفر کافر سلطنت روی زمین نصیب آنان گردید دو نفر موحد یکی سلیمان نبی (ع) بود که تمامی روی زمین مسخر امر او گشتند و دیگر ذو القرنین و آن دو نفر کافر یکی نمرود و دیگری بخت النصر، و آیا وقت مجادله ابراهیم با نمرود چه وقت انجام گرفت قبل از اینکه ابراهیم بتها را بشکند یا بعد از آن.

بعضی از مفسرین گفته‌اند بعد از آنکه ابراهیم بتها را شکست و آتش نمرودی برافروخته گردید نمرود با ابراهیم در مقام گفتگو و مجادله برآمد که آن خدایی که ما را بعبادت او میخوانی کیست ابراهیم (ع) گفت رَبِّیَ الَّذِی یُحیِی وَ یُمِیتُ پروردگار من آن کسی است که زنده میکند و میمیراند.

سؤال نمرود که رب و پروردگار تو کیست از روی فطرت بوده که خداوند فطرت هر کسی را بر توحید قرار داده اینکه است که هر فردی از بشر باعتبار فطرت

صفحه : ۴۰۶

اولیّه خود بحکم عقلش روی دلش بسوی حق نگران است لکن چشم دل انسانی در پشت پرده‌های ظلمانی طبیعت از قبل ضعف وجود، قصور و کوتاهی عقل، احتیاجات گوناگون، میول و مقتضیات طبیعی جهالت نفسانی وساطت اسباب و معدات خارجی که مدبر حکیم در میان نهاده برای رفع احتیاجاتش هر یک حجابی است بین انسان و مبدء که از بی‌خردی و نفهمی همیشه دنبال وسائط میدود و چشم از مسبب الاسباب پوشیده اسباب را مستقلّ در مؤثریت می‌پندارد.

اینکه است که پاره‌ای از افراد بشر مطیع هوای نفس شده‌اند و خود و عمل خود را مؤثر در امور میدانند و اعتماد بنفس را مدرک پندارند و بنده و فرمانبردار هوای نفس خودند.

و بعضی غیر خود از سلاطین و رؤساء و ارکان مملکت را مؤثر در نفع و ضرر خود میدانند و عبادت عبده اصنام از همین قبیل بوده که بگمان ناقص خود بتها که جمادی نبودند برای آنان منزلت و مقامی نزد حق تعالی تصور مینمودند اینکه بود که بآنها سجده میکردند و از آنان یاری میطلبیدند چنانچه قرآن مجید از آنها خبر میدهد که میگفتند ما نَعبُدُهُم إِلّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللّهِ زُلفی که بفطرت خود میدانستند که جمادند و خالق آسمان و زمین نیستند لکن چون خود را ضعیف و محتاج بوسائل میدانستند و گمان میکردند بتها مقام و منزلتی نزد حق تعالی دارند اینکه بود که آنها را عبادت میکردند و آنان را واسطه در فیض قرار میدادند.

همین ضعف وجود و بیخردی و احتیاجات گوناگون بشری سبب شده که شیاطین بکمک نفس بهیمی و سبعی بر انسان مسلط گشته و وی را در بیراهه میکشاند و بامید نفع و ضرر احتیاج یکی را بزر و زیور دنیا مفتون نموده و وی را فریب داده و بعض چیزها را در نظر میآراید و جلوه میدهد زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنِینَ وَ القَناطِیرِ المُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ سوره آل عمران آیه ۱۲ و بعضی که شأن آنها بالاتر است ارباب انواع قائلند و آنها را واسطه در فیض میدانند و از تمام اینها پست‌تر و بیمقدارتر اشخاصی میباشند که بسنگ و در و قبرهای

صفحه : ۴۰۷

پوسیده و بپاره اموری که هیچ مأخذ ندارد متوسل میگردند و از آن چیزهای بی‌معنی حاجت میطلبند و از روی بی‌خردی و نفهمی گمان میکنند که اینها را منزلت و مقامی است و کسانی که بغیر خدا رو کنند و از غیر خدا حاجت طلبند آنان و لو آنکه بصورت مسلمانانند لکن در معنی مشرک در مقام عبادتند چه فرق است بین اینها و کسانی که به بت سجده میکنند آنها نیز بتها را واسطه میدانستند لکن مستقلا آنها را عبادت می‌نمودند.

بهر چه غیر از خدا نظر استقلالی داشته باشی و آن را مؤثر دانی و چنین گمان کنی مستقلا از دستش کاری برمی‌آید آن معبود تو است و او را عبادت و بندگی کرده‌ای.

ببین چگونه پیشوایان بشر از انبیاء و اولیاء با آن جلالت شأنشان مردم را بسوی خدای یگانه سوق میدادند و صریحا اعلام مینمودند أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُم میگفتند ما هم مخلوق ضعیفی هستیم مثل شما که محتاج و نیازمند بمبدء یکتا می‌باشیم همین قدر مأمور بتبلیغ گردیده‌ایم که شما را بسوی خدای یگانه ارشاد نمائیم اگر ماها بروش پیشوایان خود عمل میکردیم و قدم پشت قدم آنان نهاده جلو میرفتیم خوشبخت‌ترین مردم و سعادتمندترین آنان بشمار میرفتیم.

قالَ إِبراهِیمُ فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمسِ مِنَ المَشرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ المَغرِبِ در مقام مجادله ابراهیم بنمرود گفت اگر گمان تو چنین است که زنده میکنی و میمیرانی خدای من خورشید را از مشرق بیرون آرد تو امر نما خورشید از مغرب بدر آید.

فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ در مقابل اینکه کلام نمرود و متابعین وی مبهوت و مجاب گشتند و نتوانستند جواب بگویند زیرا که فطرت آنان گواهی می‌داد که اوست اله و پروردگار عالم و به هیچ وجه وجود ناقص و نارسای آنها مدخلیت در سماویات ندارد اینکه بود که در اینجا

صفحه : ۴۰۸

زبانش قطع شد و نتوانست بگوید من خورشید را از مشرق بیرون می‌آورم لکن در تدبیر زمین چون خود را مالک و متصرف میدانست بگمان پلیدش مردن و زنده شدن مردم بدست وی است هر کرا خواهد میکشد و هر که را خواهد زنده میگذارد.

أَو کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَریَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها آیه جلو راجع بتوحید بود و اینکه آیه و آیه بعد عطف داده شده باین آیه و راجع بمعاد و کیفیت زنده شدن مردگان در روز قیامت و دفع انکار منکرین معاد است که بطور تعجب فرموده آیا دیدی چنین کسی که بر آن ده گذر نمود.

کاف «کالذی» زائده و واو «و هی» حال، است خاویهٔ، در لغت بمعنی خالی آمده، عروش جمع و عرش بمعنی سقف و بمعنی تخت نیز آمده قال اللّه تعالی وَ لَها عَرشٌ عَظِیمٌ و در اینکه آیا آن گذرنده که بود بین مفسرین گفتاری است ۱- جماعتی گفته‌اند عزیز شرحیا بوده ۲- ارمیا إبن حلیقا و او از سبط هارون پسر عمران بوده ۳- خضر نبی بوده ۴- مردی بوده کافر که در امر معاد شک داشته.

و نیز راجع به اینکه آن در کجا و چه زمینی بوده نیز چند قول است، ضحاك گفته آن از زمین بیت المقدس بود، إبن زید گفته آن زمینی بود که مردگانش آنهایی بودند که از وبا گریختند و یك دفعه مردند که بیانش در آیات پیش ذکر شد.

قالَ أَنّی یُحیِی هذِهِ اللّهُ بَعدَ مَوتِها آن گذرنده از روی تعجب نه انکار گفت چگونه خداوند اینکه بدنهای پوسیده را زنده میکند بعد از مردنشان.

در تفسیر روح البیان چنین استفاده نموده که بنی اسرائیل وقتی طغیان نمودند و در زمین فساد کردند خداوند بکیفر اعمالشان بخت

النصر را بر آنها مسلط نمود و بخت النصر با شش هزار علامت وارد شام گردید و شام را تصرف نمود و بنی اسرائیل را سه قسمت نمود قسمتی از آنان را کشت و قسمتی را اسیر نمود و قسم باقی مانده را

صفحه : ۴۰۹

تبعید گردانید و بین آنها صد هزار پسر بود که بین سلاطینی که با هم همدست بودند تقسیم نمود و از آن جمله عزیز بود که پس از آنکه از دست آنها نجات یافت سوار خری شد و بسوی بیت المقدس روانه گردید و از منظره و ویرانی بیت المقدس متوحش گردید و از روی تعجب گفت أَنّی یُحیِی هـذِهِ اللّهُ بَعدَ مَوتِها چگونه خداوند اینکه را زنده مکند بعد از مردن آن، و نیز در توجیه آیه چنین اظهار می‌نماید که تعجب عزیز راجع بتعمیر بیت المقدس بوده نه مردگان زیرا که ضمایر در هذه و موتها عاید بخرابی بیت المقدس می‌شود نه مردگان و بنا بر اینوجه معنی آیه چنین میشود که چگونه خداوند تعمیر میکند بیت المقدس را بعد از خرابی آن. (پایان) ظاهرا اینکه توجیه بنظر درست نمی‌آید بچند دلیل:

۱- تعمیر دهی بلکه شهری تعجب‌آور نیست که پیمبری مثل عزیز تعجب کند در چگونگی تعمیر آن.

۲- موت و حیات بر جمادات صادق نمی‌آید و اینکه در کلام اللّه است یُحیِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها موت و حیات زمین راجع به نباتات است که از زمین میروید نه خاک و عمارات آن.

۳- بقرینه باقی حکایت که در آیه بیان شده که عزیز صد سال مرد و بعد از صد سال زنده شد و خر پوسیده او نیز زنده شد شاهد ظاهری است که تعجب او راجع بزنده شدن مردگان بوده نه تعمیر دهی پس معنی آیه چنین می‌شود که عزیز گفت چگونه اهل اینکه زمین زنده می‌شوند بعد از مردنشان و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است وَ سئَلِ القَریَةَ و مقصود اهل قریه می‌باشد و نظیر اینکه آیه در کلام اللّه و نیز در کلمات فصحا بسیار دیده شده فَأَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ پس از آنکه عزیز تعجب کرد که چگونه مردگان در قیامت زنده می‌گردند بامر خداوند او مرد و بعد از یکصد سال وی را زنده گردانید به همان طوری که قبل از مردنش زندگانی می‌نمود.

صفحه : ۴۱۰

قالَ کَم لَبِثتَ قالَ لَبِثتُ یَوماً أَو بَعضَ یَومٍ قالَ بَل لَبِثتَ مِائَةَ عامٍ پس از آنکه عزیز را زنده گردانیدیم بتوسط ملکی یا ندایی از وی سؤال شد چه قدر خواب رفتی گفت یا یک روز یا بعضی از روز.

فَانظُر إِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَم یَتَسَنَّه وَ انظُر إِلی حِمارِکَ وَ لِنَجعَلَکَ آیَةً لِلنّاسِ بوی خطاب شد نگاه کن و ببین چگونه طعام و مشروب تو فاسد نگشته و بهمان حال اولیه خود باقی است و نیز نظر کن و ببین چگونه خر تو استخوان و پوست و گوشت آن پوسیده گردیده و از هم پاشیده و برای نشانه قدرت خود ترا زنده گردانیدیم تا مردم بدانند که قدرت بر هر چیزی داریم.

در اینکه مبارک آیه دو علامت و نشانه برای کمال قدرت خود نشان میدهد یکی راجع بهمین عالم که روی قاعده طبیعی طعام و خوردنی و نیز آشامیدنی در مدت کمی فاسد و خراب میگردد و ماندن طعام تا یکصد سال از محالات عادی بشمار میرود میخواهد ببشر بفهماند که قدرت و استیلای او فوق عالم طبیعت است و اصلا در مقابل قدرت غیر متناهی آن قادر متعال محالی متصور نمیگردد بلکه اراده او نافذ و قدرت او مستولی بر هر ممکنی است و نظام طبیعی نیز بامر تکوینی الهی روی پایه حکمت آراسته گردیده و دیگر راجع بامر معاد و عالم قیامت که زنده شدن مردگان در روز رستاخیز امری است ممکن و قادر حکیم توانا است بر عود دادن ارواح بجسدهایشان.

وَ انظُر إِلَی العِظامِ کَیفَ نُنشِزُها ثُمَّ نَکسُوها لَحماً پس از آنکه بعد از صد سال روح مفارقت کرده عزیز بر میگردد ببدنش و زنده

میگردد خطاب عزت میرسد اگر خواهی قدرت الهی را بنگری نظر کن باستخوان پوسیده خرت و ببین چگونه قادر توانا اینکه استخوانها را با هم تضمیم میگرداند و بروی آن گوشت میرویاند و خرت را زنده می گرداند و اعصاب و رگها و تمام اعضای آن را با یکدیگر تنظیم می گرداند و بر روی آن گوشت میرویاند و خرت را زنده می گرداند.

صفحه : ۴۱۱

فَلَمّا تَبَیَّنَ لَه قالَ أَعلَمُ أَنَّ اللّه عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ وقتی عزیز برأی العین مشاهده میکند و بعین الیقین می‌بیند کیفیّت زنده شدن خر خود را پس از پوسیدگی استخوانها و مندک گشته‌گی اعضای آن شهادت می‌دهد بنفوذ قدرت الهی و تصدیق می کند که محالی در قبال قدرت غیر متناهی او تصور ندارد.

وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیفَ تُحیِ المَوتی قالَ أَ وَ لَم تُؤمِن وقتی ابراهیم (ع) گفت پروردگار من بمن نشان ده بطوری که بچشم ببینم چگونگی زنده شدن مرده‌ها را از مصدر جلال احدیت خطاب میرسد آیا بمعاد ایمان نداری.

چون امر معاد بسیار مهم و عقول بشر از درک حقیقت آن و کیفیت وقوع و چگونگی آن عاجز است حتی پیمبر مثل ابراهیم خلیل با آن عظمت شأنش و علو مقامش از خدای خود تقاضای رؤیت میکند که از «علم الیقین» «بعین الیقین» برسد و بچشم سر کیفیت وقوع آن را مشاهده نماید و ایمانش بدرجه اطمینان رسد اینکه بود که وقتی گفت رَبِّ أَرِنِی کَیفَ تُحیِ المَوتی و جواب شنید که آیا ایمان نداری گوید:

قالَ بَلی وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی پاسخ گوید آری ایمان دارم لکن می‌خواهم قلبم مطمئن گردد.

اعتراض

چگونه ابراهیم طلب رؤیت می کند با اینکه پیمبران خصوصا کسانی که اولوا العزم نامیده شده‌اند البته در معارف بدرجه شهود و عیان رسیده‌اند و بایستی بچشم دل عالم دنیا و آخرت را مشاهده نمایند و پس از مشاهده سؤال کردن از چگونگی آن مورد ندارد.

پاسخ

آری اینکه غیر از نبی اطلاع از ذوق و درجه عرفان نبی ندارد لکن

صفحه : ۴۱۲

معلوم است که عوالم وجود در نظر آن برگزیدگان مکشوف است و اخباری که راجع بعالم قبر و برزخ و قیامت و غیر اینها میدهند و از روی کشف و شهود و بضمیمه وحی است و تا چنین دانشی در آنان نباشد لایق وحی نمیباشند نه اینکه است که فقط از راه گوش و چشم استماع وحی نمایند یا رؤیت ملک کنند.

چیزی که هست فرق دیدن بدل و دیدن بچشم چشم دل راجع بامور عقلانی و کلیات معنوی و موجودات مجرده نفوذ دارد لکن راجع بمحسوسات و موجودات جزئی مادی بایستی بتوسط آلات جسمانی ادراک شود، زیرا که خداوند برای ادراک هر نوعی از موجودات حاسه‌ای بانسان کرامت فرموده چشم دل مخصوص بامور معنوی و ادراک مجردات و عوالم ما فوق الطبیعه نفوذ دارد و چشم سر مخصوص باجسام طبیعیه و موجودات مادیه است و اگر چه بچشم دل نیز توان مادیات را ادراک نمود لکن بطور کلی و

وجود سعی که ادراک وجود جزئیات در ضمن کلیات برای اهلش مکشوف و پدیدار میگردد نه بطور جزئی و خصوصیات فردی. پس شاید طلب رؤیت ابراهیم زنده شدن مردگان را اینکه بوده که پس از آنکه بطریق کشف و عیان و وحی اطلاع از عوالم بعد از موت داشت چون راجع بامور مادّی و جسمانی بود و خصوصیات و کیفیات مادی را بایستی بچشم سر مشاهده نمود اینکه بود که از پروردگار طلب رؤیت بچشم سر نمود.

بعبارت واضح‌تر گوئیم اگر چه ابراهیم (ع) بمقتضای عقل و قوه ملکوتی و بصیرت باطنی خود بچگونگی زنده شدن مردگان عالم بود لکن بمقتضای قوای جسمانی و آرامش نفس حیوانی که لازمه حیات جسمانی است میل داشت آنچه را بچشم دل مشاهده مینماید در مرتبه حس بچشم سر نیز مشاهده نماید تا آنکه نفس شریفش راجع بمعاد جسمانی از هر دو جهت آرامش یابد اینکه بود که در پاسخ أَ وَ لَم تُؤمِن گفت آری ایمان دارم و لکن میخواهم قلبم باعتبار قوای جسمانی نیز آرام گیرد (و اللّه العالم باسرار کلامه).

صفحه : ۴۱۳

قالَ فَخُذ أَربَعَةً مِنَ الطَّیرِ فَصُرهُنَّ إِلَیکَ پس از آنکه تقاضای ابراهیم علیه السّلام بسمت قبول رسید خطاب شد چهار کبوتر بگیر، صر در «صرهن» در لغت بمعنی میل دادن است یعنی آنها را با خود مأنوس و مایل بخود گردان، لکن مشهور بین مفسرین بقرینه جمله بعد اینطور میشود که چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه گردان.

ثُمَّ اجعَل عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنهُنَّ جُزءاً ثُمَّ ادعُهُنَّ یَأتِینَکَ سَعیاً پس از آنکه آنها را قطعه قطعه گردانیدی هر جزئی از آن را بر سر کوهی بنه و هر یک از آنان را باسم صدا کن که صاحب آن اسم اجابت میکند تو را و بشتاب نزد تو آید.

وَ اعلَم أَنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ تا اینکه بدانی خداوند غالب و درستکار است، در تفسیر قمی علی بن ابراهیم از پدرش و او از إبن ابی عمیر و او از ابی ایوب و او از ابی بصیر و او از امام صادق (ع) چنین روایت میکند که «ابراهیم علیه السّلام دید مرداری در ساحل دریا افتاده و سباع و درندگان بری و بحری او را میخورند تعجب نمود و گفت رَبِّ أَرِنِی کَیفَ تُحیِ المَوتی قالَ فَخُذ أَربَعَةً مِنَ الطَّیرِ تا آخر آیه، اینکه بود که ابراهیم (طاوس، خروس کبوتر و کلاغ) اینکه چهار مرغ را گرفت و پس از کشتن آنها را در هم کوبید و اجزاء آن را با هم مخلوط گردانید و هر جزئی از آن گوشتهای کوبیده را بر سر کوهی نهاد و منقار یک یک آنها را گرفت و باسم آن کبوتر را صدا زد و گفت باذن خدا و امر او زنده شوید آن وقت اجزاء گوشت از هم پراکنده گردید و بدن هر یک از آنان تشکیل داده طیران نمودند بسوی ابراهیم آن وقت ابراهیم گفت أَنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (پایان) چنانچه معلوم است اینکه آیه و آیه جلو از بالاترین شواهد و بهترین دلیلی است برای اثبات معاد جسمانی که در روز رستاخیز روح بشر عود مینماید ببدن جسمانی دنیوی.

صفحه : ۴۱۴

اعتراض

از ظاهر اینکه حدیث چنین بر می‌آید که ابراهیم وقتی دید آن مرده را حیوانات بری و بحری میخورند و هر قطعه بدن وی جزء حیوانی میگردد همان شبهه آکل و مأکول که مشهور بین منکرین معاد است بنظرش می‌آید که در قیامت اجزایی که جزء بدن دیگری گردیده عود آن چگونه است آکل زنده میشود یا مأکول نمیشود هر دو زنده شوند زیرا که در اینکه فرض بدن مأکول جزء بدن آکل شده دیگر از مأکول چیزی باقی نیست که بگوئید در قیامت اجزای آن با هم جمع میشوند و روح عود مینماید ببدن پس

بایستی فقط آکل زنده شود نه مأکول و نمیشود هر دو زنده شوند و اینکه آیه که چهار مرغ را بگیر و اجزاء آن را با هم مخلوط گردان تا آخر آیه جواب شبهه آکل و مأکول را نمیدهد زیرا که اجزاء آن طیور بعینه موجود بوده و جزء یکدیگر نشده بود منتهی از هم متفرق گردیده و پس از آنکه ثانیا با هم ضمیمه گردیده بحالت اولیه خود برمیگردد.

پاسخ

از همین آیه شبهه آکل و مأکول نیز رد میشود زیرا چنانچه حکماء گویند شیئیت شیء بصورت است یعنی صورت نوعی نه شخصی نه «بماده» پس وقتی آن چهار کبوتر بکوبیدن در هم از صورت حیوانی و کبوتری بیرون رفتند بطوری که اجزای هر یک از آنان بدیگری مخلوط گردید دیگر آنها را کبوتر ننامند آن وقت بمخلوط شدن آنان در هم وجود کبوتری مفقود گردید و پس از اجتماع مواد باذن قادر متعال حیات جدیدی پیدا مینمایند همین طور است آنجایی که انسان را حیوانی یا انسان دیگر بخورد انسان جزء حیوان یا انسان دیگری نگردیده بلکه صورت انسانی از وی گرفته شده و نزد حافظ الصور محفوظ است و نیز حیات انسانی او قائم بنفس انسانی وی است نه قائم باجزاء بدنش تا آنکه گوئید وقتی حیوانی یا انسانی انسانی را بخورد جزء او میگردد و راجع بزنده شدن در قیامت شبهه آکل و مأکول پیش آرید آری روح حیوانی که ناشی از بخاراتی است که از قلب متصاعد بدماغ میشود قائم ببدن است که آنهم بمردن

صفحه : ۴۱۵

فانی میگردد و جزء دیگری نمیشود بلکه ممکن است گفته شود بدن انسان و نیز قوای فعاله آن از تغذیه و تنمیه و باقی افعال نفسانیه بدن قائم بنفس انسانی است که بمردن از بدن مفارقت مینماید و آن باقی مانده را که بدنش می‌نامند در واقع اسکلتی و شکلی از بدن حقیقی بیش نیست بدن حقیقی ظل روح انسانی و پرتو اوست و هر کجا روح انسانی جای گرفت بدن فعلی و حقیقی او با وی است چنانچه بعقل و نقل ثابت شده که در عالم برزخ نفس با صورت مثالی که صورت فعلی وی است همراهست مگر نمیبینی در بسیاری از اخبار رسیده که در قیامت هر کسی بصورت عملش وارد محشر می‌گردد اگر نبود اینکه بدن حقیقی انسانی ناشی از نفس و پرتو روح وی است چگونه در قیامت که هر چیزی بحقیقت ظهور و بروز مینماید بدن بصورت اخلاق تظاهر مینمود.

خلاصه بمردن چیزی از حقیقت انسانی شخص کاهیده نمیگردد فقط ماده اولیه بدن او بصورت دیگری در آمده و بخراب گردیدن و مندک شدن عالم دنیا تمام صور موجودات مادّی جسمانی اعدام میگردد و بدلالت قوله تعالی یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَیرَ الأَرضِ یعنی روزی که تبدیل میگردد زمین بغیر زمین توان استشهاد نمود که وقتی که عالم دنیا خراب گردیده ماده موجودات که حکماء قدیم آن را (هیولی) میگفتند و حکمای اخیر نیرو یا اثیر یا هر چه اسم نهند بصورت اخروی در آید ارواح بشر بحکم قادر متعال ثانیا بهمان ماده اولیه تعلق گیرند آن وقت صورت برزخی بامر تکوینی تعلق گیرد بماده و انسان تحوّل دیگری پیدا نماید و با روح و جسم وارد عالم آخرت گردد زیرا که ماده اولیه که آن را مادهٔ المواد گویند قابل افاضه هر نوع صورتی است و حیات جدیدی که در خور عالم قیامت باشد بوی افاضه می‌شود تا اینکه علاوه بر عذاب و ثواب روحانی طعم عذاب و ثواب جسمانی را نیز بچشد زیرا که ادراکات جسمانی منوط بآلات جسمانی است و جسم ترکیب شده از ماده و صورت است صورت بلا ماده را جسم نگویند و ماده بلا صورت را جسم ننامند و اگر بخواهیم راجع بمعاد روحانی و جسمانی بحث نمائیم سخن طولانی می گردد و اجمالی از آن را در کتاب معاد و آخرین سیر بشر تذکر داده‌ایم هر کس میل دارد رجوع بآن جا نماید.

صفحه : ۴۱۶

مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموالَهُم فِي سَبِيلِ اللّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ از آیات قرآنی و احادیث نبوی و غیر آن چنین استفاده میشود که یکی از ارکان دین اسلام انفاق فی سبیل اللّه و اعانت و دستگیری بفقراء و مستمندان است بلکه توان گفت بعد از اصول معارف، اسلام روی دو پایه میچرخد یکی صلاهٔ، دیگری زکاهٔ اگر یکی از اینکه دو پایه خلل یابد چرخ تمدن اسلامی فعالیت خود را از دست میدهد نمیبینی چگونه در کلام مجید مکرّر در مکرر امر بصلاهٔ و زکاهٔ مینماید و اینکه در بسیاری از آیات زکاهٔ را مقارن بصلاهٔ گردانیده شاید سرش همین باشد که اگر اینکه دو اصل روی میزان صحیح انجام گرفت پیکر اسلام تعادل و استقرار می‌یابد زیرا که بصلاهٔ مقام عبودیت که جوهر و لب معرفت است محقق میگردد و بزکوهٔ و انفاق مال تمدن جامعه بشری که مقدمه کسب سعادت و فضیلت است منظم میشود آن وقت اسلام روی پایه صحیح استوار میگردد.

هر جامعه‌ای که افق افراد آن از جهت معاش و زندگانی نزدیک بهم باشند و روی قانون منظمی که هر مرتبه‌ای نسبت بمرتبه بالاتر بیک درجه و اندک تفاوتی بین آنان باشد آن جامعه متعادل و افراد آن با هم متوافق و هر یک بوظیفه خود عمل مینمایند لکن اگر جامعه تعادل خود را از دست داده و بین افراد از حیث ثروت و مال تفاوت فاحش پدید گردیده نفاق و دشمنی بین آنان شیوع مینماید و در نتیجه هیچیک از افراد بوظیفه خود عمل نمیکند و چون قانون مضبوطی بین آنها حکم فرما نیست آن جامعه بزودی منحل میگردد.

و نیز چون دنیا مقدمه آخرت است و چنانچه گفته‌اند

(من لا معاش له لا معاد له)

کسی که امور معاشش منظم نگردید هرگز امور معادش نیز منظم نخواهد شد اینکه است که مقنن قانون اسلام اکیدا امر فرموده بانفاق مال که اغنیاء فقرا را از قسمتی از مال خود بهره‌مند گردانند که هم فقیر از سختی فقر رهایی یابد و غنی نیز با آن علاقه مفرطی که نسبت بمال خود دارد اگر در راه خدا انفاق نماید لایق پاداش بزرگ میگردد

صفحه : ۴۱۷

اینکه است که شارع اسلام گاهی بوعده ثواب و گاهی بوعید و تهدید بعذاب و گاهی بنمو و زیاد شدن مال و گاهی بغفران و جبران گناه مردم را تحریص و تشویق میگرداند بر انفاق مال برای اینکه افق زندگانی فقیر قدری بالا رود و اغنیاء نیز قدری از مالشان کاسته گردد و باین وسیله فقرا و اغنیاء با هم توافق نمایند و دست بدست هم داده کاخ تمدن را بالا برند و تمام افراد جامعه با هم زندگانی آرامی نمایند و دنیا و آخرت خود را اصلاح گردانند، و نیز قدری محبت دنیا که ناشی از مال و ثروت است از دل اغنیاء بیرون رود و باین وسیله برحمت حق تعالی نزدیک گردند.

أَنبَتَت سَبعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ انفاق فی سبیل اللّه که غرض رضای خدا باشد بدون ریاء و شهرت یا داعی دیگری غیر از طریق بندگی دانه‌ای مانند که از زمین بیرون آید و در آن هفت خوشه باشد و در هر خوشه‌ای یکصد دانه اشاره به اینکه یکی به هفتصد برابر زیاد میشود و اینکه نتیجه و فایده دنیوی است که مترتب میگردد بر انفاق فی سبیل اللّه.

وَ اللّهُ يُضاعِفُ لِمَن يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ و خداوند می‌افزاید و زیاد میکند برای هر کس که بخواهد، شکی نیست که جزاف و بیهوده‌کاری در ساحت قدس پروردگار راه ندارد و مشیت و خواست او روی قانون و حکمت است، پس اینکه فرموده افزون میکنم برای هر کسی که بخواهم بدون جهت افزون نمیکند هم بخشش و عنایت و بسط او از روی حکمت و نظام عالم وجود انجام میگیرد و هم گرفتن و باز داشتن فیض او از روی قاعده ناموس خلقت پدید میگردد یک جا باضعاف مضاعف وعده میدهد یک جا به هفتصد برابر یک جا برای هر کار نیکی ده برابر حسنه وعده میدهد.

باید دانست که بر اصل انفاق آثار و خواصی است قطع نظر از خصوصیات دیگری که بر آن ضمیمه گردد چنانچه اگر کافری هم بدون قصد قربت از روی عاطفه و ترحم چیزی انفاق نماید آثار خارجی آن اینکه است که اندازه‌ای مال وی یا مال اولاد وی نمو

صفحه : ۴۱۸

میکند و زیاد میشود و نیز با وی دوست میگردد، و نیز از شر فقیر ایمن میگردد خلاصه بانفاق زندگانی دنیوی وی ینظم میگردد.
و اگر مسلمان بمقتضی ایمان چنین کاری کند فائده وی چندین برابر زیادتر و آثار خارجی آن هم در دنیا و هم در آخرت بمراتب بسیار افزون‌تر میشود و هر گاه با محسنات دیگر ضمیمه گردد مثل خلوص نیت و پاك بودن مال از حرام و بمستحق و محل قابل رسیدن توأم گردد البته آثار خارجی آن از نمو مال و باقی آثار باضعاف مضاعف زیادتر میگردد وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ اشاره بسعه و استیلاء و احاطه علمیه او است که بقدرت غیر متناهی آنچه بخواهد افاضه مینماید و باعمال و نیات هر کسی عالم و بینا است و هر کس را در خور اعمالش و استعدادش عوض میدهد.
الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ ثُمَّ لا یُتبِعُونَ ما أَنفَقُوا مَنًّا وَ لا أذیً کسانی که مالهای خود را در راه خدا انفاق مینمایند بدون اینکه منتی بر فقیر نهند یا بخشش آنان با زخم زبان یا آزار دیگری همراه باشد.
لَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ کسانی که اینکه طور در راه رضای حق تعالی بدون قصد انتفاع و با نیت خالص انفاق مال مینمایند و بدون اینکه منتی بر فقیر بگذارند نیز آزاری بوی نرسانند پاداش عمل نیك آنان نزد پروردگار آنها است، ظاهرا آیه اشاره بر اینکه دارد که برای چنین کس علاوه بر زیاد شدن مال به هفتصد برابر یا زیادتر اجر اخروی آنها نزد پروردگار آنها محفوظ است زیاد شدن مال اثر وضعی و دنیوی انفاق است اثر اخروی آن بجای خود است.
وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ در معرض امر ناگوار واقع شدن خوف‌آور است و فقدان امر مطلوب حزن‌آور

صفحه : ۴۱۹

و شاید اشاره باین باشد که چون پاداش هر عملی بایستی در خور همان عمل باشد کسی که مال خود را با محبت مفرطی که بمال دارد در راه خشنودی حق تعالی انفاق نماید و باین وسیله خوف فقر را از فقیر باندازه‌ای بردارد خداوند خوف از فقر در دنیا و خوف از عذاب اخروی را از وی باز خواهد داشت و او را ایمن میگرداند، و نیز چون فقیر را بمنت نهادن و ایذاء زجر ننموده و وی را محزون نگردانیده خداوند وی را از حزن و اندوه آخرت ایمن میگرداند.
و شاید مقصود اینکه باشد که چنین کسی پاداش عملش نزد خدا محفوظ است نباید از انفاق کردن بترسد بر فقر خود و نیز متأسف و محزون نباشد بر اینکه مال از دستش رفته بلکه بداند که مالش نزد خدا باقی و بچندین برابر تضاعف مینماید و افزون میشود قَولٌ مَعرُوفٌ وَ مَغفِرَةٌ خَیرٌ مِن صَدَقَةٍ یَتبَعُها أذیً کلام نیکو و طلب مغفرت نمودن بهتر و نیکوتر است از صدقه و انفاقی که همراه آن اذیت بفقیر باشد.
غنی در مقابل سائل فقیر یا اینکه است که احسان و بخششی در باره او میکند لکن دنبال او زخم زبانی باو میزند یا اینکه اصلا بوی اعتنایی نمیکند و میگذرد یا احسانی باو میکند و زخم زبانی و اذیتی بوی هم نمیکند، اینکه آیه اشعار دارد که آنجایی که در باره فقیر احسان میکنید بایستی خودداری کنید که مبادا بفقیر اذیتی از کلام درشت یا بنحو دیگر آزارش کنید و دل او را بشکنید و آنجایی که در باره او انفاق نمیکنید اقلا بکلام نیك و احسان لسانی دل وی را خوش کنید، و شاید مقصود از مغفرت اینکه باشد که هر گاه سائل در اثر عدم احسان درشتی نمود و سخن ناشایسته‌ای گفت پرده‌پوشی کنی و تو بسخن نیکو وی را رد کنی اگر چنین کنی بهتر از اینکه است که چیزی بفقیر بدهی و او را دل شکسته گردانی زیرا که آن مالی که بوی داده‌ای بزودی تمام میشود

لکن جراحت دل او که در اثر زخم زبان بوی زده‌ای بزودی التیام نمییابد.

صفحه : ۴۲۰

وَ اللّهُ غَنِیٌّ حَلِیمٌ خـدا بی‌نیـاز و غنی بالـذات است اگر بخواهـد فقیر را ثروت‌منـد میگردانـد و اینکه بعضـی را فقیر و بعضـی را غنی میگردانـد البته در آن اسـراری است یکی نـاموس خلقت و نظـام کون بـاین است که همه مردم در غنـا و ثروت یک طور نباشـند، و دیگر لطف و کرم خداونـدی مقتضـی اینکه است که هر کسـی را بفیض برسانـد غنی از راه بخشـش فیض بگیرد فقیر از راه صـبر و بردباری بر فقر که بلای عظیمی است نتیجه کامل عاید او گردد

صفحه : ۴۲۱

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۲۶۴ تا ۲۶۹]

اشاره

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبطِلُوا صَـدَقاتِکُم بِالمَنِّ وَ الأَذی کَالَّذِی یُنفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَ لا یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَـفوانٍ عَلَیهِ تُرابٌ فَأَصـابَهُ وابِـلٌ فَتَرَکَهُ صَـلداً لاـ یَقـدِرُونَ عَلی شَـیءٍ مِمّا کَسَـبُوا وَ اللّهُ لا یَهـدِی القَومَ الکافِرِینَ (۲۶۴) وَ مَثَـلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُمُ ابتِغـاءَ مَرضـاتِ اللّهِ وَ تَثبِیتـاً مِن أَنفُسِـهِم کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَت أُکُلَها ضِـعفَینِ فَإِن لَم یُصِـبها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (۲۶۵) أَ یَوَدُّ أَحَـدُکُم أَن تَکُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِن نَخِیلٍ وَ أَعنابٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ لَهُ فِیها مِن کُلِّ الثَّمَراتِ وَ أَصابَهُ الکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّةٌ ضُـعَفاءُ فَأَصابَها إِعصارٌ فِیهِ نارٌ فَاحتَرَقَت کَـذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُم تَتَفَکَّرُونَ (۲۶۶) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِن طَیِّباتِ ما کَسَبتُم وَ مِمّا أَخرَجنا لَکُم مِنَ الأَرضِ وَ لا تَیَمَّمُوا الخَبِیثَ مِنهُ تُنفِقُونَ وَ لَستُم بِآخِذِیهِ إِلاّ أَن تُغمِضُوا فِیهِ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ (۲۶۷) الشَّیطانُ یَعِدُکُمُ الفَقرَ وَ یَأمُرُکُم بِالفَحشاءِ وَ اللّهُ یَعِدُکُم مَغفِرَةً مِنهُ وَ فَضلاً وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ (۲۶۸) یُؤتِی الحِکمَةَ مَن یَشاءُ وَ مَن یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد أُوتِیَ خَیراً کَثِیراً وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاّ أُولُوا الأَلبابِ (۲۶۹)

ترجمه:

ای اشـخاص با ایمان صـدقات خود را بمنت نهادن بمسـتحق و ایـذاء بوی باطل نکنیـد مثل آن کسـی که مال خود را از روی ریاء و نشان دادن بمردم انفاق مینماید و ایمان بخدا و روز آخرت ندارد مثال چنین کسی مانند اینکه است که دانه

صفحه : ۴۲۲

بریزد روی سـنگ سـختی کـه خـاک روی آن را گرفته و بـاران درشت قطره بر وی ریزش کنـد که غبـار آن نیز بشویـد که نتـوانند حاصلی از آن تحصیل کنند و خداوند هدایت و رهنمایی نمیکند جماعت کفار را،

و مثال کسانی که مالهای خود را انفاق میکننـد برای خوشـنودی خدا با کمال اطمینان نفس (بلطف خدا) مثل دانه‌ایست که در زمین هموار بریزنـد و باران بسیار بر آن ریزش کند پس حاصل آن دو برابر گردد (که منتظر بود) و اگر باران درشت قطره بر آن نریزد و باران ملایم بر آن ریزد (و بثمر رسد) و خدا بآنچه میکند بیناست،

آیـا دوست میـدارد یکی از شـماها که او را باغی باشـد از خرما و انگور که زیر درختان آن آب جاری باشـد و در آن از هر میوه‌ای

موجود باشـد و برسـد بپيرى و اولادهـاى كوچكى داشـته باشـد ناگـاه بـادى آتشـبار بوزد و تمام حاصل وى را بسوزانـد (اينكه مثال كسانى است كه عمل آنها براى رياء و خودنمايى است) اينكه چنين خداونـد براى شـما بيان ميكنـد آيات خود را شايد تفكر و تدبر نمائيد،

اى مؤمنين در راه خدا انفاق كنيد از پاكيزه‌ترين چيزى كه بدست آورده‌ايد و از آنچه براى شما از زمين بيرون آورده‌ايم و چيزهايى كه خودتان از آن چشم ميپوشـيد و اعتنايى نداريـد انفاق ننمائيـد و بدانيـد كه خداونـد بـذات خود بى‌نياز و صاحب صـفات سـتوده است،

شيطان بشـما وعـده فقر ميدهـد و بشـما امر بفحشاء و منكر مينمايـد و خداونـد بشـما وعده مغفرت و آمرزش و احسان ميدهد و خدا صاحب رحمت غير متناهى و بهر چيز عالم و دانا است

خـدا فيض حكمت و دانش عطا ميكند بهر كس بخواهد و كسـى كه باو حكمت عنايت گرديد باو خير بسـيارى عطا نموده و متذكر نيستند و نميفهمند مگر صاحبان عقل.

توضيح آيات

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبطِلُوا صَدَقاتِكُم بِالمَنِّ وَ الأَذى خطاب بمؤمنين نموده كه بخششـهاى خود را بمنت نهادن بر فقير بى‌نوا و ايذاء بآن باطل نكنيد ظاهرا مقصود از بطلان در مورد منت و ايذاء انتفاء اثر آن

صفحه : ۴۲۳

است كه انفـاق و احسـان بفقير وقتى نتيجه دارد كه بـا منت و اذيت همراه نباشـد كَالَّذِى يُنفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَ لا يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ آن كسـى كه بمنت و ايـذاء بفقير صدقات خود را باطل نمايد مثل كسـى ماند كه از روى رياء و نشاندادن بمردم انفاق ميكند زيرا كه بخـدا و روز قيـامت ايمـان نـدارد و فقـط هـدف و وجهه نظر وى مردمنـد پس همـانطورى كه عمـل ريايى باطل است نه اثر دنيوى بر آن مترتب ميگردد و نه اخروى همين طور است منت نهادن بر فقير و ايذاء آن در مقابل چيزى كه باو احسان ميشود.

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفوانٍ عَلَيهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلداً لا يَقـدِرُونَ عَلى شَـيءٍ مِمّا كَسَبُوا عمل آدم رياكار بسـنگ نرمى مانـد كه مقدارى خاك روى آن را گرفته باشد و بقطره‌هاى درشت باران خاك‌ها شسته شود و سنگى و تيرگى آن نمايان گردد.

اينكه تشبيه ظـاهرا اشاره بآن دارد كه همانطورى كه دانه پاشـيدن روى سـنگ سـختى كه قـدرى خاك روى آن را گرفته و لو آنكه ابتـداء قبـل از ريزش باران درشت گمان ميشود حاصـلخيز است كه هر گاه باران بر آن بريزد نباتات از آن پديـد ميگردد وقتى باران ريزش نمود سنگى آن ظاهر ميگردد و بذرى كه در آن پاشيده شده نيز فاسد گرديده چنين است حال آدم رياكار وقتى باران غضب پروردگار ريزش نمايد و پرده از روى كار برداشـته گردد در روز تُبلَى السَّرائِرُ آن تيرگى و سـنگى و سختى باطن آن نمايان ميگردد و بر خلاف آنكه انتظار ميرفت معلوم مى‌گردد كه بـذر عمر تلف گرديده و نتيجه‌اى از اعمال خود نخواهد گرفت آن وقت مصداق اينكه آيه ميگردد وَ قَدِمنا إِلى مـا عَمِلُوا مِن عَمَـلٍ فَجَعَلنـاهُ هَباءً مَنثُوراً در حـديثى از رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلّم است كه فرمود «روز قيامت مردى را بياورنـد بوى گوينـد مال بتو داديم چه كردى گويـد صـدقه دادم انفاق نمودم گويند براى آن كردى كه مردم گويند فلانى سخى و كريم است كس ديگر را آرند گويند ما تو را

صفحه : ۴۲۴

قوت و شجاعت داديم چه كردى گويد جهاد كرديم گويند براى آن كردى كه مردم گويند فلانى شجاع و دلير است، كس ديگر را

آرنـد گويند بتو علم بخشوديم چه كردى گويد علم آموختم و بديگران علم آزمودم گويند چنين كردى تا مردم بگويند فلانى عالم و دانشمند است و هر سه را بدوزخ برند.

وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموالَهُمُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ در مقابل عمل رياكاران كه حاصل و نتيجه‌اى از اعمال خود نميگيرنـد تشبيه مينمايد عمل كسانى را كه از روى اطمينان نفس براى خشـنودى خدا انفاق مال مينمايند كه مثل كسـى ماند كه دانه بيفشاند در زمين هموار و باران درشت بر آن ريزش نمايد كه حاصل آن دو برابر گردد و وقتى زمين هموار و حاصـلخيز گرديد بباران كم نيز بثمر ميرسد و جمله اخير آيه شايد اشاره باين باشد كه عمل وقتى از رياء خالى گرديد و لو آنكه عمل اندك بنظر آيد نموّ ميكند و كمش بسيار و اندكش بيشمار ميگردد.

وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِيرٌ خداونـد بتمـام اعمال و افعال و نيّات شـما بيناست آرى عمل وقتى بنتيجه ميرسـد كه ظاهرش بزيور آداب و نواميس شـرعيه آراسـته و بـاطنش از خـار و خاشاك و كثافات ....IṢ...IṢ وارسـته گرديـده و بروح ايمـان و تقـوى و خلوص نيت پرورش يافته چنين عملى در پيشـگاه عظمت الهى پـذيرفته و لايق قـدر و منزلت شايانى است آن وقت است كه يك دانه به هفتصـد بلكه باضعاف مضاعف برابر ميشود.

پس عمده چيزى كه بايستى در عبادات مراعات نمود تصحيح نيت است كه بسيار كار مشكلى است حديث از پيغمبر اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم است «لكـل امرئ ما نوى» نتيجه عمل همان است كه در نيت عامل بوده و نيت اينكه نيست كه در دل بگـذرانى يا بزبان بگويى اينكه عمل را براى رضاى خدا و قربة الى اللّه مى‌كنم ممكن است دروغ بگويى اگر خواهى بدانى كه مقصود اصلى تو در اعمال و افعال تو چيست بدقت در باطن خود نظر

صفحه : ۴۲۵

كن و ببين چه جهتى از جهات دنيا يا آخرت يا محبت حق بر دل تو غالب گشـته اگر ميل بحظوظات دنيوى بر تو غالب گرديده مثل حب مال يا جاه يا غير آن بـدان كه تمامى اعمال و افعال تو بـدور آن ميچرخنـد و لو بصورت عبادت باشـد و گمان كنى براى خـدا ميكنى زيرا تمـام اعضا و مشاعر انسانى تابع دل او است كه هيـچ حركت اختيارى از وى صادر نميشود مگر بامر قلب اينكه است كه نيت از عمل جدا نميشود.

و اگر جهـات اخروى از شوق ببهشت يـا خوف از جهنم بر دل غـالب گشت آن اعمـالى كه در اينكه زمينه مى‌شود از خودخواهى و حب نفس خـارج نيست اگر چه بعضـى علماء گفته‌انـد در اينجا داعى بـداعى است يعنى مقصود چنين كسـى از عمل فرمان بردارى مولى است كه در آخرت تفضلا عوض دهد لكن توان گفت كه در اينصورت نيز عمل خالص نيست تا اينكه در پيشگاه الهى داراى ارزش باشـد در واقع چنين عمـل نفس‌پرستى است نه خـداپرستى حتى چنانچه بعض عرفاء گفته‌انـد اگر در عبادت قصـد تقرب بحق باشـد يـا مقصود بردن حظ از عبادت باشـد آن نيز مخل بخلوص است زيرا در اينصورت نيز نظر بخود دارد و خواهان مقام و منزلتى است بلكه خـالص اينكه است كه بكلى از خود- خواهى عـارى گشـته و آن وقـتى است كه محبت الهى مسـتولى بر قلب گرديـده و همان محبت اقتضاى وصل و تقرب كند و اعضاء و جوارح بامر نفس مشغول خدمتگزارى و تحصيل رضاى محبوب بر آيند نه اينكه مقصود از عبادت اينكه باشد كه نزد خدا قرب و منزلتى پيدا نمايى يا فائده دنيوى يا اخروى از عبادت نصـيب تو گردد كه بازگشت تمامى اينها بنفس‌پرستى ميگردد نه خداپرستى.

أَ يَوَدُّ أَحَدُكُم أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِن نَخِيلٍ وَ أَعنابٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ لَهُ فِيها مِن كُلِّ الثَّمَراتِ باز براى وضوح تشبيه مينمايد عمل آدم رياكار را بكسـى كه باغسـتانى داشته كه در آن انواع و اقسام اشجار و نخلها غرس نموده و از زير درختان آن آبها جريان داشته و ميوه‌جات آن نيز بسيار باشد.

صفحه : ۴۲۶

وَ أَصابَهُ الكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفاءُ فَأَصابَها إِعصارٌ فِيهِ نارٌ فَاحتَرَقَت و پیری صاحب اینکه نخلستان را گرفته و اولادهای کوچکی دارد که بایستی از اینکه نخلستان تأمین معاش خود و کودکان نمایـد ناگاه باد و برقی بجهد و نخلستان را بسوزاند کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُم تَتَفَکَّرُونَ خداوند برای شما اینطور بیان میکند آیات خود را شاید شما قدری بخود آئید و فکر خود را بکار اندازید.

ببین خداوند چگونه تشبیه مینماید عمل ریاکار و اذیت کننده بفقیر را بچنین کسـی که عمری زحمت کشیده و برای تأمین آتیه خود و اطفـال کودک خود بـاغی و نخلسـتانی تهیه نموده و دل خوش داشـته که در پیری و افسردگی نتیجه بگیرد بیک رعـد و برقی که بجهد عمل وی ضایع و دست او خالی میگردد، چنین است حال کسی که بریاء یا منت نهادن و اذیت کردن بفقیر عمل خود را باطل میکند که ریاء آتشی ماند که تمام محصولات اعمال نیک آدمی را میسوزاند و نابود میگرداند.

بعضـی از مفسـرین چنین اظهـار مینمایـد که در مورد ریـاء و منت نهـادن بر فقیر ثواب عمـل حبـط میگردد لکن بهتر اینکه است که گوئیم از اول عمـل صـحیح واقع نگردیـده تا اینکه مسـتحق ثواب گردد و بعـدا بریاء یا ایـذای بفقیر حبط گردد فقط صورت عبادت بوده زیرا ریاء در روح عبادت که همان نیت که محرک عمل است واقع میگردد.

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِن طَیِّباتِ ما کَسَبتُم در اینکه مبارک آیه بمؤمنین امر فرموده که بایستی از پاکیزه‌ترین اموالی که بدسـت آورده‌اید که آن مال حلال و پاکی است که از راه کسب حلال مثل تجارت یا زراعت یا صـناعت یا اعمال دیگری انفاق نمائید زیرا که خدا پاک است و عمل پاک را می‌پذیرد.

صفحه : ۴۲۷

وَ لا تَیَمَّمُوا الخَبِیثَ مِنهُ تُنفِقُونَ وَ لَستُم بِآخِذِیهِ در شأن نزول آیه گوینـد چون جمـاعت انصـار برای صـدقه خرمـا می‌آوردنـد بامر حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم خرماها را در بند میکردند و میان دو اسـتوانه می‌آویختند تا فقرا از آنها بخورند مردم از بین خرماهـا خرمـای بـد تعبیه میکردنـد اینکه آیه فرود آمـد و از اینکه عمـل نهی فرمود که بایستی در انفاق اشـیاء پاکیزه را انتخاب نمود نه اشیاء پست و بازمانده‌ای که اگر بشما بدهند باکراه و غمض عین میگیرید.

إِلّا أَن تُغمِضُوا فِیهِ مفسـرین گوینـد جمله «إِلّا أَن تُغمِضُوا» چنـد قسم قرائت شده: زهری بفتح تا و ضم میم قرائت نموده حسن بصـری بفتح تا و کسـر میم خوانده و بعض دیگر بضم تا و فتح میم خوانده و گویند قرائت صـحیح نزد عامه بضم تا و کسر میم از اغماض و چشـم بر هـم گذاشتن مـأخوذ گردیـده و آیه اشـاره بـاین است که چیزی بفقیر نـده که اگر فرضـا کسـی بتـو چنین چیزی میـداد تو نمیگرفتی مگر از روی اکراه و چشم پوشـیدن از پستی و بیمقداری آن مثل اینکه بیشتر مردم در مقام انفاق از خوردنی و پوشیدنی یا غیر آن هر چه دیگر بکارشـان نمیخورد احسان بفقیر میکننـد در صورتی که در آیه بالا مؤمنین را مأمور گردانیـده که از پاکیزه‌ترین محصولاـت کسب خودشان انفاق کننـد در جای دیگر لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ الشَّیطانُ یَعِدُکُمُ الفَقرَ وَ یَأمُرُکُم بِالفَحشاءِ شیطـان بوسوسه شـما را از فقر میترسانـد کـه انفـاق مـال و احسـان بفقرا فقر و پریشـانی آرد و نیز شـما را امر مینمایـد بکـار زشـت فضـیحت‌آور مثـل بخـل ورزیـدن و جمع‌آوری مـال از هر راهی که ممکن باشـد و لو بغش در معاملاـت و دزدی و اعمال ظالمانه و بشـما تلقین مینمایـد که مال خود را ذخیره کن و اگر بـذل و بخشـش نمایی مالت تمام میشود و محتاج میگردی غافل از اینکه انفاق بموقع مانند تجارتی ماند که خسران و زیانی در آن پدید نمیگردد. چنانچه تجربه شده اشخاص سخی هیچوقت معطل

صفحه : ۴۲۸

و بیچاره نمیگردند چه بسیار دیده شده که اولادان و اعقاب آنان ثروتمند و با عزت گردیده‌اند، اینکه نتیجه دنیوی سخاوت است چه جای آثار اخروی در حدیث دارد که سخاوت درختی است در بهشت که شاخهای فراوان دارد هر آدم سخی دست بیکی از شاخها گرفت وارد بهشت میگردد حتی در حدیث نیز دارد حاتم برای کفرش جهنم میرود لکن برای سخاوتش آتش وی را نمیسوزاند.

لکن باید دانست که سخاوت غیر از تبذیر و اسراف و ولخرجی است سخاوت انفاق مال است بمستحقین و در موردی که عقل و شرع آن را نیکو و بجا دانند.

وَ اللّهُ یَعِدُکُم مَغفِرَةً مِنهُ وَ فَضلًا وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ شیطان نظر بفقر ذاتی خود و بآن دشمنی دیرینه‌ای که باولاد آدم دارد بشما وعده فقر میدهد و خداوند از راه لطف و کرم وعده مغفرت و احسان میدهد و سعادت و فضیلت را در بذل و احسان منطوی گردانیده آنجا که فرموده وَ مَن یُوقَ شُحَّ نَفسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ یکی از مفسرین چنین گوید در اینجا دو وعده عنوان شده یکی از شیطان و دیگری از خدای رحمان وعده شیطان غرور آرد وعده رحمان سرور وعده شیطان از راه وسواس و بخل آمده وعده رحمان از راه وحی و تنزیل آمده وعده شیطان مثل سراب مانند وعده رحمان ثواب و مغفرت آرد، وعده شیطان دروغ و کذب و خلاف واقع نشان میدهد وعده رحمان صدق و عین واقع را مینمایاند.

پس بوعده شیطان مغرور مشو که او تو را دشمنست و تو نیز او را دشمن گیر لا تَعبُدُوا الشَّیطانَ إِنَّهُ لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ او تو را از راه دشمنی بمعصیت میخواند و از درویشی میترساند و خدای رحمان تو را مینوازد و کار تو را آسان میسازد و وعده خوبت میدهد و مرتبه بلندت می‌نهد و خدای جل جلاله توانگر است تو را وعده فضل و رحمت و مغفرت میدهد عطای او بسیار است وعده او خلف ندارد کثیر الفضل و قدیم- الاحسان است پس بایستی خود را حفظ نمایی و بوسوسه شیطانی راه فضل و کرم غیر متناهی الهی را بر خود نبندی. (تفسیر ابو الفتوح)

صفحه : ۴۲۹

یُؤتِی الحِکمَةَ مَن یَشاءُ وَ مَن یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد أُوتِیَ خَیراً کَثِیراً در اینکه مقصود از حکمتی که بخیر کثیر معرفی شده چیست در اخبار و کتب مفسرین حکمت بمعنی مختلف آمده و راجع بآن اندازه‌ای در توضیح آیه رَبَّنا وَ ابعَث فِیهِم رَسُولًا مِنهُم یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ بحث نمودیم.

و از بعض عرفاست که حکمت علم لدنی است دیگری گفته آن نور الهی است که بآن تمیز داده میشود بین الهام و وسواس، دیگری گفته حکمت تجرید سر و خالی کردن دل است از غیر خدا، و بهترین گفتار همان رأی اول است یعنی علم لدنی زیرا حکمت همان نوری است که «یقذفه اللّه فی قلب من یشاء من عباده» و راجع باعراب «یؤتی» نیز گفتاری از قراء گفته شده: یعقوب بکسر تا قرائت کرده وَ مَن یُؤتِ الحِکمَةَ و اعمش بآن ضمیر غائب اضافه نموده و من یؤتی اللّه الحکمة» و باقی قراء بجزم تا قرائت نموده‌اند «و من یؤتی الحکمة»

صفحه : ۴۳۰

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۷۰ تا ۲۷۶]

اشاره

وَ ما أَنفَقتُم مِن نَفَقَةٍ أَو نَذَرتُم مِن نَذرٍ فَإِنَّ اللّهَ یَعلَمُهُ وَ ما لِلظّالِمِینَ مِن أَنصارٍ (۲۷۰) إِن تُبدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمّا هِیَ وَ إِن تُخفُوها وَ تُؤتُوهَا الفُقَراءَ فَهُوَ خَیرٌ لَکُم وَ یُکَفِّرُ عَنکُم مِن سَیِّئاتِکُم وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ (۲۷۱) لَیسَ عَلَیکَ هُداهُم وَ لکِنَّ اللّهَ یَهدِی مَن یَشاءُ وَ ما تُنفِقُوا مِن خَیرٍ فَلِأَنفُسِکُم وَ ما تُنفِقُونَ إِلاَّ ابتِغاءَ وَجهِ اللّهِ وَ ما تُنفِقُوا مِن خَیرٍ یُوَفَّ إِلَیکُم وَ أَنتُم لا تُظلَمُونَ (۲۷۲) لِلفُقَراءِ الَّذِینَ أُحصِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ لا یَستَطِیعُونَ ضَرباً فِی الأَرضِ یَحسَبُهُمُ الجاهِلُ أَغنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعرِفُهُم بِسِیماهُم لا یَسئَلُونَ النّاسَ إِلحافاً وَ ما تُنفِقُوا مِن خَیرٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ (۲۷۳) الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ (۲۷۴)

الَّذِینَ یَأکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلاّ کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ المَسِّ ذلِکَ بِأَنَّهُم قالُوا إِنَّمَا البَیعُ مِثلُ الرِّبا وَ أَحَلَّ اللّهُ البَیعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا فَمَن جاءَهُ مَوعِظَةٌ مِن رَبِّهِ فَانتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَ أَمرُهُ إِلَی اللّهِ وَ مَن عادَ فَأُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ (۲۷۵) یَمحَقُ اللّهُ الرِّبا وَ یُربِی الصَّدَقاتِ وَ اللّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفّارٍ أَثِیمٍ (۲۷۶)

ترجمه:

آنچه انفاق کنید یا نذر کنید خدا عالم باو است و برای ستمکاران (که حق فقرا را ندهند) یار و یاوری نیست،

اگر صدقات را ظاهر و علانیه دهید خوب است و اگر در خفاء بفقیر بدهید آن بهتر است (و بپاداش آن) میپوشاند

صفحه : ۴۳۱

گناهان شما را بآنچه میکنید خداوند آگاهست

خطاب برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که بعهده تو نیست هدایت کردن مردم خدا هدایت میکند هر کس را که بخواهد و آنچه شما مؤمنین انفاق کنید فایده آن عاید خود شما میشود و بایست انفاق نکنید مگر برای خوشنودی خدا و آنچه خیر و خوبی کنید پاداش تمام از جانب خدا بشما میرسد و بشما هرگز ستم نخواهد رسید،

صدقات مخصوص فقیرانی است که در راه خدا درمانده شده‌اند و توانایی بر حرکت و کسب و عمل ندارند و از فرط عفاف فقر خود را مخفی میدارند که آن کسی که دانا بحال آنان نیست گمان میکند که غنی و مال دارند و بایست آنها را بسیما و علامات بشناسید که هرگز از مردم چیزی سؤال نکنند و آنچه شما مؤمنین از خیرات انفاق میکنید خداوند عالم باوست

آن کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق میکنند در شب و روز در خفا و ظاهر اجر آنها و پاداش عمل آنها نزد پروردگار آنها است هرگز از آینده خوفناک و از گذشته محزون نمیباشند،

کسانی که ربا میخورند برنمیخیزند مگر بمانند کسی که بوسوسه شیطان مخبط و دیوانه شده زیرا که گمان میکنند معامله خرید و فروش مثل ربا است و خداوند بیع را حلال کرده و ربا را حرام نموده پس کسی که بموعظه پروردگار دست از عمل ربا بردارد خدا از عمل گذشته او میگذرد و امر او بسوی خدا است و کسانی که از اینکه عمل دست برندارند آنها اهل آتشند و در آن جاویدانند،

خداوند سود ربا را نابود گرداند و صدقات را افزونی دهد و خدا دوست نمیدارد مردم کافر گنه‌کار را.

توضیح آیات

وَ ما أَنفَقتُم مِن نَفَقَةٍ أَو نَذَرتُم مِن نَذرٍ در عرف شرع نذر آنست که انسان خود را ملزم میگرداند بر عملی و نذر دو قسم است مشروط و غیر مشروط یعنی یا نذر را معلق میگرداند بشرطی یا بدون شرط بر خود عمل نیکی ثابت و لازم میگرداند قال اللّه تعالی

حکایهٔ از مریم که گفت:
إِنِّی نَذَرتـهٔ لِلرَّحمنِ صَوماً

صفحه : ۴۳۲

و صیغه نـذر چنین است که بگویـد «نـذرت للّه ان کان کذا» یعنی اگر فلان حاجت من انجام گرفت «فلله علیّ کذا» عمل نیک مثل انفاق یا نماز مستحب یا روزه یا غیر آن که در موقع بر آمدن حاجت وفاء بنذر واجب و ترک آن کفاره دارد و در نذر غیر مشروط که فقط بگویـد «فلله علی کـذا» آیا وفاء بنذر واجب میشود یا نه بین فقهاء اختلاف است بیشترین آنها گویند نذر منعقد میشود و نیز وفاء نمودن بآن لازم می گردد و جای بحث آن کتب فقهیه است.

و وفای بنـذر در جایی لازم میشود که در متعلق آن رجحان باشد و گر نه اگر بر امر مکروهی یا حرامی نذر کند مثل اینکه نذر کند اگر حاجت من بر آمـد فلان عمل حرامی را مرتکب گردم اصـلا منعقـد نمیگردد و نیز بایستی نذر بر انجام دادن عملی نماید که در نظر شارع حرام یا مکروه نباشد مثل اینکه نذر کند اگر موفق گردد بر فعل حرامی فلان عمل نیک بکند آن نیز صـحیح نیست و نذر منعقد نمیگردد.

و نذر در معنی لغوی از انذار آمده و آن اخباری است که در آن تخویف و تهدید باشد مقابل تبشیر که آن اخباری است که در آن سرور و مسرت باشد.

فَإِنَّ اللّه یَعلَمُه وَ ما لِلظّالِمِینَ مِن أَنصارٍ آنچه شـما مؤمنین انفاق کنیـد یا آنچه نذر کنید خدا میداند و کسانی که بخود و دیگران ظلم کرده‌اند یار و یاوری ندارند، شاید مقصود از ظالمین در اینجا کسانی میباشـند که بفقرا ظلم میکنند مثل اینکه حقوق مالی آنها را از زکـاهٔ و خمس و مـالی که بنـذر و غیر اینها که بایستی بفقراء داد ندهنـد چنین اشخاصـی در قیامت که موقع بیچارگی و درمانـدگی است یار و یاوری ندارند.

إِن تُبـدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمّا هِیَ اگر صـدقات را آشـکارا دهید خوب است، مفسـرین در شأن نزول آیه چنین گویند که از رسول اکرم سؤال شـد چگونه صـدقه دهیم صـدقات و انفاقات را آشـکار کنیم یا مخفی داریم اینکه آیه فرود آمـد که مخیرید بخواهید آشـکار دهید خوب است.

صفحه : ۴۳۳

وَ إِن تُخفُوهـا وَ تُؤتُوهَـا الفُقَراءَ فَهُوَ خَیرٌ لَکُم و اگر مخفی داریـد و در پنهـانی احسـانی در باره فقیر بکنیـد آن بهتر است در حـدیثی نسبت میدهنـد بپیغمبر اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سلّم که «صـدقه مخفی دادن خشم و غضب خـدا را مینشاند» و در حدیث دیگر صدقه مخفی گناه را میبرد مثل آبی ماند که آتش را خاموش میگرداند و هفتاد بلا را رفع میگرداند.

و بعضـی از مفسـرین نظر ببعض اخبـار فرق گذارده‌انـد بین صـدقات واجب مثـل زکـاهٔ، خمس، کفـارات و غیر اینها و بین صـدقات مستحب که گویند در واجب آشکارا دادن بهتر است و در مستحب پنهان نمودن اولی است، لکن از ظاهر آیه عموم بر می آید که نسبت بواجب و مستحب هر دو مخفی دادن و از انظار پنهان نمودن بهتر است مگر در جایی که دهنـده متهم باشد بتارک زکاهٔ که در اینجا ظاهر نمودن اولی است.

و شایـد آن روایتی که علی بن ابراهیم از صادق آل محمّـد صـلی اللّه علیه و آله و سلّم نقل مینماید که «صدقه واجب را علانیه باید داد و مستحب را پنهان» سرش همین باشد.

خلاصه نظر بعموم آیه آنجایی که اتهامی یا ریایی در کار نباشد در تمامی صدقات چه واجب و چه مستحب علانیه و آشکار دادن

خوب است و پنهان نمودن بهتر است وَ يُكَفِّرُ عَنكُم مِن سَيِّئاتِكُم بعضی از قراء «تكفّر» بتاء قرائت كرده‌اند يعنی صدقه گناهان را میپوشاند و بعضی بیاء قرائت نموده‌اند يعنی خداوند بصدقات گناهان را میپوشاند و بعضی بنون «نكفر» قرائت كرده‌اند يعنی ما بصدقات گناهان را میپوشانیم «من» در «سيئاتكم» بمعنی تبعيض است كه صدقات بعضی از گناهان را میپوشاند نه همه گناهان را.

لَيسَ عَلَيكَ هُداهُم وَ لكِنَّ اللّهَ يَهدِي مَن يَشاءُ راجع بتفسير آيه از مفسرين گفتاری نقل شده است ۱- خطاب بپيمبر اكرم صلی اللّه عليه و آله و سلّم است كه تو را نميرسد كه صدقات را از كفار باز داری برای

صفحه : ۴۳۴

اينكه ايمان آرند و اينجا نظير قول حق تعالی است أ فَأَنتَ تُكرِهُ النّاسَ حَتّی يَكُونُوا مُؤمِنِينَ (إبن عباس و سعيد بن جبير) و بنا بر اينكه معنی بكفار صدقه مستحب دادن مباح است.

۲- بر تو نيست كه بتوانی كسی را برسانی بثواب و ايصال ببهشت همين قدر وظيفه تو كه پيمبری اينكه است كه مردم را رهنمايی كنی بطريق ايمان و سعادت. ۳- تو را نميرسد كه مردم را بسوی خودت رهنمايی كنی بعد از آنكه آنها را هدايت نموده‌ای بايمان و طاعت. (مجمع البيان) قول دوم بحقيقت نزديكتر است زيرا كه هدايت دو معنی دارد يكی راه‌نمايی بمقصود، و ديگری رساندن بمقصود كه اولی وظيفه پيمبران است كه راه هدايت و طريق كسب سعادت و فضيلت را بمردم برسانند و آنها را بجاده حق و حقيقت رهبری نمايند و دومی كه رساندن بمقصود باشد كار خدايی است از عهده بشر خارج است اينكه است كه گويا ميفرمايد ای پيمبر گرامی خود را بزحمت نينداز وظيفه تو تبليغ رسالت و رهنمايی بود كه كردی و ما هر كس را بخواهيم بمقصود ميرسانيم و وی را بكمال انسانيت نائل ميگردانيم و نظير اينكه آيه در آيات قرآنی بسيار است.

وَ لكِنَّ اللّهَ يَهدِي مَن يَشاءُ و لكن خدا هدايت ميكند هر كس را بخواهد مكرر گفته شده درست است كه هدايت يافتن معلق بمشيت الهی است چنانچه در بسياری از آيات تذكر داده لكن بايد دانست كه جزاف و بيهوده‌كاری از ساحت قدس خداوند بيرون است مشيت در محل قابل نفوذ ميكند وقتی انسان باختياری كه قادر مختار در كف اقتدار وی نهاده خود را در معرض رحمت خداوندی در آورد فياض علی الاطلاق منع فيض نميكند و وی را بسوی سعادت و كسب فضيلت رهبری مينمايد، غرض اينكه است كه گمان نشود بدون سبب و مرجح يكی را هدايت و ديگری را خذلان نمايد و در مقابل عمل خود بنده ضعيف ذليل خود را عذاب نمايد كه چرا چنين و چنان كردی اينطور نيست زيرا چنين عملی منافی با عدل است چه جای رحمت كه انسان بلكه كليه موجودات را از روی رحمت رحمانی خلقت فرموده

صفحه : ۴۳۵

بلكه همه ظهوری و پرتوی از رحمت واسعه او بيش نيستند.

وَ ما تُنفِقُوا مِن خَيرٍ فَلِأَنفُسِكُم آنچه كنيد از خيرات و مبرات و كارهای شايسته خوب و نيكو عايد خود شما ميشود و نتيجه خوبی آن بشما خواهد رسيد شايد اشاره باين است كه خدا محتاج بعمل خير شما نيست زيرا كه او غنی بالذات است و شما محتاج و نيازمنديد و بايستی كاری كنيد كه در معرض رحمت الهی واقع گرديد.

وَ ما تُنفِقُونَ إِلّا ابتِغاءَ وَجهِ اللّهِ وَ ما تُنفِقُوا مِن خَيرٍ يُوَفَّ إِلَيكُم وَ أَنتُم لا تُظلَمُونَ خداوند در اينكه آيه در مقام تعريف و تمجيد مؤمنين بر آمده كه مؤمنين انفاق نميكنند مگر برای خشنودی خدا و شايد اشاره باين باشد كه وقتی عمل خير و منتج نتيجه ميگردد و برای شخص فايده دارد كه با نيّت خالص توأم باشد كه بجز وجه اللّه و رضای او چيزی در نظر نداشته باشد وقتی عمل اينطور شد عمل خير است و بازگشت آن بخود عامل می‌گردد.

و بعضی از مفسرین گفته وَ ما تُنفِقُونَ نهی است بصورت خبر، یعنی مؤمن آن است که انفاق نمیکند مگر بای خشنودی و رضای خدا.

لِلفُقَراءِ الَّذِینَ أُحصِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ پس از آنکه مردم را تحریص و تشویق نموده بانفاق فی سبیل اللّه و وعده رحمت و مغفرت و پاداش بزرگ بانفاق کنندگان داده شده در مقام محلّ و مورد انفاق برآمده که بایستی چه کسانی را مورد بخشش و انفاق خود قرار دهید و آنان فقرایی میباشند که محصور و عاجز و بینوا گردیده‌اند که دیگر کاری از آنها ساخته نمیشود.

مفسرین گویند اینکه آیه در مورد اصحاب صفه فرود آمده و آنها چهار صد نفر از مهاجرین بودند که با رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم از مکه بمدینه مهاجرت نموده بودند و آنان در مسجد منزل داشتند روزی رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم بر آنها گذر نمود چون فقر آنها را دید

صفحه : ۴۳۶

فرمود از امت من هر کس اینکه طور فقیر و راضی و قانع باشد در بهشت از رفیقان من است.

لا یَستَطِیعُونَ ضَرباً فِی الأَرضِ یَحسَبُهُمُ الجاهِلُ أَغنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعرِفُهُم بِسِیماهُم لا یَسئَلُونَ النّاسَ إِلحافاً آن فقیری که از پیری یا مرض یا غیر آن کاری از وی بر نیاید و چنان عفیف باشد و فقر خود را مخفی دارد که گمان شود آن غنیّ و ثروتمند است لکن از صورت و سیمای آن فقر نمایان باشد و آنها چنین اشخاصی میباشند که با شدت فقر دست گدایی و ذلت نزد کسی دراز نمیکنند چنین کسانی را بایستی مورد احسان قرار داد.

وَ ما تُنفِقُوا مِن خَیرٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ و آنچه از خیر و خوبی بذل و بخشش نمائید خداوند بآن آگاه است وَ ما تُنفِقُوا ماء موصوله و مفید عموم است شاید مقصود از انفاق در اینجا خیر رساندن بغیر باشد چه بتوسط مال باشد و چه بتوسط زبان که کلام نیکی در مقام خیرخواهی مسلمانان انجام دهد.

الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً در شأن نزول آیه بین مفسرین گفتاری است مجاهد از عبد اللّه عباس چنین روایت کرده که اینکه آیه در شأن علی بن ابی طالب فرود آمده زیرا وقتی آیه پیش نازل گردید حضرتش چهار درهم داشت یکی شب داد و یکی روز یکی را آشکارا داد و یکی پنهان و شاید سرّ اینکه چهار درهم مال اندك را خداوند مالها نامید اینکه است که وقتی عمل از روی تقوی و ایمان و صدق و صفا صادر گردید اندکش بسیار و قلیلش کثیر محسوب میگردد و بسیاری از مفسرین شیعه و سنی معترفند که بسیار از آیات قرآنی در شأن مولی علی علیه السّلام فرود آمده.

صفحه : ۴۳۷

فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ کسانی که اینطور انفاق نمایند پاداش عمل نیك آنان نزد پروردگار آنها است، مفسرین نفی خوف و حزن را بقیامت تفسیر نموده‌اند که انفاق کنندگان در قیامت خوف و حزنی برای آنان نیست، لکن نظر باطلاق آیه که مقیّد بقیامت نیست شاید مقصود اینکه باشد که وقتی مؤمنین تصدیق نمودند و باور کردند که پاداش عمل آنها نزد پروردگارشان محفوظ است دیگر در انفاق کردن خوف و ترسی از فقر ندارند و نیز محزون نمیباشند که بانفاق مالشان تلف گردیده زیرا کسی که مال خود را میدهد بامید اینکه باضعاف مضاعف عوض بگیرد چگونه خائف و محزون میگردد بر اتلاف مال.

الَّذِینَ یَأکُلُونَ الرِّبا پس از آنکه فضیلت احسان بفقرا و انفاق فی سبیل اللّه را بیان نمود که در واقع گذشتن از مال است در راه خدا در مقابل آن در خباثت گرفتن مال است بلا عوض و بقدری که انفاق و گذشت آن در راه حق تعالی فضیلت و سعادت‌آور است

گرفتن نزول مال چون بلا عوض است خباثت‌آور و باعث دوری از رحمت حق تعالی میشود.
ربا در لغت بمعنی زیادتی است و در عرف شرع آنچه بر رأس المال اضافه میشود بلا عوض آن را ربا گویند.
و حرمت ربـا اتفاقی بین جمیع مسلمین است و روایت از امام صادق علیه السّلام است که یک درهم از ربا گناه آن بزرگتر است از زنای با محارم و در آیات دیگر اکیدا نهی فرموده از اکل ربا و بقدری در نظر اسلام گناه ربا خوردن بزرگ نشان میدهد که بعد از شرک بخدا و ضدیت با دین اسلام حتی زنا و شرب خمر و قماربازی هیچ گناهی بقدر ربا گرفتن بزرگ نیست پس مسلما ربا خوردن از گناهان کبیره بلکه اکبر کبائر بشمار میرود و در بعضی از روایات است که گناه آن مقابل هفتاد زنایی است که با مادر خود کرده باشد و نیز اتفاقی است که آنچه بربا گرفته میشود بایستی بصاحبش رد نمود و اگر

صفحه : ۴۳۸

صاحبش مقصود شده باشد از جانب او باید صدقه داد و در اینکه موضوع چیزی که ربا در آن واقع میگردد چیست ظاهرا اتفاقی بین فقهای ما اینکه است که ربا در هر چیز است که بوزن یا کیل معامله شود. یعنی ربای معاملی نه ربای قرضی.
و از کتاب تهذیب بروایت بیّاع سائری است که راوی گوید سؤال نمودم از ابی عبد اللّه «ع» ربا چیست فرمود دراهم بدراهم مثلین بمثل حنطهٔ بحنطه و از کتاب فقیه بروایت زراره از ابی عبد اللّه «ع» است که ربا نیست مگر در چند چیزی که وزن کنند یا کیل نمایند، و فقها گویند ربا بین زن و شوهر و پدر و فرزند نیست که زن از شوهر و فرزند از پدر بگیرد و ربا گرفتن از کافر را نیز جایز میدانند.
و چنانچه بعضی از مفسرین گویند بین فقهاء سنی در موضوع ربا اختلاف است ابو حنیفه و تابعین وی و اهل عراق و مذهب شافعی و اهل حجاز اینکه است که ربا فقط در اثمان مثل طلا و نقره است و در مأکولات و مشروبات و چیزهای دیگر ربا نیست و بمذهب مالک عکس آنست که ربا را در مأکولات میداند و جای تفصیل آن کتب فقهیه است لا یَقُومُونَ إِلّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ المَسِّ آدم رباخور را تشبیه مینمایند بکسی که تعادل وجود خود را از دست داده و مثل کسی ماند که مرض صداع و خبط دماغ پیدا نموده و بمداخله شیاطین در مغز وی دیوانه شده باشد و نتواند مستقیما راه برود.
شاید کنایه باین باشد که انسان وقتی دارای استقامت میگردد و مستقیما تواند حرکت بسوی مقصود نماید و بآخرین کمال انسانی نائل گردد که در تمام امور درجه اعتدال و حد وسط را مراعات نماید، و مراعات درجه اعتدال در امور اجتماعی نخستین شرط قانون تمدن است کسی که مال مردم را بربا و بلاعوض میگیرد چنین کسی از حد اعتدال خارج گردیده و استقامت در طریق انسانیت از وی سلب شده وقتی تعادل قوای انسانیت از وی گرفته شد و در طریق انسانیت نتوانست حرکت کند مثل آدم دیوانه ماند که قوه ممیزه وی مختل گردیده اینکه است که قبح عمل خود را که گرفتن مال بلاعوض تصرف عدوانی است دیگر ادراک نمی‌کند و ربا خوردن را کار نیکو

صفحه : ۴۳۹

میداند و نمیفهمد گرفتن مال بلاعوض منجرّ باختلال تمدن جامعه بشری میگردد و وقتی جامعه مختل گردید وضعیت تمام افراد جامعه دگرگون میگردد وقتی افراد جامعه‌ای در مهد امن و امان توانند زیست بنمایند که وضعیت جامعه روی پایه صحیحی استوار گردیده باشد، آدم رباخوار چنین گمان میکند بگرفتن مال غیر ثروتمند میگردد و لو آنکه آن دیگر فقیر و بینوا گردد نمیداند بالاخره ضرر فقرا نیز باین سرایت خواهد نمود.
ذلِکَ بِأَنَّهُم قالُوا إِنَّمَا البَیعُ مِثلُ الرِّبا و چون آدم رباخوار از قانون تمدن منحرف گردیده و مثل آدم دیوانه حسّ انسانیت از وی

گرفته شده اینکه است که گمان میکند ربا مثل خرید و فروش است.
وَ أَحَلَّ اللّهُ البَیعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا چگونه ممکن است آدم عاقل که بمداخله شیطان اختلال دماغی پیدا ننموده گمان کند ربا مثل بیع است در صورتی که خداوند خرید و فروش را حلال نموده و ربا را حرام گردانیده.
و بسیاری از مفسرین راجع باول آیه لا یَقُومُونَ إِلّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ المَسِّ نظر باخباری که در بیان آیه رسیده اینطور معنی کرده‌اند که آدم رباخوار روز قیامت از قبر بر میخیزد مثل آدم دیوانه که شیطان بوی مس نموده و بحال دیوانگی وارد محشر میگردد لکن همان معنی که گفته شد بسیاق آیه مناسب‌تر بنظر میآید زیرا که ظاهرا در اینجا آیه در مقام کیفر و مجازات اخروی نیست بلکه در مقام اینکه است که رباخوارگی منافی با حکم عقل و بر خلاف حس انسانیت است و شاید احادیث نظر باین دارد که نتیجه عدم استقامت در صراط انسانیت چنین است که در قیامت دیوانه وارد محشر گردد.

صفحه : ۴۴۰

فَمَن جاءَهُ مَوعِظَةٌ مِن رَبِّهِ فَانتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَ أَمرُهُ إِلَی اللّهِ کسی که بموعظه پروردگارش متعظ گردید و از اینکه عمل رباخوری یا هر عمل بدی خودداری نمود و از عمل گذشته توبه و بازگشت نمود خداوند او را عفو میکند و امر او راجع بحق تعالی است که در باره وی چه عملی کند و چه حکمی فرماید اکثر مفسرین اینکه جمله فَلَهُ ما سَلَفَ وَ أَمرُهُ إِلَی اللّهِ را اختصاص بربا داده‌اند که آن کسی که پس از حکم قرآن از اینکه عمل شنیع رباخوری دست بردارد و توبه کند عمل گذشته او ضرری بحال وی نمیزند و حکمش راجع بپروردگار است لکن بعضی از مفسرین اینکه جمله را حمل بر معنی کلی نموده‌اند که فقط اینکه حکم مخصوص بربا باشد بلکه تمام گناهان را شامل میگردد که آن کسی که بحکم قرآن و موعظه پروردگار دست از هر معصیت و گناهی بردارد و توبه کند عمل گذشته وی از حیث عذاب بخشوده میشود لکن در مورد حقوق اللّه مثل واجبات یا حقوق النّاس بایستی جبران کند.
(پایان) آری ممکن است معنی عموم از آیه استفاده نمود که کسی که بموعظه قرآن از هر عمل نکوهیده‌ای خواه ربا باشد یا غیر ربا دست برداشت و توبه نمود «فَلَهُ ما سَلَفَ» عمل گذشته وی بنفعش تمام میشود زیرا بضمیمه آن آیه که راجع بتوبه‌کنندگان از معاصی فرموده (الّذین یبدلون سیئاتهم بالحسنات) چنین استفاده میشود که اثر توبه و خودداری نمودن از گناهان چنین است که سیئات را تبدیل مینماید بحسنات.
وَ مَن عادَ فَأُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ و کسی را که نهی و موعظه پروردگار وی را متنبه نکند که بعد از توبه یا بدون توبه عمل ربا را تکرار نماید چنین کسانی یاران جهنم‌اند و در جهنم جاویدانند.
اینکه جمله و نیز جمله فَأذَنُوا بِحَربٍ مِنَ اللّهِ در مقام بزرگی و عظمت حرمت رباخوری است که چنین تهدیدی راجع بهیچ گناهی و معاصی فرعی نشده و بزرگی گناه رباخوری را نظیر شرك بخدا و دشمنی با دین خدا محسوب گردانیده.

صفحه : ۴۴۱

یَمحَقُ اللّهُ الرِّبا وَ یُربِی الصَّدَقاتِ خداوند بی‌برکت نموده ربا را و نمو و زیادتی داد در صدقات و نظیر اینکه آیه آیه دیگری است در سوره روم که گویند آن آیه مکی است و پیش‌تر از اینکه آیه فرود آمده وَ ما آتَیتُم مِن رِباً لِیَربُوَا فِی أَموالِ النّاسِ فَلا یَربُوا عِندَ اللّهِ وَ ما آتَیتُم مِن زَکاةٍ تُرِیدُونَ وَجهَ اللّهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُضعِفُونَ خلاصه معنی چنین است اینکه گمان میکنید بربا گرفتن مال شما زیاد میشود نه چنین است بلکه بزکوة مال زیاد میشود و نمو میکند.

صفحه : ۴۴۲

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۷۷ تا ۲۸۳]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ لَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ (۲۷۷) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (۲۷۸) فَإِن لَم تَفعَلُوا فَأذَنُوا بِحَربٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبتُم فَلَكُم رُؤُسُ أَموالِكُم لا تَظلِمُونَ وَ لا تُظلَمُونَ (۲۷۹) وَ إِن كانَ ذُو عُسرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيسَرَةٍ وَ أَن تَصَدَّقُوا خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم تَعلَمُونَ (۲۸۰) وَ اتَّقُوا يَوماً تُرجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّهِ ثُمَّ تُوَفّى كُلُّ نَفسٍ ما كَسَبَت وَ هُم لا يُظلَمُونَ (۲۸۱)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنتُم بِدَينٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكتُبُوهُ وَ ليَكتُب بَينَكُم كاتِبٌ بِالعَدلِ وَ لا يَأبَ كاتِبٌ أَن يَكتُبَ كَما عَلَّمَهُ اللّهُ فَليَكتُب وَ ليُملِلِ الَّذِي عَلَيهِ الحَقُّ وَ ليَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَ لا يَبخَس مِنهُ شَيئاً فَإِن كانَ الَّذِي عَلَيهِ الحَقُّ سَفِيهاً أَو ضَعِيفاً أَو لا يَستَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَليُملِل وَلِيُّهُ بِالعَدلِ وَ استَشهِدُوا شَهِيدَينِ مِن رِجالِكُم فَإِن لَم يَكُونا رَجُلَينِ فَرَجُلٌ وَ امرَأَتانِ مِمَّن تَرضَونَ مِنَ الشُّهَداءِ أَن تَضِلَّ إِحداهُما فَتُذَكِّرَ إِحداهُمَا الأُخرى وَ لا يَأبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسئَمُوا أَن تَكتُبُوهُ صَغِيراً أَو كَبِيراً إِلى أَجَلِهِ ذلِكُم أَقسَطُ عِندَ اللّهِ وَ أَقوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدنى أَلاّ تَرتابُوا إِلاّ أَن تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَينَكُم فَلَيسَ عَلَيكُم جُناحٌ أَلاّ تَكتُبُوها وَ أَشهِدُوا إِذا تَبايَعتُم وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ وَ إِن تَفعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللّهُ وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲) وَ إِن كُنتُم عَلى سَفَرٍ وَ لَم تَجِدُوا كاتِباً فَرِهانٌ مَقبُوضَةٌ فَإِن أَمِنَ بَعضُكُم بَعضاً فَليُؤَدِّ الَّذِي اؤتُمِنَ أَمانَتَهُ وَ ليَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَ لا تَكتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَن يَكتُمها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلبُهُ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳)

صفحه : ۴۴۳

ترجمه:

محققا کسانی که ایمان آوردند و نیکوکارند و نماز را بپای میدارند و زکاة مال خود را میدهند پاداش عمل نیک آنها نزد پروردگار ایشان است و نه خوفی است بر آنها و نه آنکه آنها محزونند

ای اهل ایمان ایمان آرید و خودداری نمائید از نافرمانی خدا و دست از ربا بردارید اگر واقعا مؤمن میباشید،

پس اگر ربا را ترک نکردید اعلام کرده‌اید بجنگ با خدا و با رسول خدا و اگر از رباخوارگی توبه کنید برای شما است اصل مال خودتان نه ستم بکسی روا دارید و نه ستم بشما وارد گردد،

و اگر از کسی طلب‌کارید که توانا بر رد آن نیست وی را مهلت دهید تا توانگر گردد و اگر باو ببخشید بهتر و نیکوتر است از برای شما اگر بفائده آن دانا باشید،

بترسید از روزی که در آن روز بازگشت بخدا مینمائید و در آن روز هر کس کاملا بپاداش عمل خود خواهد رسید و بکسی ستم وارد نمیگردد

ای کسانی که ایمان آوردید وقتی معامله‌ای بین شما واقع گردید با مدت معینی پس باید نوشته شود و باید نویسنده درستکاری معامله شما را بنویسد و کاتب نباید از نوشتن اباء نماید همانطوری که خداوند نوشتن را بوی تعلیم داده باید بنویسد پس باید کاتب بنویسد و مدیون امضاء نماید و باید از خدا که پروردگار اوست بترسد و از آنچه قرارداد شده چیزی کم نکنید پس هر گاه مدیون

سفیه باشد یا ضعیف و قادر بر نوشتن نباشد باید ولیّ او بدرستی بنویسد و دو مرد از مردهای خودتان را شاهد گیرید و اگر دو مرد نباشد دو زن از آن کسانی که طرفین معامله راضی میباشند و اگر یکی از آن دو زن شاهد (قضیه معامله را) فراموش کرد آن زن دیگر بیاد او آورد و وقتی شاهدها را طلب کردند برای اداء شهادت نباید امتناع کنند از شهادت دادن و مسامحه نکنید از نوشتن معامله با آن مدتی که معین شده چه

صفحه : ۴۴۴

معامله کوچک باشد چه بزرگ اینکه کار درست‌تر است نزد خدا و محکم‌تر است برای شهادت و نزدیکتر باین است که شک و اشتباهی (در معامله واقع نگردد) مگر وقتی که معامله نقدی حاضر باشد که دست بدست گردد پس در چنین موردی باکی نیست بر شما اینکه ننویسد آن را، و گواه گیرید هر گاه معامله نمودید و نباید بنویسنده و شاهد ضرری وارد گردد و چنین عملی برای شما فسق (و نافرمانی از حکم حق است) از نافرمانی حق خودداری نمائید و خداوند مصالح و مفاسد امور را بشما تعلیم میکند و او بهر چیزی عالم و داناست

و اگر شما در سفر باشید و نویسنده‌ای (برای سند معامله خود نیافتید) پس رهن بگیرید و اگر بعضی از شما مطمئن باشید بر بعضی دیگر آن رهن را نزد وی امانت گذارید و بایست از پروردگار خود بترسید و کتمان شهادت نکنید و کسی که کتمان شهادت نمود بدل گناه‌کار است و خدا بآنچه میکنید دانا و عالم است.

توضیح آیات

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ خداوند در مقابل اعمال نکوهیده که بالاترین آنها عمل ربا و گرفتن مال بلاعوض را بحساب آورده در مقام ستایش مؤمنین و کسانی که بوظیفه ایمانی خود عمل میکنند و دو پایه چرخ ایمان و خداپرستی یعنی نماز و زکاة را بپای داشته و در طریق عبودیت و بندگی استوار گردیده‌اند و اعمالشان شایسته پیشگاه قرب الهی است بر آمده و فرموده:

لَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ پاداش عمل نیک آنان نزد پروردگار آنهاست و در مهد امن و امان زیست مینمایند چنین اشخاصی نه خوف و نه ترسی از آینده دارند و نه حزنی و غمی از گذشته بخود راه دهند و اینکه جمله لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ در آیات قرآنی بسیار دیده میشود و بسیاری از مفسرین در تمام موارد حمل بر قیامت میکنند که در قیامت برای

صفحه : ۴۴۵

چنین اشخاصی حزن و خوفی نیست نظر به اینکه اگر بخواهیم باطلاق و ظاهرش باقی گذاریم درست در نمیآید زیرا که دنیا دار بلا و مصیبت است بلکه غالبا مؤمنین بیشتر دچار بلا و محنت میگردند پس بایستی حمل بر قیامت کرد.

لکن چون جمله مطلق است حمل بظاهر کردن اولی بنظر میآید مگر چنین نیست که ایمان وقتی بمرتبه یقین برسد بآن علقه و ارتباطی که در اثر ایمان در قلب پدید میگردد انسان خود را مرتبط گردانیده برشته محکمی که گسسته‌گی ندارد قوله تعالی یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لَا انفِصامَ لَها و در قلعه محکمی محفوظ گردیده که دست تطاول روزگار از دامن او کوتاه است پس برای چنین کسی چگونه جای خوف و حزنی باقی میماند بلکه خود را در مهد امن و امان میبیند إِنَّ المُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا خطاب بکسانی است که بحق و حقیقت گرویده‌اند که تقوی و پرهیزکاری پیشه

خود نمائید و آنچه از ربا نگرفته‌اید بصاحبش واگذارید.

إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ-اگر از روی حقیقت و واقعیت ایمـان آورده‌ایـد از اینکه آیه چنین بر میآیـد که قبل از فرود اینکه آیه عمل ربـا بین مردم معمول بوده و در اینکه آیات اکیدا نهی میفرماید و بمؤمنین تذکر میدهد که در ربا که بگمان شما نفع دارد و مال زیاد میشود اینکه گمان فاسدی است بلکه بعکس ربا خسران‌آور و تباه‌کننده است.

فَإِن لَم تَفعَلُوا فَأذَنُوا بِحَربٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ ای مؤمنین بدانیـد اگر فرمـان نبریـد و باقیمانـده ربا را بصاحبش رد نکنیـد «فأذنوا» پس بدانید که شما در مقام محاربه و جنگ با خدا و رسول خدا میباشید یعنی اعلان جنگ با خدا و با رسولش داده‌اید «فأذنوا» را گویند دو طور قرائت شده حمزه و عاصم بروایت ابو بکر «فاذنوا» بالف وصل و صیغه امر که فأذنوا از ایذان

صفحه : ۴۴۶

است قرائت کرده‌اند و بفتح الف «فاذنوا» که مأخوذ از اذن یأذن میباشد قرائت کرده‌اند و اصل کلمه از «اذن» یعنی گوش گرفته شده و شایـد بـاین مناسبت در اینجـا استعمال شـده که پس از آنکه مردم از طریق اسـتماع آیـات قرآنی عـالم بنهی و مفسـده رباخواری گردیـده و با اینکه حال دست از ربا برنداشـتند و باقی مانـده از ربا را بصاحبش رد ننمودند بایستی بدانند که در مقام محاربه با خدا برآمده‌انـد که فرمـان او را نپذیرفتنـد و نیز محاربه و ضـدیت با رسول خـدا نموده‌انـد که اعتنایی بتبلیغات او نکردنـد وَ إِن تُبتُم فَلَكُم رُؤُسُ أَموالِكُم لا تَظلِمُونَ وَ لا تُظلَمُونَ و اگر از اینکه عمل شـنیع توبه کنیـد و آن زیادتی که ظالمانه و بلاعوض گرفته‌ایـد بصاحبش رد کنید اصل مال برای شما است که بگیرید نه ظلم و تعدی کنید در گرفتن نزول مال و نه قبول ظلم کنید در نگرفتن اصل مال.

چون قـانون عادلانه‌ای که بایستی بین مردم در معاملات اجرا گردد اینکه است که بایستی تقابل و تعادل بین حقوق مراعات گردد و هر عملی مـا بـازاء و اجرتی داشـته باشـد و هر مالی در مقابل مالی یا عملی حساب گردد و بطریق عادلانه و بالسویه مراعات گردد و گر نه از قـانون عـدل تجاوز نموده اینکه است که در موضوع ربا میفرمایـد نه ظلم و تعـدی کنیـد در گرفتن مال بلاعوض که در ربا گرفتن چنین است و نه حاضر شوید که مال شما هدر رود.

وَ إِن كانَ ذُو عُسرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيسَرَةٍ (کان) کان تامه است نه ناقصه که محتاج باسم و خبر باشـد در جایی که برای مـدیون مشـکل باشد ادای دین بایستی بوی مهلت دهید تا وقتی که بآسانی بتواند اداء دین نماید.

وَ أَن تَصَدَّقُوا خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم تَعلَمُونَ در جایی که برای مدیون مشـکل باشد اداء دین اگر بگذرید و وی را تبرئه نمائید برای شـما بهتر است اگر میدانستید که در اینکه عمل چه سعادتی نصیب شما خواهد شد.

صفحه : ۴۴۷

ظاهرا آن جمله اول که مهلت دادن مدیون باشد از سیاق آیه وجوب استفاده میشود و از جمله «ان تصدقوا» استحباب فهمیده میشود.

وَ اتَّقُوا يَوماً تُرجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّهِ ثُمَّ تُوَفّى كُلُّ نَفسٍ ما كَسَبَت وَ هُم لا يُظلَمُونَ در اینکه آیه تأکیـد و تهدیـد مینمایـد کسانی را که مرتکب عمـل ربـا میشونـد بلکه هر عمل نکوهیـده‌ای که بلسان شـرع و عقل در باره آن نهی رسیده که بایستی خودداری نماینـد از مخالفت مولی و در نظر گیرنـد روزی را که بازگشت میکننـد بسوی خـدا و در آنجا هر کس بکیفر اعمال خود خواهـد رسیـد و هر کس را مطابق عملش عوض میدهند و در آن وقت میزان عدل الهی بر پا خواهد گردید (ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرا).

يـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَـدايَنتُم بِدَينٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكتُبُوهُ «تـداینتم» از باب تفاعل و بر وزن تقابل و تضارب آمـده و آن عملی است که بین دو نفر انجام گیرد.

پس از آنکه حق جـل و علاـ فضـیلت انفـاق فی اللّه و مفسـده ربـاخوری را بیـان فرموده و بیع را حلاـل و ربـا را حرام نمود در مقـام

برآمده که قانونی بین بشر تأسیس فرماید که در معاملات و معاشرات ضرر بر کس وارد نیاید باتلاف سرمایه و نیز بگرفتن مال ربوی خسران مال نشود اینکه است که دستور میدهد که وقتی معامله سمی کنید و در بین مدت قرار دادید بایستی آن را بنویسید از عبد اللّه عباس است که گفته چون خدای عز و جل معامله ربوی را حرام نمود در عوض بیع سلمی را تجویز فرمود که بر هیچ کدام از بایع و مشتری ضرر وارد نیاید اینکه است که امر فرموده که بایستی بنویسید برای اینکه بفراموشی اختلاف و نزاع بین شما واقع نگردد.

وَ لیَکتُب بَینَکُم کاتِبٌ بِالعَدلِ لام «لیکتب» امر غایب است یعنی باید نویسنده عادل باشد که در نوشتن از طریق عدل و درستی تجاوز ننماید.

صفحه : ۴۴۸

وَ لا یَأبَ کاتِبٌ أن یَکتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللّهُ همانطوری که خداوند از روی فضل و احسان علم نویسندگی عنایت نموده سزاوار نیست برای نویسنده از نوشتن بخل ورزد گویند چون در عصر رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم نویسندگان کم بودند اینکه است که تأکید مینماید در نوشتن که نویسندگان بشکرانه اینکه تفضل بایستی از نوشتن معامله خودداری ننمایند و در اینکه آیا نوشتن بر نویسنده واجب است یا نه و نیز قبول شهادت بحق برای شاهد واجب است یا نه از مفسرین گفتاری نقل شده لکن از سیاق آیه چنانچه مشهور بین فقهاء ماست استحباب بر میآید و نیز بدلالت آن آیه که فرموده «وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ» چنین فهمیده میشود که نه نوشتن برای نویسنده واجب است و نه قبول شهادت برای شاهد و نیز اجرت گرفتن برای نوشتن مانعی ندارد.

فَلیَکتُب وَ لیُملِلِ الَّذِی عَلَیهِ الحَقُّ وَ لیَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ و بایستی نویسنده بنویسد و مدیون املاء نماید و از خدا بترسید و از تقلب و غش در معامله خودداری نمائید و چیزی در آن کم و زیاد ننمائید.

فَإِن کانَ الَّذِی عَلَیهِ الحَقُّ سَفِیهاً أَو ضَعِیفاً أَو لا یَستَطِیعُ أَن یُمِلَّ هُوَ فَلیُملِل وَلِیُّهُ بِالعَدلِ وَ استَشهِدُوا شَهِیدَینِ مِن رِجالِکُم و در جایی که مدیون نادان یا طفل یا بیسواد یا گنگ باشد و قدرت بر املا نمودن ندارد بایستی ولیّ هر کدام یک از اینها املا بنماید یعنی بگوید تا کاتب بنویسد و دو شاهد مرد بگیرند بر معامله.

در تفسیر ابو الفتوح مینویسد مذهب ابو حنیفه و سفیان و مالک و شافعی و بیشتر فقهاء و مذهب شریح و إبن سیرین اینکه است که گواهی بنده در دین قبول است و نزد ما هم چنین است که در قبول شهادت حریت شرط نیست آنچه شرط است ایمان و عدالت است و دلیل ما قول حق تعالی است وَ الصّالِحِینَ مِن عِبادِکُم وَ إِمائِکُم (پایان)

صفحه : ۴۴۹

فَإِن لَم یَکُونا رَجُلَینِ فَرَجُلٌ وَ امرَأَتانِ مِمَّن تَرضَونَ مِنَ الشُّهَداءِ و اگر دو مرد نباشند که شهادت بر حق دهند یک مرد و دو زن از اشخاص عادل در صورتی که شهادت آنها نافذ باشد تعیین نمایند.

عدالت دو قسم است بعرف علمای اخلاق عدالت عبارت از آن معنایی است که جامع بین، حکمت، شجاعت، عفت باشد که از مجموع فضائل سه‌گانه ملکه عدالت پدید میگردد و البته متصفین باین قسم از عدالت بسیار کم یابند.

و بعرف متشرّعه عدالت خودداری نمودن از منهیات شرعیّه و گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغائر و از آنچه خلاف مروت یعنی آنچه در عرف مستهجن و رکیک بنظر میآید و عدم اخلال بواجبات است و بسیاری از علماء علامت عدالت را حسن ظاهر میدانند بطوری که ظاهر کاشف از باطن باشد و تفصیل آن راجع بکتب فقهیه است.

أَن تَضِلَّ إِحداهُما فَتُذَکِّرَ إِحداهُمَا الأُخری «ان» بمعنی شرط «تضل» بمعنی فراموشی یعنی اگر در موقع اداء شهادت یکی از آن دو

زن موضوع شـهادت را فراموش کرد دیگری وی را متنبه گرداند و شاید غلبه فراموشـی در زن یکی از اسـراری باشد که در شهادت دو زن را مقابل یک مرد قرار داده‌اند.

وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا در بیان اینکه جمله از مفسـرین گفتاری نقل شده (۱) مقصود تحمل شهادت است که هر گاه کسی را بطلبند که بر کسـی گواه شود که در موقع شـهادت شاهد بر قضـیه باشد نباید انکار کند (۲) در صورتی گواه شدن و قبول شـهادت کردن واجب است که کس دیگری نباشد که تحمل شهادت نماید یعنی قبول شهادت واجب کفایی است نه واجب عینی (۳) تحمل شهادت و گواه شدن نه واجب عینی است نه واجب کفایی بلکه شخص مخیر است خواهد قبول میکند و خواهد قبول نمیکند.

بعضی از مفسرین چنین اظهار داشته‌اند که اینکه جمله در مقام اداء شهادت است که

صفحه : ۴۵۰

آن کس که گواه شد و قبول شـهادت نمود اگر مانعی در کار نباشد و نیز اگر قضـیه را فراموش نکرده باشد در موقع اداء شهادت بر او شهادت دادن واجب است.

ظاهرا همین قول اخیر مطابق واقع و حقیقت است زیرا بقرینه آن جمله بعـد لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَـهِیدٌ با اینکه جمله وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا مـا دُعُوا و نیز بضـمیمه قوله تعـالی در آخر آیه وَ لا تَکْتُمُوا الشَّهـادَةَ وَ مَن یَکْتُمهـا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلبُهُ وقتی آیات را با هم جمع نمودیم دلالت واضح دارد و از مجموع آنها چنین اسـتفاده توان نمود که ابتداء بر کسـی واجب نیست تحمل شهادت نماید نه واجب کفایی و نه عینی لکن وقتی قبول شـهادت نمود و موقع اداء شـهادت رسـید و از وی طلب شهادت شد نباید کتمان شهادت نماید بلکه بر او واجب است شهادت بحق دهد.

وَ لا تَسئَمُوا أَن تَکتُبُوهُ صَغِیراً أَو کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ بایستی از نوشتن ملول نشوید اعم از اینکه دین اندک باشد یا بسیار.

ذلِکُم أَقسَطُ عِنـدَ اللّهِ وَ أَقوَمُ لِلشَّهـادَةِ وَ أَدنی أَلّا تَرتـابُوا ذا اسم اشاره و کاف خطاب بجماعت است یعنی ای جماعت حاضـرین در موقع معامله یا دین اگر چنین کنیـد که نوشـته‌ای در میان گذاریـد بقسط و عـدالت بـدرستی نزدیکتر و برای شـهادت دادن محکم‌تر است و برای اینکه شک و اشتباهی پیرامون شما نشود بهتر.

إِلّا أَن تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُـدِیرُونَها بَینَکُم اینکه دسـتورات وقتی است که معامله سـلف یا نسـیه یا قرض یا غیر آن باشـد که خدای رحمان از راه لطف و شـفقت و جلوگیری از نزاع و فساد اینطور دسـتور فرموده لکن اگر معامله نقدی باشد که دینی و طلبی در کار نباشـد در اینجا محتاج به اینکه گونه چیزها نمیباشـد وَ إِن کُنتُم عَلی سَـفَرٍ وَ لَم تَجِـدُوا کاتِباً فَرِهانٌ مَقبُوضَـةٌ رهان جمع رهن است و بمعنی گرو و هر گاه در سفر باشید و گواهی نیابید که

صفحه : ۴۵۱

شاهد بر معامله باشد و نیز نویسنده‌ای نیابید که معامله را بنویسد در چنین جایی بایستی از مدیون چیزی بعنوان رهن بگیرید.

فَإِن أَمِنَ بَعضُکُم بَعضاً فَلیُؤَدِّ الَّذِی اؤتُمِنَ الخ اما در جایی که مطمئن باشـید بر مدیون که خیانت نمیکند در اینکه صورت امانتی که برهن گرفته‌اید بوی رد کنید.

اینکه اوامر در اینجا ظاهرا تمامش یا اکثرش اوامر ارشادی است نه مولوی و جلوگیری از نزاع و فساد است.

دانشـمندان و مفسـرین گفته‌انـد در اینکه مبـارک سـوره بقره پانصـد حکـم بیـان شـده که بیست و پنـج حکم آن در همین آیه راجع بمعامله شماره شده ۱- إِذا تَدایَنتُم بِدَینٍ إِلی أَجَلٍ مُسَـمًّی فَاکتُبُوهُ چون مالی بکسـی دادید بنویسید ۲- نویسـنده عادل باشد تا ظلم و تعدی واقع نشود ۳- نباید نویسنده امتناع از نوشتن نماید ۴- بایستی مدیون املا کند و اقرار نماید و نویسنده بنویسد ۵- آن کسی که

پول میگیرد یا معامله سلّم میکند بایستی او را موعظه نمود که از خدا بترس و غش و تقلبی در معامله راه مده ۶- در جایی که معامله راجع بسفیه و طفل و ضعیف و دیوانه باشد که نتواند بدرستی املاء کند بایستی ولی او نیابت نماید از طرف وی ۷- علاوه از املاء مدیون و نوشتن بایستی شهودی بر صدق قضیه در بین باشد که خلافی و اشتباهی واقع نشود ۸- آنجایی که دو مرد حاضر نباشند یک مرد و دو زن را بایستی گواه گرفت ۹- هر مرد و زنی شایستگی گواهی ندارند باید شهود عادل باشد ۱۰- در مقام علت حکم که چرا دو زن مقابل یک مرد است برای اینکه اگر یک زن فراموش کرد دیگری وی را متذکر گرداند ۱۱- آن کس که تحمل شهادت نمود و صاحب حق وی را طلبید برای اداء شهادت نباید از اقامه شهادت ابا کند ۱۲- هر گاه دین اندک باشد برای کمی آن از نوشتن و گواه گرفتن نباید خودداری نمایند ۱۳- اگر برای اندک نیز گواه بگیرند و بنویسند نزد خدا بعدالت نزدیکتر خواهد بود ۱۴- اینطور استحکام در باب معامله و حقوق نزد خداوند محکم‌تر و درست‌تر است ۱۵- اینطور عمل برای رفع شک بهتر است

صفحه : ۴۵۲

۱۶- اظهار نموده که اینکه قانون از نوشتن و گواه طلبیدن و تحمل شهادت و اداء شهادت و عدالت شاهد اینکه امور در جایی است که معامله نسیه یا معامله سلّم یا قرض و دین باشد لکن معامله نقدی محتاج به اینکه گونه امور نمیباشد ۱۷- در تجارت نقدی اگر چه نوشتن نمیخواهد لکن گواه میخواهد و بایستی شاهد بحق گواهی دهد ۱۸- باز نمود که کسی که بر خلاف واقع شهادت دهد فاسق است ۱۹- موعظه میفرماید آنها را که از خدا بترسید ۲۰- تذکر میدهد که بدانید اینکه قوانین از جانب خداوند است زیرا که اوست عالم بآنچه صلاح یا فساد در آن است ۲۱- اگر در سفر باشید و نوشتن میسر نشود وثیقه و رهنی باید بگیرید ۲۲- اظهار مینماید که وثیقه و رهن گرفتن در جائیست که اطمینانی بر مدیون نباشد که اگر اطمینان در بین باشد وثیقه و گرو لازم نیست ۲۳- بایستی از خدا بترسید و بآنکس که بوی اطمینان شده خلاف ننماید و خود را خائن نگرداند ۲۴- موعظه بشاهد است که نباید شاهد کتمان شهادت کند ۲۵- اگر کتمان شهادت کنی دلت که امیر و سلطان بدنت میباشد خائن و آثم و فاجر گردد و وقتی دلت فاسد گشت اعضاء که تحت اختیار ویند چه فضیلت دارند. (تفسیر ابو الفتوح) بعضی دیگر از مفسرین از آیه بیست حکم استخراج نموده‌اند نظر به اینکه بعضی از اینکه استظهاراتی که ابو الفتوح نموده حکم زائدی نیست بلکه یک حکم است بدو عنوان در آیه تقریر شده و اگر خواهی مطلب معلومت گردد بآیه مراجعه نما و در آن دقت کن.

صفحه : ۴۵۳

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۲۸۴ تا ۲۸۶]

اشاره

لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ إِن تُبدُوا ما فِی أَنفُسِکُم أَو تُخفُوهُ یُحاسِبکُم بِهِ اللّهُ فَیَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۲۸۴) آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنزِلَ إِلَیهِ مِن رَبِّهِ وَ المُؤمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِن رُسُلِهِ وَ قالُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا غُفرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیکَ المَصِیرُ (۲۸۵) لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفساً إِلّا وُسعَها لَها ما کَسَبَت وَ عَلَیها مَا اکتَسَبَت رَبَّنا لا تُؤاخِذنا إِن نَسِینا أَو أَخطَأنا رَبَّنا وَ لا تَحمِل عَلَینا إِصراً کَما حَمَلتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلنا ما لا طاقَهَ لَنا بِهِ وَ اعفُ عَنّا وَ اغفِر لَنا وَ ارحَمنا أَنتَ مَولانا فَانصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرِینَ (۲۸۶)

(ترجمه)

ملک خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اگر ظاهر کنید آنچه را در باطن خود دارید یا آنها را پنهان کنید همه را خدا در حساب شما خواهد آورد پس می‌بخشد هر کسرا بخواهد و عذاب میکند هر کس را که بخواهد و خدا بر هر چیز تواناست

رسول ایمان آورد بر آنچه از جانب پروردگارش بر او فرود آمد و تمام مؤمنین نیز ایمان آوردند بخدا و ملائکه او و کتب آسمانی و تمام پیمبران که جدایی نینداختند بین احدی از پیمبران خدا و گفتند شنیدیم و اطاعت نمودیم پروردگارا ما از تو آمرزش میطلبیم و بسوی تو است بازگشت همه

خداوند تکلیف نکرده کسی را مگر بقدر طاقت او نیکیهای هر کس بنفع او است و بدیهایش نیز بضروری تمام میشود (مؤمنین) پروردگارا از ما مؤاخذه مکن در آنچه فراموش کردیم یا بخطا عمل نمودیم پروردگارا ما را تکلیف نکن باعمال شاقّی که به پیشینیان نمودی

صفحه : ۴۵۴

پروردگارا بار نکن بر ما آنچه را که در طاقت ما نیست و ببخش ما را (و از خطاهای ما) درگذر و رحم کن ما را تو مولی و صاحب اختیار ما میباشی و یاری کن ما را و غالب گردان ما را بر گروه کافرین.

توضیح آیات

اشاره

لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ آسمان و زمین و آنچه در زمین است تماما ملک خدا و در تحت استیلاء و تصرف او است و موجودی از موجودات یافت نمیشود که خارج از ملک او و از تحت حکومت وی بیرون باشد.

وَ إِن تُبدُوا ما فِی أَنفُسِکُم أَو تُخفُوهُ یُحاسِبکُم بِهِ اللّهُ ابداء در لغت بمعنی اظهار است و اخفاء مقابل اظهار پنهان کردن چیزی را گویند و اشاره باین است که چون تمام موجودات ملک خدا و تحت تصرف او واقعند و علم او محیط بر تمام اشیاء است لا یَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرضِ و همانطوری که ظاهر یعنی عالم ملک از طبایع و مادیات و محسوسات ملک او و تحت تصرف او و حاضر و مکشوف نزد او تعالی و تقدّس میباشند همین طور عالم ملکوت عالم ملائکه و روحانیین و عالم جبروت، عالم عقول و مجردات مکشوف و مبرّز و ظاهر نزد او میباشند اینکه است که آنچه نزد خلق ظاهر و نمایان باشد یا آنچه از نظرها مخفی و پنهان است نزد او ظاهر و تعداد اعمال و حساب او نیز ضبط است.

و در اینکه مقصود از «تخفوه» چیست از مفسرین گفتاری نقل شده: ۱- بمناسبت اینکه بعد از آیه معامله و دین و شهادت واقع گردیده اینکه آیه راجع بکتمان شهادت است که اگر شهادت را مخفی دارید خداوند میداند و بحساب می‌آورد وَ لا تَکتُمُوا الشَّهادَةَ ۲- مقصود دوستی با کفار است چنانچه در سوره آل عمران قُل إِن تُخفُوا ما فِی صُدُورِکُم أَو تُبدُوهُ یَعلَمهُ اللّهُ مقاتل و واقدی

صفحه : ۴۵۵

۳- آیه عام است و حکم آن منسوخ است و گویند پس از ورود اینکه آیه جماعتی از اصحاب آمدند نزد رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم و شکایت نمودند که در قرآن آیه‌ای نیامده که برای ما سخت‌تر باشد از اینکه آیه زیرا که حدیث نفس از تحت اختیار

ما خارج است چیزهایی در دل ما میگذرد بدون اختیار ما و قدرت بر دفع خواطر نداریم آن وقت اینکه آیه فرود آمد لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفساً إِلّا وُسعَها زیرا خطوراتی در دل آدمی علی الدوام میگذرد از تحت اختیار خارج است و بر امر غیر اختیاری تکلیف نیست.

۴- مقصود از «تخفوه» که خداوند آن را بحساب میآورد اعتقادات و ارادات و کراهات و ظنونی است که امر بوی تعلق میگیرد ۵- مقصود از «ما فی انفسکم» آن چیزهایی است که در نفس مستقر گردد از ملکات و اخلاق حمیده و نکوهیده و فضایل و رذائل مثل ایمان و کفر و حب و بغض و امثال اینها زیرا که منشأ تمام افعال خارجی همان صفات نفسانی است لکن مادامی اینها را بحساب میآورند که آثار خارجی بر آن مترتب گردد چنانچه فرموده لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما کَسَبَت قُلُوبُکُم سوره بقره آیه ۲۵۵.

۶- مقصود از «تخفوه» نیّت اعمال است که حسن و قبح عمل بسته بنیت عمل است خداوند بنیّت و قصد شما آگاهست و کار خوب و بد شما را بحسب نیات بحساب میآورد.

لکن بهتر اینکه است که گفته شود آنچه بقلب و دل انسان خطور میکند یکی از دو قسم خارج نیست یا همان خواطری است که بدون اختیار بعمل قوه متخیله در قلب پدید میگردد و میگذرد و باقی نمیماند و چون ورود و خروج آن از تحت اختیار خارج است البته سؤال و عقابی راجع بآن نمیشود و نیز بحساب نمیآید.

و دیگر آن خواطری است که باختیار در قلب وارد میشود و منشأ اثر خارجی میگردد و آن را حدیث نفس گویند و بقوه متصرفه خود شخص در ذهنش میآورد و در اینکه قسم دوم چون از افعال اختیاری بشمار میآید هر گاه آثار خارجی بر آن مترتب گردانید شکی نیست که محسوب خواهد شد (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا) لکن اگر اثر خارجی بر آن مترتب نگردید و لو آنکه چون عمل دل است و باختیار پدید گردیده بحساب

صفحه : ۴۵۶

میآید لکن تا وقتی که در مقام عمل خارجی نیامده شاید عقابی بر آن مترتب نگردد.

خلاصه ظاهرا مقصود از آیه اینکه است آنچه را شما از اعمال خود ظاهر کنید یا آنچه را در دل خود پنهان دارید از نیات خوب یا بد و آنچه بگمان و ظن نسبت بکسی دهید إِنَّ بَعضَ الظَّنِّ إِثمٌ حساب تمام آنها نزد خداوند محفوظ است پس بنا بر اینکه معنی محسوب شدن نیات و آنچه در باطن تمرکز یافته از صفات و اخلاق و عقاید اعم از اینکه است که مجازات داشته باشد یا نداشته باشد بلکه آیه در مقام اینکه است که تمامی اعمال و افعال ظاهری و باطنی شما ثبت است و حساب آن نزد خدا است.

فَیَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ از اینکه جمله اخیر آیه چنین بر میآید که همین طوری که ظاهر کردن عمل نکوهیده موقعیت دارد برای عذاب همین طور آنچه در قلب مخفی و محرک گناهی بشود آن نیز استحقاق عذاب میآورد چنانچه فرموده وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما کَسَبَت قُلُوبُکُم و قوله سبحانه إِنَّ السَّمعَ وَ البَصَرَ وَ الفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنهُ مَسؤُلًا لکن چون عذاب را معلق نموده بر مشیت که هر کرا بخواهد میآمرزد و هر کرا خواهد عذاب میکند راه امید برای گنه‌کاران باز میشود که عذاب برای مؤمن حتمی نیست بلکه نظر

بحدیث «سبقت رحمتی علی غضبی»

جهت عفو و بخشش رجحان پیدا میکند.

بعضی از مفسرین در کیفیت نظم و ترتیب آیه گویند پس از آنکه خداوند در اینکه سوره مبارکه جمع نموده بین مبانی شرع از علم دیانات از توحید نبوت معاد و از علم فروع صلاة، زکاة، قصاص، حج، صوم، جهاد، احکام حیض، طلاق، عده، مهر خلع، ایلاء، رضا، بیع، ربا، دین، پس از اینکه احکام در مقام تهدید برآمده که گوشزد بشر نماید که آسمان و زمین و آنچه در آنها است ملک

خـدا و تحت تصـرف و استیلای او است و نیز علم او احـاطه دارد و ظـاهر و بـاطن نزد او مکشوف و پدیـدار است و هر کرا خواهد بعمل نکوهیـده وی عـذاب میکنـد و هر کرا خواهـد میبخشـد و کسـی را بر وی بحثی نیست پس بایستی خودداری کنیـد و مخالفت نوامیس شرع را ننمائید.

صفحه : ۴۵۷

اخبار و احادیث در فضیلت آمن الرسول

آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنزِلَ إِلَیهِ مِن رَبِّهِ حـدیث از رسول اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین دارد که فرمود در آخر سوره بقره آیاتی است که هم قرآن است و هم دعـا و هم رضـای خـدا در آن است و نیز از حضـرتش عبـد اللّه عباس روایت میکنـد که فرمود «شب معراج وقتی مرا بآسـمان بردنـد چون بسـدرهٔ المنتهی رسـیدم مرا سه تحفه دادنـد نمـاز پنجگانه و آخر سوره بقره و آمرزش امت من کسانی که بخدا شرک نیاوردند» و اخبار در فضیلت قرائت کردن «آمن الرسول» بسیار است.

الـف و لاـم «الرسـول» عهـد اسـت و اشـاره بپیمـبر اسـلام اسـت کـه خداونـد خـبر میدهـد کـه رسـول مـا ایمـان دارد بر آنچـه از نزد پروردگـارش بر وی فرود آمـده و هیـچ نوع شک و ریبی پیرامون یقین آن نمی‌گردد و از القائات نفسانی و وسوسه شیطانی مصون است.

اینکه مبارک آیه که ضـمیمه گشـته بسوره بقره گویا مجملی و مختصـری از تمام سوره میباشـد زیرا اول سوره راجع باصول و فروع دیانـاتست از توحیـد- معـاد- صـلاهٔ- زکـاهٔ و باقی فروع که بِما أُنزِلَ إِلَیهِ شامل همه آنها میگردد و اول مرتبه ایمان تصـدیق و ایمان خود رسول اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سلّم است که ایمان شـهودی و عیانی دارد بآنچه بدون واسـطه بقلب مبارکش فرود میآید و آنچه برأی العین مشاهده مینماید از آیات آفاقی و انفسی و نیز آنچه بتوسط ملک حامل وحی بر او نازل میگردد.

وَ الْمُؤمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ پس از آن خداونـد تصـدیق مینمایـد ایمان مؤمنین را و اینکه منفرد گردانیـده ایمان پیغمبر را و پس از آن ایمان مؤمنین را عطف بآن داده در آن اسـراری است و شایـد یک سـرش اینکه باشـد که ایمان پیغمبر اسـلام در درجه اول شـهود و یقین است و ایمان مؤمنین بآن درجه از شهود نمیرسد و دیگر برای شرافت و مقام او است.

و پس از آنکه در سـوره راجـع بعبـادات و معاملاـت حقوق و سـیاسات بیـان وافی نموده و برای هر یـک قوانین و احکـام و اصول و مبانی در میان آورده از راه لطف و مرحمت در مقام برآمده که گوشزد بشر نماید که وضع اینکه قوانین برای نفع شما است

صفحه : ۴۵۸

اگر خوب کنیـد عایـد خود شـما میگردد و اگر بـد کنیـد آن نیز بخود کرده‌اید و خداوند شـما را تکلیف ننموده بچیزی که از عهده شما خارج باشد.

وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ پس از آن در وصف مؤمنین برآمده و بایمان و مقام ایشان اشاره مینماید که اهل ایمان و گرویدگان تماما بدون اینکه اختلافی بین آنان باشد تماما متحد الکلمه اعتراف مینمایند بمقام الوهیت و اعتراف مینمایند باصـناف ملائکه و طبقات و مراتب آنها و دیگر از اوصاف مؤمنین اینکه است که ایمان دارند بتمام کتب آسمانی و جمیع پیمبران.

و اعتراف و ایمـان داشـتن بتمـام پیمبران و کتب آسـمانی اختصـاص بـامت اسـلامی دارد لکن باقی فرق و اهل ادیان (یؤمن ببعض و یکفر ببعض) میباشـند یهودیها تا جناب موسـی علیه السّـلام را قبول دارند و باقی پیمبران و کتب آسمانی را انکار میکنند عیسویها تا

حضرت عیسی علیه السّلام را تصدیق میکنند و پیمبر خاتم و قرآن مجید را منکرند لکن دین اسلام است که جامع بین اصول و فروع و تمامی قوانین و مقدسات ادیان بحق را محترم میدارد و قوانین آنها را میپذیرد و مخصوصا مذهب اثنی عشری که حتی خلفای بحق را یعنی ائمه دوازده‌گانه را میپذیرد و محبت آن بزرگواران را فرض و واجب میداند لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِن رُسُلِهِ اشاره بحال و مقام اهل توحید و ایمان است که باعتبار ایمان و یقین گویا چنین میگویند که ما جدایی و تفرقه نمیاندازیم بین یک نفر از گروه انبیاء مرسل و تمام آنها را بپیمبری میپذیریم.

وَ قالُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا در اینجا نیز خبر میدهد از سیرت مؤمنین که اهل ایمان کسانی میباشند که گفتند قول حق را شنیدیم و تصدیق نمودیم و مطیع و فرمان بریم.

صفحه : ۴۵۹

غُفرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیکَ المَصِیرُ غفران بمعنی پرده‌پوشی و کتمان است و شاید مقصود اینکه باشد که مؤمنین بزبان حال و قال چنین گویند که خدا یا امر تو را شنیدیم و اطاعت کردیم و تو بر لغزشها و خطاهای ما پرده‌پوشی نما زیرا که بازگشت ما و اعمال ما بسوی تو است.

لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفساً إِلّا وُسعَها وسع مقابل ضیق و تنگی است خداوند تکلیف ننموده کسی را مگر بقدر طاقت و قدرت او راجع بایمان و معارف هر کسی بقدر سعه عقل و فهمش بایستی در مقام شناسایی مبدء و معاد برآید تا آنکه ایمان تحقیقی وی را میسر گردد و زیادتر از گنجایش فهم و ادراکش نباید خوض در معارف نماید و راجع بعملیات نیز اول از شروط تکلیف قدرت بر عمل است که بدون قدرت و توانایی موضوع تکلیف تحقق نپذیرد اصلا معقول نیست بکسی که عاجز از اداء تکلیف باشد اوامر مولوی تعلق گیرد.

از اینکه آیات چنین معلوم میشود که عمده چیزی که در مقام عبودیت و بندگی بسیار قابل اهمیت است ایمان و تسلیم است که پس از آنکه مؤمنین از روی حقیقت گفتند ما کلام حق را شنیدیم و اطاعت کردیم خداوند رءوف مهربان از راه لطف و کرم گویا میگوید ما نیز تکلیف سخت و دشوار برای شما مقرر نکردیم بلکه بقدر وسع و طاقت بلکه کمتر از طاقت آن نیز برای نفع خودت تکالیفی بر تو تعیین نمودیم.

لَها ما کَسَبَت وَ عَلَیها مَا اکتَسَبَت شاید اشاره باین باشد که تکالیف آسانی که برای تو مقرر نمودیم و آنچه امر فرمودیم برای نفع تو است و آنچه را نهی نمودیم برای جلوگیری از ضرر و منقصت تو است پس آنچه عمل خوب کنی خوبی او عاید خودت میگردد و نیز آنچه بد کنی بضرر خودت تمام میشود ذات اقدس الهی غنیّ بالذات است.

گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریائیش ننشیند گرد

صفحه : ۴۶۰

رَبَّنا لا تُؤاخِذنا إِن نَسِینا أَو أَخطَأنا زبان حال مؤمنین است که در مقام نیازمندی گویند پروردگارا در جایی که ما حکمی را فراموش کردیم یا خطاء گناهی مرتکب شدیم ما را مورد مؤاخذه قرار مده.

اینکه آیه اشعار دارد که همانطوری که عمل عمدی مورد مؤاخذه واقع میگردد عمل غیر عمدی که از روی فراموشی یا خطاء واقع گردد آن نیز موقعیت دارد برای مؤاخذه و گر نه طلب عفو و تقاضای عدم مؤاخذه بی‌محلّ بود و اگر چه نسیان و خطاء امر غیر اختیاری است لکن مقدمات آن در بعضی از موارد اختیاری است اگر کسی مواظب عملی باشد کمتر اتفاق میافتد فراموشش گردد

و اگر مراقب حال خود باشد کمتر بخطا میافتد پس غالبا فراموشی و خطاکاری ناشی از مسامحه و لاقیدی پدید میگردد و آن فعل اختیاری است اینکه است که وظیفه مؤمن کامل اینکه است که بزبان نیازمندی از بینیاز مطلق عفو و بخشش بطلبد.

رَبَّنا وَ لا تَحمِل عَلَینا إِصراً کَما حَمَلتَه عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِنا (اصر) در لغت بمعنی ثقل و سنگینی آمده و بعضی گویند بمعنی حبس است و هر دو معنی قریب بیکدیگرند.

و نیز مؤمنین در مقام طلب و دعا گویند پروردگارا بر ما تحمیل مگردان تکالیف سنگین و مشکل چنانچه تحمیل نمودی بر اممی که پیش از ما بودند.

شاید اشاره بتکالیفی است که بر بنی اسرائیلیان ثابت بود چنانچه در اخبار رسیده که خداوند در هر شبانه روزی پنجاه رکعت نماز بر امت حضرت موسی علیه السّلام مقرر نمود زکاهٔ آنها ربع مال بود و چون جامه آنها نجس میشد بآب پاک نمیشد بایستی نجاست را ببرند و مأمور بودند که تمام نماز را در مسجد بخوانند و وقتی آب نبود تیمم بخاک برای آنان مشروع نبود و هر گاه گناهی میکردند علامت آن در صورت آنها نمایان میشد و در خانه‌ای که گناه می‌کردند بر در آن خانه نوشته میشد که فلانی چنین گناهی کرده و اینکه قول جماعتی از مفسرین است و دلیل آنها قول حق تعالی وَ یَضَعُ عَنهُم إِصرَهُم وَ الأَغلالَ الَّتِی کانَت عَلَیهِم بعضی دیگر در معنی آیه چنین اظهار مینمایند که

صفحه : ۴۶۱

لا تَحمِل عَلَینا إِصراً یعنی ما را بگناهی مبتلا نکن که در آن توبه و کفاره نباشد رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ و در اینجا از مفسرین گفتاری نقل شده ۱- راجع بتکلیف ما لا یطاق است که پروردگارا بر ما تحمیل مگردان آنچه را طاقت نداریم لکن اینکه قول معتبر نیست زیرا که تکلیف بما لا- یطاق اصولا- معقول نیست چگونه ممکن است چنین تکلیفی از حکیم صادر گردد تا اینکه دعا کنیم چنین تکلیفی برای ما مقرر نگردان ۲- مقصود وسوسه و حدیث نفس است ۳- مقصود غلبه شهوت است ۴- عشق و محبت است که خارج از اختیار در نفس پدید میگردد.

و شاید مقصود مطلق تقدیرات و مصیباتی است که تحمل آن ناگوار و مشقت‌آور است مثل امراض گوناگون و اتلاف مال و اولاد و مطلق چیزی که خارج از طاقت باشد که در واقع خداوند بما میآموزد که اینطور از خدا طلب کنید که تقدیرات را بر شما سهل و آسان گرداند وَ اعفُ عَنّا وَ اغفِر لَنا وَ ارحَمنا أَنتَ مَولانا فَانصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرِینَ خداوند از راه لطف و کرم بما میآموزد که در مقام توبه و خطاهای خودمان روی نیازمندی بدر خانه بی‌نیاز مطلق آریم و از او چنین درخواست نمائیم که از لغزش و خطاهای ما درگذر و قلم عفو و رحمت بر گناهان ما بکش و ما را یاری کن که استیلاء و تسلط یابیم بر جماعت کفار- اینک جزو دوم سوره بقره تفسیر کنز العرفان در علوم قرآن بپایان رسید بقلم کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول و کوچکترین ذرّیه‌ای از ذراری بتول در روز دوشنبه ۱۸ شهر جمادی الثانیهٔ سنه ۱۳۷۸ هجری مطابق دوشنبه ۱۸ دیماه ۱۳۳۷ شمسی و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکلِّ شیئی علیم

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاـعظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسـکری علیه السـلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹